



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کارگران همه کشورها متحد شوید!

شماره ۳ آبان ماه ۱۳۶۸

ویدئو نامه

مباحثات کنفرانس

"هرگز ایش حزبی، هر گروه، باید علناً و مشخصاً بیان کند که درباره مؤسسهٔ ایشی در حزب چه می‌اندیشد و چه راه‌حلی را می‌پسندد. و این آن چیزی است که به تمام رفقا، به نمایندگان تمام سایه‌روشنهای نظری در حزب پیشنهاد می‌کنیم." (لنین)

توضیح:

بنا بر مصوبهٔ مجمع نمایندگان، هیئت اجرایی مؤت برای تذکرهٔ کنفرانس، بهینوسیله و ویژه نامه مباحثات کنفرانس را ارائه می‌نماید. هیئت اجرایی طبق مأموریتی که مجمع نمایندگان به آن محول نموده بود

نوشته‌های دریافتی رفقا بر اساس آزادی کامل در برابر نقطه نظر ایشان و تنها با کنترل نکات امنیتی و اطلاعاتی آنها چاپ نموده است. نظراتی که امروز شکل گرفته و هر چه هست، متعلق به دوره است که در سازمان امکان انعکاس و برخورد وجود نداشته.

سلسله محف‌های ما برای روشن کردن سایه‌روشنهای نظری و تذکره طرح‌های ایشیاتی ترک‌کنفرانس. برای مسان حاضر اهمیت فراوان است. ما تذکره‌های ما را در کنار این وظیفه خود می‌بینیم، به بخشی از مضمّنات جنبشی کمونیستی ایران نیز پاسخ گوئیم.

يك حكايت و دو روايت

(پاسخی به " جایگاه مبارزه ایدئولوژیک علنی در حزب لنینی " نوشته ی . مهران)

جلداول : حزب بلشویک سالهای قبل از تصرف قدرت (۱۹۱۲-۱۸۹۸)

فهرست مطالب

- ۱- چرا به مقاله رفیق مهران پاسخ می‌گوئیم ؟
- ۲- اختلافات ما و الگوی حزب لنینی .
- ۳- اصل یکپارچگی در حزب ، بلووالیزم ایدئولوژیک و آزادی کامل مباحثه و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه .
- ۴- اسیات حزبی و مباحثات حزبی .
- ۵- نگاهی به روایت تاریخی رفیق مهران از تجربه تشکیلاتی بلشویسم :
 - دوره اول : از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۳
 - دوره دوم : از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵
 - دوره سوم : از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲
 - دوره چهارم : از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷
- مؤخره : تراژنامه يك تلاش عبث برای اثبات " رژیم بیسمارکی " در حزب بلشویک .
- بانیوسها .

"نخستین شرط هر گونه انتقاد، فقدان ملاحظات است ."
(مارکس)

تقدیم به خاطره سلطانزاده، حساسی ، زره ، نیک سین و . . . ، رهبران و فعالین حزب کمونیست ایران که بخاطر پایبندی به اصول انقلاب کارگری بوسیله رژیم استالینی به شهادت رسیدند .

باباعلی

شهریور ۱۳۶۸

پاسخ این پرسش را میتوان در همان عبارات فوقاً نقل شده از رفیق مهران جستجو نمود . مطابق منطق رفیق مهران و نظایر وی ، قتل از مجادله ما هر ایده‌ای باید در باره محرمیت صاحب ایده تجس کرد تا پیشاپیش روشن گردد که شخص مخالف با باورهای رفیق مهران در سازمان مدافع اعتقاداتی است که نقداً "مهرتکفیر" اجنسی" را برپیشانی خود دارد ؛ در آنصورت سنابحال مدافع عقاید يك "اجنسی" در معفو " خودی‌ها " که " محرم به يك نقطه مجرم شود " ؛

در جزوه حاضر رفیق مهران علی الظاهر نه سناثه سخنگوی حکومت نظامی بلکه بعنوان يك مورخ و زبان‌شناس در برابر ما پدیدار میشود . خطا رباکارانه رفتار وی سبز در همن جا نهفته است . وی که ورود به مسائل مشخص تشکیلاتی " فرقه خود " را مقرون به صرفه نمیداند، ترجیح میدهد تا بحث در محدوده " آکادمیک " محصور باقی ماند . این نوع آکادمسم در میان کلبه احزاب رسمی کمونیست که کمونسم را به يك دگم یا بهتر بگوئیم به

۱ - چرا به مقاله رفیق مهران پاسخ می‌گوئیم ؟

" ولی دلیلی ندارد که ما آنها بخواهیم در داخل تشکیلات بحث نمائیم . شما بفرمائید در بیرون ، در آنجا ما شما هم بحث میکنیم در باره فوایسند مباحثه ایدئولوژیک علنی . " (۱) حتماً این عبارات رفیق مهران سخنگوی حکومت نظامی تشکیلات ما را بخاطر می‌آوردید ؟ بهرحال او برای یکبار هم که شده به وعده خود وفا کرده و ما اختصاص کامل نخستین شماره " بولتن مباحثات کنگره " به مجادله با مقاله " مبارزه ایدئولوژیک علنی و اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای " ، کوشیده است تا برای بنگرداری های جناح دفتر سیاسی " توجیهات و فتاوی شرعی " از لنین دست و پا نماید . شاید از خود بپرسید که " بولتن مباحثات کنگره " قاعدتاً باید به مباحثات بین اعضای يك سازمان واحد اختصاص یابد ، اما چرا نخستین شماره بولتن مباحثات جناح دفتر سیاسی به بحث با معترضین اختصاص یافته است ؟

یک کیش دولتی متحجر مبدل کرده‌اند، رواج دارد. در سنت این احزاب، تئوری وظیفه‌ای بجز آرمانی جلوه دادن پراتیک موجود در برابر ندارد. بنابراین نتایج تحقیق "علمی" پیشاپیش تعیین شده‌اند و ادبیات کلاسیک مارکستی برای براهت این نتایج باید به سخن گفتن وادار شوند. باوادتها و دوره دبددها به شوه طبری سخن میگویند و مدعبان دوره ندیده نیز بسه میزان بضاعت خود، اقتالشان را از مومن میکنند. رفیق مهران نیز در هیئت مورخ و زبان‌شناس سعی کرده است بخت خود را بیازماید؛ از اینرو در شروع مقاله چنین اظهار میدارد: "اما پرداختن به نوشته مزبور بطور اجتناب - ناپذیر فضای مباحثه را سنگین میکند و مسائل دیگر را وارد مباحثه میکند که ضرورتاً ربطی به موضوع مورد اختلاف ندارد". (۲) چه سکیالی علمی و چه وجدان آسوده‌ای! اخراج بیش از یک سوم اعضا، و مسئولین سازمان "ففسای مباحثه را سنگین" نکرده است و حال آنکه چند صفحه از مقاله بااعلامی در افشای اجحافات مرکزیت بوروکراتیک و جنایات استالین موجبات رنجش سخنگوی حکومت نظامی را فراهم آورده است، راستی چه طبع لطیف و وحاسی!؟ معذرت‌نم‌نگاهی به "توضیح دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان در باره بولتن مباحثات کنگره"، حقیقت این زست دروغین را برملا میکند. در آنجا تقریباً همان دلالی که بموجب آنها از انتشار علمی مقاله بااعلامی معانست بعمل آمد، یکبار دیگر مورد تاکید قرار میگیرند: "مباحثات بر- سنای نظم تعیین شده از طرف کمیته مرکزی هدایت میشوند. بر این معنا، تشخیص مسائل خارج از موضوع و پاسداری از فضای رفیقانه مباحثات بعهده کمیته مرکزی است." دبیرخانه دفتر سیاسی تنها فراموش کرده است که علاوه بر دو ماده منگور، ماده سوم مربوط به حذف "مطالبی که وحدت سازمان را در درون و بیرون سازمان خدشه دار مینماید" را نیز در آئیننامه سانور خود بگنجاند.

بولتن مباحثات که از همان ابتدایا سانور عقاید معتزضین، مرده بدنیا آمد، اکنون عنوان پرطمطراق بولتن مباحثات کنگره را نیز یدک میکشد. همه اعضا، سازمان واقفند که تا پیش از اخراج معتزضین، بنا به مویبه کمیته مرکزی، تصویب برنامه و اساسنامه به فراندوم سراسری اعضا، واگذار شده بود، و حال آنکه تنها پس از "اخراج" غیر قانونی معتزضین، برگزاری کنگره که پیشتر از محالات محسوب میگردد، به ناگهان مطرح شد (توگوئی که معتزضین تنها مانع برگزاری کنگره بوده‌اند) و اکنون "بولتن مباحثات کنگره" انتشار یافته و برگه تازه‌ای بر دیگر اوراق مباحثات علمی جناح دفتر سیاسی (نظیر "ستون مباحثه برای مدافعان آزادی و سوسیالیزم" در نشریه راه کارگر) افزوده است. خلاصه آنکه هرگونه "مباحثه‌ای" مجاز است منوط به اینکه از دائره سانور دفتر سیاسی جواز انتشار بگیرد و "اثرات نا- مطلوب درونی و بیرونی" نداشته باشد بلکه بتواند بر مدالهای افتخارات دمکراتیک فرقه در رقابت با سایر فرق بیفزاید. این شیوه‌های ریاکارانه و این عوامفریبی دمکراتیک تنها مختص فرق استالینیت وطنی ماما نمیشاند، شاهه آنها را میتوان در این دوران وزش نسیم "گلاسنوست" (علمیت) در میان "وفادارترین" احزاب رسمی کمونیست نیز مشاهده کرد. چند نمونه از این موارد را در زیر نقل مینمایم.

نمونه اول به تفسیرات اخیر نشریه "مسائل صلح و سوسیالیزم" و موضع حزب کمونیست چکسلواکی در قبال آن باز میگردد. "مسائل صلح و سوسیالیزم" ماهنامه بررسی‌های تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگریست که سه چهل زبان انتشار مییابد و مرکز آن در پراگ است. ۱۰ بن مجله تاکنون بسا بحرانهای سیاسی متعددی روبرو بوده است. در اوان سالهای هشتاد، حزب کمونیست ژاپن در اعتراض به سیاست حاکم بر این ماهنامه، شورای ویرایش آنرا ترک گفت. دلیل اعتراض این حزب آن بود که ماهنامه منگور بسه توجیه‌گر "ساست خارجی رژیمونی ظلمانه اتحاد شوروی" مددل شده است. مدنی بعد با تغییر مساسات فمابین حزب کمونیست ژاپن و حزب کمونیست اتحاد شوروی، ژاپنی‌ها مجدداً به شورای ویرایش بازگشتند. مازعاتی شاهه فمابین حزب کمونیست ایتالیا با حزب کمونیست اتحاد شوروی رخ داد که سرانجام منجر به کناره‌گیری ایتالیائی‌ها از شورواکسنه ویرایش این ماهنامه شد. از هنگام کنفرانس پراگ در آوریل ۱۹۸۸، آنتالوسی

دوربیین و آلکساندر سوبوتین اظهار داشتند که: "تفکر نوین" میباید در صفحات این ماهنامه نیز منعکس گردد و بدین منظور "تجدید سازماندهی" آن ضروریست. سوبوتین در این خصوص چنین عنوان نمود: "ماهانامه نتوانسته است همواره پدیده‌های جدید را منعکس و تحلیل کند. طی سالهای پیشین، تفکر سیاسی ما دچار یک تحول شد. نیاز به یک تصور جدید از ماهنامه مبرم گردید: تبدیل نشریه به پلاتفرمی نه فقط برای کمونیستها، بلکه همچنین برای کلیه نیروهای که برای صلح و ترقی میجنگند. غبیر کمونیستها باید بتوانند خود را بیان کنند." (۳) دوبیین نیز به نوبه خود اظهار داشت که ماهنامه با امکان دادن به بروز عقاید مختلف در صفحات خود دچار مشکل نخواهد شد، جالب اینجاست که واسیل بیلاک، ایدئولوگ مشهور حزب کمونیست چکسلواکی نیز از این پیشنهاد حمایت بعمل آورد. وی که در کنفرانس پیشین ماهنامه، به تاریخ دسامبر ۱۹۸۴ در پراگ با شنیدن همین پیشنهادات از جانب دوربیین به شدت برآشفته شده بود، و آنها را غیر قابل قبول توصیف کرده بود، اکنون پیشنهادات منگور را تحسین میکند؛ و آنها را "مارکسیسم خلاق و بک تفکر نوین سیاسی" معرفی مینماید. او خاطر نشان شد که کمونیستها نباید از مراده فکری و مجادله با غیر کمونیستها بهراند. تنکر این نکته نیز حائز اهمیت است که هیئت شرکت کننده از جانب چکسلواکی‌ها در کنفرانس ۱۹۸۸، همسان هیئتی بود که در کنفرانس ۱۹۸۴ حضور داشت و از این حیث نیز تفسیری رخ نداده بود. منتهی فضای ناشی از "گلاسنوست" و موج جدید اعتراضات داخلی پس از بهار پراگ ۱۹۶۸، تاثیرات خود را بر حزب و ایدئولوگ آن، بیلاک، برجای نهاده بود و "نرمش" جدید را الزام آور کرده بود. معینا کانیست اصلاحات دمکراتیک پیشنهادی در اساسنامه حزب به سال ۱۹۶۸ با اظهار لحنیه‌های اخیر آقای بیلاک مقایسه شود تا خملت ریاکارانه و مسکین این مانور دمکراتیک آشکار گردد. جالبتر از آن مقایسه کشایش ستون مباحثه برای مدافعان "آزادی و سوسیالیزم" در نشریه راه‌کارگر (جناح دفتر سیاسی) با تغییرات منگور در ماهنامه "مسائل صلح و سوسیالیزم" است که سرای خواننده هشیار ذره‌ای تردید بجای نمیکند که کشایش این ستون نیسز مستقیماً از فشار معتزضین داخلی و تفسیرات بین‌المللی ناشی از "گلاسنوست" منبعت است.

نمونه دوم، بحران داخلی اخیر حزب کمونیست آلمان غربی و مباحثات درونی آن حول مسائل دمکراسی تشکیلاتی است. تحولات ناشی از سیاست گورباچوف بویژه در این حزب تاثیرات محسوسی بهمراه داشت که در نتیجه آن از یکسوی یک جنبش مدافع دمکراتیزاسیون حیات داخلی حزب پدید آمد؛ و از سوی دیگر رهبری حاکم بر حزب ضمن اخراج "شورشیان" یعنی تعدادی از نمایندگان نظری این جنبش، اصلاحاتی را بمنظور خنثی کردن فشار معتزضین پیش کشید. مقایسه روشهای هربرت ماس (Herbert Marcuse) دبیرکل حزب کمونیست آلمان غربی، با مانورهای اکثریت دفتر سیاسی راه‌کارگر، قرابت و یگانگی نگرش آنان را در مسائل مربوط به تئوری حزب آشکار میکند. حزب کمونیست آلمان غربی که در تعیین سیاستهای خود سطواعم و در موضع‌گیری پیرامون "گلاسنوست" و "پروسترویکا" بطور اخص از موضع حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی جانب‌داری میکند، از بررسی انتقادی تاریخچه حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسائل دوران استالین، برزنف و غیره سخت هراسان است. از اینرو روبرت اشتایگر والد (Robert Steiger Wald) عضو کمیته اجرائی حزب و مسئول ویژه مسائل ایدئولوژیک، انسکی پس از پلنوم ژانویه ۱۹۸۸ کمیته مرکزی، طی کنفرانسی در برم خطاب بسه "دوستداران گورباچف" اظهار داشت که اگر آنها از اصلاحات شوروی پشتیبانی میکنند، نباید به انتقاد از گذشته بپردازند: "من روی این نکته تاکید میکنم: ارزیابی کنید، انتقاد نکنید. زیرا که یک شکل انتقاد وجود دارد که موجب یک دناسیم راست روانه میشود، و ایدئولوگها باید در اتحاد شوروی مواظب باشند، که پشت این انتقاد، مخالفان در حال گردآوری نیروهای خود باشند، همانطور بکه در واقعه موسوم به بهار پراگ ۱۹۶۸ در چکسلواکی رخ داد." (۴) غبیرغم این هشدارها، طی ماههای متعاقب خشهای معینی از حزب در مراکز چون هامبورگ، دوسلدورف و ارلانگن

تنوع گسترده عقاید وجود دارد که بر جبهات متفاوت پدیده‌ها تأکید می‌کنند. ۰۰۰ این تنوع عقاید نمیتواند به دو شی منجمد شده تقلب یابد. ۰۰۰ بنابراین چه اتفاقی برای تنوع واقعی رخ خواهد داد؟ چه چیزی را ما در کنفرانس حزبی مشاهده میکنیم؟ اینکه علیرغم تنوع عقاید هنگامیکه لحظه تصمیم گیری و رای گیری فرا میرسد، وجود دو شی مشهود میشود که خود را بر آراء تحمیل میکنند، آنها را میشکنند و تاحدودی آنها را دفرمه میکنند. تمامی این مسائل از نظر من فایده بخش نیستند، "طبیعی" نیستند؛ "ایده آل" نیستند. ۰۰۰ واضح است که هیچکس در حزب ما خواهان انشعاب نیست. ۰ واضحست که ما همه خواهان یک خط مشی میباشیم. سؤال این است: اکنون باید چه اتفاقی روی دهد؟ آیا ما باید به "سازش" دو شی باز گردیم یا آنکه ما باید راه روشنی مسائل حل نشده را در پیش گیریم، و مباحثات متضاد را به عمق بریم تا آنکه به یک پاسخ دست یابیم، آنطوریکه سیزدهمین اجلاس کمیته مرکزی توصیه میکند؟ من بر این باورم که این شیوه آخری باید دنبال شود تا وحدت حزب ما بر پایه مواضع روشن تأمین گردد. (۵)

نمونه سوم، بحران داخلی حزب کمونیست پرتغال است. این حزب که نظیر حزب توده یکی از "وفادارترین" احزاب وابسته به حزب کمونیست اتحاد شوروی محسوب میشود، در سال ۱۹۸۸ بر اثر تغییرات ناشی از سیاست گویاچف دچار یک بحران جدی شد. معترضین که با الهام از اصلاحات شوروی خواهان اجرای گلاسنوست و پرسترویکا در سیاستهای حزب خودی بودند، موقعیت آوارو کانهال، دبیر اول قبلی حزب کمونیست پرتغال، را به خطر افکندند. متعاقباً در پلنوم اضطراری کمیته مرکزی به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۸۸، زیتا سیابرا (Zita Seabra)، یکی از رهبران اصلی معترضین از کمیته مرکزی (و نه از حزب) اخراج گردید. جراثم اصلی وی عبارت بودند از دفاع دو آتش از "پرسترویکا" انتشار مقالات و انجام مصاحبه بدون اجازه کمیته مرکزی و اتخاذ مواضع "کاملاً مخالف با حزب در باره مسائل مهم بین المللی". ۰ در اواخر سال ۱۹۸۷ نیز بواسطه افشاکری یک روزنامه در لیسبون آشکار گردید که تعدادی از کادرهای طراز اول حزب، منجمله سه عضو کمیته مرکزی، از حزب کناره گیری کرده اند. هنگامیکه روزنامه نگاران از کانهال در این خصوص پرسجو بعمل آوردند، وی در پاسخ اظهار داشت که آنها بدلیل شخصی از حزب استعفا داده اند. اما مدتی بعد یعنی در نیمه دسامبر ۱۹۸۷، قطب نامه کمیته مرکزی از ضرورت " مبارزه با تشکیل گروه‌ها و فرآکسیون ها" سخن گفت و آشکار گردید که ماجرا اسعاد وسیعتری دارد. ۰ در نیمه ژانویه ۱۹۸۸ با انتشار مطلبی در یکی از روزنامه های لیسبون به امضای شش تن از مسئولین حزبی منجمله یکی از وزرای پیشین، که خواهان بازنگری شیوه های سازماندهی، انتخاب نامندگان سه کنگره با رای مخفی، انتخاب کمیته مرکزی با رای مخفی، انتخاب کمیته مرکزی با رای مخفی، نو کردن برنامه و اساننامه و مساحته حول مارکسیزم لنینیسم و ساختمان سوسیالیزم بودند، اسعاد قفیه واضح تر شد. (۶)

در ژوئن ۱۹۸۸، سند دیگری به امضای صد ها تن در داخل حزب انتشار یافت که خواهان اصلاحات داخلی در حزب بودند. این سند که بر خود عنوان "راه سوم" را داشت، از موضعی بینابینی بین گروه شش نفره و هسته سفت رهبری جانسداری میکرد. ۰ در اواخر ماه ژوئن دبیرخانه کمیته مرکزی این سند موسوم به "راه سوم" را متابه یک اقدام هماهنگ انشعاب طلبانه "محکوم کرد" اما در عین حال اعلام داشت که بسیاری از عقاید و پیشنهادات مطروحه در آن "ارزشمند" میباشند. کانهال متعاقباً، ضامشی را برای اساننامه پیشنهادی کنگره دسامبر ارائه نمود و در اوتساق با آنها چنین اظهار داشت: "بواسطه این ضمام، حق یک مساحته صریح و آزاد، پذیرش تفاوت عقاید، تضمین حق موافق نبودن، انتقاد کسردن و پیشنهاد نمودن تقویت شده است، و در عین حال، طرد اقدامات فراکسیونی در حزب آشکار شده است." (۷) خوزه ربلو در باره نتایج این کنگره چنین منوسد: "رهبری حزب کمونیست پرتغال در مقابل اعتراضات یک راه دوگانه را در پیش گرفت. ۰ او از یک طرف، ترکب کمیته مرکزی را عمیقاً تنبیر داد، و تمامی عناصر منتقد را برکنار کرد. ۰ از طرف دیگر، تنبیراتی

خواهان "مکراتیسیون" حیات داخلی حزب مطابق با الگوی حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت رهبری گویاچف شدند. ۰ یکی از علائم برجسته وجود این گرایش در مباحثه حول اصلاحات شوروی در بهار ۱۹۸۷ ترازو یافت که در آن دو کمونیست، به نامهای کریستیان ریمن (روزنامه نگار هامبورگ) و پیتر شوت (نویسنده، عضو کمیته اجرایی حزب) و دو نویسنده چپ غیر کمونیست به اسامی ولنگانگ بوتین ("اتحاد برای صلح") و پیتر پیوات ("ماهانم کنکرت") شرکت کرده بودند. ۰ دو نفر در نخستین برنامه اصلاحات شوروی را "انقلاب" خوانند، و شوت اظهار داشت که این "انقلاب" با "درجه بلوغی که جامعه شوروی بدان دست یافته مطابقت دارد، و نتیجتاً لزوماً در یک کشور دیگر سوسیالیستی که به آن سطح تکامل دست نیافته، فی المثل آلمان دمکراتیک، قابل تطبیق نیست." ۰ این اظهار نظر شوت با شی رسمی حزب کمونیست آلمان غربی و حزب سوسیالیست متحده آلمان شرقی انطباق نداشت. ۰ در پایانه سپتامبر ۱۹۸۷، کمیته اجرایی ملی بیانیه ای منتشر کرد و در آن از کمونیستهای هامبورگ به جهت اشاعه "تره ای اشتباه آمیزشان در ما ره حزب در بحران" در میان امضای حزب انتقاد عمل آورد. ۰ رهبری حزب همچنین از "روش ناسالم آوانگاریستی" مخالفین یاد نمود و آنها را به چشم پوشی از مسازره علیه "اقدامات انشعاب طلبانه" متهم کرد، و خاطرنشان ساخت که آنها باید در "برخوردهای سیاسی و ایدئولوژیک خود علیه عقاید ناصحیح درون حزب منجمد تر باشند." ۰ یکی از مخالفین هامبورگ، به نام آندراس مولسر کلدن اشت در مصاحبه ای با روزنامه تاگ تسایتونگ (۶ اکتبر ۱۹۸۷)، در پاسخ به این انتقادات اظهار داشت که در میان چهار هزار عضو حزب در شهر هامبورگ، بسیاری بر این باورند که "در نتیجه حوادث شوروی، لازم است تا با گذشته خود رویاروی گردیم. ۰ به روشی سرراست تر به رفقای آلمان دمکراتیک ما بفهمانیم که کشور ما نمیخواهد شاهد همان چیزها شمی باشد که ما در کشور آنها می بینیم." ۰ کمیته اجرایی ملی به سا زمان حزبی هامبورگ فشار وارد آورد تا مولر کلدن اشت را اخراج نماید. آنها البته بدوا از تجربه دفتر سیاسی ما مبنی بر سپردن حق اخراج به کمیته خارج بدون رجوع به واحد پایه استفاده نکردند.

در فوریه ۱۹۸۸، رهبری اقدامات شدیدتری علیه شورشیان اتخاذ کرد. ۰ کمیسیون کنترل حزب سه تن از "اصلاح طلبان" را اخراج کرد و سخنگوی کمیسیون پیرامون این اخراجها چنین اظهار داشت: "اخراجها بدلیل اختلاف عقاید نبوده اند، بلکه بخاطر اقدامات معین مزاحم برای حزب بودند." ۰ در شهرهای مختلف، معترضین بی آنکه اخراج شوند، حزب را ترک گفتند. ۰ نمونه این امر را در مورد گروه یانزده نفره اولانگن در اواخر فوریه میتوان مشاهده کرد. ۰ یکی از سه نفر اخراج شدگان، به نام ولکر این هورن، عضو پیشین کمیته اجرایی حزب، در روزنامه تاگ تسایتونگ (۱۵ مارس ۱۹۸۸) اظهار داشت که رهبری حزب برای خاموش کردن مباحثه داخلی "که بوسیله اتفاقات مسکو حمت یافته" و تأثیراتی که این میاحته ستوانست بر آتیه حزب از جمله بر نفوذ سنده حزب بر تصمیمات "سال" داشته باشد، اقدامات منگور را سازمان داد. ۰ در نیمه مارس، ۹۷ عضو کمیته اجرایی در دوسلدورف گرد آمدند تا تدارک یک برنامه اصلاحات تحت عنوان "آلمان غربی ۲۰۰۰" را مورد بحث قرار دهند. بلافاصله مسئله برگزاری کنگره نهم حزب نیز در ابتدای سال ۱۹۸۹ مطرح گردید. ۰ این برنامه همچنین ارائه نامزدهای متعدد برای انتخاب مقامات مسئول حزبی را پیش بینی میکرد.

تربرت مایس، دبیر کل حزب، پس از سرکوب "شورش" در باره وجود دمکراسی در حزب و اشکال متنوع اعمال آن چنین اظهار داشت: "مسئله صارت از خاتمه دادن به مساحثاتی نیست که تازه شروع میشود، ۰ اما باید انتخاب کرد: توسعه دمکراسی در حزب، گسترش مکراتیسیون حزب بر پایه یک درک صحیح از اصل لنینیستی سانترالیزم دمکراتیک یا کفایتش دروازه به سوی تحول حزب به سمت یک حزب "بلورالست" ۰۰۰ متون مساحته در عمر ما (Unsere Zeit)، مباحثات هنگام کنفرانسهای نامندگان نواحی یا دیگر تجسمات ظاهر شده اند. ۰۰۰ و در حزب عزمه وسیعی برای عقاید، و

را مطرح نمود که گشایش جدیدی را در برنامه سیاسی بیان میکرد. بدین ترتیب حزب کمونیست برتغال از این پی آمده بود تا "اعمال آزادیهای دموکراتیک، بالاخص آزادی مطبوعات و آزادی تشکیل احزاب سیاسی را تضمین کند." (۸)

بررسی ترانزنامه تمامی احزاب مذکور نشان میدهد که رشد ریاکاری دموکراتیک در صفوف آنها با موضع تدافعی و رویه افول جناحهای حاکم بر این احزاب ملازم داشته و انعکاس تجزیه، و فروپاشی استالینیزم از یکسوی و تکوین یک گرایش اروتو کمونیست در میان آنها و تقریباً در کلیه احزاب رسمی کمونیست از سوی دیگر است. مقایسه نقطه نظرات تشکیلاتی جناح دفتر سیاسی و اغلب سازمانهای چپ کشور ما با دیدگاه حاکم بر این احزاب قرائت تام و تمام آنها را واضح مینماید. این اشتراك نظر بویژه در مورد رژیم حاکم بر تشکیلات، قواعد مبارزه درون حزبی، حقوق اقلیتهای حزبی (یا بهتر بگوییم بی حقوقی آنها) و مناسبات رهبری با پایه مشهود است. رژیم حاکم بر کلیه این احزاب مرکزیت بوروکراتیک میاشد که بر اصل یکپارچگی در حزب (ونه وحدت در بنیادهای برنامه‌ای و اساننامه‌ای و پذیرش تنوع گرایشات) استوار بوده، هرگونه آزادی کامل مباحثه و انتقاد را ممنوع کرده، و با تشکیل هرگونه گروه‌بندهای موقت حزبی بر پایه پلاتفرم‌ها (حق گرایش) و تضمین حقوق اقلیت‌های حزبی بر مبنای بیان کامل عقاید خود و ارائه نمایندگانی به کنگره‌ها و کنفرانسهای حزبی به شیوه تناسبی مخالف است. تبدیل قواعد اضطراری مصوب کنگره دهم حزب بلشویک به ضوابط نرمال زندگی حزب و پذیرش تفسیر استالینسی از "لشویزه کردن" احزاب کمونیست، یگانه منابع مورد استناد و مرجع توجیبات ایندولوژیک آنان محسوب میشود. فی المثل کافیتست به اسناد حزب سوسیالیست متحده آلمان دموکراتیک در مورد "پلورالیسم و فراکسیون" یا به ضوابط مطروحه در حزب کمونیست فرانسه پیرامون "مبارزه ایندولوژیک درون حزبی" نگاهی بیگفتید و این اسناد را با نقطه نظرات فعلی جناح دفتر سیاسی، دیگر سازمان‌های چپ (نظیر جناحهای مختلف سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - اقلیت) و یا اکثریت و حزب توده مقایسه کنید تا یگانگی آنها را تأیید نمائید. من بویژه مطالعه مقاله "پلورالیسم و فراکسیون" از کتاب "پلورالیسم و مبارزه طبقاتی" منتشره در "آموزش‌های از ساختمان حزب" شماره ۲، انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت و نیز مقالات آلتور مندرج در نشریه لوموند مورخ ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸ آوریل ۱۹۷۸ و اول ژوئن ۱۹۷۸ (و یا ترجمه انگلیسی این مقاله تحت عنوان: حزب کمونیست فرانسه: بیرون از قلعه، نیولند رویو شماره ۱۰۹ مورخ مه - ژوئن ۱۹۷۸) را پیشنهاد میکنم. مقالات آلتور بویژه از آن جهت حائز اهمیتند که به مجادله بر سر ضوابط مبارزه درون حزبی از یکسوی و مسائل مهم تاکتیکی (نظیر اتحاد عمل حزب کمونیست با حزب سوسیالیست) و برنامه‌ای (رد دیکتاتوری پرولتاریا از جانب رهبری حزب) از سوی دیگر اختصاص دارند. مخاطب آلتور در این مجادله رهبری حزب بویژه ژرژ مارش و شارل فیترن میباشند. وی که مطابق ضوابط حزب کمونیست فرانسه قادر به دفاع کامل از عقاید خود در صفحات نشریات حزبی نبود، عنوان اعتراف دیدگاه خود را در نشریه یومیه لوموند ابراز نمود. موضوع اصلی مشاجرات تشکیلاتی وی به ضوابط مربوطه مباحثات درون حزبی اختصاص دارد. بنا بر قواعد حزب، گشایش ستونهای آزاد مباحثه در نشریه اومانیتته (ارگان حزب کمونیست فرانسه) فقط در دوره تدارک کنگره مجاز تلقی شده، و پیش از آن مباحثات تنها در سلولهای حزبی میتوانند به نحو آزادانه صورت پذیرند و این مباحثات نیز اساساً بر پایه "اسناد مهم" یعنی اسناد ارائه شده از جانب دفتر سیاسی و کمیته مرکزی هدایت میگردند. آلتور با انتقاد از ساختار نظامی حزب و تبیین رابطه آن با آموزشهای استالینی، خواهان خاتمه دادن به حیات فرقه‌ای حزب و رجوع به توده‌ها میشود. وی در باره مباحثات درون حزبی چنین مینویسد: "کمونیست‌ها میدانند که منظور واقعی ژرژ مارش از این درخواست چیست: ما باید بحث کنیم، این کاملاً صحیح است. مباحثه در سلولهای جداگانه، و حداکثر در کنفرانس یک شاخه، اما نه بیشتر. و بنابراین یک سادله عمومی و آزادانه تحلیلها و تجارب در میان مبارزین بخشهای مختلف، یا بیسن

کارگران یدی و فکری - نوعی از مباحثه که [حزب را - مترجم] تقویت میکند و مباحثات را - مترجم] تیز مینماید. وجود نخواهد داشت. شما آزادانه بحث خواهید کرد، اما بر پایه نتایجی که در "اسناد مهم" منظور شده اند و منحصراً در چهار - جوب سازمانهای پایه‌تان (سلولها، شاخه‌ها) این پاسخ رسمی به مقتضای فزاینده سراسر حزبی برای گشایش ستونهای علنی در مطبوعات حزبی است که چنین مبادله و مقایسه [تجارب و تحلیلها - مترجم] را ممکن میکند. رهبری [در پاسخ به این تقاضا - مترجم] هم اکنون گفته است، نه: خارج از دستور است، و حتی برای یک لحظه نیز ممکن نیست. ابتدا، مارش حتی این امتناع را با اشاره به ماده‌ای در اساننامه توجیه کرد، که مطابق آن ستونهای علنی فقط منظور تدارک یک کنگره باز میشوند. اما، در واقع چنین ماده‌ای وجود ندارد. حتی یک مورد رجوع به ستونهای مباحثه در اساننامه وجود ندارد. کاملاً ضروریست از این امتناع سر راست [رهبری - مترجم] با خبر باشیم تا بفهمیم که چرا کمونیست‌ها در لوموند و سایر جاها مقاله مینویسند: زیرا مطبوعات یومیه و هفتگی حزب دستور رهبری به روی آنها بسته شده‌اند. (۹) آلتور در ادامه پیرامون این آزادی کامل مباحثه در سلولها یا حداکثر در سازمانهای منطقه‌ای چنین اظهار میدارد: "سکوت در باره مسائل کلیدی متأسفانه یک جزء ارگانیک عادات رهبریست که در کل سنت استالینستی باقی مانده در آپارات حزب ریشه دارد. علیرغم عدم کفایتها و تضادهای کنگره بیست و دوم، این امید ایجاد شده بود که به این سنت خودکامگی خاتمه داده خواهد شد. اما روال امور به نحو دیگری جریان یافت. آزادی مباحثه در پایه بیشتر یعنی قبل از کنگره بیست و دوم بدست آمده بود، و هیچ تنبیه‌ری را در کردارهای رهبری بوجود نیآورد. آپارات اکنون کشف کرده بود - کشفی به قدمت خود جهان بورژوازی - که میتواند بخود تحمل اجازه بحث آزادانه مبارزین در سلول - هایشان را بدهد بی آنکه آنها تنبیه یا اخراج شوند. زیرا در هر مورد چنین مباحثه‌ای دارای هیچ نتیجه عملی نمیباشد: "این امر بدانان لفت میدهند و برای ما هم هزینه خیلی کمی دارد". همانطوریکه زوج مارکی سخاوت‌مند در یکی از آثار شامغورت با لئندی اظهار میدارد: در واقع، مباحثات و تصمیمات مخفیانه پیرامون مسائل واقعا مهم همواره در سطح ماوراء منطقه‌ای اخذ میشود، در دفتر سیاسی و دبیرخانه، یا اینکه، در یک گروه کوچکی که در اساننامه به رسمیت شناخته نشده و مشتمل بر دبیرخانه، بخشی از دفتر سیاسی و بعضی از "متخصصان" کمیته مرکزی یا همکاران آنهاست. این جاشی است که تصمیمات واقعی اخذ میشوند. آنگاه دفتر سیاسی آنها را به اطلاع میرساند، و کمیته مرکزی آنها را بمثابة یک تن به تصویب میرساند؛ زیرا محل اعتماد است - یا فکر میکنند که چنین است - و یا حداقل مجاورت حقیقت و قدرت است. (۱۰) ملاحظه میکنید، گویا وصف حال ما را از زبان آلتور - مستنویم. در "فرقه" ما نظیر دیگر فرقه‌های چپ، مباحثه در سلولها و یا حداکثر در سازمانهای منطقه‌ای آزاد محسوب میشود، اما آزادی کامل مباحثه در سطح علنی و در نشریات یومیه، هفتگی یا ماهیانه حزب معنای تمایل به فراکسیونیم، تشکیلات شکنی، انحلال طلبی و خلاصه هر چه بدتر است نگاهی به اظهارات دانشمند و زبان‌شاس محترم مهران بیفتند تا دریابند که چگونه رفیق مزبور منظور توجیه اقدامات دفتر سیاسی، پنجاه صفحه علناً بحث کرده و کاغذ ساه نموده‌است تا علناً مباحثه نکردن را اثبات نماید. (۱۱) البته مدافع "مباحثه آزاد" در سلول پایه‌است، البته نه چندان هم "آزاد" (در این مورد ژرژ مارش پیشرفته‌تر است). زیرا در مصوبه دبیرخانه مورخ ۲۶ بهمن ۱۳۶۶ (که همین رفیق مهران از معدود مدافعان آن بود) برای مباحثات کتبی در واحد پایه نیز شرط توافق دبیر یا بورو گنجانده شده‌است. ما متن این مصوبه دبیرخانه را در ضمیمه رساله "چه نباید کرد" درج کرده‌ایم و خواننده میتواند بدان رجوع کند. (۱۱) معبذا نباید انکار کرد که دفتر سیاسی "فرقه‌ها" نیز نظیر سایر احزاب استالینست در بهترین حالت حاضر به تصدیق آزادی کامل مباحثه در سطح سلول پایه یا در سازمانهای منطقه‌ایست. زیرا همانطوریکه آلتور میگوید این یکی از کشفیات قدیمی آپارات چنین احزابیست که با واگذاری ایسی "امتیاز" ناچیز به اعضا، که هزینه بسیار اندکی سیز برای رهبری دربردارد، حق مباحثه و تصمیم‌گیری در باره مسائل اصلی بهیچوجه از دفتر سیاسی، ما

بهرتر بگوئیم " گروه کوچک " مافوق حزبی و غیررسمی مرکب از شخصی از دفتر سیاسی، دبیرخانه و معدودی از " متخضمان " کمیته مرکزی سیاست همکاران آنها سلب نخواهد شد. پس این تصمیمات سوسبله کمیته مرکزی چون تنی واحد تصویب شده و بر پایه " اعتماد اعضا " به کمیته مرکزی و با باور اعضا، به کمیته مرکزی بمثابة صاحب منحصر بفرد حقیقت و قدرت توجیه میگردد.

بنابراین واقعات نشان میدهند که قواعد تشکلاتی فوق الذکر چه در فرانسه دمکراتیک و چه در ایران استعدادی همانند و نباید آنها را ضرورت ناشی از شرایط مبارزه مخفی تحت حکومت مطلقه بنداشت. مدافعان این رژیم تشکلاتی نیز عموماً اصول سازمانی خود را جهانشمول معرفی میکنند. فی المثل رفیق مهران نبود آزادی کامل مباحثه و انتقاد یا فقدان حقوق تشکیل گرایش و حقوق اقلیت را از مختصات " الگوی حزب لنینی " بحساب میآورد و طبعاً چنین ادعایش معنای آن است که این " الگوی " جهانشمول " لنینی " چه در شرایط دمکراتیک و چه در شرایط استعدادی قابلیت تطبیق داشته و بگانه روش سازماندهی کمونیستی پرولتاریای جهانی محسوب میشود و لزوماً توجیه قواعد آن باید با اتکا، به تحلیل خصوصیات ماهوی طبقه کارگر شرایط مبارزه آن و راه رسیدن آن به قدرت، و اقدامات بعدی آن برای امحای طبقات تشریح گردد. حزب کمونیست فرانسه یا دیگر احزاب رسمی کمونیست نیز مشابه همین دعوی را تکرار میکنند، به این معنی که آنها نیز قواعد سازمانی خود را " الگوی حزب لنینی " و بنابراین جهانشمول میدانند. فقط و فقط ساده لوحان و یا ابلهان چنین تصور میکنند که گویا هر فایده فسد دمکراتیک در ساختار تشکلاتی فرق پرولیت و استالینیت محمول ناگزیری و ناچاری شرایط استعدادیت. حال آنکه مدافعین چنین رژیمی، " استبداد " داخلی احزاب " کمونیست " را ظاهراً از خلط طبقاتی این احزاب و خصوصیات بنیادین آن اخذ میکنند. برخی از آنان، ایمن " استبداد " داخلی را بر پایه خلط پیشگام حزب و طبیعت آن بمثابة " یک گروه کوچک منضبط مرکب از انقلابیون مومن و متشکل " نتیجه گیری مینمایند که قرار است اکثریت عظیم کارگران را به سوی رستگاری هدایت نماید؛ و برخی دیگر از آنان نیز این " استبداد " را بر پایه " یکپارچگی ذاتی طبقه کارگر، فقدان هر گونه تضاد منافع در صفوف آن و جهان بینی یک دست این طبقه " استنتاج مینمایند. مطابق این " استدلال "، از آنجا که حقیقت یکی است، بنابراین تنها یک حزب کمونیست کارگری نیز میتواند وجود داشته باشد و در این حزب نیز " اکثریت " و یا نماینده آن کمیته مرکزی و یا جانشین آن دفتر سیاسی و دست آخر شخص دبیر کسل، صاحب انحصاری حقیقت و قدرت خواهد بود. از اینجا نیز ضرورت انکار هرگونه تنوع در صفوف واحد حزب و ممنوعیت تشکیل هرگونه گرایش و گروه بندی حزبی و تأمین حقوق آنها نشأت میگیرد. در این مورد خوست به این عبارات از مقاله " پلورالیسم و فراکسیون " به قلم نظریه پردازان حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک توجه نمائیم: " این طبقه (طبقه کارگر) هیچ گونه تشابهی با پرولتاریا نداشته و همراه او نیست. کارگران به واسطه موقعیت عینی اجتماعی خویش منافع یکسانی دارند و با یکدیگر دشمن نیستند. آنها یک جهان بینی یک دست و بر پایه علم در اختیار دارند که مبانی کاربست آگاهانه و خلاق قوانین اجتماعی را در اختیار آنها میگذارد و هیچگونه تضاد آشتی ناپذیر (آنتاگونیستی) را در خویش انعکاس نمیدهد. طبقه کارگر از اینرو قادر به ایجاد سازمان سیاسی واحد خویش است. حال وقتی از حزب انقلابی طبقه کارگر مجاز بودن فراکسیونها را به عنوان سبب اعتبار پلورالیستی - دمکراتیک خواستار میشوند، چه باید برداشت نمود؟ این سؤال زمانی روشن میگردد که انسان در نظر گیرسد که اساساً یک فراکسیون یعنی چه؟ آن زمان میتوان از یک فراکسیون سخن گفت که گروه مشخصی از اعضای حزب در باره یک مسئله (و یک مجموعه مسائل) با نظرگاههای سیاسی خاص خویش (پلاتفرم) پایه میدان میگنارد که با سیاست و برنامه ای که کنگره و ارگان های حزبی منتخب تصویب کرده اند، در تضاد قرار میگیرد. فراکسیون اقلیت را بر فراز اکثریت تکرار میدهد و دبیر یا زود به مقابله آشکار و علنی با مجموعه حزب سربخیزد و اصول

فراکسیون خویش را بالاتر از مصوبات حزبی میثابت. در این رابطه کنگره دهم بلشویکیا (۱۹۲۱) شناخت مهمی به دست میدهد. طبیعتاً باید شرایط خاص تاریخی که قطعنامه کنگره دهم را ایجاد نمود نیز در نظر گرفت. اما سخن تنها بر سر نیازهای خاص آن زمان نبود، بلکه امر اساسی حاکم نمودن مجدد یک اصل اساسی هر حزب انقلابی پرولتاری بود؛ ایجاد وحدت اراده و عمل حزب بر مبنای جهان بینی مشترک. لنین بسا مراحت از این شناخت حرکت میکرد که پرولتاریا دارای منافع مشترکی است که یک جهان بینی مشترک علمی، یک وحدت برنامه ای و سازمانی را میطلبد. " (۱۲) در اینجا ما با یک افشاش کامل استالینستی در ابتدائی ترین مفاهیم مارکسیستی روبرو هستیم. نخست آنکه طبقه کارگر اگر چه متجانس تر از طبقات حاکمه پیشین و منجمله طبقه پرولتاریا است، اما در صفوف آن نیز گرایشات متضاد عمل کرده و از لایه بندی های مختلفی چه از حیث هستی اجتماعی و چه بلحاظ سطح شعور طبقاتی تشکیل میگردد. کارگران پیش از هر چیز بر مبنای تقسیم کار اجتماعی جامعه پرولتاریا تفکیک میشوند و منافع حرفه ای و منافی متفاوتی دارند. این تضاد منافع آنتی بویژه در میان کارگران شاغل و بیکار، کارگران ماهر و غیر ماهر، شاخه های صنعتی تعیین کننده نسبت به سایر شاخه ها، پیوند منافع قشر محدودی از کارگران با امتیازات پرولتاریا (قشر اشرافیت کارگری) نسبت به توده کارگران و غیره مشهود است. تأثیرات این تضاد را در انواع گوناگون سازمانهای توده ای طبقه اعم از اتحادیه ها، تعاونی ها و شوراهای نیز مجامع فرهنگی و ورزشی آنها میتوان ملاحظه کرد. بعلاوه کارگران بلحاظ سطح آگاهی اتحادیه ای و طبقاتی نیز به اقشار گوناگون پیشرو، میانه و عقب مانده تقسیم میشوند و در نتیجه همه این تعارضات درونی است که مارکس انقلاب پرولتاری را نه فقط از جهت نابودی طبقات استثمارگر، بلکه همچنین از حیث رهائی خود طبقه کارگر از شر خرافات و کثافات تمامی اعصار کهن لازم میشمرد و انقلاب کارگری را روند " انتقاد از خود " مداوم مینامد. بی تردید در صفوف طبقه کارگر تضاد آشتی ناپذیر وجود ندارد، اما تضادهای درونی اقشار مختلف کارگران بویژه تضاد اشرافیت کارگری با توده کارگران میتواند تحت شرایطی خلط آنتاگونیستی کسب نماید. در این مورد کافست موقعیت احزاب وابسته به بین الملل دوم و یا تضاد پرولتاریا و اتحادیه ها و احزاب کارگری را با منافع عمومی کارگران در نظر آوریم. دوم آنکه منافع یک طبقه لزوماً بوسیله یک حزب واحد نمایندگی نمیشود و بالعکس یک حزب نیز لزوماً فقط یک طبقه معین را نمایندگی نمیکند. این قاعده در مورد مناسبات احزاب کارگری با طبقه نیز صادق است. سوم آنکه جهان بینی مارکسیستی فی نفسه خلط یک دست نداشته و نمیتواند داشته باشد. این جهان بینی تئوری تحول بوده و ارتباط آن با علم از یکسوی و با بیکارهای طبقاتی از سوی دیگر ناگسستی است. نتیجتاً هرگونه تحول در علم و یا هرگونه پیشرفت در تجربه مبارزاتی کارگران باید بواسطه این علم بسحوی مستقل و نقادانه جمع بندی گردد. این امر بدون یک رشته مجادلات و انتقادات دانشی از دستاوردهای محدود پیشین ناممکن است و انکار این امر سمدانی انکار خلط تاریخی تکوین آگاهی طبقاتی و تبدیل تئوروی مارکستی به یک دکم و سه یک شریعت بیجان است. در صورت اخیر مارکسیزم به یک آئین و یا یک کیش دولتی تنزل یافته و تنها در خلصت توجیه منافع زمامداران دستگاه ایدئولوژیکی خواهد بود که از آن بعنوان مذهبی معین با تمام دستگاه و هیزارشی مشابه سلسله مراتب روحانی و کلیسائی پاسداری خواهند نمود. چهارم آنکه در تصرف فوق الذکر از فراکسیون عامدانه تعایز گروه بندیهای موقت حزبی یا گرایشات و جناحهای حزبی از فراکسیونها مخدوش شده و تفسیر کاملاً غلطی از فراکسیون ارائه شده است که سبب توجیه با تعبیر بلشویکیا از فراکسیون که در سند مصوبه کنگره دهم پیرامون " وحدت " قید گردیده مطابقت ندارد. گرایش، جناح یا گروه بندی موقت حزبی به مدافعین عقیدتی یک یا مجموعه ای از نظرات گویند که امکان ابراز جمعی مواضع خود را بدون ایجاد هرگونه انضباط ویژه درونی دارا مسامند. حال آنکه فراکسیون ناظر بر تجمع گروهی از اعضای حزب بر پایه پلاتفرم ویژه و انضباط درونی ویژه است. در تاریخ مبارزات حزبی

هیچگاه ممکن نبوده و نخواهد بود که یک مبارزه جدی بدون پیدایش جناحها یا گروهبندهای موقت حزبی انجام پذیرد و حال آنکه فراکسیونها علامت جبری و ناگزیر مبارزات حاد حزبی نمیشاند و بیان مرحله‌ای ویژه از تکامل مبارزات بین خطوط متضاد و تبدیل گروهبندهای موقت به جریان‌سازات کمابیش پایدار و بادوامند. از آنجا که در سنت استالینیم هرگونه گروهبندهای موقت حزبی یا گرایشات، تحت عنوان کلی مبارزه با فراکسیون اصولاً ممنوع تلقی شده‌اند، احزاب وابسته به این سنت نیز در رواج ایسن اغتشاش بین مفهوم گرایش و فراکسیون ذینفع بوده‌اند و تعریف فوق‌الذکر نیز مطابق با همان آموزشهای استالینی پرورده شده است. پنجم آنکه قطعنامه کنگره دهم حزب در مورد اخراج اعضای کمیته مرکزی از حزب و انحلال هرگونه گروهبندهای حزبی بهیچوجه خصلت اصولی نداشته بلکه جنبه کاملاً ویژه و اضطراری داشته است. ماده مربوطه به اخراج اعضای کمیته مرکزی (ماده هفتم قطعنامه وحدت) مغایر با اصول سانترالیسم دمکراتیک بوده و ماده مربوطه انحلال گرایشات، سهیچوجه علامت جبری سانترالیسم دمکراتیک نبوده بلکه محدودیت ویژه بر حقوق دمکراسی حزبی است که تنها بر پایه شرایط اضطراری دوران گذار از کمونیزم جنگی به‌تپ، واقع‌گروشتات و شورهای متعدد دهقانی قابل توجیه است.

امروزه البته به موازات تجزیه و فروپاشی استالینیزم، توجیهاتی از قبیل آنچه فوقاً از حزب سوسیالیست متحده آلمان دمکراتیک نقل نمودیم، هرچه بیشتر غیر قابل دفاع میگردد. زندگی هم اکنون جزم اندیشی‌های استالینی را بی اعتبار کرده و میراث آن را دفن میکند. از این حیث، "عقاید" دانشمندان و زبان‌شناسان نورسیده‌ای چون رفیق مهران به‌دنیای باقی تعلق دارد و کار اصلی مربوط به دفن کردن این عقاید را خود زندگی انجام داده است. درک این موضوع استعداد ویژه‌ای نمی‌طلبد، کافیهست مروری بر آخرین تغییرات حاصله در زندگی داخلی حزب کمونیست اتحاد شوروی یعنی نخستین گهواره این ساختار تشکیلاتی بنمائیم.

پس از بروز اعتراضات معدنچیان دویسانس و کارگران راه آهن، گورباچف به "خطر واقعی تضعیف نقش رهبری کننده حزب" اشاره نمود و طی یک سخنرانی تلویحاً حق ایجاد گرایشات در حزب کمونیست اتحاد شوروی را پذیرفت. متن سخنرانی وی به نقل از روزنامه لوموند بدین قرار بود:

"فضای مباحثات سازنده و مجادلات حول پاسخهای مربوط به بدیلیهایی که اکنون پیش بینی میشوند، شکرانه تلاشهای حزب، در جامعه، منطقی معنی را در زندگی حزب الزامی مینماید. ما امروزه به وحدتی نمایی احتیاج نداریم، چنین وحدتی امروزه هم سی فایده و هم غیر ممکن است. یک وحدت واقعی نمیتواند دست آید مگر بشرط آنکه حزب آزادی مباحثات، آزادی مجادلات بر پایه یک بدیل در قبال مسائل حزب، و حق اقلیت برای ابراز دیدگاه خود، منجمله در باره تصمیمات اخذ شده بوسیله اکثریت - را تضمین نماید، به این شرط الزامی که اقلیت از تصمیمات اکثریت تبعیت کند." مخبر روزنامه لوموند، برنارد گتا، در تفسیر این اظهارات چنین مینویسد: "بیان دیدگاه‌های مختلف سیاسی در داخل حزب، وجود یک "اقلیت" و یک "اکثریت" - به زبان صحیح روسی همچون زبان صحیح فرانسوی - حق گرایشات نامیده میشود، حقی که در دوران استالین سرکوب شد اما حقی که اثبات وجودش به نحوی صحیح و سالم در دوران لنین، هیچ زحمتی ندارد." (۱۳) جالب اینجاست که برنارد گتا، ژورنالیست بورژوا، نیز تفاوت دوره استالین و دوره لنین را در باره چگونگی اشکال مبارزات حزبی دریافته و اظهار میدارد که حق گرایشات که در دوران استالین سرکوب شد، در دوران لنین بقینا وجود داشته و اثبات آن محتاج زحمت چندانی نیست. حال آنکه استالینستهای عقب مانده وطنی ماکه هنوز از ادبیات دوره استالین و تفاسیر "فرهنگ فلسفی" آلمان دمکراتیک تنخیزه میکنند، آسماده تصدیق همین حقیقت ساده سز نیستند. مع الوصف آیا برای ابطال دعای استالینی پیرامون لزوم "یکپارچگی" در حزب، حاجتی به ارائه سند صدی محکمتر از پذیرش مجدد حق ایجاد گرایشات در حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود دارد؟

اگر همه شواهد حاکی از آنند که زندگی در حال دفن کردن باورهای است که

رفیق مهران از زمره آخرین مدافعان آن محسوب میشود، پس چه نیازی به پاسخگویی مقاله مورد بحث است؟ حقیقت آن است که در زندگی سیاسی نظیر حیات اجتماعی، ادواری وجود دارند که طی آنها میراث کهن پیش از تناقضات زندگی نوین نقش بازی میکنند. زمانی مارکس در باره وضعیت اجتماعی آلمان میگفت که ما هنوز بیشتر از مردگان خود در عذابیم تا از زندگان و این نکته‌ایست که در مورد زندگی سیاسی نهضت کمونیستی ما نیز در حال حاضر صادق میباشد. بی سبب نبود اگر انگلیس در اثر خود تحت عنوان در باره مسئله مسکن، پیرامون اشکال مختلف انتقاد تئوریک از جمله به وظایف ناشی از نقد تاریخی اشاره نمود و اظهار داشت که چنین نقدی باید متوجه ارائه جمع‌سندی از یک جریان تاریخی سپری شده باشد تا بتواند به تشکیل شعور تاریخی طبقه کارگر یاری رساند و از تکرار همان اشتباهات کهن به اشکال جدید ممانعت بعمل آورد. معبداً پاسخگویی به مقاله مزبور از جهت دیگری نیز موضوعیت دارد. در حالیکه مضامین مطروحه در آن مقاله هر چه بیشتر قدرت مجاب‌کنندگی خود را از دست میدهند و به بیرق ارواح سرگردان یعنی فرق خرد و ریز مدلل میشوند، اما در عین حال قادرند به عنوان یک سرمشق منفی دستمایه تسلیمات اروتکونیستها و سوسال - دمکراتها باشند. بواقع نیز مقاله مزبور بیشترین خدمت را به سوسیال - دمکراسی مینماید. زیرا نویسنده آن تلاش کرده است تا با توسل به لنین برای اقدامات استالین و رژیم استالینی فتاوی و توجیهات شرعی دست و پا کند؛ غافل از آنکه این توجیهات نه تنها ذره‌ای از بی اعتباری استالینیم نمیکاهد بلکه بالعکس موجبات بی اعتباری لنین را نیز فراهم مینماید. شیوه "استدلال" یکنواخت و ملال آور نویسنده نیز بی اندازه ضریبست مآب است: شما میگوئید رعایت تعهدات و مقررات حزبی ضروریست و ماکیاولیسم وسیله حل و فصل اختلافات نیست؟ اما لنین خود یک ماکیاول بود و از پرنسیپهای معینی تبعیت نمیکرد؛ وی هر زمان که در "اقلیت" قرار میگرفت، نسا فرمان میشد و هرگاه که لازم میدید بدون اجازه حزب به نام دیگری مثلاً "کاریف" خودسرانه به افشاکاری دست میزد و بالعکس هرگاه "اکثریت" را در اختیار داشت، اجازه نطق کشیدن به احدی نمیداد! شما میگوئید اصل "یکپارچگی" در حزب، فقدان اصل مبارزه ایدئولوژیک علمی و انکار حق ایجاد گرایشات به دوران استالین باز میگردد؟ اما لنین خود همواره چنین مقاصدی داشت و تنها به دلیل "ناگزیریها"، "اضطرارها" و غیره نتوانست همواره این مقاصد را جامه عمل ببوشاند. به عبارت دیگر حقیقت لنینیم تنها در نتیجه اقتدار استالین توانست تجلی یابد و قالب واقعی خود را پیدا کند.

رفیق مهران همین شیوه استدلال را طی مباحثات وحدت خدمت گرفت. وی در نتیجه انقای دمکراسی شورائی در دوره استالین، اظهار داشته بود که دمکراسی شورائی را نباید "ایده‌آلیزه کرد" (بمعنات دیگر تمایل به استقرار رژیم استبدادی در ذات این نوع دمکراسیست) و منشاء زوال آن را باید در همان دوران لنین جستجو کرد. بنابراین در این مورد نیز استالین تنها میتواند به وفاداری نسبت به تعالیم لنین و "فقدان ایده‌آلیسم" در قبال دمکراسی شورائی متهم گردد. نقطه نظر مذکور در "جمعیت - مباحثات وحدت" نیز انعکاس یافته است. ملاحظه کنید: "از نظر ما برخورد رفیق استالین اگر چه مبین منافع بوروکراسی کارگری است اما علاوه بر آن مبین تقاطع تاریخی و ویژگیهای خاص توازن قوای بین‌المللی نیز میباشد و بدین معنی باید بر خصلت انقلابی این بوروکراسی تاکید کرد" و "از دیدگاه ما برخورد رفیق استالین مبین منافع دراز مدت طبقه کارگراست که گاه ما منافع لحظه‌ای طبقه کارگر در تضاد قرار میگرفت. این امر را تنها در پرتو شرایط عینی اقدامات استالین میتوان درک کرد." و سرانجام آنکه: "ما در بسیاری از موارد با انتقادات شما به رفیق استالین موافقیم اما بطور مشخص باید درک کنیم که این انحرافات تا چه اندازه اجتناب ناپذیر بوده‌اند. در مورد دمکراسی شورائی نیز باید واقعیت محدودیتهای روسیه دهقانی و ضروریات جبری ناشی از دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر را در نظر گرفت و آن را ایده‌آلیزه نکرد." (۱۴)

این توجیهات استالینستی در تزه‌های سادین خود ما سوسال دمکراسی

و بسیاری از گرایش‌ها فد کمونیستی اشتراک نظر دارد. استالینیسم و سوسیال دمکراسی نیز آنتی تز یکدیگر محسوب میشوند و همانطوریکه تاکنون بکرات خاطر نشان شده‌ام، اروتکونیسم بمثابه روند سوسیال دمکراتیزه شدن احزاب رسمی کمونیست تیره نهایی تناقضات رژیم استالینی می‌باشد. هسر دوی آنها از این تز واحد عزیمت مینمایند که استالینیسم همان لنینیسم بوده و آنها باید بازتاب ایدئولوژیک مقدرات و ناکزیریهایی ناشی از انجسام انقلاب سوسیالیستی بحساب آورد. تفاوت در اینجاست که استالینیسم بعنوان توجیه گر نظم ظاهر میشود و سوسیال دمکراسی از پیدایش ایسن وضعیت نامادگی شرایط برای انجام انقلاب سوسیالیستی را نتیجه میگیرد. بدین لحاظ عجب نیست اگر کمونیستی با دیدگاه رفیق مهران، در تزهایی بنیادین خود در باره حزب لنینی، همان مواضعی را تکرار کند که مدتها پیش مورخ فد کمونیست انگلیسی، لئوناردو شاپیرو، برای توضیح روند پیدایش حکومت مطلقه در حزب بلشویک عنوان نموده است. شاپیرو ایسن "حکومت مطلقه" را به نام دمکراسی بورژواشی مردود میندard و حال آنکه دانشمند و زبانشناس محترم مهران، این "حکومت مطلقه" را به نام دست بخت مشترک لنین و استالین برای تحقق انقلاب سوسیالیستی ضروری تلقی میکند. در این مورد، مراجعه به مقدمه شاپیرو بر اثر مشهورش تحت عنوان "منشاء خونکامگی کمونیستی" که شرحی بر دیدگاهش پیرامون فلسفه تحول تاریخی در اتحاد شوروی محسوب میشود، روشنگر است. وی در شماره اقدامات لنین چنین مینویسد: "سیاست لنین در محو مخالفان سیاسیش طبیعتا متضمن خشونت بسیار و بی عدالتی بود. من فکر کرده‌ام که صحیح است این امر را تصدیق و تومسید کنم. بعلاوه، اگر یک حزب سیاسی که از حمایت اکثریت جمعیت برخوردار نیست بخواهد قدرت را تصرف نماید، مجبور است با آئین های خودش برخی آزادیها را بگیرد و اکیدترین انضاط را بر اعضایش معمول دارد." (۱۵) سپس وی به رد چهار نوع مکتب تاریخ نویسی در مورد تاریخ اتحاد شوروی میپردازد و در نقد یکی از این مکاتب چهار گانه، هرگونه تصور تمایز بین دوره لنین از ادوار بعدی بالاخص دوره استالین را باطل میشمارد. از دیدگاه شاپیرو، استالینیسم تقدیر انقلاب سوسیالیستی در روسیه بوده و "بی بنیل" میباشد. از اینرو وی هرگونه تصور بنیل متفاوت در اتحاد شوروی را به "تفسیر ترسکی" از تاریخ شوروی نسبت میدهد و مینویسد: "یکی دیگر از مکاتب تاریخ نگاران روسیه شوروی چیزیمت که میتواند مکتب "چیزها در دوران لنین متفاوت بودند" نامیده شود. این دیدگاه بواسطه مطوعات وسیعی که بوسیله ترسکی یا در باره آن نوشته شده تشویق شده است. من فکر میکنم واقعات خیلی این مکتب را تاشد نمکنند. اما استنتاجات من بابند خودشان سخن گویند." (۱۶) مبنها نویسنده در باره یک نوع دیگر از مکاتب تاریخ نگاری چندان سختگیر نیست و این همان مکتبی است که نظار مهران نت بدان سخت علاقمندند: "سرانجام مکتبی است که جامعه شوروی را از ابتدایش صرفا بر مبنای قدرت - تصرف قدرت، و حفظ قدرت می بیند. این مکتب نقش کاملا مفید تصحیح کننده‌ای برای سایر مکاتب دارد، اما ما این وجود غلط است. من حدس میزنم که در تاریخ هر دکتاتوری زمانی فرامیرسد که باقی ماندن در قدرت آن چنان مسئله مشغول کننده‌ای میشود که هر نوع انگیره باعمل دیگر را تحت الشعاع قرار میدهند با تیره میکنند. احتمالا چیزی از این نوع برای بلشویکها در مرحله‌ای طی دوره‌ای که من با آن سر و کار دارم اتفاق افتاد. اما نادیده پنداشتن علاقه به عدالت، به رهائی نهایی بشریت، به ناکجا آباد آینه، که اکثریت، اگر نه همه رهبران بلشویک را به تحرك واداشت، نیز اجحافی نیست به حقیقت محسوب میشود. من براین باورم که علاقه آنها به عدالت ناگزیر از منتهی شدن به فاجعه بود، هنگامیکه آنها لزوم سازش دادن تمامی منافع متضادی که همواره در نمل در هر دولتی وجود خواهد داشت (صرفنظر از آنچسه مارکس و انگلس در ساره این موضوع گفته‌اند) به شکل نظم حقوقی یا سمدار را نادیده گرفتند." (۱۷)

ما سوزیه مطالعه اثر منکور را به همه خوانندگان توصیه میکنم، زیرا اسن کتاب در آن واحد الهام بخش دو مکتب ظاهرا متضاد بوده است. از یکطرف

ما با رساله آقای حمید شوکت تحت عنوان "گذار به نظام تک حزبی" در اتحاد شوروی مواجه میشابم که در آن کوشش بعمل آمده است تا با اقتباس از کتاب مزبور، منشاء "خونکامگی کمونیستی" در تعالیم لنینیستی و پراتیک حزب بلشویک توضیح داده شود. و از طرف دیگر رساله دانشمند محترم مهران را در برابر خود داریم که او نیز منظور کسب جواز مشروعیت برای شیوه‌های استالینیستی جناح دفتر سیاسی تلاش کرده است تا بسا استناد به شاپیرو منشاء رفتارهای خود را بر پایه "خونکامگی کمونیستی" آموزه‌های شخص لنین و عملکرد حزب بلشویک مدلل نماید. شوکت سوسیال دمکرات و مهران استالینیست در یک نقطه اشتراک نظر دارند: لنینیسم و بلشویسم سرچشمه "خونکامگی کمونیستی" محسوب میشود؛ تفاوت آنها از اینجا شروع میشود که اولی آن را مردود میندard و حال آنکه دومی آنرا راهنمای عمل خود قلمداد میکند. دومی چندان شیفته کردارهای خود است که به بازسازی صحنه‌های تاریخی مبادرت مینماید و در این بازسازی صحنه‌های خود ساخته چندان در نقش خویش سمشابه "لنین" غرق میشود که تمامی معتر فین را به صورت دشمنان لنین مجسم میکند. سببسان هنگامی که در باره رفتار ریازائف به داوری می‌نشیند، چنین میگوید: "در اینجا یکی از گناهان اپوزیسیون این است که در بیرون از محدوده حزب نظراتی علیه تصمیمات آن بیان کرده است و همچنین از اعضا اپوزیسیون خواسته میشود که تصمیمات حزب را در تمام صحبتایشان پیش ببرند و تبلیغ کنند. چنین خواستی از نظر لنین یک خواست کاملا طبیعی است همانطور که از نظر هر انقلابی معتقد به نقش سازمان و انضاط سازمانی نیز یک امر کاملا طبیعی است، ولی البته ریازائف ها نمیتوانند آنها هم کنند و دچار سوءهاضمه میگردند." (۱۸) کافیت این عبارت را با متن سخنرانی رفیق مهران در "پاسخ به اتهامات رفیق باباعلی" مقایسه کنید؛ در آنجا گفته میشود که "منتهای تفرعن و خود خواهی یک روشنگر است که هنوز هیچ چیز اتفاق نیفتاده، دچار سوءهاضمه شده است!" ملاحظه میکنید در تعزیه رفیق مهران، شعر و خولی و امام حسین باز دیگر به صحنه میآیند و نقش هر یک از پیش تعیین شده است: رفیق مهران در نقش لنین، اپوزیسیون در نقش "ریازائف‌ها" و مقاله "جاگاه ساززه ایدئولوژیک علنی در حزب لنینی" بمثابه سناریوی کل این نمایشنامه. از اینرو خواننده هنگام قرائت مقاله رفیق مهران باید مرتبا از خود بپرسد که "فلان خاطی" حزب بلشویک یا فلان دسته تصفه شدگان و یا سمان "انحلال طلب، انضاط شکن و غیره" نام مستعار کدامک از معترضین به فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی است؟ تنها از این طریق میتوان مقاله رفیق مهران را از گذشته‌های رمز نویسی شده خارج کرد و حرف اصلی مقاله را دریافت. بنابراین در این مورد نیز نظیر موارد دیگر (همچون دفاع از جنگ مبینی یا ماجرای "جزء مشت" - استقلال جمهوری اسلامی - و "کل منفی" در تحلیل از رژیم (۱۹) و یا دفاع تسلحاتی از حکومت عراق) نباید دعوی رفیق مهران را سرای ساتن حقیقت بلشویسم و تجربه تاریخی آن جدی گرفت؛ در اینجا نیز "تئوری" و "مراجمه" شواهد متنی "وظیفه ابده‌آل جلوه دادن وضعیت موجود یعنی رژیم مرکزیت بوروکراتیک در جناح دفتر سیاسی را سعه‌ده دارد؛ و علیرغم آنکه وی تلاش مسامنتا در این ماحظه سمای خود را بمثابه "سخنگوی حکومت نظامی" مستور بدارد و صرفا بعنوان یک "دانشمند و زبانشناس" سخن گوید، اما چهره وی بعنوان "سخنگوی حکومت نظامی" همچنان در صحنه حاضر است. منتهی این چهره‌ای بار به نام لنین سازی شده است، و ایدئولوگد "ما از زبان او سخن میگوید."

همین نکته نیز سناریوی رفیق مهران را به دستمایه تسلناتی سوسیال دمکراسی مبدل میکند. آنها یقینا خواهند گفت که "لنین" رفیق مهران، لنین واقعت بهمانسان که چاششکو، کیم ایل سونگ، استالین و تنگد - شاپوینگ لنینیستهای راستین بوده‌اند و بحران جنبش جهانی کمونیستی نیز چیزی بجز بحران لنینیسم نمیباشد. پاسخ ما به جزوه رفیق مهران قیل از هر چیز متوجه رد دعاوی این طیف است.

اما تا آنجا که به رفیق مهران بعنوان "دانشمند و زبانشناس" مرسوط میشود، لازمست نکته‌ای را متذکر شویم. وی در همان ابتدای مقاله خود

مدعی میگردد که: " در نوشته مزبور رفیق باباعلی برای اثبات نظریه خودش به شیوه ناسالمی روی آورده و در مراجعه به اسناد مربوط به تشویری و تجربه تشکیلاتی بلشویسم بارها امانتداری را زیر پا گذاشته است کسسه طبعا نمیتوان آنها را سکوت گذاشت. " (۲۰) او برای اثبات دعوی خود تلاش میکند تا با رجوع به همان مآخذی که مورد استناد من بوده اند، " مدارکی " دست و پا کند یا با خرده گیری از متن ترجمه های من اعتبار آنها را زیر سؤال برد و ضمناً " نمونه های " تازه ای از تاریخ بلشویسم به نفع دیدگاه خود شاهد آورد. وی این " نمونه ها " را " لوحه های غرق شدگان " مینامد. کرشمه های ادبی رفیق مهران البته برای ما تازگی ندارد، بیشتر نیز وی ما را به " جعل و اختلاس " در اسناد کنگره چهارم کمینترن متهم نموده بود، و ما طی مقاله ای تحت عنوان " قطعنامه چهارمین کنگره کمینترن: " دولتهای آچمز " یا آچمز فکری اکثریت دفتر سیاسی؟ " نشان دادیم که حرارت رفیق در برجسب رنی با بی اطلاعی وی از اسناد جنسیتی کمونیستی ارتباط مستقیم دارد. بهر حال نمیتوان به کسانی که مارکسیزم را از طریق " تاریخ مختصر حزب بلشویک " استالین و " فرهنگ روزنتال " فرا گرفته اند، در مورد سی اطلاعی از اسناد جنسیتی کمونیستی خرده گرفت، اما به اشخاصی که سعی مینمایند نیاموخته های خود را به اعضا و همسواران سازمان خود بوجه طبقه کارگر بیاموزند، لقب دیگری باید داد. ما در ایسن نوشته باندازه کافی فرصت خواهیم داشت تا ضمن بررسی یگانه " لوحه " بجا مانده از رفیق مهران، اندکی نیز در معرض این زست " عالم نمایانه " وی خدمت نمائیم. اما در مورد " دانش ژرف " رفیق در خصوص زبانشناسی و یا دیگر فضایل وی، باید همواره بخاطر داشته باشیم که رفیق مهران بعثابه " سرفوقه " باید " بحوالیوم " و صاحب انحصاری " همه حقایق " باشد. در قرون وسطی کلیسای کاتولیک صاحب انحصاری حقیقت و تمام حقیقت محسوب میشد، در فرهنگ شبهه ولی فقیه عالم بر همه علوم و واسط تعالیم الهی با صفار تلقی میگردد، و چنین ادعائی البته صرفاً به فرق مذهبی اختصاص ندارد بلکه خصوصیت مشترک کلیه فرق اعم از مذهبی و غیره مذهبی را تشکیل میدهد. اگر استالین بدون دانستن حتی یک زبان خارجی آخرین کلام مارکسیزم را در باره زبانشناسی ابراز میداشت و در همه عرصه های علوم از کاشتن بنیه گرفته تا ژنتیک و ریاضیات حرف آخر را میزد، اگر مثلاً سازمان مجاهدین باید در باره همه مسائل از جمله در مورد روانشناسی پاولوف موضع داشته باشد پس چه عجب اگر رفیق مهران نیز چشم فرقه خود به عالم کائنات باشد و درباره همه چیز حرف آخر را بزند.

۲- اختلافات ما و الگویی حزب لنینی

رفیق مهران در تشریح اختلافات ما چنین اظهار مصادرات: " منسرایین اگر اختلافات فرعی و تفاوت در ناکسداات و جمله بندی را کنار بگذاریم، اختلاف اصلی اکثریت و اقلیت کمیسون بر سر بی قید و شرط بودن مباحثه علنی است. تصریح این نکته اهمیت زیادی دارد، چرا که رفیق باباعلی در سراسر نوشته خود بطور ضمنی کوشیده است اکثریت کمیسون اساسنامه را مخالف هر نوع مباحثات حزبی علنی جلوه دهد. و بخش وسیعی از تلاشهای این رفیق در نوشته مزبور صرف اثبات چیزی شده است که اکثریت هرگز مخالف آن نبوده است. اکثریت کمیسون اساسنامه نه تنها هرگز منکر این حقیقت نبوده است که در تئوری و تجربه تشکیلاتی بلشویسم، مباحث ایدئولوژیک علنی جایگاه مهمی دارد، بلکه چنین مباحثاتی را برای مبارزه با انحرافات ریشه دار جنسیت چپ، بطور عام و عقب ماندگی های تشکیلاتی سازمان خودمان بطور خاص، بسیار ضروری میدانسته است. اما اکثریت کمیسون تا کسد داشت که علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی با تئوری و تجربه تشکیلاتی بلشویسم سهیح وجه سازگاری ندارد و در یک حزب کمونیست سه ویژه در شرایط فعالیت زیر زمینی و دوران جنگهای داخلی، شکل گیری

اراده معطوف به اقدام را ناممکن مینماید. " (۲۱) منسرایین مطابق تعریف رفیق مهران، اختلاف اصلی ما عبارت از این است که وی به مباحثه ایدئولوژیک علنی با قید و شرط باور دارد و حال آنکه ما سه مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قید و شرط معتقد میباشیم. این نکته است که ورد زبان رفیق مهران شده است بنحویکه طی مقاله خود پس از نقل هر عبارتی از لنین، از خواننده میپرسد: " آیا لنین در اینجا از مبارزه ایدئولوژیک علنی بی قید و شرط جانسداری میکند؟ " مبعدا علیرغم علاقه زایدالوصف رفیق مهران به هجی کردن عبارت " سی قید و شرط"، وی هرگز برای تشریح معنای " بی قید و شرط" و " با قید و شرط" علاقه ای نشان نمیدهد و سعی مینماید چنین وانمود کند که گویا اختلاف بر سر آن است که یکی از طرفین مجادله حد اعتدال را رعایت کرده و بدون " اغراط و تغریط " خواهان مبارزه ایدئولوژیک علنی بر منای فواصل معینی است و حال آنکه طرف دیگر مجادله حد طلائی " اعتدال " را مردود شمرده و نسبت به هر گونه فاصلهای در مباحثات بی اعتناست.

این تفسیر دلخواهانه از موضوع مورد اختلاف که تنها ساده لوحان را میتواند قانع کند و بیشتر به داستان " مار نوشتن " و " مار کشیدن " مثلا شهادت دارد، نه تنها به روشنگری از مسائل مورد مناخره یاری نرسانسد بلکه در خدمت تحریف عامدانه نقطه نظرات ما فرار دارد. منسرایین لازم است تا مقدمات بجای هجی کردن عبارت علنیت " بی قید و شرط" و " با قید و شرط" معنای هر کدام را تشریح نمائیم. ما مدافع علنیت " سی قید و شرط" یا " کامل" میباشیم؛ این بدان معناست که ما در مباحثات اولاً به آزادی کامل بیان دیدگاهها و انتقادات بدون سانسور باور داریم؛ ثانیاً ما به آزادی انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه بطور کامل و در همه جا معتقد میباشیم تا آنجا که این امر مانع اتحاد در یک اقدام معینی نشود. حال آنکه اکثریت دفتر سیاسی و رفیق مهران بعنوان مدافع بی علنیت " با قید و شرط" بر این اعتقادند که اولاً اعضا، در مباحثات (چه علنی، چه غیر علنی) از آزادی کامل و بدون سانسور بیان دیدگاهها و انتقادات خود برخوردار نیستند. هر مقاله مباحثاتی اعضا، تنها در صورتی که الف، از " موضوع خارج نشده باشد " ب، " فضای رفیقانه مباحثات را خدشه دار نکرده باشد " ج، " دارای تاثیرات نامطلوب درونی و بیرونی برای وحدت تشکیلات نباشد " اجازه انتشار خواهد یافت. ثانیاً آزادی مباحثه و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه بطور کامل و در همه جا حتی در صورتیکه این امر مانع یک اقدام معین نباشد، مجاز نمیباشند. ثالثاً بنا به قاعده در یک حزب واحد کمونیستی مبارزه ایدئولوژیک علنی وجود ندارد، زیرا قاعده در حزب واحد بر " یکپارچگی " است، تنها در صورت وجود دو سازمان حزبی (یعنی دو فراقسون، و با وجود گروههای جداگانه)، یا در شرایط انشعاب از اپورتونیسم و یا موقعیتهای اضطراری ناشی از وضعیت انشعابی، مبارزه ایدئولوژیک علنی میتواند معنایه یک قاعده موضوعیت داشته باشد. بنابراین در حزب واحد کمونیستی بنا به قاعده نباید مبارزه ایدئولوژیک علنی انجام شود و تنها تحت شرایط معیسن و استثنائی و بندرت، میتوان از آن بعنوان یکی از اشکال مبارزه حزبی استفاده کرد.

نتیجه آنکه اختلاف طرفداران علنیت " سی قید و شرط" و " با قید و شرط" سهیچوجه در این نکته نهفته نیست که گویا هر دو دسته به " علنیت " باور دارند، ولی یکی " کمتر " و دیگری " بیشتر ". اختلاف سراین است که اولاً ما مبارزه ایدئولوژیک علنی را بعنوان یک قاعده رندگی حزب واحد کمونیست و بعنوان جزء تفکیک ناپذیر اصل سانترالیزم دمکراتیک تلقی مینمائیم و حال آنکه رفیق مهران قاعده زندگی حزب واحد را " یکپارچگی " و مبارزات غیر علنی (اساساً در چهار جوب حوزه های حزبی) قلمداد میکنند و تنها تحت شرایط معیسن و استثنائی و بندرت استناده از شکل علنی مباحثات را مجاز می شمد. ثانیاً ما در مباحثات از حق اعضا، در ابراز نقطه نظرات خود، بدون سانسور (مگر در موارد امنستی - اطلاعاتی) جانسداری میکنیم و حال آنکه رفیق مهران اسرا ز کامل نقطه نظرات را نامصح تلقی کرده و سانسور مغالات مباحثاتی را برای " رعایت وحدت تشکیلات و غیره " ضروری

میشمارد . ثالثاً ، ما آزادی مباحثه و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه را بطور کامل و در همه جا میپذیریم مشروط به آنکه این امر مانع اتحاد در عمل نشاید . حال آنکه رفیق مهران حاضر به پذیرش این آزادی حتی در صورتیکه مانع اتحاد در عمل نباشد ، نیست .

یقیناً ضوابط اجرایی تحقق هر اصلی (منجمه اصل مبارزه ایدئولوژیک علنی در یک حزب واحد کمونیستی) تابع قید و شرط های عملی است ، اما این " قید و شرط های عملی در ضوابط اجرایی " باید بدون قید و شرط تابع اصل باشد . فی المثل هنگامیکه از آزادی بی قید و شرط تظاهرات بعنوان یک اصل دمکراتیک جانبداری میکنیم ، این بمعنای آن است که برای حقوق آزادی تظاهرات ، قید و شرطی قائل نمیشاییم ؛ منبذاً میپذیریم که اگر دسته ای بخواهد به تظاهرات اقدام نمایند ، باید ضوابط اجرایی معینی را رعایت نمایند . فی المثل روز وساعت تظاهرات میا مسیر تظاهرات و شکل تظاهرات میتواند از پیش مشخص گردد . اما اگر کسی بگوید که " آزادی تظاهرات " را بعنوان یک اصل میپذیرد ، اما در عین حال ، حاضر نیست اجازه تظاهرات را به فلان گروه بدهد با آنکه نمیپذیرد حول فلان مسئله تظاهرات صورت بگیرد و یا اینکه به شرط پذیرش اکثریت جامعه به فلان اقلیت جامعه اجازه تظاهرات داده خواهد شد . در آنصورت شخصی منکسور صرفاً به قصد عوامفریبی از " آزادی تظاهرات " سخن گفته است . در واقع وی میگوید که " آزادی تظاهرات " نیز بعنوان یکی از اشکال ابراز عقیده میتواند مورد استفاده قرار گیرد ؛ فی المثل دسته های طرفدار " اکثریت " میتوانند از آن برای جو سازی علیه مخالفین استفاده نمایند و یا بسرای نمایش دمکراسی در کشور میتوان بعضاً به " مخالفین " نیز در محسوده معینی اجازه ابراز وجود دارد . برای نمونه در مواقعی که میخواهیم ظاهراً رعایت " حقوق بشر " در کشور را در معرض افکار عمومی بین المللی به نمایش بگذاریم ؛ در این محدوده البته هر رژیم مستبدی نیست " آزادی تظاهرات را بعنوان یک " اصل " قبول دارد !! مع الوصف هیچکس بر این مبنا تفاوت مثلاً رژیم مستبد پینوشه در شیلی را با رژیم جمهوری دمکراتیک در فرانسه اشتباه نخواهد گرفت .

مدافعین علنیت " بی قید و شرط " نیز در انجام مباحثات علنی یکرشته ضوابط اجرایی را می پذیرند . این ضوابط کدامند ؟

الف) ما بر این باوریم که : " الف) اصل سانترالیزم دمکراتیک مشابه اتحاد در عمل و آزادی در مباحثه و انتقاد ، متضمن پذیرش آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب در چهار چوب اصول بنیادین برنامه حزب است . " (۲۲) بنابراین مباحثات در یک حزب واحد باید در چهار چوب اصول بنیادین برنامه حزب باشد . این بدان معناست که ما به پلورالیسم ایدئولوژیک (اختلاف در اصول بنیادین برنامه حزب و جهان بینی حزب) در حزب واحد معتقد نبوده و بجز در مواقع تدارک کننده آزادی انتقاد از این اصول (ونه هر جز ، برنامه) را مجاز نمیدانیم .

ب) ما اظهار داشته ایم که : " ب) آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب نباید مانع از امر اتحاد عمل در اقدامات معین باشد . از اینرو مباحثات باید قبل از اخذ تصمیم و بر پایه مشارکت وسیعترین تعداد ممکن از اعضا سازمان داده شود . " (۲۲) بنابراین واضح است که اعضا حق ندارند در دوره اقدام چه علنی و چه غیر علنی علیه تصمیم اخذ شده تبلیغ و ترویج نمایند . زیرا آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب نباید مانع از امر اتحاد در عمل باشد . بنابراین گمته مرکزی در باره موعد کشایش مباحثات علنی تصمیم گیری منبماند ؛ و در صورتیکه این یا آن مباحثه مانع اتحاد در عمل باشد ، میتواند و باید به چنین مباحثه ای اجازه ندهد . اما گمته مرکزی حق ندارد ، نفس مباحثه علنی در مورد هر موضوع مورد مشاجره را بجز در موارد امنیتی - اطلاعاتی مردود بشمارد .

ج) ما اعلام کرده ایم که : " ج) تصمیم گیری در باره شکل این مباحثه علنی (یعنی در مطبوعات یا جزوات ، در مجامع عمومی منطقه ای یا سموزیوم های ویژه مرکزی ، بطور فردی یا برپایه پلاتفرم ها) و در باره میزان آن (یعنی زمان شروع و خاتمه مباحثه ، تعداد دعوات مجاز مشارکت هر عضو در مباحثه) باید بوسیله گمته مرکزی تعیین گردد . " (۲۲) این ضوابط اجرایی ناظر بر

اشکال و میزان استفاده از حق مباحثه علنی است و بهیچوجه نفس این حقوق را مشروط نمیکند .

د) ما عنوان نموده ایم که : " د) کمیته مرکزی حزب و تمامی سازمانهای حزبی از طریق مباحثات مقدماتی در سازمانهای حزبی ، امر مشارکت اعضا را در یک مباحثه علنی تدارک می نمایند . " (۲۲) بدین ترتیب یک بحث علنی میتواند مقدماتاً بواسطه مباحثه در حوزه ها و سازمانهای حزبی تدارک دیده شود ، بی آنکه حق اعضا در ابراز علنی دیدگاه ها و انتقاد ایشان مشروط گردد .

بنابراین مدافعین علنیت بی قید و شرط هرگز در صدور انکار ضوابط اجرایی معین در امر سازماندهی مباحثات علنی بر نیامده اند . رفیق مهران نیز در رد دیدگاه آنان باید این نکات را بر پایه تئوری و تجربه بلشویسم مدلل مینماید :

الف) اعضا یک حزب واحد در مباحثات علنی از آزادی کامل و بدون سانسور بیان دیدگاه ها و انتقادات خود برخوردار نیستند ؛

ب) آزادی مباحثه و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه بطور کامل و در همه جا ، حتی در صورتیکه این امر مانع اتحاد در عمل نباشد ، مجاز نمیشاید ؛ ج) در حزب واحد کمونیستی مبارزه ایدئولوژیک علنی نباید بنا به قاعده انجام شود و تنها تحت شرایط معین و استثنائی و بندرت ، میتواند بعنوان یکی از اشکال مبارزه حزبی استفاده گردد .

حال آنکه وی قادر به اثبات هیچیک از نکات منگور نبوده و در معدود مواردی که سعی کرده است به نفع تائید دیدگاه خود اخذ سند نماید ، مجبور شده است صاف و پوست کنده اسناد را جعل کند ؛ و یا مطابق تناسر دلخواهانه خود " متمم " هائی برای اسناد دست و پا نماید . ما این موضوع را ضمن بررسی یکایک دعوی رفیق مهران نشان خواهیم داد . اما پیش از بررسی اسناد ، پرسیدنی است که احکام رفیق در باره مبارزه ایدئولوژیک علنی بر پایه کدام منطق و کدام نگرش از " الگوی حزب لنینی " استوار میباشد ؟

رفیق مهران در دومین بند مقاله خود تحت عنوان " یادآوری چند نکته در باره الگوی حزب لنینی " در این خصوص چنین مینویسد : " گرچه الگوی حزب لنینی الگوی بسیار شناخته شده ای است اما اکنون بنظر میرسد که ما و رفیق بااعلی درک واحدی از آن نداریم . این رفیق ظاهراً از الگوی حزب لنینی دفاع میکند ولی میکوشد ایده محوری تئوری تشکیلاتی لنین را سه فراموشی بسیار ۰۰۰ ناکند بر ضرورت رهبری متمرکز ، منضبط و پرتحرک که بیبوند محکمی با توده کارگران داشته باشد ، اندیشه محوری تشکیلاتی لنین است . ۰۰۰ این رهبری که در شرایط فعالیت زیر زمینی و دوره خشونت بیکارهای طبقاتی نقش بسیار تعیین کننده ای پیدا میکند ، د و شرط اساسی دارد : اولاً انضباط آهنین در صفوف حزب ؛ ثانیاً تعیین دقیق مرز تشکیلاتی حزب یا بعبارت دیگر ، تمایز دقیق حزب از طبقه . احکام شرط اول همیشه مورد تاکید لنین بوده است تا آنجا که در پیش نویسی " شرایط پذیرش انترناسیونال کمونیست " مباحثات از ضرورت " انضباطی هستند ، انضباط نظامی " سخن به میان آورد . ۰۰۰ لازم به یادآوری است که هنگام بحث در باره این " شرایط پذیرش " در کنگره دوم انترناسیونال کمونیست ، اصطلاح " انضباط نظامی " حذف شد . ۰۰۰ اما در باره اهمیت شرط دوم ، یعنی تمایز دقیق حزب و طبقه و تعیین مرز تشکیلاتی حزب ، کافی است بیاد آوریم که جدایش بلشویکها و منشویکها درست از همیسن نقطه آغاز گردید . و اختلاف آنها بر سر ماده اول اساسنامه ، یا تعریف عضو ، در کنگره دوم بر سر همین مسئله بود " (۲۳) پس از این " الگوی حزب لنینی " چنین نتیجه منگید که : " بسیار خوب ، حزبی که بسا رهبری به شدت متمرکز و بنابراین با انضباط آهنین و مرزهای تشکیلاتی دقیق و محکم مشخص میشود ، آما میتواند با ایده علنیت بی قید و شرط مباحثه و انتقاد سر سازگاری داشته باشد ؟ تردیدی نیست که پاسخ ایسن سؤال منفی است . " (۲۳) این اظهارات ما و فوج بی نظیری اشات میکنند که سر خلاف ادعای رفیق مهران ، " الگوی حزب لنینی " بدلیل تسلط تفاسیر رایج استالینی از این الگو بهیچوجه شناخته شده نیست و بسا لاقابل استالینیستها از شناخت این الگو عاجزند .

در تفسیر رفیق مهران از این الگو ما دو مفهوم آشنا میشویم: الف) رهبری به شدت متمرکز و بنابر این با انضباط آهنین؛ ب) تعیین دقیق — سرز — تشکیلاتی حزب یا بعبارت دیگر تعابیر دقیق حزب از طبقه. هیچیک از این دو مفهوم به تنهایی یا در ترکیب با یکدیگر "الگوی حزب لنینیستی" را تشکیل نمیدهد. بگذارید هر یک از این عناصر را بطور جداگانه و سپس در ترکیب با یکدیگر بررسی نمائیم.

الف) رهبری به شدت متمرکز و بنابر این با انضباط آهنین: در تشریحی حزب لنینی "انضباط آهنین" تنها معلول و نتیجه تلبغ آگاهانستی سوسیالیستی با تجربه قشر پیشرو کارگریست؛ و برخلاف تفسیر رایج استالینی خصلت "آهتین" انضباط، علت استحکام حزب نبوده و فی نفسه دارای منزلت و اعتبار نیست. زیرا انضباط در حزب لنینی قبل از هر چیز بواسطه خصلت آگاهانه، و نه از روی اجبار و یا در نتیجه اعمال اقتدار مشخص میگردد. انضباط در حزب لنینی قبل از آنکه "آهتین" باشد، آگاهانه است، و قبل از آنکه از اقتدار رهبران و دنباله روی اعضا نسبت به آنان نشأت گیرد، از آگاهی طبقاتی و شعور سوسیالیستی اعضا و تجربه مبارزاتی آنان منبعت است.

حزب کمونیست مشابه حزب کارگران بی چیز، نمیتواند نظیر احزاب بورژوا انضباط درونی خود را بر پایه بول، موقعیت اجتماعی و سرینجه آهنین — تحکیم نماید. بعلاوه حزب کمونیست، یک فرقه یا یک "اقلیت توطئه گر" نیست که قصد داشته باشد از طریق ایفای نقش مستند روشنگر، اکثریت "ذلیل و نادان" جامعه را به رستگاری رهنمون شود و سعادت اجباری را برای آنان به ارمغان آورد.

بوروکراسی کارگری اما نظیر هر نهاد بوروکراتیک از انضباط آهنین چیزی دیگری می فهمد. انضباط برای او باید "آهتین" باشد بدین معنی که اقتدارات بی چون و چرا، همه جانبه و غیر قابل کنترل رهبران در حزب باید محرز تلقی شود و اعضا در اخذ تصمیم منفعلی باقی نمانند و تنها در اجرای فرامین حضور فعال داشته باشند. بوروکراسی کارگری با سادار تقسیم کار بورژوازی فیما بین رهبران فعال مایشاء و اعضا منفعلی است. منشا انضباط از نظر او "اقتدارات"، "فرامین" و سرینجه آهنین است که بواسطه "اعتماد کورکورانه اعضا به رهبران" استحکام می یابد.

صفت "آهتین" انضباط در یک حزب لنینی فی نفسه هیچ نکته ممیزه ای را در باره "الگوی حزب لنینی" مشخص نمیکند. "انضباط آهنین" در گروه های توطئه گر بلانکیست، در صفوف مدافعان رژیم بسمارکی و در یک حزب فاشیستی نیز وجود دارد؛ وجه تعابیر این انضباط در حزب لنینی را باید در نکته دیگری جستجو کرد. لنین مفهوم انضباط حزبی را در یک تشکیلات کمونیستی، مدتها پیش از انقلاب اکتبر، طی یک رشته آثار منجمله "یک گام به پیش، دو گام به پس"، "مبارزه علیه "کادتسیم" در سوسیال دمکراسی و انضباط حزبی"، "وحدت" و غیره بیان نمود. او در مقاله "مبارزه علیه "کادتسیم" در سوسیال دمکراسی و انضباط حزبی" تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۰۶ در باره انضباط حزبی چنین نوشت: "ما تا کنون بارها نظر خود را در مورد اهمیت انضباط و مفهوم آن در حزب پرولتاریا بطور اصولی مشخص کرده ایم. اتحاد در عمل، آزادی در مباحثه و انتقاد، این است تعریف ما از انضباط، تنها چنین انضباطی شایسته — دمکراتیک طبقه پیشرو است. قدرت طبقه کارگر در تشکیلات نهخته است. بدون سازماندهی توده ها، پرولتاریا هیچ است. اما اگر پرولتاریا سازمان یابد، همه چیز است. تشکیلات معنای اتحاد در عمل، اتحاد در تمامی کار عملی است. اما واضح است که اقدام و هرگونه مداخله ای فاقد هرگونه ارزشی است مگر آنکه بتواند پرولتاریا را به پیش راند و نه به عقب، مگر آنکه به پرولتاریا انجام ایدئولوژیک بخشد، او را ارتقاء دهد و نه آنکه ویرا تنزل دهد، و او را تضعیف نماید و برایش مضر باشد. یک تشکیلات که بر ایدئولوژی استوار نیست، چیزی مهمل است، که در عمل طبقه کارگر را به برده حقر بورژوازی در قدرت بدل نسازد. بچین سبب است که پرولتاریا به اتحاد عمل بدون آزادی مباحثه و انتقاد اجازه نمیدهد. نتیجتاً کارگران آگاه نباید هرگز فراموش کنند که بعضی نخطی های جدی از اصول

برای آنان وظیفه جدایی از تمامی مناسبات تشکیلاتی را الزام آورده است (۲۴). بنابر این از دیدگاه لنین "انضباط حزبی" و یا "انضباط آهنین" همانسا انضباطی آگاهانه بوده و با سائترالیزم دمکراتیک یعنی "اتحاد در عمل، آزادی در مباحثه و انتقاد" مترادف است. از اینرو "پرولتاریا به اتحاد در عمل بدون آزادی مباحثه و انتقاد اجازه نمیدهد." وی در مقاله دیگری تحت عنوان "وحدت طبقه کارگر" مورخ ۳ دسامبر ۱۹۱۳ در باره اتحاد در عمل چنین اظهار میدارد: "طبقه کارگر به وحدت نیاز دارد. اما وحدت فقط میتواند بوسیله یک سازمان متحد که تصمیماتش بنحوی آگاهانه بوسیله کارگران صاحب آگاهی طبقاتی پیش برده میشود، اعمال گردد. آنچه همه جا در جهان، در میان تمامی انسانهای خردمند وحدت نامیده میشود عبارت است از: بحث در مورد مسئله، گفتن و شنیدن نظرات مختلف، دانستن نظر اکثریت مارکسیستهای متشکل، انعکاس دادن این دیدگاه ها به شکل تصمیماتی که بوسیله نمایندگان تصویب میشود و اجرای آنها به شیوه ای آگاهانه. چنین وحدتی بی اندازه با ارزش است، و بی اندازه برای طبقه کارگر مهم است. کارگران غیرمتحد هیچ چیزند، متحد آنها همه چیزند." (۲۵)

آیا روشنتر از این در باره جوهر آگاهانه "انضباط حزبی" یا "انضباط آهنین" میتوان سخن گفت؟ در اینجا هیچ نشانی از مفهوم استالینیستی "تمرکز"، "انضباط آهنین" و غیره که مورد پسند رفیق مهران باشد و به موجب آن حزب کمونیست باید بر پایه اصل "یکبارچگی" (مونولتسیم)، خطا ناپذیری رهبران و فقدان تنوع گرایشات استوار باشد، نمیتوان یافت. بالعکس لنین با وضوح بی نظیری اعلام میدارد که وحدت فقط میتواند بوسیله یک سازمان متحد که تصمیماتش بنحوی آگاهانه بوسیله کارگران صاحب آگاهی طبقاتی پیش برده میشود، اعمال گردد. این وحدت حاصل تعاطی افکار، جمع بندی تجارب و مبارزه بین گرایشات و دیدگاههای مختلف است که نهایتاً با شکل دادن نظر اکثریت مارکسیستهای متشکل، انعکاس این دیدگاه ها به شکل تصمیماتی که بوسیله نمایندگان تصویب میشود و به شیوه ای آگاهانه اجرا میگردد، حاصل میشود. این آن چیزی است که به قول لنین "همه جا در جهان" در میان تمامی انسانهای خردمند وحدت نامیده میشود. احتمالاً "رفیق مهران در مواجهه با این عبارات با خود خواهد گفت: این حرفها سرد دوران فراکسیونهای میخورد، "انسانهای خردمند" بکار حزب ما نمی آیند چون ما به "فراکسیونبزم" اعتقاد نداریم!!

لنین در مقاله دیگری تحت عنوان "کمپین انتخاباتی حزب کارگران در سنت پترزبورگ" مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۰۷، به تشریح این نکته میردازد که چرا فقط حزب سوسیال دمکرات میتواند بر خلاف احزاب بورژوا، دمکراسی را در صفوف خود رعایت نماید. وی در اثبات این امر بار دیگر به خصلت آگاهانه انضباط در حزب سوسیال دمکرات و تابعیت اکید اقدامات آن از هدف نهائی سوسیالیستی اشاره میکند. لنین میگوید: "احزاب بورژوا مسائل بزرگ سیاسی را از موردی تا موردی دیگر بوسیله حاکمیت — ساده "اقتدار" این یا آن حزب حل و فصل میکنند که مخفانه کرسی های سیاسی متنوع را برای مردم دست و پا مینمایند. فقط حزب سوسیال دمکرات کارگران اهمیت هر اقدام بزرگ سیاسی را قلم از آنکه در باره اش اخذ تصمیم نماید بلحاظ اصولی میسجد. آن برای موفقیت زودگذر تلاش نمیکند بلکه سیاست عملی خود را تابع هدف نهائی کامل کار از تمامی استعمار مینماید. فقط حزب کارگران، هنگامیکه به سوی نبرد گام برمیدارد، از تمامی اعضایش یک پاسخ کاملاً سنجیده، سر راست و روشن به این مسئله می طلبد که آیا یک اقدام معین باید صورت پذیرد و چگونه باید انجام شود." (۲۶)

این عبارات برای رفیق مهران و اغلب رهبران جنبش چپ ما غیر قابل فهم است. زیرا رادیکالیزم این رهبران بمشابه "مردان اهل عمل" و مدافع "انضباط آهنین" اساساً به محدوده مبارزه با رژیم و انزجار از معاشات سا حکومت وقت خلاصه میشود و حال آنکه جهان بینی، آگاهی و اصول سوسیالیستی یعنی هدف و ضرورت مبارزه فد سرمایه داری کارگران برای آنان ثانوی و از زمره "آموزشهای کتابی و آکادمیک" محسوب میگردد. سازش در اصول، معامله بر سر تبلیغات مستقل سوسیالیستی و دمکراتیک

آرمانهای انقلابی را خوار نموده و آنها را به محشاء می‌کشاند. ثانیاً اس انضباط در نتیجه توانائی برقراری پیوند و حتی آمیزش با وسیعترین توده‌های زحمتکش و نه تلاش برای اعمال تسلط بر آنان پدید می‌آید. ثالثاً انضباط محصول کفایت رهبریت که صحت شی آن باید بواسطه وسیعترین توده‌ها و به اتکای تجربه خود آنان تأیید گردد. دسمنان کفایت رهبری حاصل اقتدارات امدی، موقعیت ویژه رهبری و یا توانائی دستگاه مافوق حزبی آن برای خفه کردن صدای اعتراضات نبوده، بلکه ناشی از توانائی رهبری در آموختن از توده‌ها، تلاش برای اقناع آنان و قدرت داوری انتقادی نسبت به نتایج حاصل از کاربست این یا آن شی در پراتیک توده‌ایست.

رفیق مهران، اما، مایل نیست - و منضم او چنین ایجاب میکند - که در ساره این نکات تعمق ننماید؛ زیرا وی از تکرار طوطی وار " انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنین " در حزب بلشویک تنها این نتیجه را می‌خواهد اخذ نماید که پاسداری از حقوق ویژه فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی، اقتدارات غیر قابل کنترل آن و نبود مکراسی حزبی، شرط ضروری انجام انقلاب برولتریست. تو گوئی که اگر اعضا، روزانه هنده رگمت ساز بر درگاه فراکسیون بجای نیایرند، انقلاب کارگری به سر نمیرسد! القاء این بساور به اعضا، مستلزم آن است که بجای تأکید بر خملت آگاهانه انضباط در حزب لنینی بمشاه وجه ممیزه آن، در باره مفت " آهنین " حزب دراز گوئی شود و هیچگاه در باره مفهوم این " انضباط آهنین " تعمق صورت نگیرد.

نکته بعدی که در اینجا باید روشن گردد، مننای " تمرکز شدید " رهبریت در ادسات فرق پیوپولیت - استالینیت - رهبری متمرکز اساساً بمعنای متمرکز تشکیلاتی اختیارات در دست رهبران است؛ و از اینرو جهت تاکبست متوجه جنبه‌های صوری، اداری و تشکیلاتی متمرکز است. این متمرکز صوری مکمل انضباط مکانیکی و غیر آگاهانه اعضا، می‌باشد. بر خلاف فرق منگور، " تمرکز شدید " در تشکیلات کمونیستی به معنای مرکزیت بخشیدن صوری و مکانیکی نیست بلکه بمعنای متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی است که متضمن ایجاد رهبری قوی و موثر و در عین حال منعطف می‌باشد. قطعنامه سومین کنفره کمترین در ساره " ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست، شیوه‌ها و مضمون کارشان؛ تزها " مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱، در بند مربوطه " پیرامون سانترالیزم دمکراتیک " در این خصوص چنین اظهار مبدار دارد:

" ۶ - سانترالیزم دمکراتیک تشکیلات حزب کمونیست باید سنتز واقعی، ادغام مرکزیت و مکراسی برولتری باشد. این ادغام فقط هنگامی میتواند بدست آید که تشکیلات حزب همواره مشترکاً بمشاه یک کل واحد، عمل کنند و مبارزه نماید. متمرکز در حزب کمونیست بمعنای متمرکز صوری، مکانیکی نیست بلکه متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی است، یعنی ایجاد مکر رهبری که همزمان قوی و موثر و منعطف باشد. متمرکز صوری یا مکانیکی بمعنای متمرکز " قدرت " در استان بوروکراسی حزبی است، که بدان اجازه بدهد تا بر سایر اعضای حزب یا توده‌های انقلابی برولتر که در خارج حزب می‌باشند، تسلط یابد. فقط دشمنان کمونیسم میتوانند استدلال نمایند که حزب کمونیست میخواهد از رهبریت بر مبارزه طققاتی برولتاریا و متمرکز رهبری کمونیستی‌اش برای تسلط بر برولتاریای انقلابی استفاده کند. چسی اظهاراتی دروشین است. بعلاوه تفاهد خصوصت آسزیا یا سارزات قدرت درون حزب با اصول سانترالیزم دمکراتیک موصیه بین الملل کمونیست سازگار میباشد. در سازمانهای قدیمی جنبش غیر انقلابی کارگران تقسیمات مشابهی نظیر آنچه در تشکیلات دولت بورژوا وجود داشته است، پدید آمد: تقسیم بین " بوروکراسی " و " مردم "، تحت نفوذ فلج کننده محیط بورژواشی یک تقسیم عملکرد ظاهر شد؛ مکراسی صوری جایگزین شرکت فعال زحمتکشان گردید، و تشکیلات به عوامل فعال و توده‌های منفعل تقسیم گردید. حتی جنبش انقلابی کارگران کاملاً از نفوذ محیط بورژواشی و مضرات این فرمالیزم و تقسیم رها نشده است. احزاب کمونیست باید بر اس تفادها از طریق یک سرباه سنماتیک همه جانبه کار ساسی و تشکیلاتی و بواسطه سترفتها و تفسرات متعدد مکار برای همیشه فاسق آند. ۷۰ - تبدیل یک حزب توده‌ای سوسالست به یک حزب کمونیست باید سش از یک انتقال اقتدار به کسته مرکزی باشد که نظم پیشین را بدست

بویژه در قبال " متحدین " و " دوستان " خلقی، مترقی و غیره روش‌مرضه آنها بوده و میباشد. در این مورد کافست ساست رفیق مهران و کسل دراکسیون حاکم بر دفتر ساسی را در مورد مثلاً سازمان مجاهدس (تا سس از انقلاب ایدئولوژیک) و حزب مکررات سرری نمائند تا دریاسد که چگونه آنان به قیمت حفظ " روابط دوستانه " با این احزاب، از تسلیفات مستقل سوسیالیستی و دمکراتیک خود بعنوان اولین موضوع قابل گذشت، چشم پوشی نمودند. واقعبت این است که جریانات منگور بیداری شعور و آگاهی طققاتی کارگران پیشرو را منع اصلی قدرت خویمبندارند و از اینرو در " حل و فصل " مسائل بزرگ سیاسی احتساجی به سنجش همه جانبه مسئله از جانب کل اعضا، و پیشگامان طبقه ندارند. تمام تلاش آنان متوجه تامن " موفقیتهای زود کثر " است و از اینرو در اتخاذ سیاست عملی، نسبت به هدف نهائی لاقبند. حزب لنینی، اما، بمشاه ابزار بیکسار در راه آزادی کامل کار از هرگونه استثمار ذاتا دمکراتیک است. وجه تمایز انضباط در حزب لنینی از انضباط در سایر احزاب کارگری یا احزاب بورژواشی نه اساساً در صفت " آهنین " آن بلکه در مضمون متفاوت و منشاء متفاوت انضباط و روشهای متفاوت اعمال آن نهفته است. لنین در اثر مشهور خود تحت عنوان " بیمساری کونکی " چپ روی " در کمونیسم " مورخ ۱۲ ماه مه سال ۱۹۲۰ در این سباره چنین نوشت: " اکنون دیگر بطور یقین تقریباً بر هرکی معلوم است که اگر در حزب ما انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنینی حکمفرما نبود و اگر... بلشویکها به اینکه ۲ سال و نیم بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمآورند... باز هم تکرار مکنم که تجربه دمکراتوری پیروزمند برولتاریسا در روسیه به کناسکه قادر به تفکر نیستند... برای العین نشان داد که مرکزیت بیچون و چرا و انضباط بسیار شدید برولتاریا یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازیست. در این سباره غالباً کامل مینمایند. ولی بهیچوجه بعد کافی تسفق نمیورزند که معنای این مطلب چیست؟ و در چه شرایطی این امر امکانپذیر است؟... قس از هر چیز این سئوال پیش می‌آید که چه چیزی انضباط حزب انقلابی برولتاریا را بر پا نگاه مبدار د؟ با چه چیزی این انضباط واری می‌شود؟ و به چه وسیله‌ای تقویت می‌گردد؟ اولاً بوسله آگاهی پیشاهنگ برولتری و وفاداری وی نسبت به انقلاب، بیداری وی، جانفشانی وی و قهرمانی وی. ثانیاً سدیوسله که وی قادر است... وسیعترین توده زحمتکشان و در نوبت اول با توده برولتر و همچنین با توده زحمتکشان غیر برولتر ارتباط بر قرار سازد، نزدیک گردد و تا درجه معسی حتی با آن در آسزد. ثالثاً بوسله صحت رهبری سیاسی که بوسله این سبشاهنگ عملی می‌گردد، بوسله صحت استراتژی و تاکتیک ساسی وی، سه شرطی که وسیعترین توده‌ها خود با تجربه خویش به صحت آن یقین حاصل نمایند. بدون این شرایط عملی نمودن انضباط در یک حزب انقلابی کسه واقعا شاستگی حزب آن طبقه پیشرو را داشته باشد که بتواند بورژوازی را سربگون سازد و تمامی جامعه را اصلاح نماید، محالست. " (۲۷) لنین گویا در عسارات نفوذ به رفیق مهران و مظار وی هشدار میدهد. او مگوید که افراد غالباً در ساره وجود " انضباط بسیار شدید و حقیقتاً " آهنین " و " مرکزیت بیچون و چرا " در حزب بلشویک کامل مینمایند. ولی " بهیچوجه بعد کافی تسفق نمی‌ورزد که معنای این مطلب چیست و در چه شرایطی این امر امکانپذیر است؟ " از نظر لنین این انضباط در وهله نخست سه وسله آگاهی پیشاهنگ برولتری و شور انقلابی آنان که بصورت اشسار، قهرمانی و بیکسری در راه هدف تجلی میکند. بوجود می‌آید. اس شیور انقلابی از خرافه و تعصب مست نبوده بلکه محصول تکوین حس تحقیر نسبت به مرگ در سمر انقلابیون، بیداری آرمانهای والا در صفوف آنها و ابدن‌السهم اخلاقتست، کاشتن سضر تعصبات فرقه‌ای و دنساله روی کورکورانه " توده‌ها " از رهبران بجای شکل دادن به آگاهی طققاتی آنان بواسطه داوری مستقلانه و انتقادی راجع به خط مشی و تصمیمات حزب؛ شور انقلابی را سرار شعور انقلابی تهی مسارد. بعلاوه به موازات تکوین دستگاه مافوق حرسی رهبران و آیارات ویژه آن برای تسلط بر کل حزب و تلاش برای مسلط کردن " حزب " بر کل طبقه فاسد تریب شیوه‌ها و شیورترین مسائل برای حل و فصل مسائل بدور از انتظار توده‌های حزبی پدید می‌آیند که

مقامات - بدون آشکار بودن و آنهم چنان آشکار بوسی که تنها محدود به اعضای سازمان نباشد، صحت از دمکراتیکم خنده آور است - سازمان حزب سوسیال دمکراسی آلمان را ما دمکراتیکم منامیم زیرا در آن همه کارها حتی جلسات کنگره حزبی هم آشکار است، اما هیچکس سازمانی را که خود را در پرتو برده اختفا از اخصای غیر حزبی مستور داشته است سازمان دمکراتیک نمی نامد ۰۰۰ در باره علامت دوم دمکراسی، یعنی انتخابی بودن نیز کار بهمین منوال است - در کشورهاییکه دارای آزادی سیاسی هستند، این شرط بخودی خود واضح و روشن است ۰۰۰ وجود نظارت همگانی (همگانی به معنای حقیقی کلمه) بر عضو حزب در هر قسمی که در میدان فعالیت سیاسی بر میدارد، یک دستگاه خودکاری ایجاد مینماید، که محصول آن همان چیزی است که در زیست شناسی آنرا "بقای اصلح" مینامند - "انتخاب طبیعی" که در سایه آشکار بودن کامل و انتخابی بودن و نظارت همگانی، انجام میگیرد باعث میشود که هر فرد سرانجام "در مسند خود" قرار گیرد، دست بکاری بزند که بیشتر مناسب با قوه و استعداد وی باشد، تمام عواقب اشتباهات خویش را بر دوش خود احساس نماید، در جلو چشم همه ثابت کند که قادر است اشتباهات خود را بپذیرد و از آن احتراز نماید." (۲۰)

از اینرو لنین بهنگام برگزاری کنگره سوم یعنی در دوران اعتلای روزمره جنبش انقلابی در سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۵ چنین اظهار داشت: "در شرایط آزادی سیاسی، حزب ما میتواند و کاملاً بر پایه اصل انتخابات ساختن خواهد شد ۰۰۰ حتی تحت حکومت مطلقه، ما میتوانیم خیلی گسترده تر اصل انتخابات را اجرا کنیم." (۲۱)

وی در پیشگفتار خود بر مجموعه "دوازده سال" ضمن مجادلهای پیرامون چه باید کرد؟ خاطر نشان میشود که: "حزب، علیرغم انشعاب، از فضای موقت آزادی استفاده نمود تا یک ساختار دمکراتیک برای تشکیلات علمی خود ارائه دهد، همراه با یک نظام انتخاباتی و یک نمایندگی به کنگره مطابق با تعداد فعالین سازمان یافته." (۲۲) لنین برای استقرار این "دمکراسی گسترده" در حزب بهنگام انقلاب، مجبور شد تا با "کمیته - جی‌های" حزب مبارزه حادی نماید - آنها هرگونه دمکراسی داخلی را نمیپذیرفتند و مخالف هرگونه ابتکار و تطبیق با شرایط جدید بودند - لنین بدانان خاطر نشان شد که: "حزب برای کمیته نیست بلکه کمیته برای حزب است" و اینکه: "من اغلب فکر میکنم که نه دم لشویکیا حقیقتاً فرمالیست (ظاهر بین) میباشند ۰۰۰ باید با وسعت دید، و شجاعت بیشتر، بدون هراس از میان جوانان عضو گیری کنیم، و خروج احترام برای عناوین را فراموش کنیم ۰۰۰ هر کمیته بایه‌ای حق بدهد، بدون شرط و شروط گذاری بسیار، اعلامیه‌ها را ویرایش نمایند و آنها را توزیع کنند - هیچ مسئله بزرگی نیست اگر آنها مرتکب اشتباهات شوند - ما آنها را سه نحوی "محبت آمیز" در ویریود تصحیح خواهیم کرد - نفس رویدادها روح ما را پرورش میدهد." (۲۳)

سرری منازعات درون حزب سوسیال دمکرات آلمان با جیاج رادک در ورشو و اتهامات جدی که به آن جیاج ایراد شد، نشان میدهد که لوکزامبورگ نیز در مواجهه با مسائل سازمانی حزب سوسیال دمکرات آلمان که نظر حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه با محدودیتهای شدید ناشی از تعالمت مخفی رویو بود، از تمرکز سازمانی مشابه با تمرکز حزب بلشویک جانبداری نمود - معیناً آنچه از نظر لوکزامبورگ (و همچنین ترسکی) نادیده انگاشته میشد، جوهر سیاسی "تمرکز گرائی" لنین بود، و این امر سبب شد تا وی در مجادله خود با لنین تلویحاً مفهوم دیگری از نحوه بکون آگاهی طقاتسی سیاسی و تدارک اوضاع انقلابی ارائه دهد که آغشته به "خودانگشته گرائی" است - نگرش وی منی بر آنکه "لشکر پرولتاریا در طول مبارزه سرانگیری میکند و از اهدافش آگاه مسکردد" (۲۴) مگره اشتباه آمیز بوده و توسط گل ناربخ ساززات کارگری رد شده است - ترسکی نیز در مجادله خود با لنین بهنگام کنگره دوم حزب، هنگامیکه وسرا متهم به "جانگزیین گرائی" سعی جانشنی ابتکار عمل حزب بجای ابتکار عمل پرولتاریا مینماید، مفهومسی قدرگرا بانه و مکانیکی از نحوه بکون آگاهی سوسالسنی ارائه میدهد - وی در اثر خود تحت عنوان "وظایف سیاسی ما" میسوسد: "مارکسم می‌آمورد که

نخورده باقی بگذارد - تمرکز نباید در تئوری مورد توافق باشد؛ این امر باید در عمل تحقق یابد - همه اعضا، باید دریابند که چگونه تمرکز به شیوه مثبت، کارشان و ظرفیت مبارزه‌شان را تقویت می‌نماید - در غیر این صورت توده‌ها تمرکز را بمثابة بوروکراتیزاسیون حزب خواهند دید و با هرگونه تلاش به منظور اعمال تمرکز، رهبری و انضباط محکم مقابله خواهند نمود - آنارشیسم و بوروکراتیسم دوروی یک سکه هستند - دمکراسی صوری فی نفسه نمیتواند جنبش کارگران را از گرایشات بوروکراتیک با آنارشیستی خلاص کند، زیرا این امور در واقع از این نوع دمکراسی نشات میگیرند - تا زمانیکه ما دمکراسی صوری را اجرا مینمائیم، همه کوششها بمنظور دستیابی به تمرکز تشکیلاتی و رهبری قوی ناموفق باقی خواهند ماند - ما باید یک شبکه موثر از تماسها و ارتباطات را هم از یکطرف درون خود حزب بین ارگانهای رهبری و توده اعضا، و از طرف دیگر، بین حزب و توده‌های پرولتر خارج از حزب توسعه دهیم و حفظ کنیم." (۲۸)

جالب اینجاست که رفیق مهران علیرغم ابراز علاقه وافر به "ماده ۵۰" قطعنامه منکور، در باره قطعات فوق الذکر (که در واقع توضیحی بر شرط دوازدهم از بیست و یک شرط پذیرش به بین الملل کمونیست است) سکوت کامل اختار نموده است و حال آنکه هر کسی که اندک تمایلی به بررسی اسناد کمینترن در باره مسئله "تمرکز" و "رژیم مرکزیت دمکراتیک" داشته باشد، قاعدتاً با این مصوبات آشنائی دارد - سکوت رفیق مهران در این مورد، البته عامدانه است، زیرا وی لااقل به مناسبت گریز از مقاله لنین تحت عنوان "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل"، ظاهراً به ماده ۵۰ این قطعنامه متوسل شده است، و بنابراین از قطعات یاد شده باخبر است - معیناً وی ترجیح میدهد تا با سکوت در باره آن، تمایز بین تمرکز فعالیت کمونیستی از مفهوم صوری یا مکانیکی تمرکز بمثابة تمرکز قدرت در دست بوروکراسی حزب و اعمال سلطه آن بر سایر اعضای حزب یا توده‌های انقلابی خارج از حزب را مخدوش نماید - بدون تشخیص این تمایز، کل تشکیلاتی لنینیستی حزب به چیزی مهمل و بی پایه مبدل خواهد شد - تمام تفاسیر الگوی حزب لنینی از الگوی حزب استالینی نیز در این تمایز نهفته است - در نظریه لنینی سازماندهی جهت تاکید سهجوجه متوجه جنبه‌های صوری یا مکانیکی تمرکز نیست، بلکه معطوف به عملکرد سیاسی و اجتماعی تمرکز میباشد - ایده مرکزی رساله چه میاید کرد؟ عبارتست از لزوم تحول آگاهی طبقاتی پرولتاریا به آگاهی طبقاتی سیاسی پرولتاریا از طریق افشاکری همه جانبدار سیاسی که کلیه مسائل مربوط به روابط طبقاتی را تشریح کرده و از دیدگاه‌های مارکسیستی بدانها پاسخ میگوید - مطابق این ایده، هدف بنیادین آغالشگری حزبی متحد کردن کلیه اعتراف‌ها، طغیانها و جنبشهای مقاومت استدائی، خود - انگیزه، پراکنده و "صرفاً" محلی یا ناحیه‌ای است که تمرکز بلشویک سیاسی را الزام آور مینماید - تمرکز تشکیلاتی صرفاً در خدمت گسردآوری و مسائل لازم برای تحقق این تمرکز سیاسی است - یکی از نقاط ضعف اساسی مجادله روز لوکزامبورگ علیه لنین در سالهای ۴ - ۱۹۰۲ عدم درک همبسی کته است - این موضوع از آنجا آشکار میگردد که مفهوم تمرکزی که در مقاله مشهور لوکزامبورگ تحت عنوان "مسائل سازمانی سوسیال دمکراسی" مورد نقد واقع شده، خلعت صرفاً تشکیلاتی دارد - در آنجا لنین متهم به دفاع از مشی "تمرکز افراطی" بمثابة انتصاب مستدانه اعضا، کمیته‌های محلی حزب و تمایل به ناسود کردن هر نوع ابتکار مستقل ارگانهای یائین ترس حزبی گشته است. (۲۹) حقیقت دارد که ضوابط سازمانی مشروحه در چه میاید کرد؟ نیز خلعتی اکدا متمرکز دارند - اما همانطوریکه لنین در مجادله با مدافعین "اصل دمکراتیک وسیع" بوضوح و بکرات مطرح مینماید، خلعت وجودی این ضوابط سازمانی اکدا متمرکز، منحصر به ضروریات شرایط کار غیر قانونی و پنهان کاریست و بهجوجه خلعتی جهانشمول ندارد و علامت جبری و ناگزیر تمرکز اکدا سیاسی یا هدف مقدم آن محسوب نمیشود - بدس لحاظ نیز وی وسیعتری "ملکرد دمکراتیک" را در مورد احزاب انقلابی "قانونی" و با در شرایط علمی ناشی از فضای انقلابی پیشنهاد مینماید: "نصیر سرود هر کس موافق باشد که لارمه" اصل دمکراتیک وسیع" دوشروط حتمی زیرین است: نخست آشکار بودن کامل و دوم انتخابی بودن تمام

منافع پرولتاریا را شرایط عینی زندگیش تعیین میکنند. این منافع آنچنان محکم و اجتناب ناپذیرند که سرانجام پرولتاریا را مجبور میکنند، آنها را در شمع آگاهی خود وارد کند. یعنی تحقق منافع عینی خود را منافع ذهنی خود سازد. ... سوسیال دمکرات انقلابی نه تنها از رشد اجتناب ناپذیر حزب سیاسی مطمئن است بلکه تردیدی نیز در پیروزی اجتناب ناپذیر آینده‌های سوسیالیسم انقلابی در درون این حزب ندارد. نخستین نکته در اثبات مسئله اینست که انکشاف جامعه سوزو خود بخود پرولتاریا را به سمت تعیین حدود سیاسی خود میراند با نکته دوم اینست که گرایش عینی وسائل تاکتیکی این تعیین حدود بهترین، کاملترین و عمیقترین بیان خود را در سوسیالیسم انقلابی، یعنی مارکسیزم می‌یابد. (۲۵)

ترتیبی با اظهار این مطالب نقش حزب پیشگام را انکار نموده، مدافع از ایده‌های رایج منشویکی در مسائل سازمانی مبادرت می‌نماید. از ایده‌های رایج منشویکی سخن می‌گوئیم، زیرا ایده "اجتناب ناپذیری" پیشرفت سه سوی سوسیالیسم و "ناگزیری" تکوین آگاهی سوسیالیستی در میان کارگران سبب موقعیت اقتصادیشان، صرفا به منشویکهای روسیه تعلق نداشته بلکه از کل تعالیم بین الملل دوم نشأت میگرفت. این ایده‌ها که توسط بین الملل دوم و در دوران رشد سوسیالیسم، مسالمت آمیز سرمایه‌داری اشناسه یافت. و حامل خوش بینی قدرگرایانه‌ای نسبت به پیشرفت اجتناب ناپذیر سوسیالیسم و تحقق آن در آینده‌های دور و نامعلوم بود. از اینرو عجیب نیست اگر مدافعین این باورها را نه فقط در صفوف منشویکها بلکه همچنین در میان بلشویکهای آن دوران نیز مشاهده مینمائیم. فی المثل استالین در جزوه‌ای تحت عنوان "خلاصه‌ای در باره عدم توافقات در حزب" مورخ ماه مه ۱۹۰۵، که منظور مجادله با دیدگاه منشویکها و دفاع از رساله چه باید کرد؟ " برشته تحریر در آورده بود، تحت عنوان "دفاع از لنینیسم" از همان ایده‌هایی جانبداری میکند که فوقا از ترتیبی نقل نمودیم. ملاحظه کند: "البته، روزی، پس از سرکشتگی‌ها و رنجهای بسیار، جنبش خود بخودی، بخودش آگاهی می‌یابد، به دروازه‌های انقلاب اجتماعی خواهد رسید. بدون آنکه از سوسیال دمکراسی کمک بگیرد، زیرا "طبقه کارگر بطور خودبخودی به سمت سوسیالیسم تمایل دارد" (جمالیگرد) اما در این فاصله چه اتفاقی رخ میدهد، در این اثنای ما چه خواهیم کرد؟ آیا آنطوریکه آگونیومستها مگویند باید دست روی سینه بگذاریم و عرصه را بسرای استروده‌ها و زوساتف‌ها خالی کنیم؟ " (۲۶) و یا: "همانطوریکه مشاهده میکنید، از دیدگاه لنین، حتی مبارزه طبقاتی و منازعات طبقاتی که نمیتوانند سوسیال دمکراتیک نامیده شوند، بناگزیر طبقه کارگر را به انقلاب اجتماعی هدایت میکنند. ... روزی، در آینده دور، پیشرفت اقتصادی بطور اجتناب ناپذیر طبقه کارگر را به انقلاب اجتماعی خواهد آورد، و نتیجتا ویرا مجبور میکند تمامی پیوند خود را با ایدئولوژی بورژوازی بکشد. تنها نکته این است که این مسیر خیلی دور و درندک است." (۲۷)

گفتم که انتقادات رورا بر نظریه لنینستی سازماندهی فاقد موضوعیت بود، مبنای تاریخ به سبب خاص خود صحت انتقادات و بگرایهای لوکزامسورک را تأیید کرد. لنین معنی که نامشخص نظریه نشووم در دوران استالین و انحطاط "مرکزیت کمونیستی" به تمرکز صوری یا مکانیکی قدرت در دست "سوروکراسی حزب" آن انتقادات تاریکی و موضوعیت خود را دست آورد. به کلام دیگر، ایده‌های رورا اگر چه در مقاله ما لنین ناموانند اما نقطه نظرات وی در برابر انحطاط استالینی حزب بلشویک سن از آنکه منع خطا باشند، سرچشمه آموزشهای بسیارند.

من پیشتر تیر در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت بیولیتستی و توطئه‌گرانه، به شمار این دو مفهوم از تمرکز (تمرکز کمونیستی و تمرکز صوری) مسا مکانیکی) پرداخته‌ام و دو تن از مجموعه تراه‌های یازده‌گانه پیرامون این مسئله را به بکته مزوسر اختصاص داده‌ام. در اینجا صرفا به نقل برخی از قطععات آن ترها بسنده میکنم و خواننده را به مطالعه کامل آنها دعوت مینمائیم:

"۸- ... تمرکز فعالیت توطئه‌گرانه بیولیتستی مستلزم تحقق دو اصل است. اول اطاعت بی چون وچرا (کورکورانه) تمامی سازمانها و اعضای حزب و دو در جزئی ترین امور از مرکزیت حزب که تنها ارگانی است که فکر میکند

نقشه مسکند و سرای همه تصمیم میگردد؛ ثانیا اصل جدائی مودک "سازمان" با هسته منسطف انقلابیون از عمل بلاواسطه توده‌های کارگر و زندگی روزمره توده‌های خلق. از اینرو تمرکز این نوع فعالیت توطئه‌گرانه را میتوان به مدد مرکز غیبی و عوامل و بیگهای مرکزیت تضمین کرد. برخلاف تمرکز توطئه‌گرانه بیولیتستی، تمرکز در یک سازمان کمونیستی همانا متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی است که در آن شکل، ارتقاء، سطح آگاهی و پیکار نظیر آنچه در فعالیت توطئه‌گرانه بیولیتستی معمول است، به مرحله ویژه از نظر زمانی و بطور مکانیکی مجزا از یکدیگر نبوده، بلکه جنبه‌های مختلف یک پیرویه واحد میباشند. این فعالیت خعلتی مکانیکی و تکنیکی ندارد (نظر بمب گذاریها، هسته‌های ساده تکثیر، کارگاههای تکنیکی و ویا اکیسهای کار) که بتوان آنها را پیش بر طبق یک نقشه دقیقاً حافظ و آماده به انجام رساند. زیرا طولها، حوزها و کمته‌های حزبی مراکز سازماندهی فعالیت همه جانشه تسلیمی، ترویجی و تشکیلاتی کمونیستی در میان کارگران و توده‌ها هستند. حزب کمونیست و بیکره‌های سازمانی آن در برگیرنده پیشگامان آگاه و سازز طبقه کارگر میباشد که دارای محکم ترین پیوندها با سایر گروه‌ها و افراد طبقه و پیشروترین لایه‌های سایر طبقات زحمتکش و استعمار شونده است. بنابراین نمیتوان بدون ایجاد نزدیکترین پیوندها بین مرکزیت و سنده، فعالیت آنها را رهبری کرد و یا آنها را ابزار اجرایی صرف نقشه‌های حاضر و آماده رهبران بدون خطا پنداشت. از اینرو تمرکز کمونیستی، تمرکز صوری یا مکانیکی بمعنای تمرکز "قدرت" در دست سوروکراسی حزبی و تسلط آن بر سایر اعضای تشکیلات و یا توده‌های پرولتر انقلابی خارج تشکیلات نیست. بدین لحاظ شرط ضروری فعالیت عادی همه سازمانهای حزبی، تسلیم و تربیت صحیح اعضا، و تکامل فعالیت و استقلال عمل کمونیستی، عمارتست. از رهبری جمعی و خودمختاری سازمانهای تشکیلاتی در حوزه فعالیت محلیشان که حدود آن بروشنی در اساسنامه تشکیلات قند گردد. ۹- رژیم داخلی تشکیلات توطئه‌گر بیولیتستی مرکزیت بوروکراتیک یا بهتر بگوئیم فورماندهی نظامی است، که به اعتمار مقتضیات مبارزه مخفی و رعایت سن پنهانکاری، هرگونه خود مختاری سازمانهای حزبی و هرگونه انتقباد و مباحثه ایدئولوژیک آشکار حزبی را منع مینماید. برخلاف تشکیلات توطئه‌گر بیولیتستی، رژیم داخلی تشکیلات کمونیستی سانترالیسم دمکراتیک است. سانترالیسم دمکراتیک مسای اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد مساند. انضاط در یک تشکیلات کمونیستی بر پایه وحدت ایدئولوژیک، مباحثه و انتقاد آشکار تحکم می‌یابد. زیرا مرکزیت در یک تشکیلات کمونیستی، اساسا یک مرکزیت آگاهانه است و این بدان معنی است که تشکیلات از تجارب سازمانی کارگران و فعالیت کمونیستی خود و سایر جنبشهای کارگری در مقیاس بین المللی می‌آموزد، و آموخته‌ها را راهنمای عمل میسازد. (۲۸)

خلاصه کنیم: چنانکه ملاحظه کردیم یکی از دو صفت اساسی "الگوی حزب لنینی" از دیدگاه رفیق مهران "رهبری به شدت متمرکز و بنابراین مسا انضاط‌آهنین" است. برخلاف این تعریف، ما براین باوریم که اولاً، "تمرکز شدید" در الگوی حزب لنینی، تمرکز صوری یا مکانیکی یعنی تمرکز قدرت در دست "بوروکراسی" حزب و تسلط آن بر سایر اعضای حزب و یا بر توده‌های انقلابی پرولتر در خارج از حزب نبوده، بلکه تمرکز فعالیت کمونیستی است که اساسا از خعلتی سیاسی برخوردار است. ثانیا، وجه میزه انضباط حزب لنینی، صفت "آهنین" آن نبوده، بلکه خعلت آگاهانه آن است. "انضباط آهنین" در حزب لنینی تنها معلول یا نتیجه انضباط آگاهانه است که همانا رژیم سانترالیسم دمکراتیک یعنی اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد میباشد. هر دو خصمه یاد شده از جانب رفیق مهران، محتضات "الگوی حزب لنینی" نبوده، بلکه صفات بنیادینی "الگوی حزب استالینی" را تشکیل میدهند. اکنون لازم است به دو مسی علامت حزب لنینی از دیدگاه رفیق مهران بپردازیم.

ب) تعیین دقیق مرکز تشکیلاتی حزب یا عبارات دیگر تمایز دقیق حزب از طبقه. اما تعین دقیق مرکز تشکیلاتی حزب با تمایز دقیق حزب از طبقه

روشنگر "مدل میگردد که به توده " ناآگاه " و " عفا افتاده " برولتر تعلیم میدهد ، بر آنها فرمان میراند و مستقل از وضع آگاهشان و حتی در صورت لزوم بر خلاف خواستشان و با توسل به خشونت ، آنان را به سوبالیزم می کشاند . از طرف دیگر همین اقلیت نخبه و صاحب امتیاز به نام " توده ها " ، عقب مانده ترین تمایلات در میان توده ها و بدترین شوه های عوامفریبانه و بساپارتیستی را بخدتمت میگردد ، و به ستایشگر عادات ، سنن و روحیاتی مدلل میشود که محصول فساد ناشی از سالنی متعدای سرکوب ، ترس ، انفعال و امتیازات طبقاتی در میان توده ها است . حزب استالینی بمنشاه شکل انحطاط یافتنه و مسخ شده حزب بلشویک لنینستی ، اساسا بر انحلال بیشکام طبقه در توده طبقه ، تنزل بیشکام طبقه به بوروکراتها و مجریان بلااراده جناح مسلط حزب (دفتر سیاسی یا شخص دبیر اول) ، جانشینی این عاملین بجای اراده فعال اعضا و کادراهی حزب و نهایتا جانشینی حزب بجای طبقه سنی است .

هنگامیکه رفیق مهران " تمایز دقیق حزب از طبقه " را بعنوان یکی از علائم اساسی حزب لنینی به حساب می آورد و علامت دیگر حزب لنینی یعنی " پیوند دقیق حزب با طبقه " را قلم میگردد ، در واقع " الگوسی حزب لنینی " را به الگوی حزب استالینی یا الگوی گروهبندیهای بلانکیستی و فرقه هائی مشابه فرقه اسماعیلیه تنزل میدهد .

دانشمند محترم پس از این تحریفات در " الگوی حزب لنینی " چنین نتیجه میگردد : " بسیار خوب ، حزبی که با رهبری به شدت متمرکز و بنا بر این با انضباط آهنین و مرزهای تشکیلاتی دقیق و محکم مشخص میشود آیا میتواند با ایده علنیت بی قید و شرط مباحثه و انتقاد سرسازگاری داشته باشد ؟ تردیدی نیست که پاسخ این سؤال منفی است . " بی تردید در حزبی با مختصات باد شده هیچگونه سخنی از مباحثه و انتقاد علنی نمیتواند در میان باشد ؛ منتهی آن حزب ، " حزب لنینی " نیست بلکه همان حزب استالینی است که در آن حق نفس کشیدن عالیترین کادراهی حزب نسبی میتواند با کوچکترین اشاره " مرجع عالیقدر " حزب ، از آنان سلب گردد . اختلاف ما با فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی و رفیق مهران بعنوان سخنگوی این فراکسیون نیز به آزادی کامل مباحثه و انتقاد در چهارچوب حزب واحد محدود نشده ، بلکه اساسا اختلافی بر سر دو نگرش ، یکی لنینی و دیگری استالینی ، از حزب و تشکیلات است . طبقا این دو دیدگاه در مباحثات تشکیلاتی به نتایج کاملا متضادی نیز در مورد رژیم حاکم بر تشکیلات و شیوه های پیشبرد مباحثات و انتقادات حزبی نائل میگرددند .

مطابق نگرش استالینی ، حزب یعنی گروه کوچکی از انقلابسوں منضبط که بر مبنای یک رژیم استبدادی منسکل شده باشد ، اولاً باید از انضباط " آهنین " و نه آگاهانه برخوردار باشد ؛ چنین انضباطی بر خلاف انضباط در یک حزب لنینی نیاز به " بحث در مورد مسئله ، گفتن و شنیدن نظرات مختلف ، دانستن نظر اکثریت مارکسیسهای منسکل ، انعکاس دادن ابسی دیدگاه ها به شکل تصمیماتی که سوسله نماسندگان تصویب میشود و اجرای آنها به سوه ای آگاهانه " ندارد . این " انضباط " محصول ترس است اعضا ، بر مبنای اجرای بی چون و چرای " فرامین " است و بی ثباتی این حزب باید بر مبنای تمرکز شدید صوری یا مکانیکی یعنی تمرکز " قدرت " در دست بوروکراسی حزب بنا شود . این تمرکز که با متمرکز نمودن فعالیتات کمیونسنی یعنی تمرکز سیاسی و اجتماعی فعالیتات منسکل و آگاهانه سشروان توده ای صاحب آگاهی طبقاتی هیچ قرانستی ندارد ، از هر گونه مباحثه و انتقادی بی نیاز مساند . ثالثا حزب منکور باید اکیدا از طبقه متمایز بوده و بدور از چشم توده ها در ناره مسائل اخذ تصمیم نماند . تصمیمات این حزب " مسائل درونی " محسوب میشوند که توده ها باید در ناره صحت آنها " توجه سیاسی کردند " . جس حزبی ظرفیت آموختن از توده ها و رهبری شدن توسط آنها را نداشته ، هرگونه داوری مستقل و انتقادی آنان را در ساره بکابک رهبران و یکابک سازمانهای حزبی ، مناسرا با " اقتدار " و " مصلحت " خود می بدارد . در نظر این حزب توده ها گل رس بی شکلی محسوب میشوند که مطابق با میل رهبران به هر شکلی تفسیر خواهند یافت و حزب " فرقه سه ای " است که ضمن بی اعتمادی نسبت به توده ها ، در صفوف خود نیز

یکی از علائم معززه تئوری لنینستی سازماندهی است ؟ آری ! اما این فقط نسبی از حقیقت است و گفتن نسبی از حقیقت بدتر از کتمان کل حقیقت است . منشویکها و بلخانف همواره کوشیده اند تا نظریه لنینستی سازماندهی را به همین تمایز دقیق حزب از طبقه خلاصه نمایند ، تا نتوانند تفاوت بنیادین این نظریه را با هسته های توطئه کر بلانکیست که از استحکام گروه های کوچکی از انقلابسوں مومن ، منضبط و بخوبی منسکل پدید می آیند ، مخدوش کنند . حال آنکه تئوری لنینی حزب ، تنها لزوم سازماندهی جداگانه بیشکامان کمیونسبت و کارگران پیشرو صاحب آگاهی طبقاتی از توده طبقه را خاطر نشان نمیشود ، بلکه همچنین خواهان تنگاتنگ تری پیوند بین این بیشکام با طبقه واقعا انقلابی است که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است . لنین در پیشگفتاری که به تاریخ سپتامبر ۱۹۰۲ بر مجموعه ای از مقالات و مطالعات خویش تحت عنوان " دوازده سال " نگاشته است ، این نکته را به خوانندگان رساله " چه باید کرد ؟ " خاطر نشان میگوید : " بیش شرط اساسی برای موفقیت در استحکام حزب این واقعیت است که طبقه کارگر که سرگردگان آن سوبال دمکراسی را بوجود آورده اند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازماندهی ویژه ایست که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه داری متمایز میکند . بدون این پیش شرط سازمان انقلابیون حرفه ای چیزی جز یک بازی یا یک ماجراجویی و یک پرچم ساده نخواهد بود و جزوه چه باید کرد تاکید میکند که سازمان انقلابیون حرفه ای که پیشنها میکند فقط در پیوند با طبقه واقعا انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد . " (۲۹) و پائین تر در همان پیشگفتار اضافه میکند که نقایص هسته های کوچک که نازتاب " مرحله نویی و عدم بلوغ جنس کارگری در یک کشور " محسوب میشوند ، فقط در صورت " بسط حزب در جهت عناصر کارگری که برای عمل توده گیر علنی متحد شده اند " بر طرف مسگرد . ندینسان بر خلاف تعابیر فرق بوبولیسبت استالینیسبت از رساله چه باید کرد ، حزب لنینی بمنشاه سازمان مجزای بیشکام ، یک هسته توطئه کر بلانکیستی یا تشکیلاتی مشابه فرقه اسماعیلیه نیست که به قصد جایگزینی اراده طبقه یا تامن تسلط یک " فرقه سته " بر پرولتاریا بوجود آمده باشد .

لنین از ضرورت شکل همه عناصر کمیونسبت طبقه کارگر در یک حزب مجزا از توده ، به عنوان ابزار لازم برای پیروزی انقلاب سوبالیستی سخن میگوید . اما این به چه معناست ؟ حزب لنینی بر پایه فعلیت انقلاب سوبالیستی و لزوم گسست از دمکراسی خرده سوزوواشی (نه فقط ملحوظ نظری بلکه همچنین از حیث سیاسی و تشکیلاتی) از یکسوی و نقسبت محدودیتهای جنس خود انگیخته توده ای (و نه انکار اهمیت و نقش تعیینی کننده این جنبشها) از سوی دیگر پدید آمده است . نظریه لنینی سازماندهی اولاً با ناکند بر لزوم ورود آگاهی سوبالیستی از خارج جنس خودبخودی به درون آن ، پیوید تئوری مارکسیستی با علم از یکطرف و با بیکار همسای طبقاتی از طرف دیگر ؛ وثائیا ضرورت فائق آمدن بر خطت غبر بپوسته ، سامورون و متناقض رشد آگاهی و جنبشهای طبقاتی کارگران ، بمنظور ایجاد یک جسش انقلابی سیاسی کارگری در سطح کشوری و بین المللی ؛ وثالثا تضمین ادامه کاری و بیکیری فعالیت سوبالیستی در مراحل مختلف افول و اعتلا ، جسش توده ای ؛ ضرورت ایجاد حزبی آهنین ، منکرکز و منضبط مرکب از دسته بیشکام طبقه در ارتباط تنگاتنگ با جسش توده ای و علمی طبقه را نتیجه میگردد . بدینترتیب لنینسیم در عین حال هم قبول تفکیک بیشکام از طبقه است و هم پیوستن او به طبقه . لنینسیم مانند همه پدیده های موجود ، وحدت اضداد است . تنکک هر یک از این دو سیاد بلشویسم ، به ستاجی متضاد با هدف مسج خواهد شد . سازمان مجرای بیشکام بدون ارتباط با طبقه و بپوستی واقعی به آن ، در بهترین حالت نه یک فرقه - کراشی بی ثمر و در بدترس حالت ، به فرماندهی بوروکراتیک و اقدامات ماجراجویانه رهبران خودسر برای تسلط بر پرولتاریا منتهی خواهد شد . " الگوی استالینی حزب " بر خلاف " الگوی حزب لنینی " همین وحدت نسنادهای دوگانه بلشویسم را می شکند و آنها را در نقطه مقابل یکدیگر قرار میدهد . از یکطرف سازمان مجرای بیشکام به " اقلستی از مستعدان

لنسی نس تاکید بر خلوص ایدئولوژیک و یکپارچگی خود در بنیادهای برنامه‌های و اساسنامه‌ای، تنوع گرایش‌ها و تمایلات و مبارزه آشکار بین آنها را بمثابة قانون ذاتی زندگی حزب توده‌ای یا حزب يك طبقه معیّن می‌پندرد.

علاوه اکنون یعنی در دورانی که جنبش کمونیستی کشور ما به فرقه‌های بی شمار با نفوذ فوق العاده ناچیز در میان کارگران بطور اعم و کارگسران پیشرو بطور اخص تجزیه شده است و هنوز مرحله نندارک نظری و عملی حزب انقلابی طبقه کارگر را از سر می‌گذرانند، تاکید بر خصلت توده‌ای فعالیت حزبی و مبارزه با روحیات فرقه‌ای - محفلی از اهمست فوق العاده و بی‌زهای برخوردار است. در واقع مدت طولانی است که باید در جنبش کمونیستی کشور ما سنت فرقه گراشی محفلی را کاملا جارو کرد. و به قول لنس "حزبی که بر توده‌ها تکه دارد - قاطعانه باید شعار: نور بیشتر! راه پیش برد. گذار حزب همه چیز را بداند، گذار همه چیز داشته باشد، گذار مطلقا تمام موادی را که برای داوری همگی اختلافات کوناگون، سازگشت های سه رویه‌یونسم، انحرافات از انضباط و غیره لازم است، در اختیار داشته باشد." (۴۱) آری، این "بی خبری" عموم تشکلات، این مسازره در اطقیهای در سته، این سکوت نهادن اختلافات و حل و فصل آنها در اوز چشم عموم اغضا، این سیستم "مشورت" (و بسیاری اوقات حتی نه مشارکت) با کادرها در امر تصمیم گیری، و صرفا در نظر گرفتن "روانشناسی" اعضا، (و نه حتی مشورت) در خصوص مسائل اصلی حزب، و به يك کلام ایمن سنت فرقه‌گراشی محفلی که رهبران را ملزم به پاسخگویی در مقابل افکار عمومی انقلابی حزب نمی‌نماید، باید خاتمه یابد و به جای آن شعار روز مسا باید این باشد: برای ساختن يك حزب توده‌ای، ما به نور، نور و نور باز هم بیشتری احتیاج داریم.

۳- اصل یکپارچگی در حزب، پلورالیزم ایدئولوژیک و آزادی کامل مباحثه و انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب

رفیق مهران برای تاشید نقطه نظرات خود به ما اطمینان میدهد که دیدگاه مورد حمایت وی به لنس تعلق دارد. وی می‌نویسد: "بسیار خوب، حزبی که ما رهبری به شدت متمرکز و پانزیراین با انضباط آهنین و مرزهای تشکلاتی دقیق و محکم مشخص میشود تا می‌تواند با ایده علنت بی قید و شرط مباحثه و انتقاد سرسراگازی داشته باشد؟ تردیدی نیست که پاسخ ایمن سؤال منفی است. اما برای اطمینان بیشتر، بگذارید سینیم پاسخ خود لنس به این سؤال چیست. او در پاسخ به "آترویست‌ها" ۰۰۰ که خواهان "آزادی کامل" بیان برای اعضا، حزب بودند، این شعار را شعاری کاملا ایورتونیستی نامید: "رفیق ساژین، از قرار معلوم از موضع يك مرد" اغل عمل"، نحو بسیار بی ادبانه‌ای دیپلماسی ماکسموف را فاسح میکند. ۱ و در صفحه ۳۱ جزوه‌اش می‌خواهد که "اعضا، حزب" باید "برای افکار انقلابی و فلسفی شان آزادی کامل" داشته باشند. این شعار کاملا ایورتونیستی است. در تمام کشورها این نوع شعار در احزاب سوسیالست فقط سوبیله ایورتونیستها پیش کشده شده و در عمل معنایی جز، "آزادی" به فساد کشاندن طبقه کارگر با ایدئولوژی بورژواشی نداشته است. ما "آزادی اندیشه" (بخوانید: آزادی مطبوعات، بیان وجدان) را همراه با آزادی تجمع، از دولت می‌خواهیم (نه از يك حزب). اما حزب پرولتاریا تجمسع آزادی است که برای مبارزه با "اندیشه‌های" (بخوانید: ایدئولوژی) سورژوازی، برای دفاع از يك جهان بینی معنی، یعنی مارکسیسم، و سه عمل در آوردن آن، ایجاد شده است. این [مطلب جزو] الفعا، است. ما اینهمه مواضع سیاسی دروغین ماکسموف، ساژین و شرکا، آنها را وامسندارد که این الفعا، را فراموش نکنند. نه رباکاری شخصی بلکه دروغی بودن موضع سیاسی شان است که آنها را به اشاعه شعارهای بورژواشی وامسندارد. "انس حرفی است که لنس به فقط یکبار در سال ۱۹۱۰ در مقال "آترویست‌ها" بلکه سارها قتل و سعد از آن بیان کرده است." (۲۲) رفیق مهران گوسا سراسی معمم شده است تا کلمات را حرفا هجی کند و از معنای آنها سر در نیاورد. وی از عبارات منگور چنین مسفاد نموده است که لنس شعاعار "آزادی کامل بیان" در حزب را ایورتونیستی میدانند، اما اگر قرار بر هجی

به دو دسته مهران شمال ماشا، و اغضای مجری و منفعل تقسم میشود. حلقه واسط این دو دسته نیز معتمدن رهبری یعنی رسولان و بیکهای ویژه آن خواهند بود که ستم انتقال تصمیمات اخذ شده به ستم میباشند. حزب لنسی اما با ایده علنت سی قید و شرط مباحثه و انتقاد سر سازگاری دارد. من دلایل این امر را مشروحا در "مبارزه ایدئولوژیک علنتی و اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای" (فصول اول و دوم) بیان نموده‌ام و از تکرار آنها در اینجا خودداری میکنم. نیلا تنها به اثبات این امر از زاویه همان عواملی مبادرت مینمایم که بر پایه آنها رفیق مهران علنتی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد را مردود پنداشته است.

اول آنکه حزب لنسی محصول تلفیق آگاهی سوسیالیستی با تجربه قشور پیشرو کارگران است. آگاهی سوسیالیستی علم شرایط رهایی طبقه کارگر است و از اینرو این آگاهی از یکطرف با علم و از طرف دیگر با یکپارچهای طبقه‌ای پیوند دارد. آگاهی سوسیالیستی بمثابة يك علم، احتیاج به آزادی کامل مباحثه و انتقاد دارد. به قول انگلی "شما - حزب - شما سه علم سوسیالیستی نیاز دارید و این (علم - مترجم) نمیتواند بدون آزادی جنبشی زندگی کند." علاوه حزب باید قادر به آموختن از تجربیات مبارزاتی کارگران و فعالیت کمونیستی خود و سایر جنبشهای کارگری در مقاس بین المللی باشد و آموخته‌ها را راهنمای عمل سازد. مباحثه و انتقاد علنی وسیله گردآوری و تعمس تجارب حاصل از فعالیت پیشگام کمونیست و اقدامات توده‌ایست. دوم آنکه انضباط در حزب لنسی يك انضباط آگاهانه است. اتحاد در عمل، آزادی در مباحثه و انتقاد، این است تعریف لنسی از انضباط. تنها چنین انضباطی شایسته حزب دمکراتیک طبقه پیشرو است. تشکلات معنای اتحاد در عمل میباشند، اما اتحاد در عمل بدون آنکه بیرولتاریا را به جلو سوق دهد و نه به عقب، بدون آنکه به پرولتاریا انجام ایدئولوژیک بخشد و او را ارتقا دهد و نه آنکه ویرا تنزل دهد، مضر است. از اینرو پرولتاریا به اتحاد در عمل بدون آزادی کامل مباحثه و انتقاد اجازه نمیدهد.

سوم آنکه تمرکز در حزب لنسی يك تمرکز صوری یا مکانیکی نیست بلکه متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی میباشد. در این نوع فعالیت نیز تشکل، ارتقاء سطح آگاهی و یکپارچه مرحله ویژه از نظر زمانی و بطور مکانیکی، جزا از یکدیگر نموده، بلکه جنبه‌های مختلف يك پروسه واحد میباشند. این فعالیت خصلت مکانیکی و تکنیکی ندارد که بتوان آن را از پیش برطبق يك نقشه دفقا حاضر و آماده به انجام رساند. چنین فعالیتی مستلزم تعلیم و تربیت صحیح اعضا، تکامل فعالیت و استقلال عمل کمونیستی توانااشی اخذ تصمیم و تمحیح اشتباهات در پرتو نتایج حاصل از اجرای تصمیمات اخذ شده است. خصلت آگاهانه، مستقل و نقادانه تمرکز فعالیت کمونیستی نیز آزادی کامل مباحثه و انتقاد را الزام آورسند.

چهارم آنکه لنسیم در تسی حال هم قبول تشکل پیشگام از طبقه است و هم سبوستی او به طبقه، و اما برای اینکه "حزب" توده‌ها باشیم - البته سه فقط اسما - باید توده‌های بیشتری را در تمام امور حزبی شرکت دهیم. بطور مستمر آنها را از بی تفاوتی سیاسی به اعتراف و مبارزه ارتقا دهیم، آنها را از يك روحیه کلی اعترافی به تطبیق آگاهانه با گرایشات کمونیستی سوق دهیم، از تطبیق این گرایشات به حماست از جنبش برانسم و از این حماست، آنها را به عضویت سازماندهی شده در "حزب" ارتقاء دهیم. آیا ما میتوانیم بدون گسترده تریس تلسفات پرامون مسائلی که تصمیم گیری در باره آنها سستی به مابست نفوذ ما بر روی توده‌ها خواهد داشت، سه چنین نتایجی نائل شوم؟ من چیزی برای اضافه کردن بر این عبارات لنس در مورد مسئله منگور ندارم که: "مرض جدی حزب ما، دردهای فزاینده يك حزب توده‌ای است. ویرا صحیح حزب توده‌ای، هیچ حزب يك طبقه، بدون آشکاری کامل سابه روشنها ی اساسی، بدون يك مسازره علنی سین گرایشات متنوع، بدون مطلع کردن توده‌ها در باره این که کدام رهبران و کدام سازمانهای حزبی این یا آن مشی را تعقیب میکنند نمیتوانند وجود داشته باشد. بدون این امر، يك حزب، که لایق این اسم باشد نمیتواند ساخته شود، و ما داریم آن را مسازیم." (۲۰) بدین لحاظ حزب

برنامه‌ای و تشکیلاتی باشد؛ و با تنوع ایدئولوژیک را در این مسائل بپذیرد. طسعا حزب انقلابی سوسیال دمکرات نمیتواند با وجود پلورالیسم ایدئولوژیک از استقلال طبقاتی کارگران در مقابل مگرایی خرده سوزوای باستانی نماید و استقرار " وحدت " در حزب بر مبنای همزیستی ایدئولوژی های متضاد، به نفع پرولتاریا نخواهد بود. چنین " وحدتی " به سبب دمکراتهای خرده سوزو خواهد بود و شعور طبقاتی پرولتاریا را تحت لوای شعارهای عام وحدت طلسمانه فاسد خواهد کرد. بدین لحاظ کلیه احزاب اپورتونیست سوسیال دمکرات مدافع شعارهای عام وحدت طلبانه و پلورالیسم ایدئولوژیک مسائلی است. فی المثل بگذارید موضع سوسیال دمکراتها را در قبال مسئله اعتقادات مذهبی در حزب بخاطر آوریم. از نقطه نظر سوسیال مگرایی انقلابی، قبول برنامه حزب برای پذیرش متقاضیان به عضویت در حزب کفایت مینمورد. بدین ترتیب یک کشیش مدافع برنامه حزب میتواند به عضویت حزب پذیرفته شود. اما " مذهب " برای حزب یک امر خصوصی تلقی نمیشد. حزب سوسیال دمکرات متعاضد حزبی با جهان بینی مارکسیستی، آتیه مثبت (لامذهب) بود و بنابراین پذیرش کشیش به عضویت در حزب منوط به این امر بود که وی در داخل حزب از اعتقادات مذهبی خود دفاع ننماید. تقاضای " آزادی بیان " برای یک کشیش جهت تبلیغ باورهای مذهبی خود در حزب، یک شعار اپورتونیستی بحساب می‌آید. اما همان کشیش حق داشت، در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب از برنامه، تاکتیک و تشکیلات حزب آزادانه انتقاد نماید و از " آزادی کامل بیان " نیز برخوردار باشد. بعبارت دیگر، رد پلورالیسم ایدئولوژیک در حزب و لزوم جهان بینی و اصول واحد برنامه‌ای و تشکیلاتی در یک حزب بمعنای تأکید اصل یکپارچگی (مونولتیم) در حزب نیست. حزب لنینی ضمن پذیرش وحدت حزب در بنیادهای برنامه‌ای و تشکیلاتی، از وسیعترین تنوع عقاید، تمایلات و گرایشات جانبداری می‌نماید. بر خلاف حزب لنینی، حزب سوسیال دمکرات از اصل پلورالیسم ایدئولوژیک و حزب استالینی از اصل یکپارچگی در حزب دفاع میکنند.

رفیق مهران نیز بمناسبت یکی از هواداران پر ویا قرص حزب استالینی از اصل یکپارچگی در حزب حمایت مینماید و از اینرو در تفسیر اظهارات لنینی چنین می‌نویسد: " او (لنین) در پاسخ به " آتریویست ها " ۰۰۰ که خواهان " آزادی کامل " بیان برای اعضا، حزب بودند، این شعار را کاملاً اپورتونیستی نامید. " حال آنکه لنین " آزادی کامل بیان " اعضا، یک حزب را در چهار چوب جهان بینی و اصول واحد برنامه‌ای حزب می‌پذیرد و خلاف آنرا اپورتونیسم تشکیلاتی قلمداد میکند. آنچه در مجادله لنین با " آتریویست ها " و " ماخیست ها " مورد اعتراض است، همانا توسل ریاکارانه آنان به شعار " آزادی بیان " برای حمله به جهان بینی حزب یعنی مارکسیسم و نفی آن با " ماخیم " (فلسفه ایده‌آلیستی امپریوریکریسیسم و خدا جوئی) میباشد. لنین با پلورالیسم ایدئولوژیک تحت عناوین ریاکارانه " آزادی بیان " مخالفت میکند، اما او از وسیعترین تنوع گرایشات و عقاید در چهار چوب اصول بنیادین برنامه و جهان بینی واحد حزب جانبداری می‌نماید. در همان عبارات لنین که در مورد استناد رفیق مهران واقع شده‌اند، جسی می‌خوانیم: " ما " آزادی اندیشه " (سخوانید: آزادی مطبوعات، سان و وجدان) را همراه با آزادی تجمیع از دولت می‌خواهیم (نه از یک حزب) اما حزب پرولتاریا نجس آزادی است که برای مبارزه با " اندیشه‌های " (سخوانید: ایدئولوژی ابوزواری، برای دفاع از یک جهان بینی معین، یعنی مارکسیسم، و به عمل درآوردن، ایجاد شده‌است. این الفبا است. " بدینسان لنین، مخالفت قاطعانه خود را با پلورالیسم ایدئولوژیک معنی دناغ از ایدئولوژی بورژوازی در یک حزب مارکسیستی اعلام نماید. وی کمی پائین تر در همان مقاله می‌افزاید: " اما " آزادی کامل اندیشه انقلابی " واقعا به چه معناست؟ هیچ چیز جز آزادی برای آتریویسم و دیگر عقاید سمه آمارشستی. به عبارت دیگر، همان چیزی در اینجا گفته شده است که در " پلاتنرم " و پریودیسنها سنا عبارتی در باره رسمیت شناختن آتریویسم مشابه " نوعی اندیشه مشروغ " بیان شده است. سنجیده دیلماسی حقیر نازی با تقاسد، فاسد باشک بازی، و ریاکاری است که کاملاً از همان موضع دروغین ایدئولوژیک و سیاسی

کردن کلمات است، چرا از عبارت فوق الذکر چنین نتیجه گیری کنیم که لنین شعار " آزادی بیان " را صرف نظر از قید " کامل " اپورتونیستی نامیده است؛ و بویژه آنکه وی میگوید: " ما " آزادی اندیشه " (سخوانید: آزادی مطبوعات، بیان و وجدان) را همراه با آزادی نجمع‌ار دولت می‌خواهیم (نه از یک حزب) " بنابراین باید چنین پنداشت که لنین اساساً آزادی بیان را در یک حزب، اپورتونیستی قلمداد میکند. اما مگر لنین در تعریف سانسورالیسم دمکراتیک بارها اظهار نداشته است که سانسورالیسم دمکراتیک عبارتست از " اتحاد در عمل و آزادی در مباحثه و انتقاد "؟؟ یقیناً آزادی مباحثه و انتقاد در ادبیات همه کشورهای عالم به معنای آزادی بیان است. در این صورت، آیا نباید وجه دمکراتیک، سانسورالیسم دمکراتیک را در یک حزب، اپورتونیسم قلمداد کرد؟؟ فی المثل لنین در گزارش خود بهرامون کنگره وحدت حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه به تاریخ ۱۹۰۶ می‌نویسد: " آزادی مباحثه، اتحاد در عمل - این چیزی است که ما باید بکوشیم تا دست آوریم. اما ورای محدوده‌های اتحاد عمل، باید وسیعترین و آزادترین مباحثات و محکومیت هرگونه اقدامات، تصمیمات و گرایشاتی باشد که ما آنها را مضر تلقی میکنیم. فقط از طریق چنین مباحثاتی، قطعنامه‌هایی و اعتراضاتی، افکار عمومی واقعی حزب ما میتواند شکل بگیرد. فقط بر این پایه، ما یک حزب واقعی خواهیم شد، که همواره قادر باشد عقیده‌اش را بیان کند، و راه صحیح را برای تبدیل یک عقیده شکل گرفته مدمن را به تصمیم کنگره بعدی پیدا نماید. " من تکرار میکنم: در اینجا فضای فراوانی از گروه پارلمانی تا وظیفه فوری تخیر قدرت وجود دارد. در این محدوده‌های گسترده، مبارزه ایدئولوژیک میتواند و باید بدون منجر شدن به انشعاب، بدون تاثیر نهادن بر وحدت عمل پرولتاریا انجام شود. " (۴۳) و یسا: " انتقاد، در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب، باید کاملاً آزاد باشد (در این مورد، بخاطر آوریم اظهارات پلخانف را در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگر روسیه)، آن هم نه فقط در مجامع حزبی، بلکه همچنین در مجامع عمومی. چنین انتقادی، یا چنین " تبلیغی " (چرا که انتقاد از تبلیغ مجزا نیست) نمیتواند ممنوع گردد. اقدام سیاسی حزب باید متحد باشد. هر " دعوتی " که اتحاد اقدامات مدمن را نقض نماید، نمیتواند چه در مجامع عمومی، چه در مجامع حزبی، چه در مطبوعات حزبی تحمل شود. " (۴۴)

ملاحظه میکنید که لنین در اینجا نیز از شعار " اپورتونیستی " آزادی کامل انتقاد " جانبداری میکند. و اما اظهارات پلخانف در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگر روسیه از چه قرار بود؟ وی چنین اظهار داشته بود: " رفقا، حزب پرولتاریای آگاه، حزب سوسیال دمکرات روسیه اکنون برنامه خود را دارد. البته اعتراضات متعددی به خشبانی از آن ایراد شده است. آن رفقای که کنگره با اعتراضاتشان موافقت نکرد، از تصمیم اکثریت تبعیت خواهند کرد. اعضای حزب ما مجبور به قبول برنامه حزب هستند. ایسن البته، بهیچوجه بدان معنا نیست که برنامه‌ای که یکبار تصویب شده، نمیتواند مورد انتقاد قرار گیرد. ما آزادی انتقاد را به رسمیت شناخته‌ایم و می‌شناسیم و خواهیم شناخت. اما هر کسی که عضو حزب ما باقی می‌ماند، انتقاداتش نیز باید در چهار چوب برنامه باشد. " (۴۵) من پیشنهاد می‌کنم در توضیح این عبارات پلخانف، جسی نوشته‌ام: " آنچه پلخانف در کنگره دوم اظهار داشت، مورد پذیرش کل سوسال دمکراسی بیس المللی بود و تنها بر رشتاین آن را در سال ۱۹۰۱ زیر سؤال برد چرا که وی خواهان تجدید نظر در مادی مارکسیستی برنامه ارفورت بود. سوسیال دمکراسی بیس المللی انتقاد و مباحثه آشکار در باره تصمیمات حزب را در چهار چوب برنامه حزب مجاز میدانست، منوط به آنکه مانع اقدام متحد حزب نشود. " (۴۶) سنا - این نه پلخانف و نه لنین، هیچکدام " آزادی بیان " و یسا " آزادی کامل انتقاد و مباحثه " را در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب، اپورتونیستی قلمداد نمیکردند. بالعکس، آنان وجود جسی آزادی را شرط لازم برای تاسس اتحاد آگاهانه حزب تلقی مینمودند. معیناً آنچه مورد پذیرش سوسال دمکراسی انقلابی بود، همانا تصدیق پلورالیسم ایدئولوژیک در حزب بود. پلورالیسم ایدئولوژیک در حزب به چه معناست؟ این بدان معناست که حزب ناقد یک جهان بسی مدمن، ناقد اصول مدمن

ناشی میشود. ماماخیست نیستیم، بلکه مامدافع " آزادی کامل " برای ماخیم (در حزب) هستیم، ما آتروست نیستیم، بلکه مامدافع " آزادی کامل " برای عقاید نوع آتروست، یا کلی تر " برای اندیشه انقلابی " هستیم " (۴۷)

رفیق مهران که مامل نموده است این عبارات از مقاله مزبور لنین را بخاطر آورد، ترجیح داده است آنها را به فراموشی سپارد! زیرا نقل این عبارات با وضوح کاملی اشات نمایند که آتروستها بنحوی ریاکارانه از شعار " آزادی کامل بیان " برای دفاع از ماخیم جانسداری میکردند. برای آنان " آزادی کامل بیان " برچم دروغین دفاع از پلورالیزم آیدئولوژیک در حزب بود.

ما ما نمونه وطنی چنین ریاکاری آشنائی داریم. در این مورد کافیت سه ادبیات جریانات اروتونویست و سوسیال دمکرات مراجعه نمائیم. فیالمثل بولتن ساحاتئی " در راه کنگره شماره ۷- فروردین ماه ۱۳۶۸ " از گمان ساحت نخستین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران را در نظر گیرید. در این بولتن شما ما یک تمایل آشکار اروتونویست - سوسیال دمکرات مواجه مشوید که سانبه هائی را ما امنای هفت نفر (سهرور پرهام، منصور خاکسار، ناصر رحیم خانی، سیزن رضائی، عباس، همت غفاری، علی کشتگر) ارائه داده اند. در مقدمه ای که آنها برای " قطعنامه های پیشنهادی پیرامون مبانی برنامه ای و امر وحدت " تنظیم کرده اند، چنین میخوانیم: " ... چنانچه دیگر قطعنامه های پیشنهادی، با هر کدام از پیش نویهای طرح برنامه، با هر طرح و قطعنامه دیگری در کنگره سازمانی و نشست عمومی آزادی کار و در کنگره مشترک به تصویب اکثریت برسد، اصل راهنمای ما تبعیت اقلیت از اکثریت و تضمین حق اقلیت برای تبدیل به اکثریت از طریق مکانیم های دمکراتیک زندگی درون تشکیلاتی خواهیم بود. " (۴۸)

هفت نفر پیشاپش به وحدت تشکلاتی تحت هر برنامه و پلاتفرمی رای میدهند. لازم به یادآوریست که اختلافات مطروحه بین دو جریان طبقت منکور حول قبول یا رد دیکتاتوری پرولتاریا، مبین پرستی یا انترناسیونالیسم پرولتاری و برخی دیگر از اصول بنیادین برنامه است. مبنیذا هفت نفر مزبور که در میانشان مخالفین آشکار دیکتاتوری پرولتاریا حاضر اکثریتند، آماده اند تا ما مدافعین دیکتاتوری پرولتاریا و مخالفین اصل مبین پرستی حزب واحد تشکل دهند. شروطیست که " آزادی کامل مباحثه " در ساره این نکات در حزب پذیرفته شود. از اینرو آنها در " قطعنامه در ساره دمکراسی " چنین اظهار میدارند: " جریانی که از آزادی کامل سیاسی در نظام مطلوب و آرمانی خود دفاع میکند، نمیتواند در درون خود برخوردار گرایش های نظری و سیاسی متفاوت را بپذیرد. این امر از جمله بمعنای: آزادی بحث (هم در چهار چوب برنامه و هم روی برنامه بر اساس آرمانها و اهداف عام کمونیستی)، اجرای تصمیمات اکثریت، شناسائی حق اقلیت برای دفاع از نظراتش بمنظور تبدیل کردن آنها به اکثریت و شرکت آن بسهم خود در ارگان های مختلف، کاربست ستم انتخابی (در طسوح مختلف)، سرکاری منظر کنگره و کنفرانس ها، گزارش دخی و گزارش گیری منظم است. " (۴۹)

هفت نفر از آزادی بحث جانسداری میکنند، اما آزادی مباحثه آنها در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب نیست بلکه " آزادی بحث هم در چارچوب برنامه و هم روی برنامه بر اساس آرمانها و اهداف عام کمونیستی " است. قطعنامه هفت نفر به نام " آزادی مباحثه " از پلورالیزم آیدئولوژیک جانسداری میکنند. مطابق این دیدگاه، با باسد برنامه را به محدوده اعلام " آرمان ها و اهداف عام کمونیستی " تقلیل داد و یا آنکه شرط پذیرش برنامه را برای عضویت در حزب کنار نهاد و تنها از قبول " آرمانها و اهداف عام کمونیستی " بعنوان فاسطه عضوگیری یاد کرد. اما همانطوریکه لنین میگوید مارکستها با ساری از گرایشات دمکر سوسیالست و مالاخا ما آثارستها در " آرمانها و اهداف عام کمونیستی " اشتراک نظر دارند، و اختلاف آنها بر سر اصول سوسیال دیکتاتوری پرولتاریاست. تنزل مادی وحدت حزب از اصول بنیادین برنامه به " آرمانها و اهداف عام کمونیستی " بمعنای پذیرش پلورالیزم آیدئولوژیک در جهان بینی و برنامه حزب است. اما در این صورت چرا ما از " اصل تبعیت اقلت از اکثریت " در حزب بر روی کرد؟ زیرا در تفکر

منکور تشکیلات بر برنامه، آیدئولوژی وحدت بر وحدت آیدئولوژیک، عمل بر شعور و معرفت سوسیالیستی ارجحت دارد. در این نکته اروتونویستها و سوسیال دمکراتها ما استالینستها اتفاق نظر دارند. همت نفری پیشاپش متعهد میشوند که تحت هر برنامه و پلاتفرمی که به تصویب اکثریت برسد، فعالیت متحد خود را ادامه خواهند داد. این نکته را با برش دفتر سیاسی سازمان ما مقابله کنند که خواهان اعلام تعهد سبایش اعضا، به حفظ وحدت در چهار چوب تصمیمات اکثریت برنامه ای و اساسنامه ای میباشد.

مشاهده میکنید که در هر دو نگرش، تشکیلات بر اصول، و آیدئولوژی وحدت بر وحدت آیدئولوژیک تقدم دارند. منتهی در یکی اصل بر یکبارچگی (حذف مصنوعی اختلاف نظرات و گرایشات) و انکار آزادی کامل مباحثه در چهارچوب اصول بنیادین برنامه حزب (است) و در دیگری اصل بر پلورالیزم آیدئولوژیک (لافتندی و سارش در اصول و تائید آزادی کامل مباحثه بدون هرگونه پایبندی به اصول بنیادین برنامه حزب) میباشد.

خلاصه کنیم. موضع لنین در قبال " آزادی کامل بیان " در حزب را میتوان سنین نحو جمع بندی کرد: الف) آزادی کامل بیان (مباحثه و انتقاد) در چهار چوب برنامه حزب، تا آنجا که مانع اقدام متحد حزب نشود، نه تنها یک شعار اپورتونویستی نیست، بلکه تعریف دقیق رژیم داخلی حزب کمونیست (مرکزیت دمکراتیک) میباشد و بدون آن اتحاد عمل و برقراری انضباط آگاهانه که شاسته حزب دمکراتیک طسقه بشروماند، مقصد و نخواهد بود. ب) " آزادی بیان " (چه کامل و چه ناقص) بدون پایبندی به چهار چوب برنامه حزب و بمنظور انتقاد از جهان بینی حزب (مارکسیزم) یک شعار کاملا اپورتونویستی است و ما پلورالیزم آیدئولوژیک در حزب مترادف میباشد. کسی که تفاوت این دو مسئله را عامدانه مخدوش مینماید و هرگونه " آزادی کامل بیان " در حزب - چه در چهار چوب برنامه حزب و چه بدون التزام بدان - را منافی با اراده واحد حزب پنداشته و آنرا اپورتونویسم میخواند، از زمره مدافعان رژیم مرکزیت پرولتاریک یا " الگوی حزب استالینی " است. بنابراین مابه تعجب نیست اگر رفیق مهران نیز در تفسیر پاسخ لنین به " آتروستها " و " ماخیستها " مرتکب همین اشتشاش میشود و هر گونه جانسداری از " آزادی کامل بیان " را اپورتونویسم میخواند. وی که قادر به تشخیص این تمایز نیست، برای تقویت موضع خود به " چه باید کرد؟ " نیز اشاره میکند و میگوید: " عین همین استدلالها در باره " آزادی انتقاد " را میتوان در فصل اول " چه باید کرد؟ " نیز مشاهده کرد. " (۵۰) اما ما رجوع به فصل اول " چه باید کرد؟ " نمیتوان دریافت که لنین تنها آزادی انتقاد از اصول بنیادین برنامه حزب را اپورتونویسم نامیده است، حال آنکه وی آزادی کامل مباحثه و انتقاد در چهار چوب اصول بنیادین برنامه حزب را بعنوان اصل تخطی ناپذیر مرکزیت دمکراتیک می پذیرد. وی در همان نخستین بند فصل اول تحت عنوان " آزادی انتقاد یعنی چه؟ " توضیح میدهد که منظور از آزادی انتقاد، آزادی تبدیل سوسال دمکراسی به حزب دمکرات اصلاح طلب است که توسط جریان اپورتونویست سوسال دمکراسی و نمایندگان برجسته آن، سرشناس و وفولعار، در سراسر جهان تبلیغ میشود. وی در ساره عقاید این جریان منویسد: " سوسیال دمکراسی باید از حالت یک حزب انقلاب اجتماعی خارج شده به یک حزب دمکرات اصلاحات اجتماعی بدل گردد. سرشتش این خواست سیاسی را با آشکار کاملی از دلائل و نظریات " نوین " که دارای توافقی بقدر کافی موزون میباشد، احاطه نموده است. امکان استدلال علمی سوسالیزم و اشات لزوم و ماگزوری آن از نقطه نظر درک مادی تاریخ انکار شده است؛ واقعت فقر و فاقه روزافزون و پرولتاریا شدن و تشدد تضادهای سرمایه داری انکار شده است؛ حتی خود مفهوم " هدف نهائی " نیز بی پایه و اساس قلمداد شده و ابده دیکتاتوری پرولتاریا بدون چون و چرارد شده است. ساین اصولی میان لیبرالسم و سوسالیزم انکار شده است؛ تئوری مبارزه طبقاتی نیز که گویا ما یک جامعه دقتقا دمکراتیکی که بر طبق اراده اکثریت اداره میشود، تنظیم نامبر است. در د شده و قس غلبه " دسترتب جریان اپورتونویست سوسال دمکراسی بین المللی تمام اصول سیاسی برنامه احزاب سوسیال دمکرات را سی انتشار اعلام نموده بود و سه

نام " آزادی انتقاد " خواهان انتقاد از این اصول و تبدیل سوسیال دمکراسی به حزب دمکرات اصلاح طلب بود . از اینرو لندن در باره معنای " آزادی انتقاد " چنین نوشت : " آزادی انتقاد ، عبارتست از آزادی جریسان اپورتونیستی در سوسیال دمکراسی ، آزادی تبدیل سوسیال دمکراسی به حزب دمکرات اصلاح طلب ، آزادی روح ابدیهای بورژوازی و عناصر بورژوازی در سوسیالیزم . " (۵۱) آیا به اندازه کافی واضح نیست که لندن تنها شعار و " آزادی انتقاد " از اصول بنیادین برنامه حزب را اپورتونیسم میخواند ؟ رفیق مهران که به هجی کردن کلمات عادت دارد و از تشخیص معنای آنها قاصر است ، به محض رویت عبارت " آزادی انتقاد یک شعار اپورتونیستی است " ، فریاد میکشد که : ببینید ، آزادی انتقاد شعار اپورتونیستاست ، در یک حزب با انضباط آهنین و تمرکز بهمان همه باید بی چون و چسرا از رهبران اطاعت کنند و نتق نکشند ! حزب لنینی چنین است ، و آزادی انتقاد در صفوف آن شعار اپورتونیستاست ، شعار اعتصاب شکنان و انحلال طلبان و انشعاب طلبان و اغلب حضرت روشننگر است . زنده باد حـسـرب لنینی خودمان که آزادی انتقاد ندارد و بنحوی ارگانیک متحد است . اما ، این مارکس‌دین ملا برای کمونیستها نمیتواند مقنع باشد . آنها در باره معنای " آزادی انتقاد " پر سجو خواهند کرد و درمییابند که اگر چه " آزادی انتقاد " از اصول بنیادین برنامه حزب یک شعار اپورتونیستی است ؛ اما " انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب ، باید کاملاً آزاد باشد " (لنین) ، هر چند که استالینستها هر گونه آزادی انتقاد در حزب را انحلال طلبی و اپورتونیسم بنامند و یا آنطوریکه بوخارین در نشست هیئت اجرائی کمینترن به تاریخ مارس ۱۹۲۵ اظهار داشت : " در روسیه ، تنها مباحثات ممکن ، مباحثات ادبی هستند . زمانیکه ما در اپوزیسیون بودیم ، مباحثات ، انحرافات سیاسی ، خیلی خطرناک نبودند ، زیرا اینها تفرینات ادبی بودند (!) بدون آنکه بر عمل اثری داشته باشند . امروزه قضیه بگونه دیگر است . تفرینات ادبی مشابه میتواند دیکتاتوری پرولتاریا را ساقط یا تضعیف کند . بدین لحاظ است که انحرافات ، سوییژه حول مسائل عمیق نظیر مناسبات کارگران و دهقانان یک مسئله مرکز زندگی میشود . " (۵۲)

۴ - ادبیات حزب و مباحثات حزبی

یکی دیگر از شواهد رفیق مهران در رد ایده " لنینیت سی قید و شرط مباحثه و انتقاد " ، مقاله لنین تحت عنوان " سازمان حزب و ادبیات حزب " است . وی این مقاله را بعنوان سند دیگری در محکومیت شعار " آزادی کامل بیان " مشابه شعاری کاملاً اپورتونیستی نقل منماید . قبل از هر چیز ، لازمست توضیحی در باره این مقاله بدهیم . مقاله مذکور در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۰۵ یعنی در بحبوحه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نگاشته شده است . در آن هنگام شرایط سیاسی ویژه‌ای در روسیه حاکم بود که لندن آنها بدین نحو توصیف میکند : " تزاریزم دیگر آنقدر نیرومند نیست که انقلاب را شکست دهد ، و ما در دورانی زندگی میکنیم که در همه جا و در هر چیزی یک ترکیب غیر طبیعی از روح حزبی آشکار ، سر راست ، مستقیم و بیگانه با یک " قانونیت " زیر رسمی ، پوشیده ، " دیپلماتیک " و " سوسیالیستی " عمل میکنند . این ترکیب غیر طبیعی خود را حتی در مطبوعات ما نیز منعکس میکند . . . " (۵۳) در دوران پیش از انقلاب ۱۹۰۵ ، تبدیل فقدان آزادی مطبوعات و آزادی احزاب در روسیه تزاری ، ادبیات قانونی از ادبیات غیرقانونی متمایز بودند ، منحویکه ادبیات غیر قانونی ادبیات حزبی محسوب میشدند و حال آنکه ادبیات قانونی ادبیات غیر حزبی بودند . حتی در مواردیکه حزب ، مطبوعات قانونی و مجاز را تاسیس میکرد و نویسندگان خود را بهکار در آنها می‌گماشت ، قادر به اعمال کنترل حزبی بر ادبیات قانونی حزب نبود . در مطبوعات قانونی حزب ، عموماً افراد و نویسندگانی با عقاید غیر سوسیال دمکراتیک و با اشخاص غیر حزبی مثلون المزاج نقش فاشنه داشتند . با وقوع انقلاب ۱۹۰۵ ، روسیه موقناً به یکی از کشورهای آزاد جهان تبدیل شد و احزاب سیاسی گوناگون مجمله حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه توانستند ادبیات " استعراهی " (که اصطلاحاً " اروپا " نام

نامیده میشد) را کنار بگذارند و از آزادیهای گسترده مطبوعاتی برخوردار شوند . تحت چنین شرایطی ، لزوم خاتمه دادن به این تمایز ادبیات غیر قانونی و قانونی و ایجاد یک ادبیات حزبی سراسری از کلمه مطبوعات ، بنگاههای انتشاراتی و نویسندگان حزبی مطرح گردید . از اینرو لنینسن مینویسد : " انقلاب نیمه کاره همه ما را مجبور مینماید تا بکنار ه به سازماندهی کل امور بر پایه خطوط جدید بپردازیم . ادبیات امروزه حتی آنها که " قانوناً انتشار می‌یابند ، میتوانند تا نه هم خود ادبیات حزبی باشند . آنها باید به ادبیات حزبی مبدل شوند . بر خلاف سنن بورژوازی ، مطبوعات بورژوازی سودجو ، تجاری ، مقام طلبی و انفراد منشی ادبیات بورژوازی ، " آثارشیزم اثرانی " و انگیزه سود ، پرولتاریای سوسیالیست باید اصل ادبیات حزبی را پیش کشد ، باید این اصل را توسعه دهند و آنرا حتی المقدور تماماً و کاملاً به عمل بگذارند . " (۵۴) بنابراین مقاله مذکور ، تجدید سازماندهی کل ادبیات و انتشارات سوسیال دمکراتیک را برای تبدیل شدن به ادبیات حزبی و تحت کنترل سازمانهای حزبی مدنظر دارد . این نکته ایست که نمیتواند مورد اعتراض هیچ کمونیستی باشد . هر چند که سوسیال دمکراسی اپورتونیست حاضر به تصدیق آن نبوده و نمیشاید . زیرا اقتدارات مرکزی در این احزاب ، علیرغم رست " دمکراتیک " آنها ، در اختیار فراکسیونهای ویژه‌ای قرار میگیرد (نظیر فراکسیون پارلمانی ، دولتی ، ژورنالیستها و سندیکالیستها) که از حزب مستقل بوده و بهیچوجه از اراده توده حزبی تبعیت نمیکند و بالعکس حزب و توده رای دهندگان را بعنوان ابزار دستبازی به مناصب و مناقب دولتی مورد استفاده قرار میدهند . از اینرو یکی از مبارزات دانشی جناح انقلابی در احزاب سوسیال دمکرات متوجه خاتمه دادن به استقلال فراکسیون دولتی - پارلمانی و ژورنالیستهای حزب و اعمال کنترل ارگانها و سازمانهای حزبی بر فراکسیونهای مزبور بوده است . در مورد تاریخچه این مبارزه در حزب سوسیال دمکرات آلمان و سایر احزاب کارگری میتوان به جلد سوم کتاب " جنبش بین المللی طبقه کارگر " فعل مربوطه " تقابل بر سر موضوعات تشکیلاتی بین جریانهای انقلابی و اپورتونیست هر سایر احزاب کارگری " رجوع کرد . در آنجا چنین میخوانیم : " از سال ۱۹۰۵ ، فرانتس مهرینگ ضربه انتقادی خردکننده‌ای بر گروه عملکرد روزنامه وارد کرد ، که به " عدم اتحاد در موضوعات مربوطه اصول و تئوری " انجامده بود . او همچنین موضوعات مهمی چون تضمین کنترل حزب بر مطبوعاتش ، احراز وحدت ایدئولوژیک در میان اعضای هیئت تحریریه آن ، و تربیت منظم ژورنالیستهای (نویسندگان) آتی سوسیال دمکرات را مطرح کرد . مهرینگ بعدها نیز بکرات به همین مسائل اشاره کرد ، و بنحو تفسیر ناپذیری از این موضوع دفاع نمود که مطبوعات حزب سوسیال دمکرات آلمان باید به یک سلاح موثر سیاسی و ایدئولوژیک تبدیل گردد . " (۵۴) معهدا این تلاشها با موفقیت قرین بکشت و انجام ایسی وظیفه تاریخی بعهده بین الملل سوم قرار گرفت .

تسلخ و ترویج روزمره حزب و تمامی سازمانهای آن باید مطابق با روح تصمیمات اخذ شده از جانب اکثریت انضام حزب و سازمانهای حزبی خدایت شود ؛ بعلاوه نویسندگان ارگانهای مرکزی و منطقه‌ای حزب باید بوسیله کشته مرکزی و کشته‌های منطقه تمسب کردند و کلمه بنگاههای انتشاراتی حزب نیز از حبت مالیه ، اولویتهای انتشاراتی و تدارکاتی باید تاسع سازمانهای حزبی مربوطه باشند . در مورد این نکات هیچگونه اختلافی در میان کمونیستهای که به مرکزیت واحد در حزب اعتقاد دارند نمیتواند وجود داشته باشد . طبیعتاً اگر شرایط استبدادی حاکم بر کشور ، بگونه سازمانهای حزبی را بر ادبیات کمونیستی که قانوناً انتشار می‌یابند ، تضعیف نماید - که می‌نماید - در اولین فرصت ناشی از کسب آزادیهای سیاسی ، این بخش از ادبیات قانونی نیز باید بنحوی تجدید سازماندهی شوند که به جز ، تعسک ناپذیر ادبیات حزبی مدلل گردند . اما این همه چه ربطی به مباحثات حزبی دارند ؟ آیا تشخیص تفاوت بین مقالات روزمره ارگان مرکزی که به تبلیغ و ترویج خط مشی حزب (یعنی تصمیمات اکثریت ارگانها و سازمانهای حزبی) می‌پردازد ، با مقالات مباحثاتی که عقاید این یا آن رفیق حزبی ، این یا آن سازمان حزبی مابین

یا ان اقلیت حزبی را منعکس مینماید، امر دشواریست؟ سانسور، ویرایش، جرح و تعدیل و تفسیر مضامین و حتی تفسیر شکل ارائه ادبیات حزبی مطابق با دستور العمل های ارگانهای حزبی. امری کاملاً قابل تسکین و از نقطه نظر حزب واحد کاملاً اصولیت. اگر چه نفس بدستی حزبی در مورد ادبیات حزبی، نبر به ظرافت مسئله توجه می‌نماید و خاطر نشان مسود که فعالیت ادبی خلعت مکانیکی ندارد و اینکه: "بی تردید، ادبیات کمتر از هر چیز دیگری میتواند تابع تطبیق مکانیکی یا همسطح سازی، تابع حاکمیت اکثریت بر اقلیت باشد. همچنین بی تردید، در این حوزه عرصه و مسعری برای ابتکار شخصی، تمایل فردی، تفکر و خیسهال، شکل و محتوی باید مجاز تلقی شود. تمامی این چیزها غیر قابل انکارند اما تمامی این چیزها به سادگی نشان میدهند که جسم ادبی وظایف حزب برولتری نمیتواند به شیوه ای مکانیکی با سایر جوانب آن یگانه نداشته شود. این، اما نمیتواند سهیچوجه این مطلب را، هر چند که مابوروازی و دمکراسی موزوایشی بسگانه و غریبه باشد، رد نماید که ادبیات باید سهیچ وسیله و ضرورتاً به یک عنصر کار حزب سوسیال دمکرات مندل شود، و سهیچ جدایی ناپذیر به سایر عناصر آن متصل گردد." (۵۵) مهبدا موضوع مسورد مشاجره ما نه ادبیات حزبی بطور کلی بلکه مباحثات حزبی است که به بحث و انتقاد از تصمیمات اکثریت (ونه انعکاس نقطه نظرات اکثریت) در چهار چوب اصول بنیادین برنامه حزب و بمنظور تبدیل اقلیت به اکثریت اختصاص دارد. مقاله مزبور لنسین، اما، به مسئله نخستین یعنی ادبیات حزبی بطور کلی می‌پردازد و مباحثات حزبی را سهیچوجه مطمح نظر ندارد! رفیق مهران حسن نفاوت "کوچک" سبب ادبیات حزبی و مباحثات حزبی را نمانده گرفته و مجدداً به هجی کردن کلمات پرداخته است. وی همچنین به ما اطمینان میدهد که لنسین در مقاله منگور نیز شعار "آزادی کامل بیان" را شماری کاملاً ایورتونیستی معرفی نموده است. حال آنکه اولاً در اینجا بحث بر سر ادبیات حزبی و مباحثات حزبیست، و ثانیاً لنسین عدم تبعیض نویسندگان و مطبوعات سوسیال دمکرات از برنامه و تصمیمات حزبی را تحت عنوان "آزادی کامل بیان"، ایورتونیسم می‌نامد. بگذارید با نگر نمونه ای به روشنائی بیشتر مطلب کمک نمانم.

عربی کند سوسندگان نشریه مرکزی سازمان (راه کارگر سیاسی) تحت عنوان "آزادی کامل بیان" خواهان هدایت نشریه مطابق نقطه نظرات شخصی خود باشند و از "استقلال نشریه" در مقابل کنترل گسترده مرکزی حزب دفاع نمایند. در آنصورت ما محق خواهیم بود به آنان خاطر نشان شویم که از نام حزب برای دفاع از نظرات ضد حزبی خود استفاده نکنند، و اگر خواهان بیان کامل نقطه نظرات خود هستند میتوانند به این خواست در خارج از حزب جامه عمل ببوشانند. اما در داخل حزب، آنها موظفند مطبوعات حزبی را مطابق با برنامه و سایر تصمیمات حزبی انتشار دهند. اگر آنها حاضر به تصدق این نکته نمانند، طبعاً باید از حزب اخراج گردند و نشریه شان، نشریه ای غیر حزبی اعلام گردد. لنسین نیز دقیقاً در شماره هجس وضعیتی سخن میگوید. او ملاحظه میکند که نشریات قانونی سوسیال دمکرات که تا مسورو بدلیل استناد تزاری از حفظ کنترل سازمانها و ارگانهای حزبی خارج سوده اند، در شرایط آزادهای سیاسی ناشی از انقلاب همچنان قصد دارند از کنترل حزب طفره روند و به استقلال خود ادامه دهند. از اینرووی وظیفه اصلی حزب در حوزه انتشارات را چنین تبیین می‌نماید: "تمامی مطبوعات سوسیال دمکراتیک باید به مطبوعات حزبی مبدل شوند. هر روزنامه، نشریه، سگانه انتشاراتی و نشریه باید فوراً کنار خود را تجدید سازماندهی کند. و به وضعیتی دست یابد که در آن به این یا آن شکل، در این یا آن سازمان حزبی اقدام گردد." (۵۶) و در مقابل هر گونه نمانش به گریز از کنترل حزبی چنین اعلام مینماید: "آرام مانشیند آقامان! قبل از هر چیز ما در باره ادبیات حزب و تبعیض آن از کنترل حزب بحث میکنیم. هر کس آزاد است هر آنچه را که میخواهد، بدون هر سهیچ محدودیت سوسند و سگوند. اما هر نجمع داوطلبانه (از جمله حزب) نیز آزاد است اعضای را که از نام حزب برای دفاع از نظرات ضد حزبی استفاده میکنند، اخراج کند. و برای تعمس خط فاصل میان حزب و ضد حزب برنامه حزب، قطعنامه های حزب در باره تاکتیکها و اساننامه آن، و بالاخره تمام تجربیه

سوسیال دمکراسی بین المللی وجود دارد. "تمامی این نکات برای هر کمونیستی ساندازه کافی واضح و غیر قابل انکار است. اما آیا موضوع مسورد مشاجره ما، دفاع از "استقلال مطبوعات سوسیال دمکراتیک" در مقابل کنترل سازمانها و ارگانهای حزبی است؟ سهیچوجه! موضوع مورد مجادله نه ادبیات حزب بطور کلی بلکه مباحثات حزبی است که به بحث و انتقاد از تصمیمات اکثریت (ونه انعکاس نقطه نظرات اکثریت) در چهار چوب اصول بنیادین برنامه حزب و بمنظور تبدیل اقلیت به اکثریت اختصاص دارد. رفیق مهران، اما، مجدداً به هجی کردن کلمات پرداخته و از معنای آنها سافال مانده است.

در خاتمه این مبحث نیز، رفیق مهران به نگر ماده اول قطعنامه مربوطه سه "شرایط بنیادین سه انترناسیونال کمونیست" مادت می‌نماید و از آن برای تاشید نقطه نظرات خود حجت می‌آورد. اما این ماده نیز تنها ضرورت خاتمه دادن به هرگونه استقلال مطبوعات حزبی از سازمانها و ارگانهای حزب و تبعیض اکند اولی از دومی سخن میگوید. بی تردید، این فاضه سسرای یابان دادن به ست ایورتونیستی بین الملل دوم منی بر استقلال مطبوعات حزبی و زورنالیستهای حزبی از سازمانها و ارگانهای حزب و ایجاد مرکزیت واحد در احزاب وابسته به سبب الملل سوم (ونه مرکزیت دوگانه متصل بر مرکزیت اجرایی مرکب از کمیته مرکزی و مرکزیت ایدئولوژیک متصل بر اعضای هیئت تحریریه) کاملاً ضروری و بجا بوده است. اما این موضوع سهیچ ربطی به مجادله مماندارد؛ زیرا در اینجا بحث بر سر حقوق مرکزیت (و منجمله حق بی چون و چرای آن در هدایت کلبه ارگانها و نشریات سازمانی مطابق با برنامه و تصمیمات حزبی) نیست؛ بلکه متوجه تعریف دمکراسی در حزب یعنی آزادی کامل مباحثه و انتقاد از تصمیمات حزب در چهار چوب اصول بنیادین برنامه است.

رفیق مهران پس از این "بادآورهای کلی در باره حزب لنسینی" سه بررسی تجربه تشکیلاتی بلشویسم می‌پردازد و بزم خود به "تک تک استدلالها و استناداتی که رفیق ساساعلی برای اثبات ضرورت علنیت بی - قید و شرط مباحثه و انتقاد مطرح کرده است" پاسخ میگوید. او شاهکارهای واقعی خود را نیز در همین بخش می‌آفریند. بی به تعاشای آنها برویم.

سنگاهی به روایت تاریخی رفیق مهران از تجربه تشکیلاتی بلشویسم

رفیق مهران برای بررسی "تجربه تشکیلاتی بلشویسم"، تحسولات تشکیلاتی این حزب را به شش دوره تقسیم می‌نماید. او این ادوار را چنین برمی‌شمرد: "دوره اول - از کنگره اول حزب سوسیال دمکرات روسیه تا کنگره دوم (یعنی از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۳). دوره دوم - از کنگره دوم تا کنگره چهارم (یعنی از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶). دوره سوم - از کنگره چهارم تا کنفرانس پراگ (یعنی از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲). دوره چهارم - از کنفرانس پراگ تا انقلاب اکثر (یعنی از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷). دوره پنجم - از انقلاب اکثر تا کنگره دهم حزب بلشویک (یعنی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱)." (۵۷) این تقسیم بندی با دوره بندی تاریخی که من در مقاله "سازره ایدئولوژیک علنی و اخلاف در مسائل اساننامه ای" برگزیده ام، دارای تفاوتهاست که پائین تر توضیح خواهم داد. موقتاً لازمت، دوره بندی خود را با دآوری نامم: "برای آنکه نظریه لنسین و پراتسک حزب بلشویک را در خصوص سازره ایدئولوژیک علنی تعقیب نمانم، لازم است حیات حزب را چه قبل از تصرف قدرت و چه پس از تصرف قدرت مورد بررسی قرار دهیم. دوره قبل از تصرف قدرت دربرگیرنده مراحل متعددی است که میتوان آن را به سه دوره کلی تقسیم کرد: الف) تاسس حزب واحد سوسیال دمکرات کارگری روسیه یعنی از هنگام انتشار "بیاسه دوم" تا سرگزاری کنگره دوم. این حزب در سال ۱۹۰۳، ب) بیداشی دو فراکسیون بلشویک و مشویک پس از کنگره دوم تا انشعاب قطعی بلشویکها از مشویکها در سال ۱۹۱۲، ج) بیداشی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (بلشویک) در سال ۱۹۱۲ تا تصرف قدرت در اکثر ۱۹۱۷. در هر یک از این مراحل سه گانه، تغییر و تحولات مهم و بعضاً تعیین کننده ای در حیات حزب سوسیال دمکرات روسیه رخ داده اند که ما را به دوره بندی های محدودتر در هر یک از آنها نیاز منظمی نماید." (۵۸)

سویال دمکرات کارگری روسیه یعنی از هنگام انتشار " بیانیه دوفو " تا برگزاری کنگره دوم این حزب در سال ۱۹۰۳ اشاره نموده ام . این مرحله با تلاش برای متحد کردن واقعی کلیه یوسبال دمکراتهای روسیه در یک حزب واحد مشخص میشود (وظیفه‌ای که امروز در مقابل ما کمونیستهای ایران نیز به نحوی متفاوت قرار گرفته است) ، چرا که کنگره نخستین حزب سویال دمکرات روسیه قادر به تأمین یک اتحاد واقعی در صفوف سویال دمکرات های روسیه نشد .

در این دوران ، لنین یکرشته از مهمترین مکاتبات و مقالات خود را بسمت اشخاص ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علنی و اهمیت آن در متحد کردن سویال دمکراتهای روسیه اختصاص داد . یکی از این مکاتبات نامه وی به آبولیناریا یا کوبووا به تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۰۰ است که مس قطعاتی از آنرا در " مبارزه ایدئولوژیک علنی و اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای " بدین شرح نقل نموده ام : " چرا مباحثات در نشست ها و مکاتبات مجاز شمرده میشوند و تشریح مسائل کلسدی در مطبوعات " مضرتترین چیزی که تنها بدرد شهادت کردن دشمنان میخورد " (۴۴) این امر امن نمیتوانم بفهمم - تنها بلمیک ها در مطبوعات میتوانند دقیقاً مرزهای تمایزی را که مد نظر مسن است ، ترسیم نمایند ؛ زیرا برخی افراد مجبورند به جهت افراطی متمایل شوند . البته مباحثه در مطبوعات احساس نامطموع بیشتری را برخواهند انگیخت و مشتبهای بسیار خوبی بما خواهد زد ، اما ما آنقدر پوست نازک نیستیم که از این مشتبهای بهراسیم . آرزوی مبارزه بدون مشت خسریدن ، اختلاف بدون مبارزه ، حد اعلا ی ساده لوحی خواهد بود اگر مبارزه بصورت علنی انجام شود ، یکصد بار بهتر از " گوبارویسم " روسی و خارجی خواهد بود ، و من تکرار میکنم ، این مبارزه یک صد بار سریعتر به وحدت پایدار منجر خواهد شد . " (۶۱) من در توضیح این عبارات چنین اظهار داشته ام : " آری ، حقیقت این است که طرح آشکار اختلافات در مطبوعات موجب روشنایی کامل و قطعی نکات مورد اختلاف میشود ، " خرده اختلافات " را با سهولت بیشتری کنار میزنند ، اختلافات اصلی را برجسته میکند ؛ عموماً سویال دمکراتها و کارگران سازمانبافته و آگاه را تشویق به موضوعگیری می‌نمایند و راه را بر مانورهای بنیادریستی با فرقه‌ای - محفلی این یسا آن رهبر حزبی می‌بندد و مسئولیت هر یک از " رهبران " و سویال دمکراتها را در قبال مواضعشان روشن میکند و بدین لحاظ وحدتی که طی چنین مبارزه‌ای بدست می‌آید ، یک صد بار مطمئن تر و پایدارتر خواهد بود و آموزش وسیع عموم اعضای حزب و عموم کارگران آگاه را در بر خواهد داشت . " (۶۲) رفیق مهران که در عبارات فوق وصف حال خود را مشاهده کرده است ، سخت برآشفته شده و تلاش نموده است تا موضوعیت نامه مزبور را در بحث مشخص ما مورد انکار قرار دهد . از اینرو می‌نویسد : " رفیق باماعلی که برای اثبات ادعای خود سه‌ابن جملات استناد میکند ، چند نکته مهم را نادیده میگردد : اولاً در اینجا صحبت بر سر لزوم مبارزه ایدئولوژیک علنی با یسک گروه دیگر است ، نه مبارزه ایدئولوژیک علنی میان اعضای یک سازمان واحد ، بعلاوه اسن گروهی که میخواهند علیه آن مبارزه ایدئولوژیک علنی کنند یک گروه ابورتوسیستی است که میخواهد کاملاً آنرا منزوی سازند . . . موقع نوشتن این نامه ، هیچ وحدتی میان گروه " راجویامسل " و سازمان در حال تکوین " اسکرا " وجود ندارد . ثانیاً در این نامه هیچ چیزی در باره ضرورت علنیت بی قید و شرط مبارزه ایدئولوژیک ، نه فقط بین اعضا ، یک سازمان واحد بلکه حتی بین سازمانهای مختلف نیز وجود ندارد . در اینجا فقط در ساره ضرورت مبارزه ایدئولوژیک علنی علیه یک گرایش انحرافی صحبت میشود ، آنهم پس از اینکه مدتها از طریق مکاتبات و نشستها با آنها بحث شده است . فکر میکنم نه تنها ما بلکه هیچ کس در جنبش ما مخالف چنین مبارزه ایدئولوژیک علنی نباشد . در جنبش ما این نوع مبارزه ایدئولوژیک علنی بحد کافی - و حتی میشود گفت بحد اشباع - وجود دارد . نشریات سازمانهای مختلف چپ را ورق برنید ، گاهی حتی نیمی از مطالب آنها به مبارزات ایدئولوژیک ما سازمانهای دیگر چپ اختصاص می‌یابد . ما نه تنها این نوع مباحثات ایدئولوژیک علنی را معدود و ضروری میدانیم ، بلکه گاهی حتی مباحثات ایدئولوژیک علنی میان اعضا ، یک سازمان واحد

رفیق مهران در بررسی " مشخصات اصلی دوره سوم - از آوریل ۱۹۰۶ تا ژانویه ۱۹۱۲ " سه دوره سدی تاریخی من اعتراف می‌نماید و می‌نویسد : " قبل از هر چیز لازم میدانم در ساره حدود زمانی این دوره توضیحاتی بدهم ، زیرا رفیق باماعلی این دوره را بخشی از یک دوره زمانی وسیع تر (یعنی از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۲ که آنرا " دوره دوم " می‌نامد) تلقی میکند . طبیعتی است که در تقسیم بندی وی رابطه تشکیلاتی متفاوت بلشویکها با منشویکها در فاصله زمانی بعد از کنگره سوم تا کنگره چهارم (یعنی " دوره دوم " در تقسیم بندی من) و فاصله زمانی از کنگره چهارم تا کنفرانس پراگ (یعنی " دوره سوم " در تقسیم بندی من) سکوت مینماید . در حالیکه از لحاظ محتوای مشخص ما توجه به این تفاوت رابطه تشکیلاتی دو جریان اهمیت بسیار روشن کننده‌ای دارد . در دوره دوم منشویکها و بلشویکها از هم جدا میشوند و به لحاظ تشکیلاتی دو حزب کاملاً متفاوت و مستقل بوجود می‌آید ؛ در حالیکه در دوره سوم گرچه این دو جریان هر کدام راه خود را میروند ولی به لحاظ تشکیلاتی در یک حزب واحد جمع شده‌اند . " (۵۹) متأسفانه رفیق راوی ما ، نقالی را با تاریخ نگاری اشتباه گرفته است و به الغاء قواعد تاریخ نگاری بی اعتنا است . او متوجه نیست که دوره بندی های تاریخی دلخواهانه نمیباشند بلکه باید بر حسب موضوع مورد مطالعه از منطق عینی واحدی تبعیت نمایند . فی المثل معیار من در دوره بندی تاریخی منگور ، مراحل تاریخی تکوین بلشویسم بوده است که مخضمن پیش تاریخ تکوین آن (دوره اول) ، پیدایش فراکسیون بلشویک (دوره دوم) ، تبدیل این فراکسیون به یک حزب (دوره سوم) ، و تصرف قدرت بوسیله آن میباشد . طبعاً هر یک از این مراحل نیز بنا به موضوع تحقیق میتواند به برهه ها و مقاطع کوچکتر تقسیم گردند . این نکته ایست که از نظر من دور نمانده و بدین لحاظ نیز در عبارات فوق الشکر توجه خواننده را بدان جلب نموده ام . اما پرسیدنی است که دوره بندی رفیق مهران از کدام منطق تبعیت میکند و بازتاب کدام تنبیهات کیفی تاریخیست ؟ بررسی نزدیکتر نشان میدهد که تقسیم بندی وی نه تنها از معیار واحدی پیروی نمیکند بلکه همچنین در آن تفاوت مراحل کیفی متفاوت با دوره بندیهای کوچکتر بنحوی دلخواهانه مخدوش شده است . مثلاً دوره " دوم " (از کنگره دوم تا کنگره چهارم) و " سوم " (از کنگره چهارم تا کنفرانس پراگ) در تقسیم بندی رفیق مهران ، در مجموع خصوصیات مشترکی دارند که آنها را از ادوار بعدی متمایز مینماید . زیرا خدمت بنیادین سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۰۳ با حیات فراکسیونی دو فراکسیون منشویک و بلشویک مشخص میشود که در مقاطعی متحد و در سرحه‌ها شعی منشعب بودند . فقط در سال ۱۹۱۲ یعنی بهنگام کنفرانس پراگ ، انشعاب قطعی بلشویسم از منشویسم رخ داد و بلشویسم از یک فراکسیون به یک حزب مستقل گردید . رینوویف این سال را سرآغاز حیات مستقل حزب بلشویک بحساب می‌آورد . (۶۰) لیکن در دوره بندی رفیق مهران ، این تفاوت کیفی تحت الشعاع دوره بندی های کوچکتری قرار میگیرد بنحویکه گویا تحول کیفی سال ۱۹۱۲ (مرز پایانی " دوره سوم ") در تاریخ حیات حزب با تحول سال ۱۹۰۶ (پایانه " دوره دوم ") هم آرز و هم طرازند . بررسی علمی ادوار تاریخی ، البته سمنای انکار ضرورت تحلیل خصوصیات متمایز سرحه‌های کوچکتر تاریخی در هر دوره مسن نیست . از اینرو رفیق مهران میتواند به مطالعه تفاوت سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۳ از سالهای ۱۹۱۲ - ۱۹۰۶ بپردازد ؛ اما این مطالعه باید بر پایه اشتراکات عینی کل دوره منگور (۱۹۱۲ - ۱۹۰۳) صورت گیرد و وجوه متمایز مقاطع منگور در برتو این خصوصیات عینی مشترک (سعی حیات فراکسیونی) تحلیل گردند . معیناً از آنجا که رسم مهران تحصنات تاریخی خود را بر پایه تقسیم بندی منگور به انجام رسانده است ، من نیز به ناگزیر بر پایه همان دوره بندی به بررسی روایت تاریخی رفیق مهران از تجربه تشکیلاتی بلشویسم خواهیم پرداخت .

I - دوره اول : از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۳

الف - قضیه تحریفات رفیق مهران در مورد نامه به یاکوبووا . من پیشتر در سفل تجارب تشکیلاتی سویال دمکراسی روسیه به دوران تاسس حزب واحد

را نیز ضروری میدانم و بحث ما با رفیق باباعلی نیز دقیقاً بر سرچگونگی سازماندهی این نوع احزاب است." (۶۴) بنابراین رفیق مهران مدعیست که نامه مزبور به‌اشتباه مباحثات آیدولوزیک علنی (آنهم مشروط) بین گروه‌ها و سازمانهای مختلف اختصاص دارد و هیچ ربطی به مباحثه علنی در داخل یک حزب ندارد. چنین مباحثه‌ای نیز به وفور در جنبش چپ ما وجود دارد و رفیق مهران نیز صد البته طرفدار وسیع‌ترین مباحثات بین فرقه‌های موجود است؛ اما مباحثه علنی درون یک فرقه فاجعه‌آیند است که یقیناً مد نظر لنین نبوده و نمیتوانسته به ذهن وی خطور کرده باشد. زیرا لنین حتی مباحثات بین فرقه را نیز به شیوه‌ای مشروط می‌پذیرد تا چه رسد به مباحثات درون یک فرقه! پرسیدنی است که سندرفیق مهران برای اثبات ادعای خود کدامست؟ وی در تاشکند دیدگاه خود به نقل تاریخچه زندگی آیدولساربا یا کوسوا می‌پردازد و در این تاریخچه تلاش سمناید تا ویرا فردی متعلق به "گروه دیگر"، گروهی بجز سازمان لنین، معرفی کند تا سپس نامه لنین به یاکوبوا و رقم‌رهبر یکی از سازمانهای سوسیال دمکراتیک روسیه به فعالین یکی از سازمانهای دیگر بنامد. رفیق مهران با زست مورخی که گویا تحقیقات مستقلی در باره "بیوگرافی یا کوسوا" عمل آورده است، بدون ذکر هر گونه منبع، در باره تاریخچه زندگی فرد مذکور چنین می‌نویسد: "آیدولساربا آکساندرونا یاکوبوا (۱۹۱۷ - ۱۸۷۰) از سال ۱۸۹۳ یکی از فعالین جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه و یکی از نمایندگان برجسته اکونومیسم بود. او یکی از سازمان دهندگان نشریه "رابوچایامیل" - یکی از نشریات اکونومیستها - بود. در ۱۸۹۸ به مینسکی تبعید گردید و در تاستان ۱۸۹۹ به خارج رفت. در سازماندهی کنگره دوم حزب شرکت داشت و یکی از نمایندگان با رای مشورتی حاضر در آن بود. بعد از انشعاب، با منشویکها همدلی میکرد و بعد از ۱۹۰۵ از فعالتهای سیاسی کنار کشید." (۶۴) حقیقتاً که رفیق مهران خوب بلد است چگونه در مقام یک مورخ صاحب نظر و مطلع ایفای نقش نماید، منتهی تمام تاریخچه سنگور ترجمه کلمه به کلمه زیر نویس شماره ۶۴ کلیات آثار جلد ۳۴ صفحات آورده است. برگردان فارسی زیر نویس بنین قرار است: "آیدولساربا آکساندرونا یاکوبوا (۱۹۱۷ - ۱۸۷۰) یکی از فعالین جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه و یکی از نمایندگان برجسته اکونومیسم، یکی از اعضای اتحادیه سنت پترزبورگ مبارزه برای رهائی طبقه کارگر؛ در ۱۸۹۷-۹۸ یکی از سازمانگران انتشارات سنت پترزبورگ روزنامه اکونومیستها - رابوچایامیل - بود. در ۱۸۹۸ به مدت چهار سال به سبری تبعید گردید و در تاستان ۱۸۹۹ مهاجرت کرد. در سازماندهی کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه بعنوان یک نماینده بدون حق رای شرکت کرد. بعد از انشعاب در حزب، با منشویکها همدلی کرد. او بعد از ۱۹۰۵ از فعالتهای سیاسی کنار کشید." (۶۵) ملاحظه میکنید که در ترجمه اعلام نشده رفیق مهران، یک عبارت بالکل حذف شده است و شاید بخاطر حذف همین عبارت نسر وی ترجیح داده است. از منبع مورد استناد خود بیادی نکند و نقش محقق مستقل را تقلید نماید. آن عبارت چنین است: "یاکوبوا یکی از اعضای اتحادیه سنت پترزبورگ مبارزه برای رهائی طبقه کارگر" بود؛ و ایست "اتحادیه" (لیگ) به اندازه کافی شناخته شده است. زیرا موسسین اصلی آن لنین و مارتف بودند. هیئت تحریریه روزنامه اسکرانسز بعدها از اتحاد رهبران اصلی این اتحادیه (لنین و مارتف) با اعضای گروه آزادی کار (به رهبری پلخانف) بدید آمد. تونی کلیف در جلد اول اثر خود تحت عنوان "ساختن حزب"، و نیز آک. واللمن در اثر خود به نام "ایجاد یک انقلاب کارگران: سوسیال دمکراسی روسیه ۱۹۰۲ - ۱۸۹۱" در شماره تاریخچه این اتحادیه، اطلاعات جامعی بدست میدهند. تونی کلیف، پس از ارائه توضیحاتی در باره دوره تکوین محافل مطالعاتی به اهمیت قحطی ۱۸۹۱ و سپس اعتصاب موفقیت آمیز سنت پترزبورگ در ۱۸۹۶، برای گذار از دوران "ترویج" به "تسلخ" اشاره میکند و در باره تأثیر اعتصاب اخیر بر ترکیب فعالین سوسیال دمکرات چنین مینویسد: "پس

از اعتصاب موفقیت آمیز در سنت پترزبورگ در ۱۸۹۶، بسیاری از اعضای جسد جذب شده به جنبش، از کارگران و روشنفکران مشابها، خواهان تغییر نقش انقلابیون حرفه‌ای به‌شماره هسته اصلی تشکیلات شدند. "اکونومیستها" اظهار میداشتند که خصلت سیاسی و شدیداً توطئه‌گرانه اتحادیه از تقدم قائل شدن برای فعالیت سیاسی از جانب روشنفکران و فقدان شناخت آنها از نیازهای واقعی توده کارگران ناشی میشد. در فعالیت عمدتاً تسلطی اقتصادی، نیاز به توطئه گری و تمرکز وجود نخواهد داشت. یک سال زمان "اکونومیست" خصلتی محلی خواهد داشت، و با مسائل کارگران در یک کارخانه منفرد، یا حداکثر در تعدادی از کارخانه‌های یک محله سروکار خواهد داشت، و بدین منظور سازمان شل کارخانه مجلسی و سازمانهای محلی کارگران کفایت میکند. تمرکز علیه محلی گراشی انعکاس تشکیلاتی انشعاب بین انقلابیون حرفه‌ای و "اکونومیستها" بود." (۶۶) وی در جای دیگر پیرامون اثرات ناشی از دستگیری لنین و مارتف بر اتحادیه سنت پترزبورگ مبارزه برای رهائی طبقه کارگر چنین مینویسد: "دستگیری لنین، مارتف و سایرین تمایل به سمت "اکونومیسم" در اتحادیه نسبت به پترزبورگ را تسریع کرد. رفقای جدیدی که به گروه پیوستند، دارای آموزش تشویق نا زلی بودند. کروپسکایا نوشت: "همه چیز صرف تسلخ شد، دیگر حتی وقت فکر کردن به ترویج نبود. اعتصاب بافندگان در ۱۸۹۶ تحت نفوذ سوسیال دمکراسی بوقوع پیوست. این امر اذعان بسیاری از رفقا را تغییر داد. پایه رشد "اکونومیسم" بوجود آمد. کروپسکایا، خاطرات لنین، لندن، ۱۹۷۰، صفحه ۲۹." (۶۷) یاکوبوا نیز یکی از رفقای جدید عضو اتحادیه سنت پترزبورگ بود که پس از اعتصاب ۱۸۹۶ و دستگیری لنین و مارتف به "اکونومیسم" گروید. مضافاً اینکه بخش قابل توجهی از فعالین "اکونومیست"، از اعضای اتحادیه سنت پترزبورگ بودند، یعنی عضو تشکیلاتی بودند که لنین و مارتف آن را پایه ریزی کرده بودند. مبارزه لنین و مارتف علیه "اکونومیسم" در عین حال مبارزه ای علیه گرایش موجود درون "گروه" خود بود. بعلاوه وقوف بر وجهی مناسبات تشکیلاتی بین لنین و یاکوبوا نیز محتاج تحصیلات عمیق تاریخی نیست. گانگست به همان نامه لنین خطاب به یاکوبوا رجوع نمائیم. در ابتدای همان نامه لنین چنین اظهار مینماید: "من نمیتوانم هم اکنون نامه را ارسال دارم، همانطوریکه من هیچ چیز بیشتر فرستاده نشده را نمیتوانم به آدرسی که دارم بفرستم، و فقط از شیوه‌شیمایشی استفاده میکنم. من فرصت روسی کردن نامه به این شیوه را ندارم. من دیروز برای گیرنده نامه نوشتم و مضمون نامه را با او در میان نهادم، و امیدوارم در آینده نزدیک بتوانم کل نامه را برای او ارسال دارم. اما اگر شماستوانید آنرا به روش شیمایشی در یک کتاب سته بندی شده روسی کنید، در آن صورت من آنرا فوراً ارسال خواهم داشت." (۶۸) و با: "نامه‌شیمایشی احساس غریبی در من ایجاد میکند. باستانهای اطلاعات مربوط به آدرسها و ارسال، آن [نامه - مترجم] متضمن هیچ چیز دیگر بجز سرزنشها نیست. سرزنشهای محض بدون هرگونه توضیح." (۶۹) فکر میکنم باره "استدلال" ویژه ساسند که ارسال "اطلاعات مربوط به آدرسها" و "مراسلات" و توسعه در باره "روش شیمایشی"، ربطی به مناسبات بین دو "سازمان" یا دو "گروه" ندارد، بلکه دال بر وجود روابط تشکیلاتی مشخص درون یک سازمان (اتحادیه سنت پترزبورگ) است. حقیقت آن است که اولاً، یاکوبوا عضو تشکیلاتی بود که لنین و مارتف از رهبران آن بودند و در همین تشکیلات نبر پس از دستگیری لنین و مارتف تعامل قوی به سوی اکونومیسم شکل گرفت. ثانیاً، اکونومیستها یکی از گراشات انحرافی حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه محسوب میشوند و به‌جوجه جریانی در خارج از سوسیال دمکراسی تلقی نمیکردند. رفیق مهران که سعی کرده‌است تا با یک تقلب "کوچک" از شر واقعت اول خلاص گردد، در مورد نکته دوم نتوانسته است راهی به خلاصی بجوید؛ باز اینسرو چنین نوشته است: "از مجموعه این فضا کاملاً روشن است که مسئله سرسر مباحثه در داخل یک حزب منسجم نیست. بلکه من جریان انقلابی و ابورئوست در سوسیال دمکراسی روسیه است، آسم در شرایطی که هیچ پیوند تشکیلاتی میان گروههای مختلف سوسیال دمکراسی وجود ندارد" (۷۰)

سناریوین رفیق مهران می‌پذیرد که مسئله بر سر مباحثه در داخل یک حزب است، اما حزب متکبر منجم نیست! بسیار خوب، ما هم در باره قواعد مباحثه در داخل یک حزب سخن می‌گوئیم و نه در باره مجادلات فرقه‌ای بین فرقه‌های پراکنده. اما تا آنجا که به "عدم انسجام حزب" مربوط میگردد، مانع و اقصیت این عده انسجام را از خوانندگان مستور نداشتیم و کل دوره متکبر را دوره "تلاش برای اتحاد واقعی کلیه سوسیال دموکرات‌های روسیه" نامیده ایم. در این دوره هنوز محافل گوناگون به حیات مستقل خود ادامه میدادند و در مورد به خصوص یا کوپوا، نیز وی عضو اتحادیه سنت پترزبورگ بود. بنابراین روشن میگردد که اشارات لنین در نامه به یا کوپوا متوجه اثبات ضرورت مجادله بین فرقه‌ها نبوده، بلکه لزوم مباحثه در داخل یک حزب (کل جنبش سوسیال دموکراسی بدون قید و شرط) و بنابراین در صفوف اعضای اتحادیه سنت پترزبورگ را مطمح نظر داشته است.

رفیق مهران همچنین در باره تفاوت سیاست لنین و پلخانف در نحوه اداره روزنامه ایسکرا به تحریفات فاحشی دست یازیده است. او می‌نویسد: "این نامه در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۰۰ نوشته شده است، یعنی حدود یکماه و نیم قبل از شروع انتشار "ایسکرا" هنگامیکه تلاش‌های فشرده‌ای برای راه اندازی آن در جریان بود. در جریان این تلاش‌های مقدماتی پلخانف برای ایجاد نزدیکی با گروه "رابوچایامیل" میخواست از آنها نیز برای همکاری با "ایسکرا" دعوت کند. لنین با این گرایش پلخانف مخالفست کرد. زیرا معتقد بود که "رابوچایامیل" ارگان جریان اپورتونیستی در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه است." (۷۰) این اظهارات تحریف آشکار و یکرشته از واقعیات مسلم تاریخست. نخست آنکه لنین بر خلاف پلخانف، در دوران ظهور "اکنونیم" بر این باور بود که مارکسیست‌های انقلابی در قبال استرووه دچار قصور شده‌اند و تا حدودی مسئول رستگاری تمایلات اپورتونیستی وی میباشند. او همچنین برخلاف پلخانف خواهان آن بود که استرووه و توگان بارونفسکی (از مارکسیست‌های لگال شیخ روسیه) برای نشریه بنویسند. لنین اگر چه قاطعانه از هدایت نشریه ایسکرا بر سر پایه یک خط انقلابی مارکسیستی دفاع مینمود، اما بر این عقیده بود که برای تأمین وحدت واقعی بین سوسیال دموکرات‌های روسیه لازمست تا نشریه همچنین به تریبون پلسمکهای رفیقانه ما سابر گرایش‌های منجمله تمایلات لیبرالی، "اکنونیست" و رویزیونیست‌ها مندل شود و حتماً از این گرایش‌ها برای ارائه مطلب به نشریه دعوت بعمل آورد. دوم آنکه لنین از مباحثه آشکارایی اعضای هیئت تحریریه ایسکرا استقبال مینمود و حال آنکه پلخانف با این امر مخالف بود. تونی کلسف در این خصوص چنین مینویسد: "پلخانف همچنین در سرخورد با استرووه طی دوران بروز "اکنونیم" وی بنحوی غیر عقلانی و ناصحح رفتار کرده بود. او (پلخانف - مترجم) حاضر به تصدیق این مطلب نبود." (۷۱) وی سپس از لنین چنین نقل میکند: "ما اعلام کردیم که ما باید هرگونه موافقتی را با استرووه بعمل آوریم، که ما خودمان تا حدودی در مورد نحوه رشد آن مسئول میباشیم. زیرا ما، منجمله پلخانف، آنگاه که ضروری بود اعتراض کنیم، اعتراض نکردیم (۱۸۹۵، ۱۸۹۷). پلخانف مطلقاً از پذیرش حتی کوچکترین تقصیر امتناع کرد، و با استفاده از استدلال آشکارا بی ارزش، او سعی کرد از اصل مطلب طفره زند بدون آنکه آنرا روشن نماید. این دیپلماسی در حسی محاورات رفیقانه سن همکاران آتی هست تحریریه بی‌اندازه نامطمئن بود. چرا خود فریبی با تظاهر به اینکه او، پلخانف، در ۱۸۹۵ "دستور" داشت (؟؟) به استرووه تیراندازی نکند" و اینکه او چنین کاری میکرد اگر چنین دستور مداشت (واقعا!)؟ چرا خود فریبی با اظهار این مطلب که او در ۱۸۹۷ (هنگامیکه استرووه در نویجه اسلوو سوئت که هدف وی رد بکسی از تزه‌های بسادیس مارکرم بود) ما وی مخالفت نکرده بود، زیرا او هرگز نمیتوانسته مباحثه بین همکاران یک مجله واحد را تصور نماید (و هرگز نیز تصور نخواهد کرد)؟ این عدم صداقت فوق العاده جندش آور بود." (۷۲) کلسف پس از نقل این عبارات از لنین چنین می‌افزاید: "از طرف دیگر، لنین در حالیکه استدلال میکرد که روزنامه ما صد بنحوی ترنزل ناپنیرمدافع مارکسرم انقلابی باشد، از گشایش نشریه به مباحثه ما لاسرالیه، "اکنونیست‌ها" و رویزیونیست‌ها جانبداری میکرد. او طرح یک سانسیم را

برای هیئت تحریریه نشریه آماده نمود که در آن وی: "اهداف و برنامه انتشارات را توضیح داد. این (بیانیه - مترجم) با روحی "اپورتونیستی" (از دیدگاه پلخانف) نوشته شده بود. مباحثات بین اعضای هیئت تحریریه مجاز تلقی شده بود، لحن آن معتدل بود، بر سر خاتمه مسالمت. آمیز مشاجره با "اکنونیست‌ها" و غیره توافق بعمل آمده بود. بیانیه به تعلق ما به حزب و تمایل ما معکار در جهت متحد شدن تاکسد کرد. او (لنین - مترجم) مدافع آن بود که از استرووه و توگان با رونفسکی برای نوشتن در نشریات دعوت شود. اما پلخانف، که مخالف پذیرش دیدگاه های متضاد با یکدیگر بود، نسبت به "متحدین" خصومت نشان میداد که "با بی نزاکتی هم مرز میشد، (به جاسوسی آنها مظنون بود، آنها رامتهم میکرد که کلاهبردار و دغلتکارند، و اظهار میداشت که از "تیراندازی" به چنین "خائنینی" امتناع نخواهد کرد و غیره)." (۷۳) فکر میکنم عبارات متکبر باندازه کافی روشنگر باشند. برخلاف ادعای رفیق مهران، لنین هیچوجه به سبب خصومت اپورتونیستی دیدگاه "اکنونیست‌ها" از دعوت آنان برای نگارش در صفحات نشریه اسکرا امتناع نکرد. بالعکس این پلخانف بود که حاضر به پذیرش دیدگاه‌های متضاد در نشریه نبود و نسبت به "متحدین" خصومت نشان میداد، آنها را کلاهبردار "دغلتکار و خائس می‌نامد، و با هرگونه دعوت از استرووه و توگان با رونفسکی برای نگارش در نشریه مخالفت مینمود. رفیق مهران مورخ، گویا در نقل وقایع تاریخی دچار "اشتباه" کوچکی شده است: او لنین را با پلخانف اشتباه گرفته است. بعلاوه هنگامیکه وی خوانندگان را ساده لوح می‌پندارد و اظهار میدارد که مباحثات علنی مد نظر لنین در نامه یا کوپوا از نوع مشاجرات رایج بین گروه‌ها و سازمان‌های جنبشی چپ‌هاست، از وی باید پرسید که آیا هیچیک از سازمان‌های چپ انقلابی (و منجمله نشریه راه کارگر) تاکنون این جرات را داشته است که نشریه خود را علاوه بر تبلیغ یک خط مشی معین به ستون پلسمکهای رفیقانه مندل نماید و از "اکنونیست‌ها" رویزیونیست‌ها و اپورتونیست‌ها (یا حتی رفقای عضو "فرقه" خود - حالا از اعضای خود هیئت تحریریه چیزی نمکوبیم) برای مباحثه علنی در نشریه دعوت بعمل آورد؟؟؟

نکته دیگری که در "استدلال" رفیق مهران بدفعات تکرار شده است، آن است که "اسن جملات" لنین "در باره ضرورت مبارزه علنی در مطبوعات علیه یک گروه اپورتونیست - اکنونیست نوشته شده‌اند" و "چه ربطی به مبارزه ایدئولوژیک در یک سازمان کمونیستی دارند؟" اما مگر قابل تصویر است که مباحثه‌ای (و ما هرگونه مباحثه‌ای را مد نظر داریم) در یک سازمان کمونیستی ضرورت باشد و مسئله مرز بندی ما "اپورتونیسم" مطرح نگردد؟؟

مجادلات فکری همواره از جمله در یک سازمان کمونیستی، شکلی از انعکاس مبارزه طبقاتی است و از اینرو انگار از مدت‌ها پیش مبارزه تشوییک را یکی از سه عرصه مبارزه طبقاتی قلمداد کرده‌است. بنابراین طبعی است اگر در هر مباحثه‌ای، طرفین مجادله یکدیگر را "اپورتونیسم" متهم نمایند و مسئله مرز بندی بین مارکسرم انقلابی سانسیم گرایش اپورتونیستی در مرکز مباحثات قرار گیرد. این نکته است که همیشه و همواره به شکلی نوین مطرح شده و خواهد شد. بگانه راه اصولی برای ترسیم حدود اختلافات، و تعیین موضوعات اصلی از فرعی، سان کامل و آشکار نقطه نظرات و مبارزه حول مسائل مورد اختلاف میباشد. این حقیقتی است که چه در یک سازمان واحد کمونیستی و چه در مجادله بین یک سازمان کمونیستی با یک سازمان اپورتونیست صادق است. نتیجتاً اگر در یک سازمان کمونیستی "مباحثه" مطرح است، مرز بندی "اپورتونیسم" نیز مطرح است و هنگامیکه مرز بندی با "اپورتونیسم" در میان نیست مباحثه‌ای نیز در کار نمیشد. حال آنکه رفیق مهران میخواهد در "سازمان کمونیستی" نوعی از مباحثه را داشته باشد که در آن مرز بندی ما "اپورتونیسم" مطرح نشود. طبعاً این بدان معناست که یک سازمان کمونیستی "از ابد تا ازل از" انسجام بی خدش‌های (یکپارچگی) برخوردار باشد که آنرا از هرگونه سرور اپورتونیسم در "صفوف داخلی" معون نگاه دارد. طبعاً اگر چنین "وحدت" الهی پیشاپیش مفروض قلمداد گسردد

میکنند و میگویند: "ملاحظه کنید، لنین هم به احساس نامطوع ناشی از مباحثات علنی و ضربات حاصل از آن توجه دارد، بنابراین باید در علنی کردن مباحثات به جسسهای مشت و منفی آن توجه کرد و دقت نمود که مباحثات علنی باعث خدشه دار کردن وحدت ما در انظار درون و بیرون سازمان نگردد!"

همین عبارات به تنهایی نشان میدهند که تا چه اندازه استناد ما به "نامه لنین به یاکووا" برای افشای چینه خالی رفیق مهران مفید بوده است! او با نماش ناتوانی کامل خود در فهم عبارات لنین به ما خدمت میکند. رفیق مهران در نمی یابد که "احساس نامطوع ناشی از مباحثات علنی" احساسی است که لنین از آن به تحقیر یاد میکند؛ احساسی است که به قول او باید کنترل شود و تابع قواعد زندگی حزبی گردد. این احساس مانع وحدت اصولی و پایدار سوسیال دمکراتهای انقلابی بوده و از روحیات فرقه ای - محفلی تغذیه میکند که در آن "اختلاف بدون مبارزه" یک قاعده محسوب میشود و فایده اش این است: "یا دستش را بیوس، یا با مشت دهانش را خسورد کس!" اگر لنین این "احساس نامطوع" را تحقیر میکند و آنرا ناشی از آرزوی ساده لوحانه "مبارزه بدون مشت خوردن، اختلاف بدون مبارزه" مینماید، رفیق مهران این احساس را به یک اصل راهنما ارتقا میدهد و بدین ترتیب به مروج مواضع ساده لوحانه یاکووا بدل میگردد. تفاوت منطق مدافعین علنیست بی قید و شرط مباحثات حزبی با مدافعین "ناقید و شرط" مباحثات حزبی نیز در همین جا نهفته است: دسته اول، آرزوی مبارزه بدون مشت خوردن و اختلاف بدون مبارزه را حد اعلاي ساده لوحی مینماید و بنابراین احساس نامطوع ناشی از مباحثات علنی را تابع منافع این مبارزه حزبی مینماید؛ حال آنکه دسته دوم، از این احساس نامطوع خود فطرت می سازند و آن را به "قید و شرط" مباحثات علنی بدل می نمایند. "مباحثات علنی" نباید احساسات فرقه ای آنها را آزرده و جریحه دار سازد، و میزان الحراره این احساسات نیز حساسیتهای محفل یا "سر" حاکم بر فرقه است. جوهر "قید و شرط" های رفیق مهران نیز همین گزینش در مقابل احساسات فرقه ای و تبعیت از حساسیتهای رای فرقه است. این موضع اما به لنین تعلق ندارد؛ مدافع آن یاکوواست "اگوپوست" است!!

ب- ایسکرا: بمثابة ارکان مارکسیزم انقلابی و تریبون مباحثه، و اعتراض پلخاند - دومین سند مورد استناد من در دوره مورد بحث مقاله لنین تحت عنوان "طرح پیشنهادی ایسکرا" مسأله - در این مقاله وی نقش ایسکرا را در ایجاد شالوده های فکری سوسیال دمکراسی روسیه و تأمین وحدت واقعی در صفوف آن تشریح می نماید. مطابق طرح لنین، نشریه مرکزی بایست در حالیکه مستگمیری مستقل و کاملاً معینی را دارا باشد، در قس حال بایست تریبونی برای مباحثه و مبارزه ایدئولوژیک سن گرایشات مختلف نظری سوسیال دمکراتهای روسیه و از جمله مباحثات تمامی کارکنان نشریه باشد. وی هر گونه کوششی برای مخفی نگاه داشتن اختلاف نظریات در مسائل اصلی را بعنوان "کمبود جنبش کثونی روسیه" ارزیابی میکند.

لنین مینویسد: "هر چند کار انتشاراتی ما از موضع مستگمیری مستمری انجام خواهد بدیرت، به هرچوجه بدن مقصود نیست که تمام جزه جزه درک خودمان را به جای درک کلسه سوسیال دمکراتهای روس انتشار دهیم، بهیچوجه در نظر نداریم که اختلاف نظریات موجود را نفی، مخدوش و یا کتمان کنیم. بر عکس ما خواستار مدلل سا ختن ارگانمان به یک ترسسون بحث به روی تمام مسائل هستیم. که کلسه سوسیال دمکراتهای روس مستگمیری مختلف سستی در این بحث شرکت جوید. ما بلمسک بی رفقا را در ارگان خود نه تنها رد نمی کنیم بلکه بر عکس آماده هستیم تا به ایس امر امکان درواون بدهم. بلمیک آشکار در برابر همگی سوسیال دمکراتهای روس و کارگران آگاه لازم و ضروری است، زیرا با این امر ژرفای اختلاف نظریات موجود روشن میشود، مسائل مورد اختلاف همه جانبه مورد بحث قرار میگیرد و میتوانند نمایندگان درکهای متفاوت، نمایندگان نواحی یا "حرفه های" مختلف جنبش انقلابی به خدمت مبارزه نمایند. ما حتی این امر را که بلمیک آشکار در بین بینشهای مشاجراتی مشهور موجود نیست،

(وحدتی که تنها در آرامش گورستان میتوان مشاهده آنرا یافت)، مباحثه (چه علنی و چه درونی) نیز که مازتاب اختلاف و تنوع گرایشات است، موضوعیت نخواهد داشت. بدین ترتیب "استدلال" رفیق مهران به یک همان گوئی مبدل میشود؛ مباحثه درون یک سازمان کمونیستی علی القاعده علنی نیست چرا که مباحثه علیه اپورتونیزم نیست. بعبارت دیگر مباحثه درون سازمان کمونیستی علنی نیست چرا که کمونیستی است! اما نتیجه - ای که از اینجا عاید میشود این است که در یک سازمان کمونیستی مباحثات علنی موضوعیت ندارند زیرا که نفس مباحثه و اختلاف در آن بی معنی مسأله - ما نیز موافق این نکته ایم که اگر اختلافی در کار نباشد، مباحثه و بنابراین مرزبندی با اپورتونیزم نیز در کار نخواهد بود. اما اگر بروز اختلافات و تنوع گرایشات در یک سازمان کمونیستی بدیهی است بنابراین مباحثه و مرزبندی دائمی با اپورتونیزم نیز در صفوف واحد حزب کمونیست با ید بدیهی تلقی شود. در صورت اخیر، عوامفریبانه ترین شیوه استدلال آن است که ما توسل به عنوان کمونیسم، مباحثات علنی بین اعضای حزب در چهار چوب اصول بنیادین برنامه را مورد انکار قرار دهیم. این عوامفریبی بر ساده لوحی ناشی از تعصبات فرقه ای مستنی است. منطق آن از ایس قرار است: فرقه ما به شکرانه نساله روی اعضا از رهبران "خطانابنیر" از شر هرگونه اپورتونیزم در امان میباشد، اپورتونیزم را باید در خارج از حصار فرقه ما، در میان فرق دیگر جستجو کرد. بدین ترتیب هر فرقه ای با هاله معصومیت خود از سایر فرق جدا میگردد و خود را از تیار و نژاد دیگر می پسارد. خون ما آبی است! این روانشناسی همه فرقه هاست و باطل - "استدلال" رفیق مهران نیز تنها به تکرار همین حکم تعصب آمیز خلاصه میشود.

اکنون که جوانب مختلف تبعات تاریخی رفیق مهران را واری نمودیم، باید که به اصل قضیه باز گردیم. بویژه آنکه هدف رفیق مهران از این تفحفات آن است که با جست و خیز در دور و اطراف اظهارات لنین توجه خواننده را از نفس اظهارات لنین دور نماید. ما نام این تاکتیک ویراکه بکرات و تقریباً در بررسی هر نمونه تاریخی مورد استفاده قرار گرفته است، تاکتیک "موج عوفی کردن" میگذاریم. البته وظیفه ما آن است که پرازیت های رادیویی ویرا خنثی کنیم، اما این امر نباید مانع از آن شود که اصل مطلب در لاملای تلاش برای خنثی کردن پرازیتها مفقود گردد. موضوع اصلی این است: معنای عبارات منقول ما از "نامه لنین به یاکووا" کدامست؟

رفیق مهران در خاتمه جست و خیزهای خود پیرامون این مسئله جنیسی مینویسد: "ثالثاً" همین جملات مورد استناد رفیق باباعلی در نامه لنین، تأیید میکنند که مبارزه ایدئولوژیک علنی نمیتواند بی قید و شرط باشد. زیرا لنین میگوید مبارزه ایدئولوژیک علنی در مطبوعات گاهسی احساس نامطوعی بوجود میآورد و ضرباتی بما میزند. اگر این "احساس نامطوع" و این "ضربات" در مباحثه میان دو گروه تشکیلاتی مختلف مطرح باشد، بطریق اولی در مباحثه میان اعضا یک سازمان واحد، آنهم در شرایط فعالیت زیر زمینی، صد بار مطرح است. بنابراین وقتی میخواهیم یک مباحثه ایدئولوژیک در میان اعضا یک سازمان واحد را علنی کنیم، آیا نباید به جنبه های مثبت و منفی این علنی کردن بیندیشیم؟ در آتمورت آیا میتوان از ضرورت بی قید و شرط علنیست صحبت کرد؟" (۷۴)

ملاحظه میکنم، رفیق مهران پس از جست و خیزهای بسیار در اطراف نامه لنین، سرانجام از نظرگاه یاکووا جانبداری میکند!! تمام آن "تفحفات" و تفرجهای تاریخی بدن سبب بوده اند که نویسنده ما را متقاعد نمایند که لنین نیز ما همان نظرگاه یاکووا موافقت دارد، تو گوئی که در اینجا تنها سر، تنهایی بین لنین و یاکووا وجود آمده است! یاکووا میگوید که مباحثه علنی در مطبوعات "مضرترین چیزی است که تنها بندر شاد کردن دشمنان مخدود" و لنین در پاسخ میگوید که احساس نامطوع ناشی از این مباحثه بهیچوجه ناسد مانع از انجام آن شود، زیرا "آرزوی مبارزه بدون مشت خوردن، اختلاف بدون مبارزه، حد اعلاي ساده لوحی خواهد بود". اما رفیق مهران که از نظر یاکووا پشتیبانی مینماید، خود رابست لنین پنهان

اینکه کوشش می‌شود، اختلاف نظریات در مسائل اصلی مخفی بماند بعنوان کمود جنبش کنونی ارزیابی می‌کنیم. (۷۵) و سپس در باره رابطه مستگیری مستقل و کاملاً معین نشریه ما وظیفه دیگر نشریه همون تریبون ساخته چنین اظهار مدارد: "در اینجا طبعاً مسائل دیگری پیش می‌آیند. هنگامیکه میبایست ارگانی که طرح آن را ریخته‌ایم در خدمت این هدف قرار گیرد که جملگی سوسیال دمکراتهای روس را متحد کند و ایشان را در یک حزب به هم بپیوندد، از اینرو باید تمام اختلاف نظریات، کلیتاً و بزرگیهای محلی، همه گونه کونی روش محلی را بازتاب کند. اما چگونه این اتخاذ مواضع مختلف با یگانگی حیثت تحریریه هماهنگ میگردد؟ آیا این ارگان میباید تنظیم ساده سینه‌های مختلف باشد و یا میباید این ارگان مستگیری مستقل و کاملاً معینی را دارا باشد؟ ما این مسئله را در مفهوم آخری برمی‌گزینیم و امیدواریم، به اینکه يك ارگان با مستگیری معین و روشن (همانطور که ما در پائین توفیح خواهیم داد) مستواند بهمان نسبت که برای بیان انواع سینه‌های مختلف وحدت می‌نماید، نیز بسرای پلیملیک رفیقانه بین همکاران کاملاً وحدت نماید." (۷۶)

اکنون ببینیم رفیق مهران در باره این سند چه میگوید. او می‌گوید: "اولاً این اعلامیه هنگامی انتشار یافته است که سوسیال دمکراسی روسیه نه تشکیلات واحدی دارد، نه برنامه واحدی و نه حتی وحدت ایدئولوژیك لازم برای ایجاد تشکیلات واحد. در اعلامیه بیان میشود که این وحدت را باید مبارزه فکری بین جریانات مختلف سوسیال دمکراسی روسیه و مسزوی ساختن جریانات انحرافی، شکل داد. بنابراین مباحثات طرح شده در این اعلامیه، نمیتوانند با مباحثاتی که میان اعضا يك سازمان واحد صورت میگیرند، یکسان باشند، ثانیاً... (۷۷) ما در ادامه به "ثانیاً" استدلالات رفیق مهران خواهیم پرداخت، اما فعلاً لازمست تا به بررسی همین "اولاً" بپردازیم. رفیق مهران میگوید که طرح پیشنهادی لنین در مورد ایسکرا بمثانه ارگان مارکسیزم انقلابی و تریبون مباحثه از مرحله معینی از تکامل تاریخی سوسیال دمکراسی روسیه نشأت گرفته است. وی این مرحله را با این مختصات توصیف میکند: "سوسیال دمکراسی روسیه نه تشکیلات واحدی دارد، نه برنامه واحدی و نه حتی وحدت ایدئولوژیك لازم برای ایجاد تشکیلات واحد." رفیق مهران گویا متوجه نیست که ساختار این توصیفات برای مرحله مزبور در تکامل سوسیال دمکراسی روسیه، چه خدمت بزرگی در اثبات نقطه نظر ما، لاقلاً برای مرحله فعلی تکامل جنبش کمونیستی ایران، می‌نماید. زیرا تمامی علائم و مختصات یاد شده، در مورد کمونیستهای ایران نیز صادق است. ما نیز در مرحله تدارک عملی و نظری حزب انقلابی طبقه کارگر ایران بسر میبریم. "سوسیال دمکراسی ایران نیز" نه تشکیلات واحدی دارد، نه برنامه واحدی و نه حتی وحدت ایدئولوژیك لازم برای ایجاد تشکیلات واحد. "و ما اضافه میکنیم که تمامی این کمودهای ما با يك کمود بزرگتر تکامل میشود. ما علاوه بر "نداریم" های فوق، روحیه لازم برای ایجاد ایسکرا را نیز نداریم. البته رفیق مهران و دیگر اعضای فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی نظر بسیاری از محافل حاکم بر سازمانهای چپ انقلابی ادعای پیشتگامی و رهبری در امر متحد کردن "سوسیال دمکراتهای ایرانی" را دارند. آنها پیشاکنش برای تسلط محفل و فرقه خود بر کل "سوسیال دمکراسی" ایران دست به رقابت شدید زده‌اند و هر يك خود را "نطفه حزب کمونیست" بحساب می‌آورند؛ اما هیچکدام از آنها جسارت تسدیل "ایسکرای" خودی را به ارگانی که همزمان مروج مارکسیزم انقلابی و "ترسبونی برای مباحثه" باشند ندارند. در تاریخ مناصر جنبش کمونیستی ایران، نخستین بار رفیق بیژن جرسی به این کمود اشاره کرده، و در راه فائق آمدن بر آن، اقدام به انتشار تالیفات و رسالات خود نموده است. من پیشتر نیز این حقیقت را خاطره نشان شده‌ام و این عبارات ویرا شاهد آورده‌ام: "از آنجا که در حال حاضر جریانهای وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر در يك حزب ادغام نشده و از وحدت سازمانی برخوردار نیستند، بنابراین مبارزه ما ایور تونیسم میتواند در چهار چوب داخلی يك سازمان و یا در درون سازمانهای مختلف انجام پذیرد و ناچار در سطح کل جنبش بدون قید و شرط گسترش می‌یابد." (۷۸)

و سپس در تشریح اهمیت آن برای اوضاع پس از انقلاب همین جنبش نوشته‌ام: "ما... میخواهیم توجه همه مل‌ها را به این نکته جلب کنیم که میبایستی از مرزبندی‌های غیر اصولی بر منای تشکیلات جلوگیری نمود و در عوض بر مرزبندی‌های پیشنی تاکید ورزید... بنظر ما در شرایط کنونی که پراکندگی بر جنبش کمونیستی غالب است، مبارزه ایدئولوژیك با صورت مبارزه‌های چند جانبه از سوی گروه‌ها و جریانات مختلف و جناحهای داخلی سازمانها و گروه‌ها صورت پذیرد. بنظر ما این مبارزه باید در سطح علنی باشد و نه مخفی و درون سازمانی. باید برخی از ارگانهای سازمانها کمونیستی، بخصوص سازمان ج. ف. خ. ۱۰ که امروزه عمده‌ترین جریان کمونیستی است، به مبارزه ایدئولوژیك علنی بین جناحهای درون خود سازمان ج. ف. خ. ۱۰ اختصاص داده شود. این تنها راه يك مسارزه اصولی و پیگیر در مرحله پراکندگی جنبش کمونیستی است. جنبش انقلابی کمونیستی نباید هراس از علنی شدن مبارزه ایدئولوژیك در سطح جنبش و مبارزه ایدئولوژیك بین جناحهای درونی سازمانها داشته باشد. بالعکس این امر سبب میشود که همه و حتی رفقای فدائی که از نظر تشکیلاتی درون سازمان ج. ف. خ. ۱۰ قرار ندارند و با بطور کلی تمام مل‌های انقلابی در پروسه مبارزه ایدئولوژیك قرار گرفته و در پیشرو آن کوشا باشند. البته روشن است که در اینجا بحث بر روی مسائل ویژه‌ای که ضرورت جزوه‌های درون سازمانی را مطرح می‌نماید نیست. سازمان هیچ احتیاجی ندارد حتماً به يك نتجه واحد دست یافته و آنرا اعلام نماید. او میتواند مبارزه‌های را که حول هر مسئله اساسی جنبش کمونیستی درگیر میشود، علناً طرح نموده و آنرا در سطح جنبش کمونیستی و خارج از چهار دیوار سازمانی به بحث بگذارد. رفیق لنین بر این امر تاکید فراوان داشت. او در مقاله‌ای تحت عنوان "طرح پیشنهادی ایسکرا" چنین می‌نویسد: "... (۷۹) ده سال پیش از این در مه‌ماه سال ۱۳۵۸، ما به همین "طرح پیشنهادی ایسکرا" استناد نموده‌ایم و در خاتمه اظهار داشته‌ایم: "لنین بطور استراتژیکمان مبارزه ایدئولوژیك را علنی می‌شمارد. تنها در شرایطی خاصی آنها به ندرت، بنا به مقتضای مسائل ویژه میتوان از مبارزه ایدئولوژیك علنی برای منتهی‌الحدود صرف‌نظر کرد. اما در شرایط کنونی باید بگوئیم که دامن زدن به جنبش مبارزه‌های علنی، ثامن وحدت اصولی و رفع گجی‌ها در سطح جنبش است. بنابراین در این زمینه به مسئله را جهمسندی می‌کنیم: الف) ما جنبش کمونیستی را باید در مجموع در نظر گیریم. همه مبارزین مل-ل را درون جنبش کمونیستی بدانیم و برای مشخص نمودن انقلابیون از غیر انقلابیون باید مرزبندی بینشی را جایگیرین مرز بندی تشکیلاتی نمائیم. ب) مبارزه ایدئولوژیك در شرایط کنونی میبایستی بصورت مبارزه‌های چند جانبه از سوی گروه‌ها و جریانات مختلف و جناحهای داخلی فدائیان و سایرین صورت پذیرد. ج) این مبارزه نه بصورت مخفی (درون سازمانی) بلکه در سطح علنی باید صورت پذیرد. نباید گروه‌ها به مثابه گروه‌ها در مقابل یکدیگر به بحث سپردارند. سازمانها و گروه‌های کمونیستی باید دریابند که تئوریهایی خود را در چهار چوب جنبش کمونیستی مد نظر قرار داده و صحت آنها، مانند هر تئوری دیگری که در رابطه با تطابق آن با واقعیت موجود منسی می‌یابد، در رابطه با جنبش طبقه کارگر و تاثیر آن در تکامل این جنبش مورد مذاقه قرار دهند. گروه‌ها و سازمانها نباید قبل از توجه به جنبش طبقه کارگر بر منتهای بنش بکتاریستی، بر منتهای خط فاسطهای گروهی به مبارزه ایدئولوژیك دست بازند."

ما خود بعنوان نظر گاهی درون طبقه فدائیان به این مباحثات دامن زده و حرکت خود را تا زمانیکه برخی از ارگانهای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بصارزه ایدئولوژیكمان بنظر گاههای گوناگون درون طبقه اختصاص یابند امکان برخورداری از شرکت فعال در يك جنبش ارگانی بوجود آمد، از اسی طریق پیرامون مسائل میرم جنبش کمونیستی می‌پردازیم. (۸۰)

امروزه نیز پس از گذشت ده سال، وظیفه اساسی کمونیستهای ایران یعنی ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر کماکان به قوت خود باقیست و پس از انشعابات مکرر در صفوف سازمان ج. ف. خ. ۱۰، جنبش کمونیستی ایران

خلاصه کنیم. نخستین " استدلال " رفیق مهران، نه تنها در خدمت انکار علنیست، بی قید و شرط " مباحثات قرار ندارد، بلکه آنرا دوبار اثبات می نماید؛ زیرا که " سوسیال دمکراسی " ایران نیز " نه تشکیلات واحدی دارد، نه برنامه واحدی دارد و نه حتی وحدت ایدئولوژیک لازم برای ایجاد تشکیلات واحد را دارد " .

دومین " استدلال " رفیق مهران، اما، افلاسی کامل احتجاجات ویرا به نمانش میگذارد: " ثانیا در این اعلامیه نه تنها حتی يك كلمه در باره آزادی بی قید و شرط مباحثات در يك سازمان واحد چیزی گفته نشده است و نمیتوانست گفته شود - زیرا در آن هنگام چنین سازمانی هنوز وجود نداشت - بلکه حتی در باره مقررات مربوطه ستونهای بحث نیز مطلبی بیان نشده است. از لحن نوشته بطور قطع مستفاد میشود که هیئت تحریریه قصد انتشار هر مطلبی را ندارد - زیرا صراحتا گفته میشود که " ما میخواهیم انتشاراتمان را صرفا اخبار نظرات گوناگون سازیم " و نیز صراحتا گفته شده است که مباحثات مورد نظر علیه نظرات " اگنومیستها "، " برنشینیها " و " منتقدین " خواهد بود. " (۸۱)

بی گمان در این اعلامیه حتی يك كلمه در باره آزادی بی قید و شرط مباحثات در يك سازمان واحد چیزی گفته نشده است، اما نه بخاطر آنکه در آن هنگام چنین سازمانی هنوز وجود نداشت - بالعکس در آن هنگام " چنین سازمانهایی " به وقوع وجود داشتند (و از لحاظ میزان نفوذ در میان کارگران، دهها بار نیرومندتر از سازمان راه کارگر و یا دیگر سازمان های چپ انقلابی کشور ما بودند)، و اعلامیه متکون نیز خواهان هدایت بی قید و شرط مباحثات در سطح کل جنبش سوسیال دمکراسی روسیه (و نیز فقط يك سازمان واحد) بود .

اما در باره استنتاجات رفیق مهران از " لحن نوشته " باید بگوئیم که آن کسی که نسخ خواهد شنود، از هر ناشناختی، ناشناخته است! لنین به صراحت میگوید که " ما خواستار مبدل ساختن ارگانمان به يك تریبون بحث بر روی تمام مسائل هستیم که کلیه سوسیال دمکراتهای روس با مستگیری مختلف بینشی در این بحث شرکت جویند " و رفیق مهران از " لحن نوشته " چنین نتیجه میگیرد که کوبا وی خواهان انعکاس کامل گرایشات گوناگون در صفحات نشریه نیست، چرا که " صراحتا " گفته شده است که مباحثات مورد نظر علیه نظرات " اگنومیستها "، " برنشینیها " و " منتقدین " خواهد بود. " اما مگر سازنده علمه نظرات " اگنومیستها "، " برنشینیها " و " منتقدین " و هدایت نشریه بر مبنای يك مستگیری معین (مارکسیزم انقلابی) با انعکاس نظرات " اگنومیستها " و غیره صفحات نشریه مبنایند دارد ؟؟

در بند پیشین به تفاوت سیاست لنین و پلخانف در هدایت اسکرا اشاره نمودیم و نشان دادیم که لنین بر خلاف پلخانف، مدافع آن بود که " اگنومیستها " (منجمله استرووه و توگان با روشکی) برای نشریه نویسند و مباحثه سن حکاران نشریه (" اسکراشا ") علنی باشد. ملاحظه نظر لنین مورد یمنرش هیئت تحریریه اسکرا واقع شد و بدین سبب پلخانف اظهار داشت که اعلامیه هیئت تحریریه اسکرا، " با روحی " " اپورتونیستی " نوشته شده بود - مباحثات سبب اعضای هیئت تحریریه مجاز تلقی شده بود، لحن آن معتدل بود، بر سر خاتمه مسالمت آمیز مشاجره با " اگنومیستها " و غیره توافق بعمل آمده بود. " لنین " ملاحظه میکنند که در اینجا نیز رفیق مهران سمنانه منافع " با قید و شرط " علنیست مباحثات حزبی، نه در کنار لنین بلکه در کنار پلخانف قرار گرفته است!

چ مباحثات برنامه ای، يك كشف مهم! رفیق مهران در محشی تحت عنوان " يك بحث مهم در میان اسکراشیا "، یکی از گفتشات خود را در دوره مورد بحث معرفی می نماید. این كشف به نحوه پیشبرد مباحثات مربوط به برنامه در مان اسکراشیا باز میگردد. او می نویسد: " در دوره مورد بحث ما، مهمترین محشی که در میان خود " اسکراشیا " صورت میگردد، سی ترسد بحث مربوط به برنامه است و جالب این است که بحث مزبور علنی نمیشود و بصورت درونی جریان می یابد. چرا بحث بر سر مسائل ایسی

به فرقه های بی شمار و پراکنده تجزیه شده است. تنها نکته ای که از پس این همه سال، میتواند امید باشد، رشد تجربه و شعور سوسیالیستی فعالین نهفت و کارگران پیشروست که در نتیجه تلاشها و جانفشانیهای بسیار و به قیمتی سخت گزاف بدست آمده است. این تجربه، خالک جنبش ما را مستعد پرورش روحیات حزبی و شناخت عمقتر از جهان بسوسیالیستی نموده است. بدین سبب نیز باید به تلاشهایی که بی اعتنا به این تجارب برای حفظ و ابقای همان سنن دیرینه فرقه ای - محفلی صورت میگیرند و پیوندهای خود را با منخطترین گرایشات جنبش بین المللی یعنی استالینیزم مورد تاکید قرار میدهند، به دیده تحقیر نگریست. در هر دورانی، البته، عناصر و نمونه هایی از دوران پیشین وجود داشته و خواهد داشت که یادآور مراحل ابتدایی تر تکامل يك بنیاده میباشند. اما این نمونه ها باید در جایگاه مناسب خود، در موزه تاریخ تحولات جنبشی کمونیستی، قرار گیرند. یکی از شاخصهای پیشرفت جنبش ما نیز این خواهد بود که عقاید رفیق مهران و مشاهبات آن را به این موزه رهسپار نمائیم.

رفیق مهران بی از اشاره به سطح تکامل سوسیال دمکراسی روسیه در ابتدای قرن بیستم چنین نتیجه گیری میکند: " بنابراین مباحثات طرح شده در این اعلامیه، نمیتواند مباحثاتی که میان اعضا يك سازمان واحد صورت میگیرند، گمان باشند. " چه خوب گفته اند که: آن که ناموخت از گذشت روزگار، هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار! رفیق مهران که نتوانسته است لااقل از تجارب ده ساله اخیر جنبش ما بیاموزد، چگونه قادر است از لنین بیاموزد. آن کسی که قادر به آموختن از خود زندگی نیست، از کتابها نیز هیچ چیز نخواهد آموخت و در جستجوی یافتن توجیهی برای پیشداوریهای خود در کتب مجبور است به هیچی کردن کلمات اکتفا نماید و از معنای آنها سر در نیآورد. رفیق عزیز ما میگوید که مقاله لنین بدوره عدم وجود سوسیال دمکراسی در يك حزب واحد اختصاص دارد و بنابراین قابل تطبیق در يك " سازمان واحد " نیست! او در نمی یابد که هنگامیکه از " عدم وحدت " سخن میگوئیم، از نبود هر گونه سازماندهی یاد نمی کنیم بلکه از وجود " سازمانها و گروههای متعدد " صحبت می کنیم. در روسیه سالهای متکون نیز " سازمان واحد " و اعضای متعلق به " سازمان واحد " به وقوع وجود داشت، آنچه وجود نداشت، حزب واحد بود. مباحثات طرح شده در " اعلامیه هیات تحریریه اسکرا " نیز روش اصولی انعکاس مباحثات میان اعضای " سازمانهای واحد " جداگانه را خاطر نشان میشود تا این " سازمانهای واحد " در سطح فرق جداگانه باقی نمانند و حصارهای فرقه ای خود را مقدس و غیر قابل عبور جلوه ندهند. هنگامیکه لنین " مخفی نگاه داشت اختلاف نظریات در مسائل اصلی را بمنوان کمبود جنبش کنونی روسیه " ارزیابی میکند، همین معما را مد نظر دارد. او از کمبود روحیات فرقه ای و مبارزه ایدئولوژیک بین فرقه ها یاد نمیکند، بلکه از کمبود روحیه حزبی و فقدان مبارزه سراسری در کل گروه بندیهای سوسیال دمکراتیک (منجمله عدم علنیست در مباحثات دروسی هر يك از سازمانهای سوسیال دمکرات) بمنوان يك نقطه جدی نام میرسد. در چنین شرایطی، مسائل و مباحثات درون سازمانهای جداگانه نباید بطور جداگانه در نظر گرفته شوند و مباحثات حزبی نباید به حصارهای فرقه ای محدود گردند. اگر منقسمت ایجاد حزب طبقه بر منافع یکایک " سازمانها " یا بهتر بگوئیم " فرقه های " جداگانه از حجت دارد، در آن صورت باید اتحاد عقیدتی و مسلکی ماورای حصارهای فرقه ای قرار گیرد. بدین لحاظ نیز اول لنین خواهان انعکاس نقطه نظرات کلیه گرایشهای درون سوسیال دمکراسی (از جمله " اگنومیستها " و " ریزینیوها ") در اسکرا باشد، و ثانیا لزوم مباحثات علنی سبب اعضای هیئت تحریریه اسکرا را متذکر میشود و می نویسد: " لک ارگان سا دمکراسی مسین و روشن. . . میتواند بهمان نسبت که برای بیان انشوع بینشهای مختلف وحدت می نماید، نیز برای پلمیک رفیقانه بین همکاران کاملا وحدت نماید. " بنابراین از سدگاه لنین مباحثات فعالین " سازمان واحد " اسکرا نیز باید نظر مباحثه سن انواع سببهای مختلف، علنیست باشد.

چنین مهمی در بین اعضا، ایسکرا بصورت علنی صورت نمیگیرد؟ تردیدی نیست که درونی بودن این بحثها بخاطر ملاحظات امنیتی نبوده است زیرا در بحث بر سر مسائل عمومی شورویکی مانند مسائل برنامه‌های هیئت ملاحظه اطلاعاتی و امنیتی نمیتوانست وجود داشته باشد، تمام قرائن و شواهد نشان میدهند که علت اصلی علنی نشدن بحثهای مزبور این بوده که هیئت تحریریه ایسکرا میخواست در مقابل جریانات و گروههای دیگر سوسیال دمکراسی روسیه، حتی المقدور با یکپارچگی برخورد کند - تردیدی نیست که اگر این یکپارچگی نبود طرح برنامه پیشنهادی ایسکرا نمیتوانست با آنچه تا قاطعیتی در کنگره دوم حزب به تصویب برسد - " (۸۱) براساسی چه کشف مهمی (۱) بگذارد این کشف مهم را آننگی از نزدیک واری نامشیم - از آنجا که بحث بر سر " طرح برنامه " است، خواست مباحثات درون کمیسیون برنامه سازمان " خودمان " را بخاطر آورییم - چرا این مباحثات که تقریباً یکسال بطول انجامد، در جایی منعکس نشده اند؟؟ و علاوه بر آن چرا کسی تاکنون خواهان علنی شدن این مباحثات نشده است؟؟ مقتضا باید این نکته را یادآور شویم که لااقل در ظاهر امر و بلحاظ حقوقی، ناقص از برقراری حکومت نظامی در تشکیلات ما، هیئت مانعی برای انتشار علنی مباحثات برنامه‌ای وجود نداشته و هر یک از اعضای کمیسیون نظیر هر عضو دیگر سازمان از این حق برخوردار بودند که طرح برنامه جداگانه‌ای پیشنهاد نمایند - این حق بروشنی در ارگان رسمی سازمان (راه کارگر) و در مقدمه طرح برنامه، از جانب کمره مرکزی سازمان بر رسمیت شناخته شده است - مسأله‌ها هیچیک از اعضای کمیسیون برنامه از این حق استفاده نکردند، چرا؟ زیرا اعضای کمیسیون، در نکات اصلی مربوط به طرح برنامه سه توافق رسیده بودند و تنها بعدها با طرح " تفاسیر " جدید از این یا آن عبارت " طرح برنامه " اختلاف در میان اعضای کمیسیون برنامه تبارز یافت - اکنون این سؤال مطرح میشود که آیا عدم طرح علنی مباحثات درون کمیسیون برنامه منتهای فقدان حق بی قید و شرط اعضای سازمان (و منجمله اعضای کمیسیون برنامه) در طرح علنی مباحثات برنامه‌ای بوده است؟ پاسخ این پرسش آشکار منفی است و این پاسخ باعث تعجب هیچکس و مطلقاً هیچکس نمیکردد - چرا؟ زیرا هر کس میتواند فرق برسمیت شناخته شدن یک حق و نحوه استفاده عملی از آن حق را دریابد - علنییت بی قید و شرط مباحثات طرح برنامه، بهیچوجه اعضا، را ملزم به طرح علنی نقطه نظرات خود نمی‌نماید و هر یک از اعضا، در باره چگونگی استفاده از این حق، تصمیم خواهند گرفت - رفیق مهران طی رساله خود بارها سعی کرده است این تفاوت آشکار در باره وجود یک حق و نحوه استفاده از این حق را مشخص نماید - هنگامیکه کمونیستها و دمکراتهای انقلابی از حق بی قید و شرط زنان برای طلاق گرفتن قاطعانه جانبداری میکردند، هرگز این مقصود را نداشتند که کلیه زنان را به طلاق گرفتن دعوت نمایند - آیا تفاوت این دو مسئله، معنی تا شد حق بی قید و شرط طلاق با اقدام به طلاق با اندازه کافی روشن نیست؟ آیا برای آنکه افراد راه طلاق دعوت نمائیم، لازمست تا حق بی قید و شرط طلاق رمان را مورد سؤال قرار دهیم و از این ایسده جانبداری کنیم که " زن با لباس سفید به خانه شوهر می‌آید و ما کفن از آن خارج میشود "؟؟ فقط کاتولیکهای دو آتسه و اشخاصی نظیر آنان میتوانند عوامفریبانه مدعی شوند که به رسمت شناختن حق بی قید و شرط طلاق برای زنان به معنای ترویج ایده تلاشی هرگونه روابط زناشویی است - آنان به این عوامفریبی متوسل میگرددند چرا که در آن زمینند - رفیق مهران نیز که در عوامفریبی دینفع است میخواهد چنین القا کند که گویا مدافعین علنییت " بی قید و شرط "، اعضای یک سا رمان را ملزم و مکلف به طرح علنی مباحثات خود می‌نمایند و در صورتیکه خلاف آن رفتار نمایند (معنی از حق خود استفاده نکنند)، از ایده خود منسی بر علنییت بی قید و شرط مباحثات عقب نشینی کرده‌اند - حال آنکه تا شد یک حق، بهیچوجه محسوسه استفاده از آن حق را روشن نمی‌نماید - در مبارزات درون حزبی نیز نظیر هر مبارزه‌ای باید قواعد مبارزه را در نظر گرفت - این بدان معناست که در اینجا نیز نظیر موارد مشابه دیگر در سیاست، سازش بطور کلی مردود نیست و باید تفاوت سازش های اصولی از سازش های غیر اصولی را بساز

شناخت - بسیاری اوقات ضروری میگردد که علیرغم وجود علنییت بی قید و شرط مباحثه، از طرح علنی مباحثه اجتناب شود، چراکه سازش اصولی در کار است - آیا فهم این مسئله دشوار است که بخیرش حق علنییت بی قید و شرط مباحثه بهیچوجه بمعنای انکار سازشهای اصولی و عدم استفاده عملی از این حق نمیباشد؟ نه، رفیق مهران با امله پنداشتن خوانندگان خود، تنها خالی بودن چنته خود را افشا میکند - راستی مباحثات درونی ایسکراها بیامون مسائل برنامه‌ای، چه ربطی به اشات " با قید و شرط " بسودن مباحثات " برنامه‌ای " دارد؟ رفیق مهران باید این نکته را اثبات میکرد که ایسکراها حق مباحثه علنی بی قید و شرط در باره مسائل برنامه‌ای را از اعضای خود سلب نموده بودند - اما از آنجا که چنته وی در این مورد خالیست - زیرا هیئت تحریریه ایسکرا در اعلامیه خود مباحثه علنی بیامون هر مسئله‌ای را در میان کارمندان نشریه مجاز شناخته بود شرح میدهد تا نکته دیگری را " باثبات " برساند که اساساً مورد اختلاف نیست! او با " کشف " خارق العاده خود اثبات کرده است که ایسکراها از حق خود منسی بر علنییت بی قید و شرط مباحثات استفاده نکرده‌اند (امری که مشابه در کمیسیون برنامه ما نیز رخداد) - اکنون که جوهر مغلظه کساری رفیق مهران را افشا نمودیم، لازمست تا به نکته دیگری بپردازیم - چرا ایسکراها از حق خود استفاده نکردند؟

رفیق مهران در پاسخ به این پرسش، خود را با لئوناردو شاپیرو - مسووخ معروف و فد کمونیست انگلیسی - هم رای می‌یابد و میگوید: " تمام قرائن و شواهد نشان میدهند که علت اصلی علنی نشدن بحثهای مزبور این بوده که هیئت تحریریه ایسکرا میخواست در مقابل جریانات و گروههای دیگر سوسیال دمکراسی روسیه، حتی المقدور با یکپارچگی برخورد کند - " ما البته به استناد مدارک، هر چند با وسواس بسیار، از مورخین جدی فد کمونیست (و شاپیرو از زمره چنین مورخینی است) اعترافی نداریم - اما اتخاذ سند بر پایه " حسی و گمان " و " تعاسر " چنین نویسندگانی که مخاطب جیبتشان، شواهد خود را عمیقاً با ایدئولوژی‌شان درهم می‌آمیزند، خط بزرگیست - رفیق مهران مرتکب همین خط شده است، زیرا با شاپیرو در یک مسئله بنیادین توافق دارد: وی منشا " خونکامی کمونیستی " را در کل سنن و آموزشهای لنینیستی جستجو میکند - ما برخلاف شاپیرو رفیق مهران بر این باوریم که علت اصلی علنی نشدن بحثهای مزبور این بوده که هیئت تحریریه ایسکرا در مسائل اصولی مربوط به طرح برنامه اختلافی نداشتند و سازشهای آنان خلصتی کاملاً اصولی داشت - برای اثبات این امر من به دو واقعت مسلم و بی چون و چرا اشاره می‌نمایم -

نخستین فاکت من از همان منسی برگرفته شده است که رفیق مهران سا ترجمه آن چهار پنجم اطلاعات خود را در باره " کشف " مسووخ تاملین کرده است - این منسی، پانویس شماره یک ویرا ستاران جلد ششم کلیات آثار لنین است که به تاریخچه مباحثات نخستین طرح برنامه سوسیال دمکراسی روسیه و مجادلات فیمابین ایسکراها اختصاص دارد - رفیق مهران مجدداً آنچه را مزاحم تشخیص داده از ترجمه اعلام نشده خود حذف کرده است - قطعه حذف شده بدین قرار است: " این برنامه تا ۱۹۱۹، هنگام هشتمین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (بلشویک) که براساس جدیدی را از تصویب گذراند، معترض بود - بنا بر پیشنهاد لنین، بخش تئوریک برنامه حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (بلشویک) که قوانین بنیادین تکامل سرمایه‌داری را تشریح میکرد، در برنامه جدید حزب گنجانده شد " (۸۲) چنانکه مشاهده میکنید لنین در کنگره هشتم حزب (علیرغم مخالفت سوخاریس و برخی دیگر از بلشویکها) نیز خواهان گنجاندن مجدد بخش تئوریک برنامه پیشین حزب میگردد - در آن هنگام، البته بلخانسف فاقد کوچکترین نفوذ معنوی و اقتدار تگری در صفوف بلشویکها نبود - بالعکس لنین رهبر بلامنازع حزب محسوب میشد - مع الوصف لنین خواهان گنجاندن بخش تئوریک همان برنامه پیشین در برنامه جدید میگردد و پیشنهادی داور سر بازنویسی آن بخش ارائه نموده - آیا این فاکت بسه تنهائی مؤید این حقیقت نیست که لنین اختلاف خود را با این یسا آن جز، بخش منگور، دارای اهمیت اصولی نمی‌پنداشت؟

و دست‌ریتب مرتکب سزرگتوس تحریف در تبیین مشخصات اصلی دوره دوم میگردد . حال آنکه اساسی ترین وجه تمایز دوره دوم از دوره نخستین همانا گذار از زندگی محفلی به زندگی حزبی و ایجاد حزب متشکل است . این تفاوت در آثار لنسن بخوبی اسکای یافته است .

برخلاف " چه باید کرد ؟ " یا " نامه به بک رفیق " که در آنها عمدتاً از اعمال نفوذ مسلکی و مبارزه در راه نفوذ یاد میشود ، (۸۴) در " یک گام به پیش ، دو گام به پس " صحت بر سر تسلسل این نفوذ و اعتبار ایده‌ها سه نفوذ اعتبار قدرت و اطاعت مقامات مادون حزب از مقامات مانوق است . دو اثر نخستین به دوره اول (یعنی دوره‌ایکه هنوز حزب یک واحد متشکل را تشکیل نینداد و به گروه‌ها و محافل جداگانه منقسم بود) تعلق دارد ، لیکن اثر سوم به دوره دوم (یعنی دوره‌ایکه حزب ، یک واحد متشکل را بوجود آورد) است (اختصاص دارد . لنسن در این خصوص چنین می‌نویسد : " چه

بما رفیق مارتف و انواع " منشویکهای " دیگر بهمین طرز کونکانه خواستند ما اثبات " تضاد " زیرین مرا افشا نمایند آن قسمت از " چه باید کرد ؟ " یا از " نامه‌ای به رفیق " را می‌گیرند که در آن از اعمال نفوذ مسلکی و مبارزه در راه نفوذ و غیره صحبت میشود و در مقابل آن اعمال نفوذ " سوروکراتیک " از طریق آئین نامه و کوشش " مستدانه " برای تکیه بقدرت و غیره را قرار میدهند . چه مردمان ساده لوحی ! آنها فراموش کرده‌اند که حزب ما سابقاً یک واحد متشکل نبود ، بلکه مجموعه‌ای از گروه‌های جدا جدا بود و باینجهت هم بین این گروه‌ها مناسبات دیگری

جز اعمال نفوذ مسلکی نمیتوانست وجود داشته باشد . حال ما حزب متشکلی شده‌ایم و این هم معنایش ایجاد قدرت و تبدیل نفوذ و اعتبار ایده‌ها سه نفوذ و اعتبار قدرت و اطاعت مقامات مادون حزب از مقامات مانوق است . (۸۵) لنسن در جای دیگری از همان اثر مجدداً به تفاوت اصلی " دوران پراکندگی و محفل بازی " (قبل از کنگره دوم) از دوران وحدت واقعی حزب (پس از کنگره دوم) اشاره میکند و اظهار میدارد که در گذشته تلاش سوسیال دمکراسی اساساً باید مصروف مبارزه در راه تامین وحدت

برنامه‌ای و تاکتیکی میگردد . در آن موقع شمار روز چنین بود : " قبل از متحد شدن باید مرزبندی نمود " و بنابراین موضوع مربوط به اشکال تشکیلاتی زندگی مشترک حزبی نمیتوانست مطرح باشد . اما اکنون که اس وحدت در مسائل برنامه‌ای و تاکتیکی حاصل گردیده ، مسئله شکلهای سازمانی مشترک به کانون مباحثات ارتقا یافته است . وی می‌نویسد : " وحدت نظر در مسائل برنامه و تاکتیک شرطیست لازم ولی هنوز شرط کافی وحدت حزب و تمرکز کار حزبی نیست . . . برای تمرکز کار حزبی وحدت سازمانی هم لازمست که آنها در حزبی که اندکی از حدود محفل خانوادگی تجاوز کرده

باشد بدون آئین نامه منظم و بدون تبعیت اقلست از اکثریت و بدون تاسعت جزء از کل امکان ناپذیر نیست . مادامکه ما در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت نداشتیم آشکارا میگفتیم که در دوران پراکندگی و محفل بازی زندگی می‌کنیم ، علناً اظهار میداشتیم که قبل از متحد شدن باید مرزبندی نمود ، در آنوقت ما از شکلهای سازمان مشترک حتی دم هم نمی‌زدیم ، بلکه فقط و فقط در باره مسائل جدید (در آنموقع واقعا هم جدید) مبارزه برنامه‌ای و تاکتیکی با ایورتونسم چون و چرا میکردیم . اکنون ایسن

مبارزه ، بنا به اعتراف همه ما ، یک وحدت کافی را تامین نموده و در برنامه حزبی و قطعنامه های حزبی در باره تاکتیک فرمولبندی شده است . اکنون برماست که گام بعدی را برداریم و این گام را ما با موافقت همگی برداشته‌ام : ما شکلهای سازمان واحدی را که تمام محفل ها را در یک واحد کسلی مجتمع نموده است تنظیم نموده‌ام . ولی اکنون ما را سه عقب کشده و سعی از این شکلهای را در هم ریخته‌اند . ما را بسوی رفتار و سلوک آنارشیستی . . . عقب کشده‌اند . " (۸۶)

تمامی تاکتیکات لنسن در " یک گام به پیش ، دو گام به پس " متوجه تشریح دلایل برور انشعاب سین " منشویکها " و " بلشویکها " بر پایه اس تحول در کل سوسیال دمکراسی روسیه از زندگی محفلی به زندگی حزبی یعنی زندگی در یک حزب واحد متشکل است . مبنیها رفیق مهران مایل نیست همین نکته ابتدائی را در تشریح خود از " مشخصات اصلی دوره دوم " منظور

دومین فاکت به متن مباحثات دومین کنگره حزب (۱۹۰۳) باز میگردد . بررسی صورتجلسات این کنگره نشان میدهد که لنسن تقریباً در مباحثات مربوط به بخش تئوریک برنامه خاموش بوده است . وی دلیل سکوت خود را موافقت با ایده‌های می‌شمارد که از جانب سایر ایسکرائی‌ها و بویژه شخصی بلخانف مطرح میشدند . در کنگره مذکور به لنسن لقب " زن بلخانف " را دادند و هنگامیکه آگموف برای جدائی بلخانف از لنسن تلاش بعمل آورد ، بلخانف چنین پاسخ گفت : " در مجموع ، سخنرانی رفیق آگموف ——— متعجب نمود . ناپلئون علاقه داشت که مارشالهای وی زنانشان را طلاق دهند : برخی از آنان در این خصوص به خواست ناپلئون تمکین کردند هر چند که به زندهایشان عشق می‌ورزیدند . رفیق آگموف نیز در این مورد سه ناپلئون شباهت دارد . او میخواهد ، بهر قیمت که شده ، مرا از لنسن طلاق دهد . اما من شخصت بیشتری از مارشالهای ناپلئون نشان خواهم داد . من لنسن را طلاق نخواهم داد و امیدوارم که او نیز قصد طلاق دادن مرا نداشته باشد [رفیق لنسن باخنه سرش را تکان میدهد] . " (۸۳) چرا لنسن در مباحثات مربوط به بخش تئوریک طرح برنامه در کنگره دوم حزب غالباً خاموش بود و آنگاه که سخن میگفت نقش " زن بلخانف " را ایفا ننمود و حال آنکه در بخش ارضی برنامه بسیار فعال بود ؟ زیرا وی برای اختلافات خود با بلخانف در مورد بخش تئوریک برنامه ، اهمیت تبیین کننده قائل نبود و حال آنکه در مورد بخش ارضی ، وی طرح برنامه پیشنهادی بلخانف را اساساً نامصح ارزیابی میکرد و سرانجام نیز در طرح برنامه پیشنهادی ایسکرا . اصلاحات اساسی لنسن پیرامون مسئله ارضی ممنول گردید .

خلاصه کنیم . علت اصلی علنی نشدن بحثهای ایسکرائی‌ها در مورد برنامه ، توافق آنان در کلیه مسائل اصولی بود و نه تعایلات فرقه‌ای آنان برای تسلط بر سوسیال دمکراسی روسیه . زمانیکه رفیق مهران اظهار میدارد که " علت اصلی علنی شدن بحثهای مزبور این بوده که هیئت تحریریه ایسکرا میخواست در مقابل جریانات و گروههای دیگر سوسیال دمکراسی روسیه ، حتی المقدور با یکبارچگی برخورد کند " ، قیاس بمنفی میکند ، و روحیات فرقه‌ای خود را با روحیه حزبی لنسن عوضی میگردد . برخلاف تصورات وی ، لنسن بر منای منافع " فرقه خود " (ایسکرائی‌ها) در مقابل با " سایر فرق " (جریانات و گروههای دیگر سوسیال دمکراسی روسیه) ، از طرح علنی اختلافات خودداری نکرد ؛ او توافق خود را با سایر ایسکرائی‌ها در مسائل برنامه‌ای اصولی ارزیابی میکرد . بدین سبب نیز موقعی که در مسائل تشکیلاتی اختلافات اصولی بین مارتف و لنسن (ایسکرائی‌ها) بروز کرد ، لنسن بدافع از منافع عمومی حزب خواهان انحلال " محفصل ایسکرائی‌ها " گردید ؛ حال آنکه بلخانف (همان بلخانفی که ماحشه در میان کارمندان ایسکرا را مجاز نمیدانست) علیرغم جانبداری اولیه خود از لنسن ، مدتی بعد جانب " محفل ایسکرائی‌ها " را گرفت و به منشویکها پیوست . لنسنی که رفیق مهران یا شاپیرو مستحسنند بقینا باید به نحو دیگری رفتار میکرد و منفعت " محفل ایسکرائی‌ها " را در مقابل جریانات و گروههای دیگر سوسیال دمکراسی روسیه ، حتی المقدور با یکبارچگی " بیان مینمود ؛ اس " لنسن " به ما تعلق ندارد .

II - دوره دوم : از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵

در بررسی دوره اول مشاهده کردیم که رفیق مهران کلیه استنادات ما سه اظهارات لنسن پیرامون علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی را به ایسنی دلیل غیر موجه و ناقد موضوعیت دانست که در دوره منکور سوسیال دمکراسی روسیه از یک حزب واحد منجم برخوردار نبود . طفا در بررسی مشخصات اصلی دوره دوم (که مطابق دوره سدی وی ناظر بر فاصله بین کنگره دوم تا چهارم ، از ۱۹ اکتبر ۱۹۰۳ تا اواخر دسامبر ۱۹۰۵ است) ، اولین نکته‌ای که باید مورد تحقیق قرار گیرد این است که آیا سوسیال دمکراسی روسیه همچنان یک " حزب غیر منجم " را تشکیل میدهد یا آنکه توانسته است ، تشکیلات واحد حزبی خود را بوجود آورد ؟ رفیق مهران در توضحات خود پیرامون " مشخصات اصلی دوره دوم " در این باره سکوت کامل اختیار میکند

نماید. چرا؟ زیرا وی بر منای فقدان " یک حزب واحد منسجم " در دوره اول، کلیه عبارات لنبن پیرامون لزوم علنیت بی قید و شرط مباحثات در جنبش سوسیال دمکراسی روسه را فاقد موضوعیت برای " یک سازمان واحد " دانسته است و حال آنکه در دوره دوم، لنبن بر مبنای وجود یک حزب واحد متشکل، لزوم علنیت بی قید و شرط مباحثات را در میان کلیه اعضای حزب سوسیال دمکرات روسیه خاطر نشان می نماید. لنبن در " نامه به ایسکرا " پیرامون اهمیت اختصاصی دادن ستونهای ارگان حزب بسرای تبادل آزاد عقاید جهت فائق آمدن بر منازعات حقیر فرقه‌های چنین اظهار میدارد: " هنگامیکه یک برنامه حزبی و یک سازمان حزب داریم، نه تنها باید با مهمان نوازی ستونهای ارگانهای حزب را برای تبادل عقاید آزاد کنیم، بلکه باید به این گروه‌ها - یا همانطور که نویسنده آنها را می نامد، گروهکها - که از بی ثباتی، بعضی از دکمهای رویزیونیسم را حمایت میکنند، یا به یک دلیل و یا بدلائل دیگر بر هستی جدا و منفردشان بعنوان یک گروه تاکید می‌ورزند، فرصت داد تا بطور سیستماتیک، اختلافاتشان را - هر چند هم که مختصر باشد - بیان کنند. " (۸۷)

بدین ترتیب مشاهده میکنیم که لنبن " وجود یک برنامه حزبی و یک سازمان حزبی " را به مثابه دلیلی بر ضرورت علنیت بی قید و شرط مباحثات (یعنی تبادل آزادانه و علنی عقاید در نشریه، بطور کامل - بدون سانسور - و بطور سیستماتیک) اقامه می نماید و بدینسان یگانه توجیه رفیق مهران بسرای گریز از مستندات ما در دوره اول، به نقطه قوت جدیدی در رد تفاسیر خود رفیق سنبل میشود. رفیق مهران که متوجه این نکته شده است، برای خلاص کردن گریبان خود از شواهد دوره دوم، دنبال توجیه جسدی میگردد و دیگر از " فقدان حزب واحد منسجم " چیزی نمیگوید. طسعا در یک بررسی جدی تاریخی، مورخ باید قادر باشد صحت استنتاجات تحلیلی خود را بطور عینی در مسیر تحولات تاریخی باثبات برساند. رفیق مهران که " فقدان حزب واحد منسجم " را عامل طرح علنی مباحثات در دوره اول پنداشته بود، در مواجهه با دوره دوم خود را در مضمخه عجیبی گرفتار می یابد. اکنون " وجود حزب واحد منسجم " از جانب لنبن دلیلی بر طرح علنی مباحثات معرفی میشود. او که خود را در وضعیت مضحکی قرار داده است، مجبور است خط استدلالی دیگری را در پیش گیرد. بدین ترتیب که بیکاره استدلال مربوط به " فقدان حزب واحد منسجم " را فراموش میکند و در قبال مسر مسئله‌ای که به نحوی از انحاء، به این موضوع مربوط باشد (از جمله در مورد تمایز اصلی دوره دوم از اول) دچار نسیان میگردد، و به جستجوی نقطه تازهای برای گریز می پردازد. این نقطه جدید، اظهارهای ناشی از انشعاب است.

پیشتر گفته میشد که اظهارات لنبن پیرامون مباحثات علنی به دلیل نبود " یک حزب واحد منسجم "، فاقد موضوعیت است؛ اکنون این عامل فراموش شده و عنوان میشود که اظهارات لنبن در دوره دوم به سبب " اظهارهای ناشی از انشعاب "، موضوعیت ندارند!

دومین نکته‌ای که در توضیحات رفیق مهران پیرامون " مشخصات اصلی دوره دوم " ناروشن مانده است، مضمون اتهامات و افتراات منشویکها به لنبن است. وی پس از بر شمردن عنوان برخی از رسالات منشویکها، که جملگی لنبن را به " استقرار حکومت نظامی " (مارتف)، " بنایارتیسم " (پلخانف)، " سرکوب بحث در داخل حزب و دیکتاتوری " (ترتسکی)، " ملانکبسم " و " فوق سانترالیزم " (روزالوکزامبورگ) متهم میکنند، اظهار میدارد: " در مقابل تمام این اتهام ها و افتراها، لنبن صورتی و در عین حال بی قاطعیت به دفاع از تئوری تشکلاتی خود ادامه میدهد. " نویسنده، اساساً یک کلمه در باره مضمون اتهامات منشویکها و واقعیت رویدادهای داخلی حزب نمیگوید تا چنین وانمود کند که گویا لنبن حقیقتاً یک خودکامه تمام عیار و یک مستبد واقعی در داخل حزب بود. و این صفات ذاتی یسک، انقلابی کمونیست است. این نکته سوییژه از آن جهت حائز اهمیت است، که نویسنده مدام دست به جابجیزی می زند و در نقش لنبن فرق میشود. او میخواهد چنین القا کند که " اتهامات " معترفین فراکسیون اکثریت دفتر سیاسی در باره " فوق سانترالیزم "، " بنایارتیسم "، " حکومت

نظامی " و " خودکامگی "، مشابه همان اتهامات منشویکها به لنبن است و " لنبن " ما (یعنی رفیق مهران) نیز باید " صورتی به دفاع از تئوری تشکلاتی خود " ادامه دهد و ضمناً قاطعیت (اخراج بیش از یک - سوم اغسسا) را نیز فراموش نکند!! برای آنکه به شبهه سازیهای احقانه خاتمه دهیم کافیت مقدماتاً چند نکته را متذکر شویم. اول آنکه اعتراض لنبن به منشویکها آن بود که آنان به تصمیمات کنگره کردن نمی نهند و قصد داشتند بجای طرح آشکار و همه جانبه اختلافات در مقابل توده های حزبی، مسائل را به شیوه " کثویتاسیون " (برگماری) حل و فصل نمایند. حال آنکه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان ما هیچوجه انتخابی ننموده و پس از گذشت ده سال از فراخواندن کنگره موسی سازمان طفره زده است و همه مسائل مربوط به گزینش اعضای مرکزیت، ترمیم و تصفیه آنها را سا و به شیوه برگماری پیش برده است. در تمامی این عزل و نصب ها نیز لااقل پس از خیرات سالهای ۶۰ و ۶۱، محفل اکثریت دفتر سیاسی نقش مرجعیت داشته و هیچ ارگان یا مجمعی از جانب توده اعضای حزب (و حتی کادراهای سازمان) پاسخگو نبوده است. دوم آنکه لنبن برای فائق آمدن بر بحران پیشنهاد فراخوانی کنگره سوم و تضمین حقوق اقلیت (به مفهوم وسیع کلمه) نسبت اقلیت از تصمیمات اکثریت را عنوان میکند؛ حال آنکه فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی نه تنها از دعوت معترضین به کنگره استنکاف می نماید و به سانسور نقطه نظرات آنان مبادرت مسوزد و هرگونه بحث در باره حقوق اقلیت را " فراکسیونیم "، " انحلال طللی " و " تشکلات شکنسی " می نامد، بلکه برای " خاتمه دادن " به بحران سازمانی، سیاست اخراج و تصفیه دستجمعی بدون رجوع به واحدهای پایه (یعنی برقراری واقعی حکومت نظامی) را در پیش میگیرد. بنابر این شبهه سازیهای رفیق مهران که تکرار همان داستان ملا و مارکشین را تداعی میکند، بیشتر اسباب راحتی وجدان وی و دیگر اعضای فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی را فراهم می نماید و حاصل آن چیزی بجز خود فریبی نیست.

مع الوصف تا آنجا که مباحثات منشویکها و منشویکها مربوط میشود، لازمست تا تماماً اختلافات واقعی نیمابین آنها را از شایعات حزبی و اتهامات و افتراات منشویکها روش نمائیم. چنانکه منادیم، منشویکها لنبنینهارا " خود - کامه "، " دیکتاتورمشی " و " مفتش عقاید " می نامیدند. لنبن این الفاظ را از زمره " شایعات حزبی " می نامد و در تشریح اختلاف عقیده واقعی بین ایسکرائیست ها (که به بلشویک و منشویک منسوب شدند) و تمایز آن از شایعات حزبی رواج یافته بسویه منشویکها چنین می نویسد: " خواننده ممکن است بپرسد، پس چه اختلاف عقیده ای بین ایسکرائیست ها وجود داشت؟ جواب ما این خواهد بود: در وهله اول اختلاف در این است که بعقیده بلشویکها، شخص میتواند و باید از عقایدش در حزب دفاع کند، بدون اینکه هیچ تغییری در ترکیب اشخاص در هیئت های مرکزی ایجاد شود. هر محفلی حتی رابوچیه دیلوشیستها هم سزاوار پیوستن به حزب می باشند تا فرصت ابراز عقایدشان و دفاع از آنها را داشته باشند، اما هیچ محفلی حتی محفل سر کردگان هم سزاوار این نیست که تقاضای نمایندگی در هیئت های مرکزی حزب را داشته باشد. در وهله دوم، اختلاف در این است که بعقیده بلشویکها، گناه هر نوع فرمالیسم و بوروکراسی به گردن کسانی است که ما امتناع از کار کردن تحت رهبری هیئتهای مرکزی، انجام کارها را بطریق غیر فرمالیستی پیش از پیش مشکل میکنند. در وهله سوم من یک مورد و فقط یک مورد اختلاف از اصول را در مورد سازمان می شناسم و آن در بحث راجع به ماده اول آئین نامه حزب است. " (۸۸)

چنانکه ملاحظه میکنید، اختلاف بلشویکها و منشویکها راجع به حق بی قید و شرط اقلیت در ابراز علنی مخالفت خود با تصمیمات اکثریت نبود. بالعکس لنبن موقدا خاطر نشان میشود که " بعقیده بلشویکها، شخص میتواند و باید از عقایدش در حزب دفاع کند "، و حتی " رابوچیه دیلوشیستها هم سزاوار پیوستن به حزب می باشند تا فرصت ابراز عقایدشان و دفاع از آنها را داشته باشند. " آنچه مورد اعتراض اوست، تلاش منشویکها برای تنفس ترکیب هیئتهای مرکزی (هشت تحریریه و کشته مرکزی) است. خواست مارتف هیچوجه عمارت از طرح آزادانه و کامل نقطه نظرات خود نبود.

چنین خواستی صدها بار از جانب لنین برسمت شناخته شد، حال آنکه مارتف از بیان عقاید خود در مقابل حزب استکفاف می‌ورزید. لنین در "یک کام به پیش، دو کام به پس" در این باره چنین می‌نویسد: "روز ششم اکتبر من و بلخانف به تمام رداکتورهای سابق "ایسکرا" و کارمنسند آن رفیق ترسکی نامه‌ای رسمی بدین مضمون می‌نویم: "۰۰۰ بدیهیت که هیچگونه عصبانیت شخصی نباید مانعی برای کار در ارگان مرکزی حزب باشد. و هر آینه کناره گیری شما موجب اختلاف نظرهای بین شما و ماست، در اینصورت مافوق العاده برای حزب مفید میدانستیم که این اختلاف نظرها مفصلاً بیان گردد. علاوه بر این مافوق العاده مظلوم میدانستیم هر آینه ماهیت و عمق این اختلاف نظرها هر چه زودتر در برابر حزب و در صفحات نشریاتی که زیر نظر ماست روشن میشد." در نامه به رفیق مارتف قسمت دیگری هم در باره یک رساله و نیز این عبارت اضافه شده بود: "بالاخره ما از لحاظ مصالح کار بار دیگر با اطلاع شما میرسانیم که اکنون هم برای کثویت‌سازین شباهت عضویت هیئت تحریریه ارگان مرکزی حاضریم، تا به شما امکان کامل دهیم که رسماً تمام نظریات خود را در موزه عالی حزب اظهار و از آن دفاع نمائید." ۰۰۰ رفیق مارتف و دیگران پیشنهاد میکنند که اختلاف نظرهای خود را شرح دهند، خواهش میکنند که مریحاً بگویند موضوع چیست و مقاصد آنها از چه قرار است، متنی میکنند که دست از هوسانگی بردارند و با خونسردی اشتباه مربوط به ماده اول را (که به اشتباه مربوط به چرخش بر است ارتباط ناگستنی دارد) مورد تحلیل قرار دهند - ولی مارتف و شرکا، از صحبت امتناع دارند و زیاد می‌کشند: صدای مرا خفه میکنند و مورد تعدی قرار میدهند! استهزا و تمسخر "کلام دهشتناک"، آتش این فریادهای مضحک را خاموش ساخت ۰۰۰ ولی مضحک همین است که مادامکه رفیق مارتف از صحبت امتناع داشت با او نمیشد بهیچوجه مبارزه کرد! مادامکه اقلیت از اقلیت بودن امتناع داشت بهیچوجه نمیشد آن را رهبری کرد! ۰۰۰ امتناع از کار در حزب را با کلمه "مارف نیستیم" توضیح دادن معنایش لو دامن کامل خود ۰۰۰ است. من و بلخانف اظهار میداریم که بهیچوجه خود را مسبب این امتناع میدانیم و خواهش می‌کنیم که اختلاف نظرها بیان شود، ولی به ما جواب مسدند که "مارف نیستیم" (با این اضافه که: ما هنوز در مورد کثویت‌سازین معامله را تمام نکرده‌ایم." (۸۹) من عمداً این عبارات طولانی را از رساله لنین نقل نموده‌ام، تا برای خواننده واضح گردد که اختلاف لنین با مارتف بهیچوجه بر سر آن نبود که مارتف حق کامل ابراز علنی مخالفت خود را علیه دیدگاه اکثریت نداشت. ۰۰۰ بالعکس مارتف حاضر نبود از این حق استفاده کند. وی از کلیه کارهای حزبی کناره‌گیری کرد و به ارگانهای مرکزی حزب فشار وارد آورد تا بدون هر گونه بحث و تلاش برای اقناع حزب، ترکیب ارگانهای مرکزی را مطابق میل او و مدافعتیش تغییر دهند. لنین بمنظور حفظ وحدت حزب حتی حاضر گردید تا ارگان مرکزی (ایسکرا) در اختیار منشویکها قرار گیرد موطبه اینکه کمیته مرکزی به بلشویکها واگذار شود. سبباً منشویکها که شورای مرکزی و هیئت تحریریه مرکزی را تسخیر کرده بودند، سازش را نپذیرفتند و خواهان آن شدند که کمیته مرکزی نیز به آنان تعلق یابد. ۰۰۰ علیرغم تمامی این اقدامات تشکیلات شکنانه و سناپارتیستی (ولنین نیز به منشویکها لقب سناپارتیست میدهد، چرا که آنها قدرت را ظاهراً قانونی - با توافق بلشویکها - بدست آورده بودند ولی در ماهیت امر قدرت آنان بر خلاف اراده حزب بود)، منشویکها لنین را به "دیکتاتور منشی"، "ابجد خفقان" و "تفتیش عقاید" متهم میکردند! حال آنکه لنین خواهان هدایت مبارزه حزبی با وسائل شرافتمندانه یعنی قانونی بود، از اینرو منشویکها را به انصراف از روش کنار گیری از مسئولیتها (تحریم)، خاتمه دادن به جار و جنجال و ادامه مبارزه از طریق گسترده‌ترین مباحثات علنی دعوت می‌نمود. وی می‌نویسد: "اقلیت که از اپورتونیستها و منتفرین از "ایسکرا" تشکیل شده بود، شیرازه حزب را از هم میگسیخت، کارها را خراب می‌نمود، نظم آنرا مختل میکرد و میخواست بدبطریق از شکست در کنگره انتقام بکشد زیرا احساس مینمود که از طریق شرافتمندانه و مشروع (یعنی توضیح جریان در مطبوعات یا در کنگره)

هرگز نخواهد توانست اتهامی را که در کنگره دوم در مورد اپورتونیسم و ناستواری روشننگرانه به او زده‌اند رد کند. آنها که ناتوانی خود را در راه اقتساع حزب دریافته بودند عملشان سازمان شکنی در حزب و جلوگیری از پیشرفت هر نوع کاری بود. ۰۰۰ مفاهیم بقدری با یکدیگر مخلوط میشد که بایکوت و کنارگیری از کار، وسیله شرافتمندانه مبارزه خوانده میشد. ۰۰۰ آیا این جنجال است با "اختلاف نظر اصولی" در مورد طرق شرافتمندانه مبارزه در حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه. (۹۰) لنین مباحثه علنی در مطبوعات یا در کنگره را شیوه شرافتمندانه مبارزه حزبی می‌شمرد و حال آنکه رفیق مهران و نظایر وی، مباحثه علنی بدون سانسور (یعنی طرح کامل عقاید معتزفین) را "تشکیلات شکنی"، "انحلال طلبی" و غیره می‌نامد! برآستی که آنان مرتکب چه تقلب بزرگی در تشریح عقاید لنین و اختلاف آن با منشویکها میکردند: آیا آنان تفاوت بین "اخراج یک سوم اعضا" را به جرم دفاع از مباحثه علنی بدون سانسور، با روش لنین در قبضال منشویکها (که ۷ تا کام از "اخراج" بدون دادگاه حزبی سخن نگفت و کسی را به اخراج تهدید نکرد و بالعکس منشویکها را به فعالیت در حزب و طرح کامل عقاید خود فرامیخواند) درک نمیکند؟ فکر میکنم، آنها بخوبی این تفاوت را درک میکنند، اما حاضر نیستند عنوان برطمطراق "لنینیست" را کنار بگذارند. آنها باید تقلمکاری خود را پشت نامهای بزرگ مخفی نمایند.

لنین در تشریح حقوق اقلیت، گامی فراتر می‌نهد و در همان رساله "یک کام به پیش، دو کام به پس" از حق آنان ستایش یک اقلیت حزبی جانب‌داری می‌نماید و می‌نویسد: "یا شما خواهان صلح هستید، در اینصورت فسلان مقدار مقام را، که ملایمت، صلحدوستی و گذشت و غیره ما را ثابت میکنند، بگیرید و مجدداً آهسته آهسته از آکیمف سوی بلخانف به پیچید (ما برای تضمین صلح در حزب بیش از این نمیتوانیم چیزی بدیم، منظور از صلح در اینجا عدم وجود جر و بحث نبوده، بلکه جلوگیری از تخریب حزب به وسیله انفراد منشی آثارشستی است) و یا اینکه شما میخواهید از نظریه خود دفاع نموده و آنرا بسط و توسعه دهید و بطور قطعی (ولو در رشته مسائل تشکیلاتی) بسوی آکیمف بچرخید و حزب را به حقانیت خود بر ضد بلخانف متقاعد سازید، - در اینصورت برای خود یک گروه مطبوعاتی درست کنید، در کنگره نمایندگانی تحصیل کنید و برای بدست آوردن اکثریت شروع بیک مبارزه شرافتمندانه و جر و بحث آشکار بنمائید." (۹۱) در اینجا لنین از حق اقلیت (و هر اقلیتی، نه صرفاً منشویکها) برای تشکیل گروه مطبوعاتی خود و ارائه نمایندگی به کنگره به شیوه تناسبی بحث می‌نماید و آنرا شیوه مبارزه شرافتمندانه (یعنی قانونی و مطابق با روال عادی نه اضطرابی) می‌نامد. ۰۰۰ بنا بر این تردیدی بجای نمی‌ماند که اتهام منشویکها در مورد ایجاد "اختناق در حزب" بوسیله لنین، یک افترا بشیرمانسه بوده و تنها بمنفای دامن زدن به "شایعات حزبی" بمنظور مشروع جلوه دادن روش تحریم بوده است.

رفیق مهران، اما حاضر نیست مضمون واقعی "انترانات و اتهامات" منشویکها به لنین را تشریح نماید؛ زیرا تشریح این مسئله به محکومیت نقطه نظرات خود رفیق مهران منجر میشود. بنا بر این وی دست به اشتقاقی با "منشویکها" می‌زند، یعنی با عدم تشریح مضمون اتهامات منشویکها، همان مطالبی را که منشویکها در مورد لنین ترویج می‌نمودند، تأیید می‌نماید و این تبصره را نیز در خاتمه اضافه میکند که: "انقلابی باید مستند باشد، ضعف منشویکها در عدم بنیشر استناد داخلی حزب بسوده است!!"

آخرین نکته‌ای که باید در تاریخ نگاری رفیق مهران راجع به "مشخصات اصلی دوره دوم" مورد تامل قرار گیرد، ملاحظاتی وی پیرامون تفسیرات حاصل در حزب بلشویک پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه است. وی می‌نویسد: "با شروع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، همه رهبران مهاجر سوسیال دمکرات روسیه باز میگردند. ما توجه به فضای انقلاب و بمنظور تحکیم پیوند حزب ما توده‌های انقلابی کارگران که اینک قهرمانانه پشت بر دهان تراز می‌کوند، لنین بر لزوم منبسط کردن تشکیلات، عضوگیری و وسیع از کارگران

انقلابی، ایجاد نهادها و تشکیلاتهای علنی حزب، در عین حفظ نهادهای مخفی آن، انتشار وسیع مطبوعات علنی تاکید می‌ورزد. (۹۲) نویسند ه سهمترین نکته را در تغییرات حزب بلشویک پس از انقلاب ۱۹۰۵ از قلم می‌اندازد: مکرراتیسیون وسیع ساختار حزب، توسعه وسیع اصل انتخاباتی کردن نهادهای حزبی از صدر تا ذیل و کنار نهادن هر چه بیشتر اصل بر کماری و مقابله با روحیات محافظه کارانه کمیته جی‌ها چه در امر افزایش عضوگیری از کارگران و چه در مورد توسعه مکرراسی حزبی - در این مورد ما خوانندگان را به مقاله لنین تحت عنوان "تجدید سازمان حزب" - مورخ نوامبر ۱۹۰۵ رجوع می‌دهیم. این مقاله مؤید این حقیقت است که از دیدگاه لنین تمرکز کمونیستی اساسا خصلتی سیاسی داشته و بهیچوجه مترادف با تمرکز اختیارات تشکیلاتی در دست "بوروکراسی" حزب نمیباشد و تنها در شرایط استبدادی، بنا به الزامات مبارزه مخفی و پنهانکاری، اختیارات مافوق (از جمله بر کماری) به نهادهای حزبی واگذار میگردد. حال آنکه متناسب با رشد دستاوردهای مکرراتیک پرولتاریا و احراز قدرت بوسیله آن، مکرراسی حزبی بمعنای وسیع کلمه باید توسعه یابد. لنین در اثبات نوق الذکر چنین می‌نویسد: "ما، نمایندگان سوسیال دمکراسی انقلابی، طرفداران "اکثریت"، مکررات اظهار داشته‌ایم که مکرراسی کردن کامل حزب در شرایط کارمخفی ممکن نبود و تحت چنان شرایطی "اصل انتخاب" یک عبارت صرف بود، و تجربه سخنان ما را تأیید کرد. طرفداران پیشین اقلیت بارها در نوشته‌ها ذکر کرده‌اند که (نگاه کنید به جزوه‌ای به قلم "یک کارگر" با مقدمه آکلرود نامه امضا، شده بوسیله "یک کارگر، یکی از بسیاری" در ایسکرا و در جزوه "کارگران در باره انشعاب حزب") در حقیقت اثبات شده است که بکار برد هر شیوه مکرراتیک و هر اصل انتخاباتی واقعی، غیر ممکن است. اما، ما بلشویکها همواره تشخیص داده‌ایم که در شرایط جدید، هنگامیکه آزادیهای سیاسی بدست آمده، ضروری خواهد بود که اصل انتخاب را بکار بیندیم. صورتجلسات کنکره سوم حزب کارگری سوسیال دمکرات این نکته را با قاطعیت تمام اثبات میکند، اگر واقعا اثباتی خواسته شود. (۹۳) اکنون لنین، برخلاف جزوه "چه باید کرد؟" تأکیدات خود را متوجه اهمیت تعیین کننده "خود جوشی انقلابی" کارگران می‌نماید و می‌نویسد: "طبقه کارگر بطور غریزی و خودانگیخته‌ای سوسیال دمکرات است و بیش از ده سال کار انجام شده بوسیله سوسیال دمکراسی به میزان زیادی در جهت تبدیل خودانگیختگی به آگاهی تأثیر داشته است. غول اختراع نکنید رفقا! فراموش نکنید که همواره در زندگی هر حزب زنده و رشد یابنده‌ای عناصری از عدم ثبات، نوسان و تزلزل وجود خواهند داشت. اما این عناصر تأثیر پذیرند و در برابر ثابت قدمی و استحکام سوسیال دمکراتها تسلیم خواهند شد. (۹۴) تمامی این ملاحظات پیرامون دمکراتیسیون کامل حیات حزب پس از انقلاب ۱۹۰۵ از نظر رفیق مهران دور مانده‌اند، تا آنجا که وی در توصیف خود پیرامون تغییرات حاصله در حزب بلشویک پس از این تاریخ، لام تا کام در این خصوص اظهار نظر نکرده است. چرا؟ زیرا برای وی، اختیارات ناشی از شرایط استبدادی، ازلی وابدی وجز، ذات "حزب انقلابی" محسوب میشوند. علاوه مگر، رفیق مهران و همفکران وی در شرایطی از انقلاب سهم هیچیک از رهنمودهای منگور لنین را بکار ستنه‌اند و "کنگره موسی" برگزار کرده‌اند باستم "انتخابی" را در "فرقه" خود رواج داده‌اند که اکنون قادر باشند از معنای عبارات لنین سر در بیاورند؟؟ متأسفانه علیرغم گذشت بیش از یک دهه از انقلاب سهم، هنوز نیز شمیر تشکیلاتی رفیق مهران و برخی دیگر از رفقای منافع وی در همان محدوده دو دهه پیش از انقلاب باقی مانده و تأثیری از تجارب حاصل از انقلاب نبخیرفته است.

الف - شواهد دوره دوم: الواح بجامانده از "نجات یافتگان تصادفی" یا لوحه بجا مانده از یک مورخ غرقه شده؟ - رفیق مهران که طی تفحصات تاریخی خود موضوعی برای جست و خیز در دور و اطراف اظهارات منصل و مشروح لنین در باره علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی در "دوره دوم" نیافته، ترجیح داده است تا بدون هر گونه مکث و توضیحی در باره معنای آنها، صرفا به رونویسی عبارات اکتفا نماید و نهایتا یک "نتیجه گیری

عمومی" (بهتر بود گفته میشد، یک نتیجه گیری اخلاقی - ادبی - هنری) از مجموعه آنها بنماید. وی تصور میکند که با سکوت در باره مفاهیم مطروحه در مقالات این دوره لنین، میتواند خود را از غرق شدن نجات دهد. بسی بگذارید با رجوع به "نتیجه گیری" وی، شیوه شنا کردن او را زیر نظر گیریسم.

وی می‌نویسد: "۰۰۰ آیا در این نوشته‌ها چیزی در اثبات ضرورت علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی وجود دارد؟ نه، بهیچ وجه. زیرا اولاهمه این نوشته‌ها بیان کننده تدابیر اضطراری خاصی هستند که برای جلوگیری از انشعاب در یک مقطع از تاریخ حیات حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه اتخاذ شده‌اند و در آنها هیچ چیزی در باره قواعد و مقررات حاکم بر حیات حزب در حالت طبیعی وجود ندارد. نیاز به گفتن ندارد که در هر دوره انشعاب مسائلی پیش می‌آیند و شیوه‌هایی بکار گرفته میشوند که معلوم نیست در دوره‌های حیات طبیعی حزب درست یا مقبول باشند. تردیدی نیست که شیوه‌های برخورد مسئولان لنین در مقابل شیوه‌های فرد گرایانه و آنارشستی رهبران منشویک، سرمشق‌های بسیار گرانبهایی به همه کمونیست‌هایی هستند که در جای خود باید مورد توجه قرار بگیرند. اما تعمیم دادن این تدابیر اضطراری مشخص به دوره‌های عادی حیات حزب چیزی جز یک "مصادره به مطلوب" نمیتواند باشد. (۹۵) بسیار خوب. نویسنده دیگر از "فقدان حزب واحتمالاً عدم نیکنند، بلکه توجه ما را به اضطرار ناشی از "شرایط انشعابی" جلب می‌نماید. او مدعیست که "این نوشته‌ها" مبین "تدابیر اضطراری خاصی" هستند و بدینسان نباید آنها را برای روال عادی حزب معتبر و دارای موضوعیت پنداشت و دست به "مصادره به مطلوب" زد (آیا این ادعا صحیح است؟ بهیچوجه! چرا؟ زیرا بلشویکها بر خلاف منشویکها، در مبارزه حزبی خود اساسا به روشهای شرافتمندانه و قانونی متوسل میشدند و تنها بخاطر مصالح ناشی از وحشت حزب، سه برخی از گذشته‌ها و امتیازات تن میدادند. این گذشته‌ها و امتیازات که تدابیر اضطراری دوره انشعاب محسوب میشوند، جنبه فرعی داشتند. بنابراین در بررسی "نوشته‌های لنین" در این دوره باید آنچه را که جنبه اصلی دارد (و این به شیوه‌های قانونی و شرافتمندانه مبارزه حزبی مربوط میشود)؛ و از آنچه جنبه فرعی (و نتیجتا خصلت اضطراری، گذشت، امتیاز و مصالحه) دارد، سازشناخت. بالعکس روش منشویکها، اساسا خصلتی غیر قانونی و جنجالی داشته و برای دوره‌های عادی حیات حزب غیر قابل تقلید و مضر می‌باشند. این تفاوت روش در مبارزه، از تفاوت مضمون نشات میگردد.

لنین زمانی به نقل از مارکس اظهار داشت: "شرافت در سیاست، نتیجه قدرت است؛ ریاکاری نتیجه ضعف است. (۹۶) این حقیقت در مبارزات حزبی غیر قابل انکار است. هنگامیکه رفیق مهران تمامی نوشته‌های لنین را در دوره منگور "تدابیر اضطراری خاصی" و سایرین غیر قابل استفاده در دوره عادی حیات حزب می‌نامد، متوجه نیست که چه اتهام بزرگی را به لنین منسوب می‌نماید. اظهار مطلب منگور بمعنای آن است که بلشویکها در مبارزه علیه منشویکها اساسا به شیوه‌های قانونی مبارزه حزبی متوسل نشده، بلکه از شیوه‌های ماورای قانونی و مصالحه‌ها و سازشهای غیراصولی استفاده کرده‌اند!! بیان چنین مطلبی از دیدگاه رفیق مهران که ماکسولیم را در مبارزات حزبی عین لنینسم می‌پندارد، البته تعجب آور نیست. چرا که: "همه میدانند که چه نیکوست شهریار را که درست بپیمان باشد و در زندگی راست روش و بی نیرنگ. با اینهمه، آزمونهای دوران زندگانی ما را چنین آموخته است که شهریارانی که کارهای گران از دستشان برآمده است آسانی بوده‌اند که راستگوداری را به چیزی نمرده‌اند و با نرنسنگ آسمان را به بازی گرفته‌اند و، سرانجام، بر آسانی که راستی پیشه کرده‌اند جیره گشته‌اند. می‌باید بدانید که برای ستریدن ما دسگران دوره در پیش است: یکی ما قانون؛ دیگری ما زور. روش نخستین در خور انسان است و دومین، روش ددان؛ و از آنجا که روش نخستین چه بسا کارآمد نیست، ناگزیر به دومین روی می‌باید آورد. از اینرو، بر شهریار است که بدانند چگونه روش ددان و انسان را نیک به کار بندند. (۹۷) اما لنین به شیوه

دیگری استدلال می‌نماید - او در نوشته معروفش موسوم به "به حزب" که رفیق مهران تنها از عنوان آن یاد کرده و حاضر نیست کوچکترین اشاره‌ای به مطالب آن بنماید (۹۸) در این باره چنین می‌نویسد: "شکل عمل هر یک از طرفین به گرایش اساسی اش بستگی دارد - اکثریت حزب که بهر قیمت نگران حفظ وحدت و هم پیوندی حزب بود تنها از طریق ابزارهای قانونی حزب مبارزه کرد و چندین بار بخاطر نیل به یک توافق به گذشتن از مبادرت ورزید - اقلیت در پی گرایش آنارشیستی هیچگونه تمایلی برای مصالحه و وحدت در حزب نشان نداده است - آنان هر گذشتی را به سلاخی برای ادامه جنگ مسلح ساختند و از تمام خواسته‌های اقلیت تنها یکی در شرایط کنونی مورد موافقت قرار نگرفته است - و آن اینکه اختلاف باید بوسیله کمیته‌های (برگماری) افراد اقلیت بدون کمیته مرکزی کشیده شود - و با این وجود حملات اقلیت از همیشه شریانه تر است - در حالیکه کنترل ارگان مرکزی و شورای حزب را بدست گرفته‌اند اقلیت در بهره جویی از همان دستبازهای حزبی که در واقع علیه آن می‌جنگد در جهت منافع محفلشان تردیدی بخود راه نمدهند -" (۹۹) همانطوریکه لنین میگوید شکل عمل هر یک از طرفین، بلشویک و منشویک، به گرایش اساسی وابسته بود - اکثریت حزب "تنها از طریق ابزارهای قانونی حزب مبارزه کرد" و "چندین بار بخاطر نیل به یک توافق به گذشتن از مبادرت ورزید -" اکثریت قادر بود به اتخاذ شیوه‌های قانونی و شرافتمندانه مبارزه حزبی (یعنی شیوه‌هایی که روال طبیعی کار محسوب میشوند و خلعت "تدابیر اضطراری خاص" ندارند) بود، چرا که از وحدت واقعی حزب و نه منافع فرقه‌ای محفلی جانبداری میکرد - اما اقلیت مجبور بود به شیوه "جار و جنجال"، "شایعه‌پراکنی"، افترا، تحریم و آنارشیزم متوسل شود، زیرا منافع فرقه‌ای محفلی را بر منافع ناشی از اتحاد واقعی حزب ترجیح می‌شمرد - بلشویکها بخاطر نیل به یک توافق به گذشتن از مبادرت ورزیدند - این گذشتن که ناشی از شرایط اضطرار و بمنظور جلوگیری از انشعاب بودند، کدا مند؟ بلشویکها حاضر شدند منشویکها را به هیئت تحریریه نشریه مرکزی دعوت کنند، و حتی اکثریت هیئت را در اختیار آنها بگذارند منوط به اینکه کمیته مرکزی در اختیار آنها باشد، بلشویکها بهیچوجه در مقابل نقض انضباط اکید از جانب منشویکها و رابوچیگی دیپلوماتیکها به حربه اخراج یا تکفیر متوسل نشدند و آماده بودند تا هرگونه مصالحه دیگری (بجز تسلط منشویکها بر کمیته مرکزی علاوه بر شورای مرکزی و ارگان مرکزی) را نیز بعمل آورند - بی تردید تمامی این انعطافها، گذشتها، مصالحه‌ها، و غیره خلعتی اضطراری داشته و در شرایط عادی فعالیت حزب غیر قابل استفاده و تقلیدند اکنون پرسیدنی است، که شیوه اصلی مبارزه بلشویکها یعنی طسرق و ابزارهای شرافتمندانه و قانونی مبارزه حزبی که مورد استفاده آنها قرار گرفت (شیوه‌هایی که در شرایط عادی فعالیت حزب بکار گرفته میشوند و براهتی میتوان آنها را در اساسنامه نیز منظور کرد) کدام بود؟ من بیشتر با استناد به اظهارات لنین در رساله "یک گام به پیش، دو گام به پس" شان دادم که طریق شرافتمندانه از دیدگاه لنین عبارتست از "توضیح جریان در مطبوعات یا در کنگره"!

وی در حالیکه اقلیت را اکیدا به تسعیت از اکثریت فرا بخواند، حق بسی قید و شرط اقلیت را در طرح علنی مباحثات و انتقاداتش می‌پذیرد - تأیید این حقوق اقلیت از جانب لنین بهیچوجه خلعتی اضطراری نداشته بلکه از زمره قواعد و مقررات حاکم بر حیات حزب در حالت طبیعی (از منوع "مصادره به مطلوب") محسوب میشود - ندین لحاظی در مقاله "به حزب" راجع به حقوق اقلیت چنین اشعار میدارد: "۳- قوانینی که باید انجام مبارزات حزبی بوسیله شیوه‌های حزبی را تضمین کند - تجربه کسل مبارزات بعد از کنگره اساسی بودن این اصلاح را نشان داده است - ضروری است که تضمین حقوق هر اقلیتی درون قوانین حزبی گنجانده شود - بصورتی که عدم توافق، نارفتاریها و هیجانات که بیبوسنه و بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیرینند می‌آیند بجای آنکه در کانال‌های محفلی بازاری و کهنه و صف بندیند و مشاجرات جریان یابند به کانالهایی (که هنوز بانها عادت نکرده‌ایم) مبارزه قانونی و اصولی و شایسته در جهت اقناع فرد کشانده شود - در میان شرایط

مورد لزوم برای چنین تفسیری نکات ذیل را طقه بندی میکنیم - اقلیت باید مجاز باشد که دارای یک یا چند گروه نویسنده بوده، حق دارا بودن نماینده در کنگره‌ها را داشته باشد، همراه با وسیعترین تضمینات رسمی در رابطه با انتشار ادبیات حزبی انتقاد آمیز از فعالیتهای نهادهای مرکزی حزب - حق کمیته‌ها برای دریافت (از طریق سیستم عمومی توزیع حزب) نشریات حزبی خاصی که مورد تمایلشان میباشد باید رسماً شناخته شود - حدود اختیارات کمیته مرکزی در جهت اثر گذاری بر ترکیب پرسنل کمیته باید بدقت تعریف شوند - به اعتقاد ما بسیار مهم است که ترتیبات لازم برای انتشار ادبیات اقلیت آنگونه که کمیته مرکزی به اقلیت کنگره دوپیشنهاده کرد لزوماً در قوانین گنجانده شود به آصورت که فائزتی یک حکومت نظامی که از طرف خود اقلیت اختراع شده است محتملاً از بین برود و اینک - مبارزات درونی و اجتناب‌ناپذیری در حزب بتواند در اشکالی شایسته‌مبدون تداخل با کار مثبت هدایت شود" (۱۰۰) در اینجا صحبت از تنظیم قوانین مشخصی پیرامون حقوق اقلیت است که باید در اساسنامه حزب (یعنی در "مقررات حاکم بر حیات حزب در حالت طبیعی") گنجانده شود - از دیدگاه لنین، این قوانین امکان میدهند تا مباحثات حزبی بجای آنکه در "کانالهای محفلی بازاری و کهنه" هدایت گردند، به شیوه‌ای "قانونی و اصولی و شایسته و در جهت اقناع فرد" جریان یابند - مقررات مزبور نه تنها اقلیت را برای داشتن یک یا چند گروه نویسنده مجاز می‌نمایند، بلکه برای آنها حق ارائه نمایندگی تناسی در کنگره‌ها، وسیعترین تضمینات رسمی در رابطه با انتشار ادبیات حزبی انتقاد آمیز از فعالیت نهادهای مرکزی حزب و حق کمیته‌ها برای دریافت نشریات حزبی خاصی که مورد تمایلشان می‌باشد را نیز به رسمیت می‌شناسد - پیشتر نیز دیدیم که لنین در رساله "یک گام به پیش، دو گام به پس"، همین روش مبارزه را بمثابة شیوه قانونی و شرافتمندانه مبارزه حزبی توصیه مینماید - آیا میتوان تردیدی داشت که آنچه لنین فوقاً بعنوان شیوه قانونی و شرافتمندانه مبارزه حزبی مطرح مینماید، همانا حق اقلیت منعی بر علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبیست؟ ملاحظه میکنید که در تمامی عبارات لنین صحت سر طرح کامل عقاید و انتقادات اقلیت (سرابین بدون سانسور)، - شیوه‌ای سیستماتیک میباشد و بی حتی از حق اقلیت دادر بر داشتن یک یا چند گروه نویسنده (انتشار مطبوعات ویژه اقلیت) یاد میکند که باید از طریق شبکه توزیع رسمی حزب، بخش گردد - خلاصه آنکه او کاملاً "احسن مصادره به مطلوب" است - و اما آیا "علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبی" شاخ و دم دارد و چیزی جز این است؟؟؟ بعلاوه آیا ضوابط اساسنامه ای که بمنظور هدایت مبارزات حزبی در مسر قانونی و اصولی و خاتمه دادن به شیوه‌های محفلی و بازاری مشاجرات فرقه‌ای تنظیم شده‌اند، از زمره "تدابیر اضطراری خاص" هستند یا از جمله "قواعد و مقررات حاکم بر حیات حزب در حالت طبیعی"؟؟؟ رفیق مهران که غرق پیشداوریهای خود میباشد، ما اظهار این مطلب که نوشته‌های لنین در این دوره "سنان کننده تدابیر اضطراری خاصی هستند که برای جلوگیری از انشعاب مشخصی در یک مقطع از تاریخ حیات حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه اتخاذ شده‌اند و در آنها هیچ چیزی در باره قواعد و مقررات حاکم بر حیات حزب در حالت طبیعی وجود ندارد"، خود را لو داده است - او که خواسته است تمامی ادبیات لنین در دوره مزبور را فاقد هر گونه اعتبار کلی معرفی نماید (و در این خصوص گوی سفت را از استالین و ابورتونستهای اکثریتی ربنده است)، مجبور شده است تا آنها را به تدابیر اضطراری (نوع عادی)، برای یک مقطع معین (و نه یک روش)، برای دوره‌ای معین از حیات یک حزب معین (یعنی پدیده‌ای روسی و نه جهانی) تنزل دهد - اما با این توصیفات، وی مبارزه لنین علیه منشیوم را نیز از مبارزه اصولی معین، مطابق با قوانین و روشهای حزبی به یک منازعه حقیر فاقده پرنسپ مطالبی با زد و بندهای دلخواهانه رهبری یک "فرقه" (بلشویکها) تقلیل داده است! شناگر ما بجای شنا کردن، تنها بر آب کوبیده و جنجال راه انداخته است -

سرانجام وقتی که نویسنده ریاکارانه به تحسین لنین می‌پردازد و می‌نویسد:

دیگری استدلال می‌نماید - او در نوشته معروفش موسوم به "به حزب" که رفیق مهران تنها از عنوان آن یاد کرده و حاضر نیست کوچکترین اشاره‌ای به مطالب آن بنماید (۹۸) در این باره چنین می‌نویسد: "شکل عمل هر یک از طرفین به گرایش اساسی اش بستگی دارد - اکثریت حزب که بهر قیمت نگران حفظ وحدت و هم پیوندی حزب بود تنها از طریق ابزارهای قانونی حزب مبارزه کرد و چندین بار بخاطر نیل به یک توافق به گذشتن از مبادرت ورزید - اقلیت در پی گرایش آنارشیستی هیچگونه تمایلی برای مصالحه و وحدت در حزب نشان نداده است - آنان هر گذشتی را به سلاخی برای ادامه جنگ مسلح ساختند و از تمام خواسته‌های اقلیت تنها یکی در شرایط کنونی مورد موافقت قرار نگرفته است - و آن اینکه اختلاف باید بوسیله کمیته‌های (برگماری) افراد اقلیت بدون کمیته مرکزی کشیده شود - و با این وجود حملات اقلیت از همیشه شریانه تر است - در حالیکه کنترل ارگان مرکزی و شورای حزب را بدست گرفته‌اند اقلیت در بهره جویی از همان دستبازهای حزبی که در واقع علیه آن می‌جنگد در جهت منافع محفلشان تردیدی بخود راه نمدهند -" (۹۹) همانطوریکه لنین میگوید شکل عمل هر یک از طرفین، بلشویک و منشویک، به گرایش اساسی وابسته بود - اکثریت حزب "تنها از طریق ابزارهای قانونی حزب مبارزه کرد" و "چندین بار بخاطر نیل به یک توافق به گذشتن از مبادرت ورزید -" اکثریت قادر بود به اتخاذ شیوه‌های قانونی و شرافتمندانه مبارزه حزبی (یعنی شیوه‌هایی که روال طبیعی کار محسوب میشوند و خلعت "تدابیر اضطراری خاص" ندارند) بود، چرا که از وحدت واقعی حزب و نه منافع فرقه‌ای محفلی جانبداری میکرد - اما اقلیت مجبور بود به شیوه "جار و جنجال"، "شایعه‌پراکنی"، افترا، تحریم و آنارشیزم متوسل شود، زیرا منافع فرقه‌ای محفلی را بر منافع ناشی از اتحاد واقعی حزب ترجیح می‌شمرد - بلشویکها بخاطر نیل به یک توافق به گذشتن از مبادرت ورزیدند - این گذشتن که ناشی از شرایط اضطرار و بمنظور جلوگیری از انشعاب بودند، کدا مند؟ بلشویکها حاضر شدند منشویکها را به هیئت تحریریه نشریه مرکزی دعوت کنند، و حتی اکثریت هیئت را در اختیار آنها بگذارند منوط به اینکه کمیته مرکزی در اختیار آنها باشد، بلشویکها بهیچوجه در مقابل نقض انضباط اکید از جانب منشویکها و رابوچیگی دیپلوماتیکها به حربه اخراج یا تکفیر متوسل نشدند و آماده بودند تا هرگونه مصالحه دیگری (بجز تسلط منشویکها بر کمیته مرکزی علاوه بر شورای مرکزی و ارگان مرکزی) را نیز بعمل آورند - بی تردید تمامی این انعطافها، گذشتها، مصالحه‌ها، و غیره خلعتی اضطراری داشته و در شرایط عادی فعالیت حزب غیر قابل استفاده و تقلیدند اکنون پرسیدنی است، که شیوه اصلی مبارزه بلشویکها یعنی طسرق و ابزارهای شرافتمندانه و قانونی مبارزه حزبی که مورد استفاده آنها قرار گرفت (شیوه‌هایی که در شرایط عادی فعالیت حزب بکار گرفته میشوند و براهتی میتوان آنها را در اساسنامه نیز منظور کرد) کدام بود؟ من بیشتر با استناد به اظهارات لنین در رساله "یک گام به پیش، دو گام به پس" شان دادم که طریق شرافتمندانه از دیدگاه لنین عبارتست از "توضیح جریان در مطبوعات یا در کنگره"!

وی در حالیکه اقلیت را اکیدا به تسعیت از اکثریت فرا بخواند، حق بسی قید و شرط اقلیت را در طرح علنی مباحثات و انتقاداتش می‌پذیرد - تأیید این حقوق اقلیت از جانب لنین بهیچوجه خلعتی اضطراری نداشته بلکه از زمره قواعد و مقررات حاکم بر حیات حزب در حالت طبیعی (از منوع "مصادره به مطلوب") محسوب میشود - ندین لحاظی در مقاله "به حزب" راجع به حقوق اقلیت چنین اشعار میدارد: "۳- قوانینی که باید انجام مبارزات حزبی بوسیله شیوه‌های حزبی را تضمین کند - تجربه کسل مبارزات بعد از کنگره اساسی بودن این اصلاح را نشان داده است - ضروری است که تضمین حقوق هر اقلیتی درون قوانین حزبی گنجانده شود - بصورتی که عدم توافق، نارفتاریها و هیجانات که بیبوسنه و بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیرینند می‌آیند بجای آنکه در کانال‌های محفلی بازاری و کهنه و صف بندیند و مشاجرات جریان یابند به کانالهایی (که هنوز بانها عادت نکرده‌ایم) مبارزه قانونی و اصولی و شایسته در جهت اقناع فرد کشانده شود - در میان شرایط

مبارزه با اقدامات آنارشستی منشوبکها پیشنهاد می کند و مسلخ انعطاف بی حد و مرز می گردد. لنسن در نامه به ایسکرا، به مقاله، پلخانف پاسخ می گوید. ما مطالعه، کامل کابین نامه را به خوانندگان توصیه می نمایم و نظر به اهمیت این نامه در تشریح دلایل بینادین علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی، بخشهای مطولی آن را نقل خواهیم کرد.

لنسن در ابتدای نامه به این اظهار نظر پلخانف اشاره می کند که رهبر باید آماده باشد تا برای تأمین اتحاد حزب، حداکثر گذشتهای ممکنه، شخصی را بعمل آورد. وی این نکته را تأیید می نماید و می نویسد: "قبل از هر چیز باید بگویم، فکر می کنم که نویسنده مقاله، زمانیکه بر تأمین اتحاد حزب و اجتناب از انشعابات جدید تأکید می کند، هزار بار حق دارد، بخصوص به دلیل اختلافاتی که نمی توانند مهم تلقی شوند. توسل به طحجویی، آرامش و آمادگی برای گذشت کردن دیکر رهبر، در تمام اوقات و مخصوصاً در حال حاضر، بسیار قابل ستایش است. تکفیر یا اخراج از حزب در مورد نه تنها اکونومیستهای سابق بلکه حتی گروههای کوچک سوسیال دموکراتی که از "بی ثباتی مشخص" رنج می برند، مطمئناً غیر منطقی خواهد بود، بقدری غیر منطقی که لحن کاملاً تند نویسنده، مقاله را - وقتیکه در مورد کسانی که او از، خود سر، کله شق و سوباکویچههای احمقی که توانایی اخراج شدن را دارند، محبت می کند - می توانیم حس کنیم." (۱۰۴) بدین ترتیب لنسن می بنیرد تا در مقابل اقدامات آنارشستی گروه های تشکیل دهنده، اقلیت (اعم از اکونومیستهای سابق و دیگر گروه های کوچک سوسیال دمکراتیک)، سیاست تکفیر یا اخراج را در پیش نکیرد. طعنا چنین روشی بمعنای گذشت در مقابل موارد شدید نقض انضباط از جانب اقلیت بوده، با انحراف معینی از الگوهای منظم مرکزیت و انحراف از اطاعت مطلق به انضباط توأم می باشد. معیناً لنسن چنین گذشتهایی را به نفع مصالح عالییه، حزب می شمارد و در ادامه چنین می نویسد: "هنگامیکه یک برنامه حزبی و یک سازمان حزب داریم، نه تنها باید با همکاران نوازی ستونهای ارگان حزب را برای تبادل عقاید آزاد کنیم بلکه باید به این گروه ها ۰۰۰ فرصت داد تا بطور سیستماتیک، اختلافاتشان را - هر چند هم که مختصر باشد -

بیان کنند. دقیقاً برای اجتناب از بسیار خشک و کله شق و سوباکویج بودن نسبت به "فردگراشی آنارشستی" بنظر ما لازم است حداکثر کوششمان را بکنیم - حتی اگر این کوشش مستلزم انحراف معینی از الگوهای منظم سانترالیزم (مرکزیت) و انحراف از اطاعت مطلق به دیمیپلین باشد - تا این گروهک بتوانند بی پرده سخن بگویند و به تمام حزب این فرصت را بدهند تا درجه اهمیت یا بی اهمیت بودن این اختلافات را سنجین کرده و تعیین کند که دقیقاً در کجا و چگونه و در مورد چه کسانی بی ثباتی بروز می کند." (۱۰۵) سنار این لنسن این چشم پوشی از سیاست اخراج یا تکفیر در قبال نقض انضباط شدید را ضروری می پندارد تا مبارزه در مسیر حزبی و اصولی یعنی طرح علنی و کامل اختلافات در برابر حزب هدایت شود. روش لنسن درست در نقطه مقابل روش رفیق مهران قرار دارد. رفیق مهران و دیگر اعضای فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی، بر این باورند که پذیرش حق اظهار نظر علنی و کامل (بدون سانسور) معترفین به معنای ساده لوحی ست. (۱۰۶) از اینرو ابتدا باید يك سوم نیروهای تشکلات را اخراج کرد و تنهایی از انشعاب به بحث علنی سی قیسد و شرط پرداخت! لنسن که از زمره، "ساده لوحان" طرفدار حزبیت است و هیچ نصیبی از "زرنگی فرقه‌ای" نبرده است، نحوه دیگری استدلال می کند. وی می گوید که سیاست اخراج یا تکفیر اقلیت به نفع وحدت حزب ست، بالعکس بایدما گذشت و چشم پوشی از اقدامات انضباط شکنانه، آنان، فرصت لازم را دست آورد تا از آنان برای طرح کامل و علنی عقاید و اختلافات خود در پیشگاه حزب دعوت نمود. چنین مساحتی، به کلیه کارگران پیشرو و آگاه و توده ها و اعضای حزب امکان می دهه تا در ساره، حدود واقعی و ماهیت اختلافات داووری کنند، روش هر يك از صاحبهای حزب را زیر نظر گیرند و ما اسراژ نظر در مورد اختلافات، سرویشت نهایی این مبارزه را تعیین نمایند. این موضوعیت که با وضوح تمام توسط لنسن تشریح شده است. حالا سببم رفیق مهران "زرنک" بی از قراشت

" تردیدی نیست که شیوه های برخورد مسئولانه لنسن در مقابل شیوه های فردگرایانه و آنارشستی رهبران منشوبک، سر مشق های بسیار گرانباشی به همه کمونیستها میدهد که در جای خود باید مورد توجه قرار بگیرند. آدمی از فرط ریاکاری نویسنده، انگشت حیرت به دندان میگرد. (۱۰۱) این سخنان از دهان، سخنگوی حکومت نظامی در تشکیلات ما بیرون می آید که به جرم اعتراف به سانسور مقالات مباحثاتی، بیش از يك سوم اعضا و مسئولین سازمان را باصطلاح "اخراج" کرد و آن وقت حضرتش از "تردیدی نیست"، "برخورد مسئولانه" و "سرمشق های بسیار گرانباشی" یا نمکنند که "در جای خود باید مورد توجه قرار بگیرند" (بهرتر بود به جیبای "توجه"، از واژه "نقد" استفاده میشد تا در لحن والا منشانه عیسارت سکتیهای ایجاد نگردد. (۱۰) کجا، مورخ محترم، کجا؟؟؟ یا مزگی و شوخ طبعی -

تان را کنار بگذارید و به این ریاکاری شرم آور پایان دهید!

"استدلال" دوم رفیق مهران سرویشت بهتری از "استدلال" اول وی ندارد. او می نویسد: "ثانیاً در همین نوشته های نقل شده در بالا گفته های صریحی وجود دارند که نشان میدهد علنیت مباحثات حزبی نمیتواند بی قید و شرط باشد. مثلاً در نوشته دوم (نامه به ایسکرا) وقتی لنسن میگوید باید منتهای تلاش صورت بگیرد که گروههای مخالف از حزب جدا نشوند، "حتی اگر این مستلزم عدول از الگوهای بدون سانترالیزم و [عدول] از اطاعت مطلق از انضباط باشد" کاملاً معلوم است که ایسن انعطاف ها را نه تنها روال طبیعی کار نمیداند، بلکه حتی عدول اضطراری از انضباط حزبی نیز تلقی میکند ولی با این وجود صرفاً برای جلوگیری از يك انشعاب بی معنی لازم می بیند. یا وقتی در همان نوشته میگوید دريك سازمان مخفی مساطلی وجود دارند که ضرورتاً باید پنهان داشته شوند، کاملاً روشن میشود که علنیت مباحثات حزبی حتی در دوره های انشعاب نیز نمیتواند بی قید و شرط باشد. و یا وقتی در نوشته سوم (چرا زهیشت تحریریه ایسکرا استعفا دادم) گفته میشود که لنسن بشرط بهبود اوضاع در حزب حاضر بوده استعفاش را علنی نساژد، معلوم میشود که از نظر و علنیت نمیتواند بی قید و شرط باشد." (۱۰۲)

بگذارید، یکایک مستندات پیشین را به خاطر آوریم و بار دیگر منامین آنها را وارسی نمایم تا بی پایگی "خرده فرمایشات" فوق را نیز بر ملا کرده باشیم.

نخستین سند ما، نامه لنسن و پلخانف به مارتف به تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۰۳، با عنوان "به رفیق مارتف از جانب تحریریه ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" است. (۱۰۳) در این نامه، مطابق با تصمیم کنگره دوم، از مارتف دعوت عمل میآید تا سه هفت تحریریه ارگانهای مرکزی حزب (ایسکرا و زاریا) گمارده شود و حول اختلافات خود با اکثریت بسه مبارزه ایندولوزیک علنی بی قید و شرط سادرت ورزد. همین نامه ما برخی تنبیهات به ویراستاران سابق "ایسکرا" و کارمندان رفیق ترتکی نیز ارسال شده بود، مستسی از آنجا که آنان از جانب کنگره به عضویت در هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی حزب انتخاب نشده بودند. بخش مربوطه به برکامی صرفاً به مارتف اختصاص یافته بود. من در سند پیش نیز به این نامه اشاره کرده ام و با رجوع به لنسن اثبات نموده ام که اولاً حق بیان کامل (بدون سانسور و قید و شرط) اقلیت از جانب اکثریت محرز تلقی شده، ثانیاً چنین مساحتی، يك طریق قانونی، اصولی و مشروع مبارزه حزبی (اونه شیوه، اضطراری بلکه از نوع "مصادره به مطلوب") معرفی شده است.

دومین سند، نامه به ایسکرا مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۰۳ است. این مقاله که در ایسکرا شماره ۵۳ انتشار یافته، پاسخی به مقاله، پلخانف تحت عنوان "چه نباید کرد؟" محسوب می شود. در آن هنگام، لنسن از هیئت تحریریه، ایسکرا استعفا گفته بود و پلخانف با نقض مصوبات کنگره، دوم، ویراستاراً پیشین ایسکرا مجدداً به هیئت تحریریه دعوت کرده بود. لنسن با سکار گرفتن استعفا، زیبایی و نعمت پلخانف را چنین توصیف می کند: منشوبکها علیه منشوبکها قیام می کنند و پلخانف را به اسیری می گیرند. اسیر منگور نیز سیاست "گشتن با سوسه" با با عطوفت، را بعنوان شیوه،

این عبارات، چگونه آن را مطابق دیدگاه خود "تفسیر" می نماید و چه چیزی از آن در می یابد؟

وی می نویسد: "در همین نوشته های نقل شده در بالا گفته های صریحی وجود دارند که نشان می دهند علنیت مباحثات حزبی نمی تواند بی قید و شرط باشد. مثلا در نوشته دوم (نامه به ایسکرا) وقتی لنین می گوید باید منتهای تلاش صورت بگیرد که گروهکهای مخالف از حزب جدا نشوند، حتی اگر این مستلزم عدول از الگوهای مدون سانترالیزم و [عدول] از اطاعت مطلق از انضباط باشد "کاملا معلوم است که این انعطاف را نه تنها روال طبیعی کار نمی داند، بلکه حتی عدول اضطراری از انضباط حزبی نیز تلقی می کند ولی با این وجود صرفا برای جلوگیری از يك انشعاب بی معنی لازم می بیند." مورخ ما مطلقا از فهم نامه عاجز است! وی می گوید لنین از "عدول از الگوهای مدون سانترالیزم و [عدول] از اطاعت مطلق از انضباط" سخن می گوید. چنین گذشت، انعطاف و چشم پوشی البته يك اقدام اضطراریست، اما این چه ربطی به مردود شدن علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی دارد؟؟ نویسنده می خواهد چنین القا کند که گویا لنین با پذیرش علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی مرتکب عدول از الگوهای مدون سانترالیزم و غیره شده است. حال آنکه لنین با اشاره به "عدول از الگوهای مدون سانترالیزم"، گذشت از سیاست تکفیر یا اخراج در قبال گروهبندی های منگور را مد نظر دارد. وی این گذشت را انجام داده است تا مبارزه در مسیر قانونی، اصولی، شرافتمندانه و مشروع هدایت شود. و اما مبارزه قانونی، اصولی، شرافتمندانه و مشروع کدام است؟ "ساحته در مطبوعات یا در کنگره"، این است شیوه، اصولی و قانونی مبارزه که اقلیت بدان تن نداده و به روش تحریم متوسل شده است. به يك کلام، لنین خواهان چشم پوشی از سیاست تکفیر و اخراج است تا مبارزه در مسیر قانونی یعنی مباحثه در مطبوعات یا در کنگره جریان یابد.

رفیق مهران اما از درک این نکات بدیهی قاصر است. چرا؟ زیرا او اسیر پیشداوریهای فرقه ای خود می باشد و بنابراین نمی تواند اولاً علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی را بعنوان يك شیوه شرافتمندانه و اصولی مبارزه حزبی بپذیرد، و همواره آن را چیزی "تحمیلی"، "از سر اجبار و ناچاری"، "منافی با" روال عادی زندگی حزب" و "اساسنامه" تلقی می کند؛ ثانیاً، وی بنا بر "زنگی های" حقیر فرقه ای خود نمی تواند تصور کند که به جریانی که "قصد انشعاب دارد"، امکان طرح علنی و کامل نقطه نظرات داده شود.

لنین، اما، از علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی بعنوان يك شیوه اصولی مبارزه حری جانبداری می کند و خواهان آن است که به "ابن گروهکها باید ۰۰۰ فرصت داد تا بطور سیستماتیک، اختلافاتشان را هر چند هم که مختصر باشد - بیان کنند." لنین دلایل بنیادین خود را در ایس خصوصاً مغفلا تشریح می نماید.

نخستین دلیل وی عبارتست از خاتمه دادن به سنن فرقه کرائسی محفلی در مشاجرات حزبی و ایجاد يك حزب توده ای بجای فرقه های پراکنده. ظناً چینی استدلالی مشتمل بر شرایط "اضطراری" نویسنده بلکه از منطق روال طسعی فعالیت حزبی نشجه می شود. ملاحظه کنید: "در واقع مدت زیادی است که باید سنت فرقه کرائسی محفلی را کاملاً جارو کرد. و - حزبی که بر توده ها تکیه دارد - قاطعانه شعار تور بیشتر! را به پیش برد. بگذار حزب همه چیز را بداند، بگذار همه چیز داشته باشد، (بگذار) مطلقاً تمام موادی را که برای داوری همگی اختلافات گوناگون، بازگشت های به رویزیونیسم، انحرافات از انضباط، و غیره لازم است، (در اختصار داشته باشد). اعتماد بیشتر برای داوری مستقل در بسازه کل تشکلات سوسیله کارگران حزبی! آنها، و تنها آنها قادر خواهند بود که جلوی گستاخی بیش از حد گروهکهای متمایل به انشعاب را بگیرند، تنها آنها قادر خواهند بود که با نفوذ آهسته و غیر محسوس، اما بیگیر گسسان، آنها (گروهکها) را به "حسن نیت" آغشته سازند تا انضباط حزبی را مشاهده کنند؛ تنها آنها قادر خواهند بود که بر آتش فردگرائی آتارشیستی، آب سرد بریزند و با وجود واقعتاً ملموس بی تفاوتیشان، بطور مستنسد،

حقیر بودن این اختلافات را که سوسله عناصر مایل به انشعاب مزرکنشائی میشوند، شات کرده و عملاً نشان دهند. جواب من به سؤال "چه نباید کرد؟" (بطور اعم چه نباید کرد و بطور اخص برای جلوگیری از يك انشعاب، چه نباید کرد)، اول از همه عبارتست از: ظهور و رشد علل بالقوه، بلك انشعاب را از حزب پنهان نکند، هیچکدام از شرایط و وقایعی را که در تشکیل چنین عللی دخالت دارند مخفی نسازید، و بالاتر از اینها، این علل را نه تنها از حزب، بلکه تا جایی که مقدور است، از مردم خارج از حزب نیز پنهان نسازید. من می گویم "تا جایی که مقدور است" زیرا میدانم که در يك سازمان مخفی مسائلی وجود دارد که لزوماً باید مخفی نگه داشته شوند - اما در انشعابات ما، این چیزها نقش مهمی را بازی نمی کنند. بطور گسترده تبلیغ کنید - این مطمئن ترین و قابل اعتمادترین وسیله برای جلوگیری از انشعابات است که می توان از آنها جلوگیری کرد و زینبهای ناشی از این انشعابات را که دیگر قابل جلوگیری نیستند، به حداقل کاهش داد." (۱۰۷) اکنون ببینید رفیق مهران در باره این عبارات چه "تفسیری" در رد علنیت بی قید و شرط مباحثات ارائه می دهد. وی می نویسد: "یا وقتی در همان نوشته می گوید در يك سازمان مخفی مسائلی وجود دارند که ضرورتاً باید پنهان داشته شوند، کاملاً روشن می شود که علنیت مباحثات حزبی در دوره های انشعاب نیز نمی تواند بی قید و شرط باشد." رفیق مهران برای استتار، سرخود را نظیر كيك زیر برف فرو کرده است! آیا طرفداران علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی، تاکنون از علنیت مسائل پنهانی (امنیتی - اطلاعاتی) سازمان جانبداری کرده اند که عدم طرح مسائل پنهانی يك سازمان مخفی بعنوان شهادی در رد دیدگاه آنان منظور شده است؟ عبارات فوق الذکر که موید علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی بطور اعم و سند محکومیت رفتارهای فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی در قبال معترضین بطور اخص است، تاکنون بکرات از جانب واحدها و رفقهای معترضی (منجمله اکثریت واحد شهری هانوفر و پاریس) اقامه شده اند و مورد تشریح قرار گرفته اند. از اینرو مکت بیشتر در باره، آن جایز نبوده و تنها موجب اطاله کلام می شود.

دومین دلیل لنین عبارتست از لزوم قدرت حزب (عموم توده های حزبی) در اعمال کنترل و نظارت بر رهبری، نهادها و مسئولین حزبی و شناسائی خصوصیت آنان. یقیناً چنین استدلالی نیز ناظر بر شرایط "اضطراری" نبوده، بلکه از منطق روال طسعی فعالیت حزبی نتیجه می شود. لنین می نویسد: "نویسنده سه بار حق دارد، زمانیکه تأکید می کند که اختیارات بیشتری به هیئت های مرکزی ما داده خواهد شد و از آنها مسئولیت بیشتری هم خواسته خواهد شد. کاملاً همسنگ است. و به همین دلیل است که تمام حزب باید بطور مستمر، مداوم و سیستماتیک اشخاص مناسب را برای هیئت های مرکزی تربیت کند، باید بوضوح مانند کف دست، تمام فعالیتهای هر يك از کانجیداهای این مقامهای بالا را، ببیند، باید حتی خصوصیات شخصی آنها را، نقاط ضعف و قوتشان را و پیروزیها و شکستهایشان را بشناسد. نویسنده، مشاهدات داهیانهای در مورد سخن از علل چنین شکستهای ارائه میدهد که ظاهراً بر سنای تجربه، گسترده ای قرار دارد. و فقط دلیل اینکه این مشاهدات سزار داهیانها، ضروریست که تمام حزب از آنها بهره مند گردد. و باید همیشه هر "شکست" بلك "رهبر" را یا دیگر رهبران را حتی اگر جزئی باشد، در نظر داشته باشد. هیچ رهبر سیاسی وجود ندارد که بر بندهاش خالی از شکست باشد و اگر ما هنگام صحبت در باره، نفع در توده ها و جلب "حس نیت" آنها، جسدی هستیم، باید ما تمام قدرتمان بگوئیم و اجازه ندهیم که این شکستها در فضای كيك زده محفلهای و گروهکها مسکوت بمانند، بلکه آنها را در معرض تضاد عموم قرار ندهیم. این موضوع در وهله اول ممکن است دست و پا گیر و مزاحم بنظر رسد، حتی ممکن است گاهی اوقات بنظر بعضی رهبران "اهانت آمیز" تلقی شود. اما ما باید بر این احساس غلط غلبه کنیم. این وظیفه ما نیست به حزب و نسبت به طبقه کارگر است. سنن طریق و تنها سنین طریق است که خواهیم توانست تمامی تشکلات کارگران حزبی متنغذ (ونه جمع شدن اتفاقی افراد در يك محفل یا گروهک) را وادار کنیم

که رهبران را بشناسند و هر کدام از آنها را در جای مناسب خود قرار دهند. تنها تبلیغات گسترده است که میتواند تمامی انحرافات متلون بیک طرفه و متعصبانه را اصلاح کند، و تنها تبلیغات گسترده است که میتواند "جیب و دانه"ی اتفاقی و بوج و مسخره بین "گروهکها" را تبدیل به ماده اساسی و مفیدی برای خودآموزی حزب نماید. (۱۰۸) برآستی چه چیزی بر این بیانات داهیانه، لنین می توان افزود؟ آیا اعضای "فرقه‌های" جنبش ما نیز نیازمند کسب چنین شناختی از رهبران و مسئولین نهادهای حزبی خود نبودند و آیا بجز این است که آنان همواره تنها در مقاطع انشعاب و بهنگام بروز فاجعه با واقعیت ضعیف و خطاهای "رهبران" خطا ناپذیر خود آشنا شده‌اند؛ و این آشنائی به سب شیوه، درنک و ضد حزبی خود با سرخوردگی، یاس، حرمان و انفعال توأم بوده است؟ نقدان همین روشنائی که در نتیجه علنیّت بی قید و شرط مباحثات حزبی می تواند حاصل آید، تاکنون چه مضرّات بزرگی را بدینال داشته و چه بهای گرانی بابت همین باصطلاح "اختفای" رهبران و مسئولین از دید نقدانه توده‌های حزبی پرداخت شده است؟

سرانجام لنین در مقام نتیجه گیری نهائی مجدداً به اهمیت علنیّت بی قید و شرط مباحثات حزبی (به قول او بحث پیرامون حتمی بیک "یادداشت") می پردازد و می نویسد: "در تأیید تقاضای قابل تحسین نویسنده، بگذار که ستونهای ارگان حزب و تمامی انتشارات حزبی، واقعا و مهمان نوازانه در اختیار تمامی عقاید باشد؛ بگذار تمامی افراد مختلف در باره، "داد و ببیدانهای" ما در باره، بیک "یادداشت" قضاوت کنند، یادداشتی که بعقیده، بعضی هابسار تند است، منظر بعضی دیگر بسیار ملایم و بعقیده، بقیه بیار خشن، تنها از طریق مجموعه‌ای از چنین بحث های آزاد است که میتوانیم گروهی از رهبران واقعا همگون بدست آوریم، تنها در چنین شرایطی است که برای کارگران غیر ممکن خواهد شد که از درک ما عاجز بمانند؛ تنها آنزمان خواهد بود که "ستاد" ما واقعا توسط ارائه، آگاهانه و سوهمند بیک ارتش پشتیبانی خواهد شد. ارتشی که همانگونه که بنیال می آید همانطور همستادش را رهبری میکند." (۱۰۹)

سومین سند به مقاله، لنین تحت عنوان "چرا از هیئت تحریریه ایسکرا استعفا کردم" مربوط می شود. این مقاله که در اوائل دسامر ۱۹۰۳ نگاشته شد، برای انتشار به هیئت تحریریه ایسکرا ارسال گردید، اما آسان از چاپ آن در شماره ۵۲ نشریه ایسکرا خودداری کردند. شماره این لنین مجسور شد آنرا بصورت بیک جزوه چاپ کند. مقاله یا بهتر بگوئیم "نامه" منگور در پاسخ به مقاله‌ای تهیه شده بود که بیشتر در شماره ۵۲ ایسکرا با عنوان "کنگره ما" درج گردیده بود. "کنگره ما" تصویری کاملاً غلط از اختلافی نه چندان عمیق اما بسیار تجزیه طلبانه در صفوف ایسکرائیستها بدست می داد. لنین در جوابیه خود، ضمن تشریح ماهیت اختلافات و افشاگری از مقاله، مزبور، به توضیح تاریخچه مشاجرات مبادرت می ورزد و اظهار می دارد: "۰۰۰ هیئت تحریریه جدید (یعنی پلخانف و من) از همه تحریریه قنلی دعوت کرد که با ما همکاری کنند، که این دعوت، البته در ابتدا بدون هیچگونه "فرمالیسم" صورت گرفت، یعنی به طور شفاهی. این دعوت با امتناع روبرو شد. آنگاه ما بیک "سند رسمی" (عجیب بوروکراتی!) نوشتیم و با خطاب "رفقای عزیز" از آنها خواستیم که بطور اعم به ما مقاله بدهند و بطور اخص اختلافاتشان را در ستونهای مطبوعاتی که ماهیئت تحریریه‌اش بودیم مطرح کنند. پاسخ، بیک بیانیه "رسمی" بود به این مفهوم که آنها مایل نیستند هج سروکاری با "ایسکرا" داشته باشند." (۱۱۰) رفیق مهران که در مواجهه با این عبارات، خود را مجدداً در مخمصه‌ای تازه گرفتار می یابد، ترجیح می دهد به قسمت دیگری از این نامه اشاره کند و بنویسد: "یا وقتی در نامه سوم (چرا از هیئت تحریریه ایسکرا استعفا دادم) گفته می شود که لنین بشرط بهبوداوضاع در حزب حاضر بوده استعفاش را علنی نماند، معلوم می شود که از نظر او علنیّت نمی تواند بی قید و شرط باشد." عبارات مد نظر رفیق مهران در نامه، منگور بدین قرار است: "سند از کنگره نگذرد، انشعاب منسخری تهنید آمیز جلوه گر شد که پلخانف تصمیم گرفت که اعضای سابق هیئت

تحریریه را کوششاسبون (برگماری) کند. من پیش سینی کردم که اعضای مخالف با این اقدام راضی نخواهند شد و فکر نمی کردم که تجدید نظر در تصمیمات کنگره حزب، برای خونساینده بیک محفل کاری مجاز باشد. اما هرگز فکر نکردم که ایستادگی در برابر برقراری بیک احتمالی در حزب مجاز است و بدین جهت بعد از پنجاه و یکمین شماره، ایسکرا، از هیئت تحریریه استعفا کرده ولی در همان زمان اعلام نمودم که از همکاری با روزنامه خودداری نخواهم کرد و اگر صلح و حسن نیت در حزب برقرار شود حتی بر علنی شدن استعفا هم اصراری نخواهم ورزید." ملاحظه می کنید که رفیق مهران مجدداً تفاوت بین بیک حق و نحوه، عملی استفاده از حقیق را مخدوش کرده است. در عبارات فوق لنین نمی گوید که در صورت برقراری صلح در حزب، حق او برای علنی کردن استعفاش باید مشروط گردد؛ او تنهائی گوید که از حق خودش استفاده نخواهد کرد! علنیّت بی قید و شرط مباحثات حزبی بمعنای اجبار و الزام اعضا، به طرح علنی اختلافاتشان نیست. هر بیک از اعضا، بنا به صلاحدید خود، تصمیم خواهند گرفت که چگونه و به چه ترتیبی از این حق استفاده نمایند. زیرا مبارزه ایدئولوژیک علنی، بیک مبارزه است و تابع قوانین مبارزه (و بنابراین سازشها و مصالحه ها) می باشد. حزب اعضای خود را از این شیوه، قانونی شرافتمندانه و مشروع مبارزه محروم نخواهد کرد و حق استفاده بی قید و شرط آن را برای اعضا، رسمیت خواهد شناخت. معبداً هر عضو خود تشخیص خواهد داد که آیا توسل به این شیوه مبارزه با مصالح و منافع مبارزه‌ای که وی در پیش گرفته است، مطابقت دارد یا نه. من بیشتر نیز تفاوت این دو مسئله را تشریح کرده‌ام. در "نامه" مزبور نیز لنین حق خود را در علنی کردن نامه‌اش مشروط نمی کند؛ بالعکس او در جای دیگری از همان نامه تصریح می نماید که: "در وهله اول، اختلاف در این است که بعقیده اکثریت، شخصی می تواند و باید از عقایدش در حزب دفاع کند، بدون اینکه هیچ تنبیری در ترکیب اشخاص در هیئت های مرکزی ایجاد شود." اما وی که بخش بزرگی از اختلافات بشویکها و منشویکها را (بجز در مورد ماده، اول اساسنامه پیرامون تعریف عضویت در حزب) جزئی و خرد می پندارد، اعلام می نماید که در صورتیکه منشویکها آماده باشند در ازای بازگشت مجدد به ایسکرا دست از تفسیقات بردارند و صلح را بپذیرند، از حق خود منسی بر علنی کردن استعفاش استفاده نکند. انوقت مورخ محترم ما نتیجه می گیرد که از نظر لنین "علنیّت نمی تواند بی قید و شرط باشد"؛ رفیق مهران شوخی می کند و خود را به مضحکه تبدیل می نماید، همین و بس! چهارمین سند نامه، لنین به مارتف تحت عنوان "به هیئت تحریریه ایسکرا" مورخ ۸ ژانویه ۱۹۰۴ است که در آن پیرامون اقدام مارتف و حقوق او به عنوان عضو حزب چنین اظهار می دارد: "۰۰۰ از نقطه نظر کمیته مرکزی، این امر ضروریست که به تمامی اعضای حزب وسیعترین آزادی ممکن برای انتقاد از ارگانهای مرکزی و حمله بدینان داده شود، کمیته مرکزی هیچ چیز وحشتناکی در این حملات نمی بیند، مشروط به اینکه اقدامات با تحریم همراه نگردد، یعنی با کناره گیری از کار مشت و یا سا قطع مناس مالی توأم نشود." (۱۱۱) رفیق مهران که نکته‌ای برای بهانه جوئی در نامه فوق نیافته، ترجیح داده است درباره، مضمون آن سکوت کامل اختیار کند. معبداً کافیت این عبارات با ضوابط فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی دائر بر سانسور مقالات منحریکه "اثرات نامطلوب درونی و بیرونی" نداشته باشند، مقایسه شود تا ما هست فد لنینی فرمایشات این فراکسیون آشکار گردد. لنین می گوید که "این امر ضروریست که به تمامی اعضای حزب وسیعترین آزادی ممکن برای انتقاد از ارگانهای مرکزی و حمله به آنان داده شود"، حال آنکه رفیق مهران و دیگر اعضای فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی، تحت عنوان "اثرات نامطلوب درونی و بیرونی" مقالات انتقادی، هرگونه انتقاد (چه رسد به حمله) از رژیم تشکیلات "خودی" و ارگانهای مرکزی آن را ممنوع می شمارد!! پنجمین سند، بیک طرح مختصر در باره، انشعاب حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، نامه به گرولیش" نام دارد. این نامه که خطاب به مهران گرولیش، رهبر حزب سوسیال دمکرات سوشس، به تاریخ فوریه ۱۹۰۵

داده شد، نتیجه می گیریم که نوشته های مربوطه دوره، انشعاب لنین نه تنها بی قید و شرط بودن علمیت مباحثات حزبی را توصیه نمی کنند بلکه عکس آن، یعنی مشروط بودن علمیت را سفارش می کنند." (۱۱۴) رفیق مهران کار "تفسیر" لنین را به دفلکاری کامل گشاده است. او مدعیست که لنین "براین اعتقاد بوده است که چنین بحثهایی بهتر است تا حد امکان در داخل حزب بماند" و برای اثبات این امر از نوشته "وی تحت عنوان "مابرای چه کار می کنیم" نقل قول می کند و چنین وانمود می نماید که گویا منظور لنین از عبارت "آنچه ضروری است محدود ساختن آنها [یعنی مجادلات و مبارزات] به درون محدوده حزب است"، این است که مبارزات حزبی باید غیرعلمی (در داخل حزب) باشد! من محترمانه ترین نامی که می توانم برای این "تفسیر" قائل شوم، دفلکاریست! دلیل این امر را در پائین توضیح خواهم داد.

نویسنده که می داند مقاله "مابرای چه کار می کنیم"، پیش نویسی نوشته معروف لنین با عنوان "به حزب" است، قاعدتا باید با خیر باشد که در مقاله "به حزب" لنین حقوق اقلیت را فرموله می کند و خواهان گنجاندن این حقوق در اساسنامه حزب است. ما بیشتر به نقل از مقاله، مزبور و سپس این حقوق را که متضمن حق بی قید و شرط اقلیت در مسأله علمیت نیز می باشد، تشریح نموده ایم و از تکرار آن مطالب خودداری می کنیم. و اما در مقاله "ما برای چه کار می کنیم" نیز همان حقوق اقلیت مورد تأکیدند. بیش از آنکه این حقوق را به نقل از مقاله، اخیر الذکر بیان نمائیم، لازمست توضیح مختصری در باره عبارات مورد استناد رفیق مهران ارائه دهیم. لنین می نویسد: "آنها که صلح را بمعنای قطع مجادله و مبارزه می فهمند به ذهنیت محفلی قدیمی باز می گردند: در یک حزب همواره مجادله و مبارزه وجود خواهد داشت، آنچه ضروری است محدود کردن آن به درون محدوده های حزب است. و این را فقط یک کنگره می تواند انجام بدهد." (۱۱۵) او می گوید صلح بمعنای قطع مجادله و مبارزه نیست، و اما مجادله و مبارزه حزبی می تواند بدون تحریم، بدون کناره گیری از مسئولیتها و به یک کلام بدون اقدامات تجزیه طلبانه و انشعاب انجام شود. هنگامیکه لنین از "محدود کردن مجادلات و مبارزات حزبی به درون محدوده های حزب" یاد می کند، تنها همین معنی را مدنظر دارد که این مبارزه حزبی می تواند و باید بدون انشعاب، بدون اقدامات آتارشیستی، بدون توسل به روشهای غیرشرافتمندانه، غیر اصولی، غیر حزبی هدایت گردد. حال آنکه رفیق مهران این عبارت را بمعنای لزوم اجتناب از مبارزه علمیت و تحدید آن به مباحثه غیر علمیت (در داخل حزب) تفسیر می نماید! چنین تفسیری البته می توانست يك اشتباه یا يك بد فهمی ساده (و نه دفلکاری) تلقی شود، هر آینه در صفحه بعد همان اثر، لنین این بیانات را اظهار نمی داشت: "سرانجام، تجربه کل مبارزات بعد از کنگره ما را مجبور می کند تا به وضعیت حقوقی اقلیت (هراقلیتی) در حزب ما فکر نمائیم. ما متقاعد شده ایم و تجربه نشان می دهد که ضروری است تا در اساسنامه حزب ضمانتهای مربوط به حقوق اقلیت گنجانده شود، بصورتیکه عدم رضایتها، هیجانها و تصامات که پیوسته و بنحوی اجتناب ناپذیر پدید می آیند، بتوانند بجای آنکه در مجاری کوتاه بینانه و عادت شده، قیل و قال ها و داد و بیدادها جریان یابند به مجاری مبارزه قانونی و شایسته ای برای اعتقادات شخصی که هنوز با آنها عادت نکرده ایم، گشاده شود. بعنوان یکی از این ضمانتهای اساسی، ما پیشنهاد می کنیم که اقلیت مجاز باشند دارای يك یا چند گروه نویسنده باشد، همراه با حق نمایندگی شدن در کنگره ها و همراه با "آزادی بیان" کامل. بطور کلی، وسیعترین ضمانتها باید در مورد انتشار مطبوعات حزبی که از فعالیتهای نهادهای مرکزی حزب انتقاد بعمل می آورند، ارائه شود. ما فوق العاده مهم تلقی می کنیم که ترمیمات مربوط به انتشار انجیبات اقلیت که کمیته مرکزی به اقلیت کنگره دوم پیشنهاد کرد باید در اساسنامه گنجانده شوند، تا آنکه عدم رضایت، اشکال بیان واضحی بیابند، و اینکه فائزتری احمقانه مربوط به حکومت نظامی (که بوسیله قهرمانان برگراری اختراع شده است) سرانجام و بطور کامل خاتمه یابد، و اینکه مبارزات درونی اجتناب ناپذیر در حزب با کار مثبت

نگاشته شده، به تشریح علل انشعاب منشویکها و بلشویکها اختتام دارد. رفیق مهران در مورد این نامه نیز تنها به نقل عبارات اکتفا کرده و در باره مفاد آن سکوت کامل اختیار کرده است. اما اهمیت این نامه در کجا ست؟ برخلاف تصور رایج فرقه ای - محفلی که مبارزه ایدئولوژیک علمیت را بالقوه نطفه انشعاب یا فراکسیون می پندارد (و رفیق مهران یکی از سداقمین پر و پا قرص چنین تصور غلطی ست)، لنین این ابزار را برای تحکیم وحدت واقعی حزب مطلقا ضروری می پندارد و در نامه فوق الذکر راجع به اهمیت این مبارزه برای همکاری مشترک در حزب چنین می نویسد: "ما این اختلافات را مهم تلقی می کنیم، اما در صورت داشتن امکان دفاع کامل از عقایدمان، یعنی عقایدنایکرا کهن، ما این اختلافات را فی نفسه مانع کار مشترک در یک حزب تلقی نخواهیم کرد." (۱۱۲)

رفیق مهران که در شواهد منگور سند محکومیت خود را ملاحظه می کند، به بذله گوئی "فلسفی" متوسل می شود و با اشاره به حکایت فرانسیسی بیکن، تمامی این نمونه ها را "لوحه های نجات یافتگان تصادفی" می خواند و به خواننده اطمینان می دهد که گول این "لوحه ها" را نخورد و دچار روش "مصادره به مطلوب" نشود؛ چرا که "لوحه های غرق شدگان" نیز وجود دارند که گویا ما از آنها سخنی نگفته ایم! اما قصد ما سببوجه ارائه "لوحه های نجات یافتگان تصادفی" نبوده است، بالعکس ما نقدا با اشاره به اسناد دوره دوم، لوحه يك غرق شده را به خواننده معرفی کرده ایم: این غرق شده، مورخ شیرین زبان ماست!

پس - مورخ ما شیرین زبانی می کند و لوحه رومی کند! رفیق مهران در بندر شمال لوحه ایست که بتواند "زنده بودن" عقاید خویش را بوجوب آن به اثبات رساند، سرانجام این "لوحه" را رومی کند: "ثالثا و مهمتراز همه، مواردی هستند که نشان میدهند که لنین در این ماجرا در علمیت کردن مسائل پیشقدم نبوده است." (۱۱۳) وی سپس به نقل قطعاتی از "یک گام پیش، دو گام به پس" مصادرت می ورزد تا نشان دهد که لنین در علمیت کردن مباحثات پیشقدم نبوده است. اما برای اثبات این نکته احتیاجی به نقل قولهای طولانی از لنین نبود! زیرا رفیق مهران با اثبات این امر، هیچ نکته ای را که به بحث ما مربوط باشد، به اثبات نمی رساند. آیا دفاع از علمیت بی قید و شرط مباحثات حزبی، لزوما بمعنای پیشقدمی در علمیت کردن مباحثات است؟ آیا کسی که می خواهد از حق بی قید و شرط طلاق دفاع کند ابتدا باید زن خود را طلاق دهد؟ رفیق مهران بی جهت تلاش می کند تا ما نقل قول های طولانی از لنین درباره موضوعی که مطلقا به بحث ما مربوط نمی شود، به ما بقبولاند که کشف مهمی "در رد علمیت بی قید و شرط مباحثات حزبی بعمل آورده است. نقل قولهای طولانی بی مورد وی، فقط موبت آند که وی بیکار دیگر نیز تفاوت بین حق و نحوه عملی استفاده از حق را محدود کرده است!!

رفیق مهران در ادامه چنین می نویسد: "مرسی تمام این شواهد نشان می دهد که لنین نه تنها در علمیت کردن بحثهای انشعاب پیشقدم نبوده و در مقابل اقدامات آنها ناگزیر به علمیت کردن بحثها شده، بلکه حتی بر این اعتقاد بوده است که چنین بحثهایی بهتر است تا حد امکان در داخل حزب بماند. مثلا در نوشته ای با عنوان "مابرای چه کار می کنیم" (که در واقع سبب نویسی نوشته معروفتر با عنوان "به حزب" می باشد که بعد از کردهاشی ۲۲ نماینده، بلشویک در اوت ۱۹۰۶ در سوئیس، خطاب به حزب نوشته شد و در آن تقاضای سرگزاری کنگره، سوم حزب مطرح می گردید) می گویند: "آنها که صلح را بمعنای برگراری افراد مطلوب اقلیت به کمیته مرکزی می فهمند، صلح نمی خواهند، بلکه تشدید مبارزه اکثریت را می خواهند؛ آنها نمی توانند بفهمند که مبارزه در حزب بیکار و برای همیشه از محدوده سگو و مگوهای صرف بر سر برگراری فراتر رفته است. آنها که صلح را بمعنای قطع مجادله و مبارزه می فهمند، به ذهنیت محفلی قدیمی باز می گردند: در حزب همیشه مجادله و مبارزه وجود خواهد داشت، آنچه ضروری است محدود ساختن آنها [یعنی مجادلات و مبارزات] به درون محدوده حزب است، و این را فقط یک کنگره می تواند انجام بدهد." (تأکیدات مال من است) پس با توجه به مجموعه توضیحاتی که

تداخل نیاید." (۱۱۶) فکر می‌کنم پس از قرائت این عبارات طولانی، خواننده دریافته باشد که چرا می‌گویم با مطلق "تفسیر" رفیق مهران دنگلکارانه است. وی که گویا کلیه عبارات فوق‌الذکر را از زمره "لوحه‌های نجات یافتگان تصادفی" پنداشته و ابتدا مایل نیست روش "مصادره بسه مطلوب" را بکار گیرد، یک کلمه در باره آنها سخن نمی‌گوید و مجددا همان روش پسندیده "فراموشکاری" و "سکوت" در قبال مطالب ناخوشایند را دنبال می‌کند. اما این عبارات لنینی ثقیل تر از آنند که وی بتواند حتی با صد من عمل آنها را قوت دهد!

در عبارات فوق‌الذکر تمام تأکیدات لنین متوجه آن است که مجادلات حزبی در مسیر قانونی، شایسته و مشروع بنحوی جریان یابند که با کار مثبت حزبی تداخل نیابند و به تحریم و انشعاب نیانجامد و بدین معنا بسه "درون محدوده های حزب" محصور شوند. بدین منظور لنین شیوه، قانونی، شایسته و شریف مبارزه حزبی اقلیت را تعریف می‌نماید و خواهان گنجاندن ضمانتهای مربوط به حقوق اقلیت (هر اقلیتی) در اساننامه حزب می‌باشد. وی برخوردار از اقلیت از یک یا چند گروه نویسنده، ارائه نمایندگی تناسبی به کنگره‌ها، "آزادی بیان" کامل (و ملاحظه می‌کنید که در اینجا آزادی بیان کامل شمار اپورتونیستی قلمداد نشده است، بلکه از حقوق اقلیت شناخته شده که در اساننامه نیز باید منظور گردد) و غیره را از زمره، اساسی ترین ضمانتهای لازم حساب می‌آورد. در اینجا ما سا تشریح دقیقی از حق بی قید و شرط (کامل) بیان برای اقلیت و وسیع ترین تضمینات لازم برای تحقق آن مواجهیم. معذرا رفیق مهران همچنان به شیرین زبانی های خود ادامه می‌دهد و چنین خیالیاتی می‌کنند: "با توجه به مجموعه، توضیحاتی که داده شد، نتیجه می‌گیرم که نوشته‌های مربوط به دوره، انشعاب لنین نه تنها بی قید و شرط بودن لنینیت مباحثات حزبی را تومیه نمی‌کنند، بلکه عکس آن، یعنی مشروع بسودن علنیت را سفارش می‌کنند."

براستی که بدباجال "لوحه‌های شرق شدگان"!

ج - مجادله انگلس با بیل و جانبداری رفیق مهران از بیل تحت عنوان دفاع از لنین علیه انگلس. من در مراجعات خود به آثار بنیانگذاران مارکسیزم پیرامون علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی، به مسجادات انگلس با بیل که بویژه در دو نامه، وی به تاریخ اول ماه مه ۱۸۹۱ و ۹ نوامبر ۱۸۹۲ منعکس شده‌اند، اشاره نموده‌ام. این دو نمونه تقریباً برای کلیه علاقمندان به قواعد مباحثات حزبی در سنت مارکسیستی شناخته شده می‌باشند. زیرا آنها مبنای آزادی مباحثه و انتقاد را در چهار چوب یک حزب مارکسیستی تشریح می‌نمایند. رفیق مهران که در مواجهه با این اسناد، مجددا خود را در وضعیت نامطلوبی یافته است ترجیح می‌دهد درباره، یک رشته مطالب نا مربوط به بحث اظهار نظر نماید. مثلاً وی به عدم انتشار علنی "نقد برنامه گوتا" از جانب مارکس و انگلس اشاره می‌کند و یا به عدم اظهار نظر علنی آنان درباره، کنگره، وحدت این ناخیزتها و لاسالون رجوع می‌کند و می‌نویسد: "در اینجا می‌بینیم حتی هنگامی که مارکس و انگلس در اوج ناراحتی از اقدامات رهبران حزب، تهدید می‌کنند که علیه برنامه، اعلام شده موضع گیری علنی خواهند کرد. تهدیدی که هرگز عملی نمی‌کنند. سعی می‌کنند این کار را به بعد از برگزاری کنگره وحدت واگذار کنند تا ساداً در آستانه، کنگره موقعیت حزب آیزناخی‌ها تضعیف نگردد." (۱۱۷)

وی همچنین به هشدارهای مارکس و انگلس خطاب به رهبری حزب راجع بسه لزوم مبارزه با اپورتونیستب اسناد می‌نماید و می‌گوید: "در اینجا نیز می‌بینیم که مارکس و انگلس نظرشان را بطور علنی منتشر نمی‌کنند و حتی هنگامی که جناح اپورتونیست حزب بصورت علنی به اصول برنامه‌های حزب حمله می‌کند، آنها از رهبران حزب می‌خواهند که جلو این جریان را بگیرند و فقط تهدید می‌کنند که در غیر این صورت موضع گیری علنی خواهند کرد. چرا مارکس و انگلس با آنها همغذ و اقتدار منسوبی، بطور علنی از حزب سوسیال دموکرات آلمان انتقاد نمی‌کردند و تهدیداتشان را در قبال آن حزب نحو سببار متواضعانه‌ای رعایت می‌کردند؟ بدلیل اینکه آنها قبل از هر چیز مبارزاتی انقلابی بودند که می‌دانستند حزب پرولتاریائی در پیکارهای بزرگی که در پیش دارد بسودن

انشعاب آهنگین نمی‌تواند به پیروزی دست یابد." (۱۱۷) یقیناً مطلقاً بسه دلایل مربوطه عدم طرح علنی اختلافات از جانب مارکس و انگلس در این موارد یا موارد مشابه ضروری و مفید است. اما اولاً این نکته بی‌چوجه و بطی بسه مجادله، ما ندارد. زیرا چنانکه نکات خاطر نشان شده‌ام، بسین یک‌حسب و نحوه، استفاده عملی از آن تفاوت فاحشی وجود دارد. هس فرد یا هسب حزبی مارکس و انگلس را از حق اظهار نظر علنی محروم نکرده بود و بسه قول انگلس: "اگر شما یک قانون ضد سوسیالیستی را در صفوف خودتان معمول دارید، چه چیزی شما را از بسمارکت‌متمایز می‌نماید؟ این امر البته برای من شخصاً بی‌تاثیر است زیرا اگر من مصمم باشم سخن بگویم هسب حزبی در هسب کشوری نمی‌تواند مرا بسه سکوت وا دارد." اما مارکس و انگلس شخصاً، بسنابه ملاحظات معین، از این حق بی‌چون و چرای خود برای مخالفت علنی، در مواردی که خود تشخیص می‌دادند، استفاده نکردند. رفیق مهران عزیز، بار دیگر سحترا بسه جایی‌گشانده است که مطلقاً ربطی بسه اصل مجادله ندارد. ثانیاً عدم موضع گیری علنی مارکس و انگلس بسهر دلیلی که بوده باشد بسه این دلیل نبوده است که آنها نگران خدشه دار شدن "انشعاب آهنگین" بودند. دلیل این امر هم واضح است: مارکس و انگلس تشکیلات و حزب را ابزار برای خدمت‌سماززه برای اهداف و اصول سوسیالیستی بشمار می‌آوردند و بسه بالعکس. هنگامیکه آنان در نقد بیانیه، "سه زوریخی"، افراد مزبور را بسه دفاع از منافع طبقه متوسط و نه پرولتاریا متهم می‌کردند، طبعا دلیلی بجز رعایت "انشعاب آهنگین" مانع علنی کردن مباحثات ایشان نبوده است. برای مارکس و انگلس، "انشعاب آهنگین" یا "اتوریته" فی‌نفسه دارای ارزشی قائم‌به‌ذات نبودند. آنان "انشعاب" و تشکیلات حزبی را اکیداً تابع اهداف و اصول سوسیالیستی میدانستند و بسا هرگونه شاعه خرافه پرستی درباره "انشعاب" و "اتوریته" قاطعانه بیگسار میکردند. این موضوع نه تنها در ادسیات آنان پیرامون تمایز "احزاب صوری" از "احزاب تاریخی" مشهود است، (۱۱۸) بلکه همچنین بار جوع بسه کنایات و طعنه های متعددشان در خصوص "کیش شخصیت"، "سلاطین سوسیالیست"، "پیرامون سوسیالیزم"، "کمونسیم اسلامی" و غیره میتوان آنرا دریافت (۱۱۹) فی‌المثل مارکس در نامه‌ای بسه ویلهلم بلوس بسه تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۸۷۷ مینویسد: "هر دوی ما (مارکس و انگلس) مترجم اکثرتین اهمیت را بسه شهرت مسندیم. شاید این امر برای نمونه، دوران بین الملل است، که من بسه سبب آنزجارا کیش شخصیت مانورهای مستعدی را در کشور های متفاوت برای آنکه مراد ترله شهرت بسینکنند و بسا تحسینهای خود را بسه در سرفرازی کنند، سکنار دم من هرگز بسه آنها بسا بس نکتتم مگر زمانیکه اجتناب ناپذیر بود، بسه اشاره بگذشتم. هنگامیکه ما برای نخستین بار وارد یک جامعه، کمونیستی مخفی شیم (منظور اتحادیه کمونیستهاست. مترجم) ، انگلس و من فقط بسه این شرط وارد شدیم که در اساننامه هر آنچه که ایسان خرافی بسه اتوریته (اقتدار) را تشویق می‌کرد، کنار گذاشته شود. بعد هسا لاسال در جهتی دقیقاً مخالف رفتار کرد." (۱۲۰) بواقع نیز رفیق مهران، مارکس و انگلس را بسا لاسال عوضی گرفته است. اقتدار پرستی وی که بسه ناگزیر بسه ترویج منحظرترین اشکال کیش شخصیت می‌انجامد، در آموزه‌های مارکس و انگلس ریشه ندارد، اما براحتی می‌توان منافع آن را در تحالسم سوسیالیزم خلقی، بسا یاریتستی لاسال جستجو کرد. بسلاوه از دیدگاه مارکس "نخستین شرط هرگونه انتقاد، فقدان ملاحظات است." (۱۲۱) و این بیان خردمندانه بسه بیچوجه سر سازگاری با ایده‌های رفیق مهران مبنی بر انجام مباحثه بسه نحویکه "اثرات نامطلوب دورنی و بیرونی" نداشته باشد، ندارد.

اما پرسش این است که چرا مارکس و انگلس در موارد مذکور، مواضع خود را علنی نکردند؟ چنانکه بیشتر اشاره کردم، آنان بیچوجه ملزم بسه مخفی نگه داشتن مباحثات نبودند و هر زمان اراده می‌کردند می‌توانستند نقطه نظرات خود را علناً عنوان نمایند. لیکن آنان این ملاحظه را در نظر داشتند که هدایت مسارزه حزبی در حزب سوسیال دموکرات آلمان (که از دیدگاه اشان خملتی پرولتری داشت) باید بسوسله، رهبران مارکسیست خود این حزب (سل و لیکنت) و نه از لندن انجام گیرد. بنابراین تلاش آنان اساساً متوجه متقاعد کردن رهبران این حزب، و عدم درگیر شدن در مسارزه ای بود که این رهبران را در مقابل جناح لاسالون تضعیف نماید. بسه نظر من این علت اصلی عدم موضع گیری علنی مارکس و انگلس در سرخرسی

موارد بوده است .

مارکس مباحثات در نامه، خود به برآه مورخ ۵ مه ۱۸۷۵ به این نکته اشاره دارد: " زیرا در خارج این نظر وجود دارد - نظری کاملاً نادرست - و بسا جدیت از طرف دشمنان حزب تقویت میشود که ما بطور مخفیانه از اینجا حرکت حزب معروف به آیزناخ را هدایت می کنیم ."

رفیق مهران - بی از جست و خیزهای فوق در دور و اطراف نامه های انگلیس به بیل، راجع به مضمون آنها چنین اظهار نظر می نماید: " سنابر این با توجه به مجموعه توضیحاتی که داده شد، نتیجه می گیرم که او لا یشهاد انگلیس در باره، یک تشریح تئوریک مستقل از حزب، در شرایطی مطرح میشود که جناح اپورتونیست عملاً تبلیغات مسموم خود را اشاعه می دهد و لی به جناح انقلابی مجال بیان نظرات داده نمی شود. سنابر این پیشنهاد مزبور در حکم یک اقدام متقابل در برابر جریان اپورتونیستی درون حزب باید تلقی شود و نه چیز دیگر. ثانیاً نامه های نقل شده از انگلیس نه تنها علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبی را تاشد نمی کنند، بلکه به صراحت نشان می دهند که حتی در سالهای ۹۲ - ۱۸۹۱ در شرایطی که حزب سوسیال دمکرات آلمان قانون ضد سوسیالیستی بیسمارک را با موفقیت پشت سر گذاشته و حزبی کاملاً علنی با میلیونها رای دهنده بود، علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبی را قبول نداشته است؛ اما مهمتر از همه این که مارکس و انگلیس تا آن زمان این شیوه، کار حزب را تحمل کرده و بسه مقررات آن احترام گذاشته بودند و حتی در همان نامه مورخ ۱۹ نوامبر، انگلیس صریحاً می گوید که این " انضباط محکم " تا کنونی لازم بوده است و بسه این ترتیب مباحثات بر اصل مشروط بودن مباحثات علنی صحه می گذارد. " قبل از آنکه به بررسی این دعوی بپردازیم، لازمست تا بار دیگر اهمیت نامه های متذکر را تشریح کرده و مضمون آنها را نقل نمائیم.

هنگامیکه انگلیس این نامه ها را می نوشت، دوران منازعات و رقابتهای حاد فرقه های متنوع سوسیالیست و شبه سوسیالیست هنوز صبری نشده بود. عادات و روحیات فرقه های بیماری عمومی جنبش سوسیالیستی شمار می آمد و در این مورد غیر کمونیستها تنها نبودند بلکه حتی جناح مارکسیست جنبش سوسیال دمکراسی آلمان، ایزناخیتها به رهبری بیل و لیبکنشت نیز بدان مبتلا بودند. انگلیس طی نامه هایی به سبیل، رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان را که از چاپ مقالات انتقادی در ارگانهای حزب امتناع می کرد، با بیسمارک مقایسه می کند و لزوم ایجاد نشریه ای که مستقیماً به رهبری وابسته نبوده، و در آن حق انتقاد از برنامه و تاکتیک حزب مجاز تلقی میشود، را خاطر نشان می نماید. در نامه اول، مورخ اول ماه مه ۱۸۹۱، انگلیس چنین اظهار می دارد: " سرانجام یک نکته دیگر: از هنگامی که شما تلاش کردید تا به زور مانع از انتشار مقاله شوید و به روزنامه " نیوتسایت " (عصر جدید) هشدار دادید که در صورت تکرار موارد مشابه نهایت آن را به نام حزب مصادره کرده و تحت سانسور قرار خواهد داد، به نظر من حقیقتاً شگفت آور می نماید که تمامی مضموعات شما در اختیار حزب قرار گیرد. اگر شما یک قانون ضد سوسیالیستی را در صفوف خودتان معمول دارید، چه چیزی شما را از بیسمارک متمایز می نماید؟ این امر البته برای من شخصاً بی تاثیر است، زیرا اگر من مصمم باشم سخن بگویم هیچ حزبی در هیچ کشوری نمی تواند مرا به سکوت وادارد. اما می خواهم نظر شما را به این نکته جلب نمائم که آیا بهتر نبود، هر آینه سه وسواس کمتری نشان می دادند و در عمل اندکی کمتر پیروسی می بودید. شما - حزب - شما به علم سوسیالیستی نیاز دارید و این (علم - مترجم) نمی تواند بدون آزادی جنبش زندگی کند. و از اینرو باید گرفتاریهای ناشی از این امر را پذیرفت. بهتر آن است که این کار بدون واهمه و با وادارستی تمام انجام شود. یک تشنج ولو جزئی و بطور اولی یک شکاف بین حزب آلمان و سوسیا لزم علمی آلمان یقیناً یک مصمت و بی اغتشاری بی نظیری برای شما خواهد بود. این که گمته مرکزی و شخصی تو، بر روزنامه " نیوتسایت " و هر آنچه در کشور منتشر می شود نفوذ گسترده معنوی دارد و باید داشته باشد، امری بدیهی است. اما این باشد - و می تواند - برای شما کافی باشد. در نشریه " فور وارتن " (سه پیش) همواره در باره آزادی خدشه ناپذیر مباحثه

لا فزده می شود، اما چیزی از عمل بدان را مشاهده نمی کنیم. شما خبرنگار بد که این میل افرای به اداره امور از طریق ضوابط تهری در اینجا، در خارج چه چه تاثیری دارد؛ در اینجا ماعادت کرده ایم قیسی ترین رهبران احزاب را ببینیم که بدون ترجم توسط احزاب خودشان به استنطاق کشیده می شوند (فی المثل، حکومت محافظه کار بوسیله لورد راندولف چرچیل) - بعلاوه شما همچنین نباید فراموش کنید که انضباط طریک حزب بزرگ نمی تواند به اندازه یک فرقه کوچک شمیم باشد. و اینکه ما دیگر تحت قانون ضد سوسیالیستی نیستیم که لا سالیون و ایزناخیتها را در یک بلوک جوش داد (یقیناً بزعم لیبکنشت برنامه عالی او بود که به این امر - وحدت، مترجم - منجر شد) و ضروری نمود تا دست یکدیگر را ببشاریم. " (۱۲۲)

در نامه دوم، مورخ ۱۹ نوامبر ۱۸۹۲، انگلیس به سبیل چنین رهنمود می دهد: " دولتی کردن، مضموعات توسط شما وقتی که خیلی بی طمی باید، بزرگترین گرفتاریها را در بر دارد. شما باید مطلقاً نشریه ای در حزب داشته باشید که مستقیماً به مرکزیت و حتی کنگره وابسته نباشد، سمسارت دیگر نشریه ای که بتواند در چهارچوب برنامه و تاکتیک محویه بدون هرگونه قیدی به مخالفت با روشهای معین حزب بپردازد، و حتی در محدوده های مورد توافق حزب بتواند آزادانه برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد قرار دهد. شما به مشاهه رهبری حزب، نه تنها باید زمینه مساعد را برای چنین نشریه ای فراهم کنید بلکه خودتان آن را بوجود آورید: در این صورت شما همچنان نسعود معنوی بیشتری بر نشریه خواهید داشت تا آنکه بطور نیمه مخالف و علیرغم اراده شما بوجود آید. حزب تحت انضباط محکمی که تا کنون بر آن اعمال شده، رشنکرده است: ما دوسه میلیون و سیاری عناصر " با فرهنگ " ضروریست محدود و وسیعتری از سازی رانست به آنچه تا کنون وجود داشته برای حزب قائل شوید محدودیت های بسیار شنیدی که حتی تا کنون مقتضی بوده اند. شما و حزب هر چه سریعتر مقررات لازم برای اصلاح وضعیت را در این معنا نگار گیرید، سبمان اندازه بهتر خواهد بود. و اولین تدبیر یک نشریه حزبی است که بلافاصله صورتی مستقل باشد. این تشریح یقیناً متولد خواهد شد، اما بهتر خواهد بود که شما آن را بوجود آورید. و اینکه از همان ابتدا زیر نفوذ معنوی شما پدید آید و در مخالفت شما برپا نشود. " (۱۲۳)

انگلیس در این نامه ها و یک رشته نامه های دیگر به بیل، توجه رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان را نسبت به نکاتی جلب می نماید که امروزه سبیل مستبند و سبیزه برای جنبش کمونیستی کشور ما حکم سر متق را دارند. این نکات کدامند؟ نخست آنکه رهبران حزب نباید یک رژیم فوق متمرکز را در حزب بوجود آورند که با قوانین " ضد سوسیالیستی " و " حکومت سانسور " بیسمارک قابل مقیاس باشد. دوم آنکه آزادی مباحثه و انتقاد شرط ضروری تکامل علم سوسیالیستی است و بدون چنین آزادی، نمی توان از امکان تکوین علم سوسیالیستی سخن گفت. رژیم بیسمارکی در حزب، البته سا " ایمان " به رهبران " خطانایذیر " و جزمهای فرقه ای متناظر است اما نمی تواند با علم سوسیالیستی سر سازگاری داشته باشد. سوم آنکه برخلاف یک فرقه کوچک، حزب توده ای طبقه به آشکاری کامل سابه روش های نظری حصاره علنی بیس گرایشات متنوع و مطلع کردن توده ها در باره خطومشی رهبران و سازمانهای حزبی نیازمند است.

سنابر این اگر هدف نه " لافزنی در باره آزادی خدشه ناپذیر مباحثه " (چنانکه در " فوروارتن " سه پیش - مرسوم بود و اکنون مشابه آن را می توان در ارگانهای جناح دفتر سیاسی مشاهده کرد) بلکه معمول داشتن آن است، شما به رهنمود انگلیس نخستین تدبیر سمسارتست از ایجاد " نشریه ای که مستقیماً به مرکزیت و حتی کنگره وابسته نباشد، سمسارت دیگر نشریه ای که بتواند در چهارچوب برنامه و تاکتیک محویه بدون هرگونه قیدی به مخالفت با روشهای معین حزب بپردازد، و حتی در محدوده های مورد توافق حزب بتواند آزادانه برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد قرار دهد. " بر مبنای ملاحظات فوق بود که سو سال دموکراسی بیس المللی انتقاد و مباحثه آشکار در باره تصمیمات حزب را در چهارچوب برنامه حزب مجاز می پنداشت و سوسیا لدمکراسی انقلابی روسه سراسر همسست تسببت می کرد. بی از یادآوری این توضیحات، اکنون لازمست به یکبارگی دعوی رفیق مهران بپردازیم.

اولین ادعای رفیق مهران آن است که "اولا پیشنهاد انگلیس در ساره، یک نشریه تئوریک مستقل از حزب، در شرایطی مطرح می‌شود که جناح اپورتونیست عملاً تبلیغات مسموم خود را اشاعه می‌دهد ولی به جناح انقلابی مجال بیان نظرات داده نمی‌شود. بنابراین پیشنهاد مزبور در حکم یک اقدام متقابل در برابر جریان اپورتونیستی درون حزب باید تلقی شود و نه چیز دیگر." این استنتاجات یگانه باطلند. زیرا اولاً انگلیس پیشنهادی مبنی بر تاسیس یک نشریه تئوریک مستقل از حزب ارائه نداده است. او تنها از نشریه‌ای که مستقیماً به مرکزیت و حتی کنگره وابسته نباشد و "بلحاظ صوری مستقل باشد" سخن گفته است. در اینجا انگلیس از ضرورت تاسیس یک نشریه مباحثاتی و انتقادی یاد می‌کند. طبعاً چنین نشریه‌ای نظیر مطبوعات حزبی بمنظور اشاعه خط مشی اکثریت دائر نمی‌شود، بلکه اساساً بمنظور مجادله بین نقطه نظرات درون حزب بوجود می‌آید و نمی‌تواند مستقیماً به مرکزیت و یساراً کنگره وابسته باشد، اما این مباحثات باید در چهارچوب اصول بنیادین برنامه یا "محدوده‌های مورد توافق حزب" (و نه پلورالیسم ایدئولوژیک) به انتقاد آزادانه از برنامه و تاکتیک حزب اختصاص یابد؛ و از این حیث بطور غیر مستقیم سه مرکزیت و کنگره وابسته است. مضافاً اینکه نویسنده پیشنهاد انگلیس را "اقدام متقابل در برابر جریان اپورتونیستی درون حزب و نه چیز دیگر" معرفی می‌نماید. اما نویسنده برای اثبات ادعای خود به کدام بخشی از نامه‌های انگلیس اشاره می‌کند؟ تنها اشاره‌ای به این عبارات انگلیس است که: "سر انجام یک نکته دیگر: از هنگامی که شما تلاش کردید تا به زور مانع از انتشار مقاله شوید و به روزنامه "نیوتسایت" (عصر جدید) هشدار دادید که در صورت تکرار موارد مشابه نهایتاً آن را بنام حزب مصادره کرده و تحت سانسور قرار خواهید داد." رفیق مهران پس از نقل این عبارات می‌افزاید: "کاملاً روشن است که جلوگیری از انتشار نوشته او را (انگلیس) گرفته‌اند در حالیکه در همان هنگام جریانات رفرمیست، اپورتونیست درون این حزب آشکاراً مواضع خودشان را بیان می‌کردند و بهترین گواه آن هم حرف خود بیل است که در پاسخ به اعتراض انگلیس، در ۲۲ نوامبر ۱۸۹۲ به او نوشت: "راجع به "دولتی کردن" مطبوعات که مطرح کرده‌ای، اطلاعات کاملاً نادرستی به تو داده‌اند. تمام نشریات بدون استثنا مستقل هستند، حتی آنهایی که پول ما را دریافت می‌کنند. ماهرکز اسرار نداشته‌اند که در مدیریت آنها مداخله کنیم، حتی آنجا که برای منافع حزب ضرورت داشته است."

این "تفسیر" دلخواهانه از اظهارات انگلیس کاملاً مصنوعی و یک جانبدار است و قراست کامل هر دو نامه این موضوع را تأیید می‌کند. زیرا اولاً پیشنهاد انگلیس بیش از هر چیز اقدامی علیه رهبری حزب و اقتدارات حقوق العاده است که وی در دست خود متمرکز کرده است. بنابراین اگر بتوان به پیشنهاد انگلیس اساساً صفت "اقدام متقابل" را منتسب کرد، در آن صورت باید این "اقدام متقابل" را قبل از هر چیز علیه اقتدارات فوق العاده بیل (یعنی رهبر جناح مارکسیست) و نه جریان اپورتونیست درون حزب بحساب آورد. بویژه آنکه مهران این "اقدام متقابل" را صرفاً علیه جریان اپورتونیست درون حزب "و نه چیز دیگر" معرفی می‌نماید؛ و بدین ترتیب می‌خواهد چنین وانمود کند که گویا انگلیس اصلاً هیچ منظوری از شما رژیم بیسمارکی در داخل حزب نداشته است. مضافاً اینکه پاسخ بیل نیز به هیچ وجه گواه آن نیست که "جریانات رفرمیست، اپورتونیست درون این حزب آشکاراً مواضع خودشان را بیان می‌کردند؛ چرا که این پاسخ اساساً متوجه تشریح مناسبات فیما بین جریان اپورتونیستی و انقلابی درون حزب نبوده بلکه دفاعیه‌ای است، برای برائت خود از اتهام "دولتی کردن و مصادره" نشریات حزبی" یعنی برقراری رژیم بیسمارکی در داخل حزب؛ بیل در پاسخ به انگلیس از لزوم وابستگی مستقیم هرگونه نشریه (منجمله نشریات مباحثاتی) به کمیته مرکزی و شخص خودش (تحت عنوان "انضباط ذهنی" یا هر توجیه دیگر) دفاع نمی‌نماید، بالعکس وی با تهیه یک دفاعیه هرگونه سوئسی و اتهام انگلیس را در ساره، استقرار رژیم بیسمارکی در داخل حزب بی‌مورد و ناقد موضوعیت می‌خواند. صرف نظر از اینکه پاسخ بیل خصلت کاملاً توجیه‌گرانه دارد، اما هم نام انگلیس و هم پاسخ بیل نشان می‌دهد که موضوع اصلی مورد مباحثه انگلیس عبارتست از لزوم خاتمه دادن به رژیم بیسمارکی (اختیارات فوق-

العاده بیل) در حزب و پذیرش ضوابطی که مباحثات بوده‌ای حزب مطابقت داشته باشد و آنرا در محدود می‌کند. فرقی محصور نکند. حال آنکه رفیق مهران که خسود از مدافعین دو آتش استقرار رژیم بیسمارکی (در موروما: شاهنشاهی یا ولایت فقیه) در داخل حزب می‌باشد، حاضر است راجع به هر مسئله‌ای صحبت کند. اما هیئت اظهارات صریح و روشن انگلیس درباره خاتمه دادن به رژیم بیسمارکی در حزب، امکان استنتاج رهبران توسط احزاب خودشان، و تأسیس نشریه‌ای که بتواند در چهارچوب برنامه و تاکتیک مسموم بدون هرگونه قیدی به مخالفت با روشهای معین حزب بپردازد. ..."

رفیق مهران که در جستجوی راهی برای خلاصی از زیر فشار اظهارات غیر قابل توجیه انگلیس است، چنین ادامه می‌دهد: "ثانیاً نامه‌های نقل شده از انگلیس نه تنها علنیت بی‌قید و شرط مباحثات حزبی را تأیید نمی‌کنند، بلکه به صراحت نشان می‌دهند که حتی در سالهای ۱۸۹۱-۹۲ در شرایطی که حزب سوسیال دمکرات آلمان قانون ضد سوسیالیستی بیسمارک را با موفقیت پشت سر گذاشته و حزبی کاملاً علنی با میلیونها رای دهنده بود، علنیت بی‌قید و شرط مباحثات حزبی را قبول نداشته است؛ اساساً مهمتر از همه اینکه مارکس و انگلیس تا آن زمان این شیوه کار حزب را تحمل کرده و بمقررات آن احترام گذاشته بودند و حتی در همان نامه مورخ ۹ نوامبر انگلیس صریحاً می‌گوید که این "انضباط محکم" تاکنون لازمه بوده است و به این ترتیب صراحتاً بر اصل مشروع بودن مباحثات علنی محکم می‌گذارد."

نویسنده این عبارات که جسارت نقل کامل نامه‌های انگلیس را برای خوانندگان خود نداشته تصور می‌کند که با جماعتی از ابلهان سر و گسار دارد که زحمت خواندن نامه‌ها را به خود نمی‌دهند. از این رویا آلودگی خیال کامل دورغ می‌گوید و می‌نویسد که انگلیس نه تنها علنیت بی‌قید و شرط مباحثات حزبی را تأیید نمی‌کند بلکه حتی در سالهای ۱۸۹۱-۹۲ نیز علنیت بی‌قید و شرط مباحثات حزبی را قبول نداشته است. حال آنکه انگلیس صراحتاً از لغت مخالفت بدون هرگونه قیدی "در چهارچوب برنامه و تاکتیک مسموم حزب" استفاده می‌نماید. بیشتر نیز از مارکس نقل نمودیم که "نخستین شرط هرگونه انتقاد، فقدان ملاحظاتی است" اگر قرار بود مارکس و انگلیس در انتقاد خود مثلاً از دورینک ملاحظاتی را در نظر گیرند؛ هرگز مشاجره‌ای پیرامون انتشار این مقالات در "به پیش" مطرح نمی‌شد. بسلامت مارکس و انگلیس نه پیش از این تاریخ (۱۸۹۱-۹۲) و نه پس از آن، هرگز تعمیدی مبنی بر همکاری با نشریات حزب سوسیال دمکرات آلمان نداده بودند تا به "مقررات حزب" احترام گذاشته باشند. آنان هر آنچه را صلاح می‌دانستند، می‌نوشتند و منتشر می‌کردند. در عین حال نباید فراموش کرد که در آن موقع، هر یک از اعضای حزب سوسیال دمکرات نیز مجاز بودند، هر مطلبی را مایلند خارج از حزب و حتی در مطبوعات بورژوازی انتشار دهند. اینها واقعاتی انکارناپذیرند و واقعات چیزهای سرخستی هستند!

رفیق مهران بلافاصله پس از ابراز این دورغ آشکار، نکته، "مهمتر" را مطرح می‌کند و می‌گوید که "حتی در همان نامه مورخ ۱۹ نوامبر، انگلیس صریحاً می‌گوید که این "انضباط محکم" تاکنون لازم بوده است." اما انگلیس با اظهار این مطلب چه بکشمای را مطرح نظر دارد؟ او به قوانین ضد سوسیالیستی دوره بیسمارک اشاره می‌کند که تحت آن ساخت حزب سوسیال دمکرات کاملاً تغییر کرد و به سبک حزب مخفی مسدل شد، متناظر با این تحول، خصلت انتخالی گمته‌ها با سستی از عوامل و بیکیهای مرکزیت تمویض شد؛ انضباط شدید و محکمی بر آن اعمال گردید و حزب در برنامه خود بجای دفاع از جمهوری از یک حکومت "خلق" دفاع نمود تا امکان استفاده از هرگونه ابزار قانونی را از دست ندهد. در این مورد مطالعه کتاب "انضباط در سوسیال دمکراسی آلمان" اثر کارل ای. شور که بسیار روشنگر است. کارل ای. شور که محقق اسناد حزب سوسیال دمکرات آلمان به نقل از اسناد این حزب در دوران قوانین ضد سوسیالیستی بیسمارک درباره ساختار عمومی حزب در آن دوران چنین می‌گوید: "طی همه ۹۰ حزب از احیای قانون ضد سوسیالیستی هراسان بود. این شرایط شل‌ترین شکل ممکن ساختار حزبی را الزام آور می‌کرد. هر گروه محلی اجازه یافت تا خود را به وجهی

خواهان استقلال مطبوعات حزب از حزب نیست^(۱۲۲) بلکه صرفاً خواهان استقلال صورتی مباحثاتی از کمیته مرکزی می باشد، اما حرف اصلی او این است که دیدگاه انگلس در مباحثات آشکار با نقطه نظر لنین قرار دارد. وی در این "تفاد" آرای بین انگلس و لنین، جانب "لنین" را بگیرد و به طعنه می رسد: "بسیار خوب رفیق بابا علی که خواهان نشریه ای مستقل از حزب است تا اصل آزادی کامل مباحثه و انتقادش را عملی سازد، در باره این "رؤییم بیسمارکی در حزب" که از طرف لنین توصیه و با برترگوویشم با اصرار تجویز می شود، چه میگوید؟!"

بدین ترتیب رفیق مهران بار دیگر پس از جست و خیز در دور و اطراف نامه های انگلس، سرانجام بر رفتار بیل را تحت عنوان "دفاع از لنین در مقابل انگلس" مورد تأکید قرار می دهد و استقرار "رؤییم بیسمارکی در حزب" را یک فضیلت لنینی بشمار می آورد. او برای خوانندگان خود تردیدی بجای نمی گذارد که "الگوی لنینی حزب" از دیدگاه وی همان "رؤییم بیسمارکی در حزب" است. لنینی که ما می شناسیم، اما، در تقابل با انگلس قرار ندارد و مروج مواضع بیل در مقابل انگلس نیست. ما در بندهای پیشین سمنای کنترل مطبوعات حزبی توسط کمیته های حزبی و تفاوت آن را با مباحثات حزبی در دیدگاه لنینی مشاهده کردیم. لنین نیز نظیر انگلس خواهان "آزادی کامل مباحثه و انتقاد در چهارچوب اصول بنیادین برنامه" است و مخالف "رؤییم بیسمارکی در حزب" می باشد. انگلس نیز نظیر لنین خواهان کنترل مطبوعات حزبی بوسیله حزب است. اما در این جا بحث بر سر مباحثات حزب نیست و نه تبلیغ و ترویج خط مشی حزب. بطور کلی (که باید تبلیغ و ترویج نظر اکثریت و نه اقلیت باشد)، اختلاف اصلی من با رفیق مهران نیز در همین نکته نهفته است: او قاطعانه مدافع استقرار "رؤییم بیسمارکی در حزب" می باشد و من قاطعانه مخالف آن! ماحصل اعتقاد من بروشنی در این اظهارات انگلس بیان شده است: "جنبش طبقه کارگر بر پایه انتقاد سخت نسبت به جامعه موجود قرار گرفته است. در حالی که انتقاد عنصر اصلی این جنبش را تشکیل می دهد، چگونه می تواند از آن احتراز کند و یا در جهت تحریم مباحثات تلاش نماید؟ آیا ما آزادی بیان را برای آن از دیگران می طلبیم تا دیوار آن را در صوف خود نابود سازیم؟" (رفیق مهران بحتماً به انگلس خرده خواهد گرفت که تفاوت حزب و جامعه را نادیده گرفته است و بار دیگر "تفاد" جدیدی بین بیانات انگلس و لنین کشف خواهد نمود. بگذار او دل مشغول کشفیات خود باشد!^(۱۲۸))

دوره سوم: ۱۹۱۲-۱۹۰۵

الف- مشخصات دوره سوم: وحدت حزبی فراکسیونها یا جبهه واحد کارگری، و معرفی اصل سانترالیزم دمکراتیک. تا اینجا دیدیم که روسی مهران برای گریز از بیانات متعدد لنین در دفاع از علنیست مباحثات حزبی به توجیهات متناقضی متوسل شده است و در هر مورد ناگزیر بوده است این بیان دوره از تاریخ حیات بلشویسم را غیر قابل تقلید و غیر قابل تمسک معرفی نماید. مطابق تاریخ نگاری وی، اظهارات لنین راجع به علنیست مباحثات حزبی در دوره اول (۱۸۹۸-۱۹۰۳) از این حیث غیر قابل تقلید و تعمیم اند که در این دوره "حزب واحد منجم" وجود نداشته و بجای یک برنامه و یک سازمان واحد حزبی، سازمان ها و گروه های متعدد سوسیال دمکراتیک سه حیات خود ادامه میدادند. در دوره دوم (۱۹۰۵-۱۹۰۳)، اگرچه یک برنامه و یک سازمان واحد حزبی بوجود آمد (هر چند که رفیق مهران اشاره ای به این واقعت ندارد) اما دلیل انشعاب و شرایط اضطراری ناشی از انشعاب، نقطه نظرات لنین پیرامون علنیست مباحثات حزبی، جنبه تداوم موقت داشته و روال عادی کار حزبی محسوب نشده است. اکنون یعنی در دوره سوم (۱۹۱۲-۱۹۰۵)، اگرچه انشعاب بلشویکیا و منشویکیا جای به نموده و وحدت آنان در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ مبدع شد، اما این وحدت حزبی نداشته بلکه یک وحدت جبهه ای بوده است و از اینرو اظهارات لنین راجع به علنیست مباحثات حزبی ایضا غیر قابل تعمیم و فاقد مضمون هستند! سارای با یک نگاه اجمالی میتوان دریافت که نقدا چهارده سال از تاریخ حیات سوسیال دمکراسی روسیه (یعنی سه دوره) به نفع علنیست مباحثات

سازمان دهنده با شرایط آن بیشتر من انطباق را داشته باشد. تنها نهاد واحد مبارت بود از Vertrauensmann یعنی عامل محلی انتخاب شده که تمامی بین سازماندهی محلی و کمیته اجرایی حزب (بخشی از کمیته مرکزی حزب که خارج از ایالات زیر نفوذ پلیس قرار داشت) را تأمین میکرد. پس وی تشریح می کند که چگونه در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ این نهاد تبدیل به مجموعه ای از عاملین محلی حزب شد و با بدست آوردن آزادیهای انتخاباتی، این عاملین محلی بعنوان رده واسطه بین مرکزیت و واحدهای محلی، شروع به ایجاد کمیته های ناحیه ای نمودند.^(۱۲۴) هنگامیکه انگلس در سالهای ۱۸۹۱-۹۲ از ثروت پایان دادن به "انضباط شدید" در حزب سخن می گوید او در این دوران هنوز هراس از ابقای قوانین ضد سوسیالیستی وجود داشت و برخلاف اظهار نظر رفیق مهران حزب "کاملاً علنی" نبود. سه خاتمه یافتن توانیست سوسیالیستی بیسمارک و لزوم گسترش اصل دمکراسی در حزب برپایه آزادیهای سیاسی بدست آمده اشاره دارد. همانطوریکه لنین پس از انقلاب ۱۹۰۵ سلافاصله خواهان گسترش اصل دمکراسی حزبی، تسویه ضابطه دمکراسی با ستم انتخابی می شود و بار و حیات محافظه کارانه "کمیته جی ها" مقاله می کند. انگلس نیز با اشاره به آزادیهای سیاسی بدست آمده، قصد دارد به بیل تفهیم نماید که مسئله مربوط به آزادی بی قید و شرط مباحثات و انتقادات تنها یکی از اجزای دمکراتیزه کردن حزب را تشکیل می دهد (امری که فقدانش نه ناشی از شرایط سیاسی، بلکه منسبت از روش بیسمارکی رهبری بوده است) و تنها مقدمه ای بر یک رشته اصلاحات همه جانبه در ساختار حزب است که ستوانده "محدودیت های بسیار شدید" دوره قوانین ضد سوسیالیستی خاتمه دهد. بنابراین منظور انگلس از "محدودیت های بسیار شدید" که حتی تاکنون بقضی بوده اند "سبب چوجه به روال مباحثات حزبی مربوط نشده، بلکه به وضعیت عمومی حزب و کل ساختار آن در دوران قوانین ضد سوسیالیستی بیسمارک باز می گردد و بطور مشخص به "اختیارات فوق العاده مرکزیت و عوامل مرکزیت" و سبب "برگماری" بجای انتخاباتی مربوط میباشد. حال آنکه انگلس نه تنها به لزوم انتخابی کردن مقامات حزبی بلکه همچنین به حق فراخوانی آنان بوسیله اعضای حزب اصرار دارد.^(۱۲۵)

رفیق مهران پس از این احتجاجات سرانجام روبرو با بیستی را کنار می گذارد و به نام "دفاع از لنین" به انگلس حمله می کند و از رؤییم بیسمارکی در حزب جانب داری می نماید. وی می نویسد: "اما از همه این ملاحظاتی که گذاریم هم چنان یک سؤال مهم بر جای میماند منظور رفیق بابا علی از استناد به نامه های انگلس چیست؟ آیا او طرفدار استقلال مطبوعات حزبی از ارگانهای رهبری حزب می باشد؟ اگر چنین است بهتر است بجای جویده گویی در باره "رؤییم بیسمارکی در حزب" صراحتاً نظرش را بیان بکند و بگوید همانطور که انگلس در این نامه ها توصیه می کند مطبوعات حزبی باید مستقل از حزبه اداره شوند. اما او که هنوز جرات اتخاذ چنین موضعی را ندارد فعلاً خود را پشت نقل قول هایی از انگلس قایم می کند. زیرا بخوبی می داند که اتخاذ چنین موضعی جز مخالفت با نظر صریح لنین در باره مطبوعات حزبی منمائی ندارد. نظر لنین در باره مطبوعات حزبی چیست؟ او معتقد به کنترل کامل مطبوعات حزبی از طرف کمیته های حزب است و این اعتقاد خود را با بیشترین صراحت ممکن نه تنها در سال ۱۹۰۵ (در "سازمان حزب و ادبیات حزب") بلکه هم چنین در ترمهای مربوطه "شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیست" بیان می کند و اهمیت بسیار زیادی هم به این اصل تبذیر مطبوعات از کمیته های حزبی قائل است."

رفیق مهران البته یک انقلابی با سابقه و بلحاظ خصوصیات شخصی، رفیق جیور و رزمنده می باشد. اما متأسفانه بلحاظ سیاسی در موضعی محافظه کار قرار گرفته و جسارت سیاسی حمله مستقیم به انگلس را ندارد. بنابراین ترجیح می دهد مواضع خود را پشت لنین استتار نماید و تحت پوشش حمله به من، مواضع انگلس را مورد حمله قرار دهد. اما مگر من چیزی بجز تکرار همان ایده های انگلس را اظهار داشته ام؟ سبب چوجه! و جرم اصلی من نیز همانا صراحت است از اینکه به تنگ انگلس، از "استقلال صوری" (ونه "استقلال") مباحثات حزبی (ونه "مطبوعات حزبی" بطور کلی!) از کمیته مرکزی جانسرداری می نمایم. صریحتر از اینکه رفیق مهران نظر انگلس را تحریف می کند (چرا که انگلسی

حزبی رای میدهند و از زمره "لوحه‌های نجات یافتگان تصادفی" به شمار می‌آیند، مبنای بنا بر "تفسیر" مورخ ما، تمام این ادوار باید "غیرقابل تعمیم" پنداشته شوند.

مورخ محترم که خود را در مقابل شواهد انکار ناپذیر دوره سوم، در وضعیتی باز هم اسفناکتر از دوره دوم می‌یابد، تنها راه چاره را در آن می‌بیند که بجای پرداختن به اصل موضوع، چهار گوشه آن را طواف کند و بر حشامه حاشیه رویهای تاریخی خود بسفزیاد تا شاید بتواند با توسل به تاکتیک "تمویلی موج"، ذهن خواننده را به هر جایی بجز موضوع موردمشاجره بکشاند.

وی می‌نویسد: "مهمترین مشخصه دوره سوم - که بدون توجه به آن مسائل مربوط به بحث مشخص ما مطلقاً غیر قابل فهم خواهد بود - این است که منشویکیا و بلشویکیا هر کدام سازمانهای جداگانه‌ای دارند ولی به لحاظ صوری در یک حزب واحد هستند. در واقع حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در این دوره بیش از آنکه یک حزب باشد یک جبهه است، یک نوع جبهه کارگری. تصادفی نیست که هنگام بحثهای مربوط به تاکتیک جبهه کارگری در انترناسیونال کمونیست لنین برای نشان دادن تجربه عملی این نوع بلوکیا، مراجعه به تاریخ حزب سوسیال دمکرات روسیه را مفید و روشنتر میدانند و به بوخاریس و زینوویف ماصوریت میدهد که مقالسه‌های در باره بلوک میان منشویکیا و بلشویکیا تهیه کنند و نشان بدهند که آنها علیرغم اختلافات ایدئولوژیک شدید، چگونه در دوره‌های با همبستگی همکاری و اتحاد عمل داشتند." (۱۲۹) قبل از هر چیز باید بگوئیم که مشخصه بنیادین دوره سوم نظیر دوره دوم عمارتست از حیات فراکسیونی سوسیال دمکراسی روسیه و یا بعسارت دقیقتر تجزیه سوسیال دمکراسی روسیه به دو فراکسیون عمده اپورتونیست و انقلابی. منتهی وجه تمایز "دوره سوم" از "دوره دوم" بمثابة مقاطع متفاوتی از یک دوره طولانی حیات فراکسیونی (۱۹۱۲-۱۹۰۳) سوسیال دمکراسی روسیه، در این نکته نهفته است که بر خلاف "دوره دوم" که با انشعاب دو فراکسیون مزبور مشخص میشود، در "دوره سوم" حزب از وحدت صوری ضمن تداوم حیسات فراکسیونی برخوردار است.

لنین در "یادداشت‌های پیرامون تاریخ حزب کمونیست روسیه" که خطاب به بوخارین نگاشته شده‌اند و هدف اثبات لزوم تاکتیک جبهه واحدکارگری را در پرتو تجارب حاصل از ادوار مختلف تکامل بلشویسم و مناسبات آن با بلشویسم دربرابر دارند، راجع به این موضوع چنین مینویسد: "۱۹۰۳، کنگره ۲۰ به ۲۴ از ۴۴ رای (یک حزب) ۱۹۰۵، دو کنگره (تقریباً) (دو حزب) ۱۹۰۶، کنگره استکهلم. دقیقاً (تعداد آراء) یک حزب - کنگره لندن - دقیقاً (تعداد آراء) یک حزب." (۱۳۰) بنابراین لنین در کنگره استکهلم (۱۹۰۶) و کنگره لندن (۱۹۰۷) از یک حزب نام می‌برد اما چنانکه بیشتر خاطر نشان نمودیم، این وحدت حزبی، وحدت بین دو فراکسیون جداگانه است و مشخصه بنیادین دوره سوم نظیر دوره دوم همان عمارتست از حیات فراکسیونی سوسیال دمکراسی روسیه! لنین در مقاله "نقد وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی" این حقیقت را سه وضوح متنکر می‌نویسد: "فراکسیونیسم مهمترین صفت مشخصه حزب سوسیال دمکرات در دوره معینی از تاریخ است. کدما دوره معینی؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱ - برای اینکه چگونگی ماهیت فراکسیونیسم با وضوح کامل روشن شود باید لااقل شرایط مشخصی را که در سالهای ۱۹۰۶-۱۹۰۷ وجود داشت بخاطر آورد. حزب در آن موقع صورت واحدی داشت، انشعاب در آن بوجود نیامده بود، ولی فراکسیونیسم موجود بود، یعنی عملاً در حزب واحد دو فراکسیون و دو سازمان در حقیقت جداگانه وجود داشت. سازمانهای محلی کارگری صورت واحد داشتند ولی در هر مسئله جدی فراکسیونهای دوگانه دو تاکتیک وضع مینمودند - مدافعین این دو تاکتیک در سازمانهای کارگری واحد سن خود مشاجره مینمودند (مثلاً هنگام بحث در باره شعار: کاسنه دو ما با کاسنه کادت، در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات کنگره لندن در سال ۱۹۰۷) و مسائل بالاکثریت آراء حل میشد. یکی از فراکسیونها در کنگره واحد استکهلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره واحد لندن (۱۹۰۷) اینها واقعباتی است از تاریخ مارکسیسم مشکل در روسیه که هر همگس معلوم

است." (۱۳۱) همچنین ویراستار کلیات آثار لنین در پانویس شماره ۶۲۰ جلد ۲۶ مجموعه آثار، در باره این وحدت چنین توضیح میدهد: "۰۰۰ دوره‌ای که (منظور دوران کنگره استکهلم و لندن است - مترجم) بلشویکیا و منشویکیا به لحاظ صوری اغضای حزب واحدی بودند، با یکس کمیته مرکزی و کنفرانس‌های منظم و غیره." (۱۳۲) ما توجه به ملاحظات فوق، هنگامی که رفیق مهران می‌نویسد: "بنابراین در این دوره زیر عنوان یک حزب صوری واحد، هر یک از بلشویکیا و منشویکیا سازمان جداگانه خود را دارند با مرکزیت متفاوت، انضباط درونی متفاوت، تاکتیکهای متفاوت و حتی منابع مالی متفاوت"، مرتکب تحریف "ظریفی" میشود. بدین معنی که وی با اشاره به "مرکزیت متفاوت و غیره"، وجود هرگونه وحدت حزبی را بین دو فراکسیون بلشویک و منشویک نادیده می‌گیرد. واقعیت آن است که ایجاد "مرکزیت پنهانی بلشویکیا" در کنگره استکهلم که رفیق بنا به گفته زینوویف (و سه نقل از شاپیرو) از آن یاد میکند، یک مرکزیت فراکسیونی و بنابراین یک مرکزیت مخفی بود و نه مرکزیت رسمی حزب - تفاوت این دو نوع مرکزیت در کجا آشکار میشود؟ تفاوت این دو مرکزیت در حدود اختیارات واقعی آنهاست. فی المثل مرکزیت رسمی حق تعیین اعضای هیئت تحریریه مرکزی حزب را داشت و حال آنکه مرکزیت فراکسیونی از چنین حقی محروم بود و بدین لحاظ نیز بلشویکیا برای انتشار نشریه خود ("پرولتری") که از زمره حقوق اقلیت حزبی محسوب میشد (و این حق تنها به بلشویکیا اختصاص نداشت)، مجبور شدند به سازمان منطقه‌ای پترزبورگ متوسل شوند. (۱۳۳) در مورد این تفاوت کافیت به مقاله لنین تحت عنوان "یک یلاتفرم تاکتیکی برای کنگره وحدت" یا "اصول سازمان حزب" که به تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۰۶ برشته تحریر درآمده است، رجوع نمائیم. نظر به اهمیت این یلاتفرم که بخوبی تمایز وحدت حزبی فراکسیونیها را از جبهه واحد کارگری روشن میکند، مامتن کامل آن را نقل می‌نمائیم: "نظر به اینکه (۱) اصل سانترالیزم دمکراتیک در حزب هم اکنون مورد تأیید همگان واقع شده است؛ (۲) هر چند که مشکل است، اما با وجود این (اصل سانترالیزم دمکراتیک - مترجم) میتواند در درون محدوده‌های معینی در شرایط سیاسی موجود به اجرا نهاده شود؛ (۳) اثبات شده است که مخلوط کردن دستگاههای مخفی و قانونی سازمان حزب، برای حزب به شونت مخرب است و در خدمت تحریکات حکومتی قرار میگیرد؛ لذا ما بر این عقیده‌ایم و پیشنهاد میکنیم که کنگره موافقت نماید؛ (۴) که اصل انتخابی در سازمان های حزبی از صدر تا ذیل بکار بسته شود؛ (۵) که در روشن کردن اصل، فی المثل: انتخابات دومرحله‌ای یا برگماری به نهادهای انتخابی غیره فقط در صورتی مجاز باشد که مزاحمتهای پلیسی غیر قابل رفع باشند، و در موارد استثنائی که بطور ویژه بدین منظور ارائه گردند؛ (۶) که الزامی است هسته مخفی سازمان حزب حفظ و تقویت شود؛ (۷) که برای فعالتهای غنی از هر نوع (در مطبوعات، در مجامع، در اتحادیه‌ها، بالاخص در اتحادیه‌ها و غیره) دواشر ویژه سازمان های حزب باید تشکیل گردند که هیچوجه نباید هسته مخفی را به مخاطره انکنند؛ (۸) که باید یک نهاد مرکزی برای حزب وجود داشته باشد یعنی کنگره عمومی حزب باید یک کمیته مرکزی واحد انتخاب کند، که هیئت تحریریه ارگان مرکزی حزب را تعیین خواهد کرد و غیره." - بدینسان لنین ضمن اشاره به محدودیتهای واقعی ناشی از حیات فراکسیونی برای اعمال اصل سانترالیزم دمکراتیک، خواهان اجرای این اصل در "درون محدوده‌های معین" مساعد و ضوابط واحدی را برای تلفیق فعالیت مخفی و علنی حزب ارائه میدهد و لزوم تسبیل یک کمیته مرکزی واحد که هسته تحریریه ارگان مرکزی را تعیین می‌نماید، خاطر نشان میشود.

سی گمان "وحدت" ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ هنوز یک وحدت حزبی بر پایه اجرای موکد اصل سانترالیزم دمکراتیک نبود، بلکه یک وحدت فراکسیونی و بنابراین یک وحدت صوری، در عین تداوم جداسری در کردار بود. بدین سبب نیز در کنگره وحدت، هر دو فراکسیون حول استقلال سازمانها منطقه‌ای از کمیته مرکزی و حق انتقاد از تصمیمات کنگره توافق نموده

آنکه ایجاد جبهه واحد کارگری نیازمند اجرای این اصل نبوده و پذیرش آن (حتی صورتاً) تحت شرایط فعالیت جبهه‌ای مضر می‌باشد. ثالثاً، در اینجا سخن بر سر انتخاب کمیته مرکزی واحد، تعیین هیئت تحریریه مرکزی بوسیله آن، چگونگی تلفیق کار علنی و مخفی، ادغام مسووری سازمانهای حزبی و پیروی از اکثریت آراء، می‌باشد؛ حال آنکه جبهه واحد کارگری به هیچیک از این ضوابط که معطوف به ادغام عملی سازمانهای جداگانه می‌باشند، نیازمند نیست و چنین ضوابطی در مورد جبهه واحد کارگری مطلوب نیز نمی‌باشد. زیرا جبهه واحد کارگری اساساً معطوف به ایجاد اراده واحد کارگران در سازمانهای غیر حزبیست (نظیر اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها، شوراهای، مجامع ورزشی و فرهنگی کارگران، پارلمان و غیره) و از این حیث نیز با وحدت حزبی (چه صورتاً و چه واقعاً) که معطوف به ایجاد اراده واحد کارگران پیشرو صاحب آگاهی طبقاتی در سازمانهای حزبیست، تفاوت کیفی دارد.

همه علائم فوق‌الذکر همین آنند که در دوره منکر، مسئله وحدت حزبی (بر پایه برنامه و اساسنامه واحد، و معطوف به ایجاد اراده واحد کارگران پیشرو صاحب آگاهی طبقاتی در سازمانهای حزبی) و نه صرفاً ایجاد جبهه واحد کارگری (بر پایه پلاتفرمی از مجموعه معینی از خواستهای مشخص، و معطوف به ایجاد اراده واحد کارگران در سازمان‌های غیر حزبی) مدنظر بوده است. اما چرا لنین این تجربه را برای اثبات تاکتیک جبهه واحد قابل استفاده میدانند؟

زیرا اولاً در تمام موارد مربوط به مناسبات منشویکها و بلشویکها، وحدت دو جناح اپورتونیست و انقلابی سوسیال دمکراسی مطرح است. در اوایل سالهای بیست (یعنی بهنگام طرح تاکتیک جبهه واحد کارگری) برخلاف دوران قبل از شروع جنگ جهانی اول، دیگر نمیتوانست از لزوم وحدت حزبی دو جناح اپورتونیست و انقلابی در سوسیال دمکراسی بین المللی سخن در میان باشد. سلسله شروع جنگ جهانی اول، دوره بسط مسالمت‌آمیز و تدریجی تضادهای سرمایه‌داری به دوره امپریالیسم یعنی دوران انحطاط و گندیدگی سرمایه‌داری و انقلابات پرولتری و جنگهای حاد داخلی تحول یافت. متناظر با این تغییر در شرایط عینی، همزیستی دو جناح اپورتونیست و انقلابی سوسیال دمکراسی به مانعی در راه آمادگی پرولتاریا برای تصرف قدرت مبدل شد. زیرا اکنون دیگر وظیفه اصلی پرولتاریا تدارک مسالمت‌آمیز، تسهیل و تجویز تشکیلات حزبی و سازمان‌های توده‌ای کارگران نبوده، بلکه مبارزه برای تصرف قدرت و آمادگی برای جنگهای حاد داخلی وظیفه اصلی آن محسوب میشد. اگر دیروز، یعنی تا قبل از شروع نخستین جنگ امپریالیستی، سوسیال دمکراسی بین المللی در همه کشورهای جهان از دو جناح انقلابی و اپورتونیست تشکیل میشد و این دو جناح در وحدت حزبی برمیخیزند، اکنون دیگر این وحدت حزبی ممکن نبوده و لزوم انشعاب تاریخی ایس دو جریان محسوس بود. تاسیس بین الملل سوم نیز پاسخی به این ضرورت بود. اما لزوم انشعاب این دو جناح و ایجاد حزب جداگانه جناح انقلابی بهمنای انکار اتحاد عمل در مبارزات روزمره پرولتاریا با جناح دیگر و همکاری لایه‌های مختلف پرولتاریا در اقدامات مشترک علیه بورژوازی نبود. لنین با رجوع به تجربه بلشویسم، اثبات نکته اخگر را مد نظر دارد. او بخوبی میدانست که در آن هنگام (سالهای ۱۹۰۶، ۱۹۰۷ و ۱۹۱۰) صحبت بر سر وحدت حزبی منشویکها و بلشویکها بود و اما در سال ۱۹۲۱ دیگر نمیتوانست از این وحدت حزبی سخن در میان باشد؛ سبباً آن تجربه برای نشان دادن امکان و ضرورت همکاری عملی بین دو جناح و اهمیت عظیم آن در مبارزه روزمره پرولتاریا میتوانست مفید باشد و یقیناً نیز مقصد بود. ثانیاً همانطوریکه در همه نامه‌های لنین قید شده است، رجوع به تاریخ بلشویسم نشان میدهد که وحدت بلشویکها و منشویکها علیرغم انشعابات پیشین و صرف نظر از تمایل یا عدم تمایل رهبران (منجمله عدم تمایل لنین به وحدت مجدد با منشویکها در ۱۹۰۶) به وحدت مجدد مستعد از فشار توده‌های کارگر برای برقراری وحدت بود. لنین به اهمیت این "فشار توده‌ای" اشاره میکند و اظهار میدارد که:

بوند. لازم به یادآوریست که از ۱۱۲ نماینده دارای حق رای در کنفرانس چهارم، ۴۶ نماینده به بلشویکها، ۶۲ نماینده به منشویکها، و مابقی به سویال دمکراتهای که عضو هیچیک از دو فراقسیون نبودند، تعلق داشت. منشویکها در کنگره از یک اکثریت ضعیف برخوردار بودند و بنابراین قطعنامه‌های آنها در برخی موارد به تصویب رسید. لنین در نامه خود به حزب راجع به این کنگره چنین نوشت: "ما باید علیه آن تصمیمات کنگره که ما آنها را غلط میدانیم، مبارزه کنیم و خواهیم کرد. اما در عین حال ما به کل حزب اعلام می‌نمائیم که ما با هرگونه انشعاب مخالفتیم. ما مدافع تبعیت از تصمیمات کنگره می‌باشیم. ما همه همکاران خود را به قبول این چنین تبعیتی و این چنین مبارزه‌ایدئولوژیکی فرا میخوانیم." (۱۳۵) سبباً تصمیم کنگره مبنی بر وحدت روی کاغذ باقی ماند، و بلشویکها و منشویکها دیدگاههای خود را حفظ کردند و سازمانهای جداگانه شان را نیز محفوظ داشتند. از ۲۳۶ نماینده دارای حق رای در کنگره پنجم، بلشویکها ۱۰۵ رای و منشویکها ۹۷ رای و بوندستها ۵۷ رای و سویال دمکراتهای لهستانی ۴۴ رای، و سویال دمکراتهای لیتوانی ۲۹ رای، و نمایندگان "غیر حزبی" ۴ رای داشتند. لهستانی‌ها و لیتوانی‌ها با بلشویکها بودند و بدینسان بلشویکها به یک اکثریت قوی دست یافتند. در مورد تمامی مسائل اصولی، کنگره قطعنامه‌های بلشویکی را به تصویب رساند. کنگره یک کمیته مرکزی انتخاب کرد که ۵ تن از آن بلشویک، ۳ تن منشویک، ۲ تن لهستانی و یکی لیتوانی بود. اعضای مشاوره کمیته مرکزی مجموعاً ۱۰ تن بودند. بدین ترتیب از کل اعضای کمیته مرکزی (قطعی و مشورتی) ۱۰ تن بلشویک، ۷ تن منشویک، ۳ تن لهستانی و ۲ تن لیتوانی بودند. کنگره یک پیروزی بزرگ برای بلشویکها علیه جناح اپورتونیستی حزب، منشویکها بود. در مورد جزئیات مربوط به کنگره پنجم میتوان به مقاله لنین تحت عنوان "شورم‌خیزان حزب بورژوازی" رجوع کرد. (۱۳۶)

بدین لحاظ لنین از کنگره چهارم (استکهلم) بعنوان کنگره "تیممیه وحدت" و از کنگره پنجم (لندن) بعنوان کنگره "وحدت" یاد میکند. در این مورد کافست به نامه لنین به زینوویف تحت عنوان "ملاحظات در باره تزه‌های جبهه واحد" رجوع نمائیم. وی در آنجا می‌نویسد: "پاراکراف مربوط به تاریخ بلشویسم باید مفصلتر شود و بخش تغییر سازد. ناصحیح است بگوئیم که فقط در ۱۹۱۰ یک انشعاب وجود داشت. باید گفته شود که انشعابات رسمی با منشویکها در بهار ۱۹۰۵ و در ژانویه ۱۹۱۲، به تناوب با نیمه وحدت و وحدت ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ و متعاقباً ۱۹۱۰ دنبال شد. آن هم نه فقط به دلیل دگرگونی‌های مبارزه بلکه همچنین بدلیل فشار توده‌ها، که مخواستند از طریق تجربه خودشان مسائل را آزمون کنند." (۱۳۷) اکنون پرسینی است که آیا میتوان حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را در دوره منکر یک جبهه واحد کارگری قلمداد کرد؟ مگر نه این است که لنین در نامه‌های خود به بوخارین و زینوویف، برای اثبات تاکتیک جبهه واحد کارگری، رجوع به تاریخچه مناسبات بلشویسم و منشویسم را پیشنهاد میکند. و مگر نه این است که لنین در مصوبه مربوط به "طرح تصمیم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در باره تاکتیکهای جبهه واحد" می‌نویسد: "ب) که رفیق بوخارین مأمور شود که مقاله‌ای در جمعندی از تجربه حزب کمونیست روسیه راجع به مبارزه بلشویکها علیه منشویکها و بلوکهای بین آنان بنویسد و آنرا به دفتر سیاسی نشان دهد" (۱۳۸)، پس چرا نتوان حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را در دوره منکر یک جبهه واحد کارگری نامید؟ چنین است پرسشهای رفیق مهران!

در پاسخ به این سئوالات باید بگوئیم که اولاً در اینجا صحبت بر سر وحدت حزبی و نه وحدت جبهه‌ایست؛ زیرا این وحدت بر پایه برنامه واحد حزبی استوار است و حال آنکه ایجاد جبهه واحد کارگری سطح نازلتر و متفاوتی از اتحاد عمل کارگران را مد نظر دارد که هیچوجه مستلزم وحدت در اهداف نهائی (برنامه حداکثر)، اصول، راه رسیدن به هدف و روشی مطالبات عملی نمی‌باشد. ثانیاً، در اینجا صحبت بر سر پذیرش اصل سانسرالیزم دمکراتیک (هر چند صوری) و اجرای محدود آن است، حاصل

"آنها (توده‌ها) میخواستند از طریق تجربه خودشان مسائل را آزمون کنند". هنگامیکه کمینترن در سال ۱۹۲۱ شمار "به سوی توده‌ها" را سر- لوحه فعالیت خود قرار داد، و مبارزه با روحیات فرقه‌ای و خاتمه دادن به تاسیس "انجمن‌های تبلیغاتی" کوچک را وظیفه فوری خود پنداشت (متعاقبا لنین اثر مشهور خود را در مبارزه علیه "چپ‌روی در کمونیسم"، بیماری کودکانه "نکاشت"، عطف توجه به "فشار توده‌های کارگر برای اتحاد عمل" و پیشبرد تاکتیک جبهه واحد کارگری نقش تصحیح‌کننده فوق‌العاده مهمی را ایفا مینمود. مطالعه تاریخ بلشویسم از این حیث نیز آموزشهای بسیاری برای کمونیستهای جوانتر در برداشت که هرگونه اتحاد سوسیال دمکراتها (اپورتونیستها، فرمیستها و منشویکهای دیروز) و کمونیستها (جناح انقلابی سوسیال دمکراسی، آناکونندیکالیستها و آنارشیتهای دیروز) را انحراف از مسیر انقلاب پرولتری تلقی میکردند. (۱۳۹)

خلاصه کنیم! اگر دیروز (یعنی در سالهای ۱۹۰۶، ۱۹۰۷ و ۱۹۱۰) صحبت بر سر وحدت حزبی جناح اپورتونیست و انقلابی سوسیال دمکراسی بود (از جمله وحدت حزبی منشویکها و بلشویکها) امروز (یعنی پس از تاسیس بین‌الملل سوم) صحبت صرفا بر سر ایجاد جبهه واحد کارگری بین دو جریان است. دیروز با وحدت حزبی ضمن وجود فراکمونیسم روبرو بودیم؛ امروز با احزاب کاملا مستقل و بعضا متخاصمی که در موارد معین مبارزه مشترکی را سازمان میدهند. نادیده گرفتن این تفاوتها و اظهار این مطلب که وحدت حزبی بلشویکها و منشویکها در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، ایجاد "نوعی جبهه واحد کارگری بود" نه تنها بمعنای عدم درک تمایز "وحدت حزبی" از "وحدت جبهه‌ایست" بلکه همچنین بمعنای عدم فهم مطلق شرایط تاریخی متفاوت مناسبات دو جناح اپورتونیست و انقلابی سوسیال دمکراسی بین المللی قبل و بعد از جنگ جهانی اول میباشد. رفیق مهران برای اثبات نقطه نظر خود کرا را به خملت "صوری وحشت" بلشویکها و منشویکها اشاره میکند. اما این چه ربطی به "جبهه واحد کارگری" دارد و چرا "وحدت صوری" با "جبهه واحد کارگری" (که اساسا وحدتی متمایز از وحدتهای نوع حزبیت) مترادف پنداشته شده است؟ مگر بجز این است که به قول لنین: "این فراکمونیسم است. زیرا هر دو علامت اساسی در آن موجود است: (۱) قبول وحدت در گفتار و (۲) جداسازی گروهها در کردار." (۱۴۰) بنابراین رجوع به خملت "صوری وحدت" و غیره تنها مویده آن است که وحدت حزبی (و نه جبهه‌ای) بلشویکها و منشویکها در سال ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ و یا ۱۹۱۰ بمثابه وحدت دو فراکسیون و نه بر پایه اجرای موکد اصل سانترالیزم دمکراتیک به وقوع پیوست. (۱۴۱) از اینرو برای آنکه اثبات شود که علنیت مباحثات حزبی در برهه مزبور صرفا حاصل "وحدت صوری" دو فراکسیون بوده است، لازمست مدلل گردد که علنیت مباحثات حزبی از دیدگاه لنین مغایر با اصل سانترالیزم دمکراتیک (و مرتبط با فراکمونیسم) شناخته شده است. این موضوعیست که باید بوسیله رفیق مهران اثبات میشد و حال آنکه وی آن را مفروض و بدیهی پنداشته است. این نکته را در بحث بعدی، به تفصیل و در جزئیات نشان خواهم داد.

نکته دیگری که باید از مختصات بنیادین دوره سوم بحساب آید، مسئله کنجاندن اصل سانترالیزم دمکراتیک در اساسنامه حزب است. رفیق مهران که هیچ علاقه‌ای به تشریح این نکته ندارد، منحوی گذرا به ایسن امر اشاره میکند و بی سروصدا از کنارش رد میشود.

لازم به توضیح است که تا قبل از کنگره چهارم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه یا کنگره وحدت (در استکهلم به تاریخ آوریل ۱۹۰۶)، اصطلاح سانترالیزم دمکراتیک در اساسنامه حزب معرفی نشده بود. بیشتر یعنی در کنفرانس تامر فورس (Tammerfors) به تاریخ دسامبر ۱۹۰۵ این اصطلاح برای اولین بار بکار گرفته شده بود. اما سه در کنفرانس ۱۹۰۵ بلشویکی و نه در کنگره وحدت ۱۹۰۶، این اصطلاح تشریح نشده است. در اساسنامه های بعدی حزب بلشویک نیز تشریحی از این اصطلاح ارائه نشده است و تنها در دوره استالین در اساسنامه

۱۹۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی برای نخستین بار این اصطلاح (بمنابه: ۱) تبعیت اقلیت از اکثریت (۲) تبعیت فرد از حزب (۳) تبعیت نهادهای مادون حزبی از نهادهای مافوق حزبی (۴) گزارش دمی دوره ای بالا به پایین (۵) انتخابی بودن کلیه نهادها از صدر تا ذیل، تشریح شده است. (۱۴۲) در این مورد، مورخ برجسته انگلیسی ای. اچ. کسار در "انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۱۹۲۳" چنین مینویسد: "سانترالیزم دمکراتیک - این اصطلاح ۰۰۰ بوسیله کنگره پنجم حزب در ۱۹۰۷ در اساسنامه حزب گنجانده شد؛ یک تعریف دقیق از آن برای نخستین بار در اساسنامه ۱۹۲۴ حزب بنین شرح منظور گردید. ۰۰۰" (۱۴۳) اگر چه اساسنامه‌های حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه و حزب بلشویک تا قبل از سال ۱۹۲۴ هیچ تشریحی از اصطلاح سانترالیزم دمکراتیک بدست نمیدهد، اما این اصطلاح برای همه سوسیال دمکراتهای روسیه مفهوم واحدی را تداعی میکرد که مستقیما از سوسیال دمکراسی آلمان اخذ شده بود. لنین معنای سانترالیزم دمکراتیک را نخستین بار طی مشاجره‌ای با منشویکها در مه سال ۱۹۰۶ در مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" تشریح نمود؛ و این همان مقاله ایست که رفیق مهران را وادار کرده است تا هرگونه رودربایستی را کنار بگذارد و مستقیم و سرراست علیه دیدگاه لنین موضع گیری نماید. اکنون لازمست به "تفسیر" رفیق مهران از این مقاله بپردازیم.

ب - مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل": ضابطه‌های فراکمونیستی یا شرحی بر اصل سانترالیزم دمکراتیک؟ در آن هنگام که مقاله مذکور توسط لنین نگاشته میشد، حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه چهارمین کنگره خود (کنگره وحدت) را برگزار نموده بود و منشویکها رهبری را در اختیار داشتند. لنین بر خلاف مضمون کمیته مرکزی منشویک که بحث پیرامون قطعنامه‌های کنگره را صرفا در "مجامع حزبی" و مطبوعات حزبی "مجاز اعلام میکرد، با تشریح مفهوم سانترالیزم دمکراتیک مدلل نمود که انتقاد و بحث در باره آن قطعنامه‌ها نه فقط در "مجامع حزبی" نه فقط در "مطبوعات حزبی" بلکه همچنین در "مجامع توده‌ای" مجاز است. نظریه لنین با ۲۶۱ رای موافق و ۳۹ رای مخالف به تصویب مجمع ارزیابی از بیلان کارهای کنگره وحدت در شهر پترزبورگ رسید. لنین در این مقاله به اظهارات بلخانف در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه اشاره می‌نماید و می‌نویسد: "مولفین قطعنامه تصور کاملا غلطی از رابطه بین آزادی انتقاد کردن در حزب و اتحاد در عمل حزب دارند. انتقاد در محدوده اصول بنیادین برنامه حزب، باید کاملا آزاد باشد. (در این مورد، بخاطر آوری اظهارات بلخانف را در دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه)، آن هم نه فقط در مجامع حزبی، بلکه همچنین در مجامع عمومی. چنین انتقادی یا چنین "تبلیغی" (چرا که انتقاد از تبلیغ مجزاییست) نمیتواند منع گردد. اقدام سیاسی حزب باید متحد باشد. هر "دعوتی" که اتحاد اقدامات معین را نقش‌نماید، نمیتواند در مجامع عمومی، چه در مجامع حزبی، چه در مطبوعات حزبی تحمل شود. در خاتمه مقاله، لنین مفهوم سانترالیزم دمکراتیک را بدین نحو تشریح مینماید: "قطعنامه گسترده مرکزی اساسا غلط و مغیر با اساسنامه حزب است. اصل سانترالیزم دمکراتیک و خود مختاری سازمانهای محلی دقیقا متضمن آزادی انتقاد، بطور کامل و در همه جا است. تا آنجا که این امر اتحاد در یک اقدام معین را مانع نشود؛ و هر گونه انتقادی که مزاحم اتحاد در اقدام مورد تصویب حزب باشد، غیر مجاز است." (۱۴۴) تعریف لنین از سانترالیزم دمکراتیک بمثابه اتحاد در عمل و آزادی در انتقاد ساندازه کافی در سطوح فوق روش است و ذره‌ای تردید بجای نمیگذارد که از دیدگاه وی علنیت سی قید و شرط مباحثات حزبی در محدوده اصول بنیادین برنامه و تا آنجا که مانع اتحاد عمل نباشد، مستقیما از اصل سانترالیزم دمکراتیک نتیجه میشود و بهیچوجه یک ضابطه فراکمونیستی بحساب نمی‌آید. این نکته حتی از نظر آکادمیسین و ۱۰ کولین چنکو (نامزد علوم فلسفه) نیز دور نمانده است. وی در مقاله‌ای تحت عنوان "خملت آگاهانه انضباط حزبی"، پس از اظهار این مطلب که "در عین حال آزادی بحث و انتقاد نمیتواند نامحدود باشد. این آزادی باید خملت اصولی، حزبی و جدی داشته و به انواع گوناگون

بنیادهای منفی (مثلا تسویه حساب های شخصی) تبدیل نشود" ، سه مقاله مزبور لنین اشاره میکند و آن را بعنوان تعریف اصل سانترالیزم دمکراتیک ارائه میدهد: "انتقاد هم بنوبه خود باید از منافع حزب و جامعه ناشی شود و دارای خلعت سازنده و ایجاد گرانه باشد تا تجهیزکمونیتها برای اجرای موفقیت آمیز تصمیمات گرفته شده را ممکن سازد. و ای لنین نوشت: "اصل سانترالیزم دمکراتیک ... همانا بمعنای آزادی اقتصادی است کامل و همه جایی، هرگاه با آن وحدت عمل مشخص مختل نشود. هیچ انتقادی که وحدت تصمیم اتخاذ شده توسط حزب را خدشه دار نکند یا مشکل سازد، مجاز نیست." (۱۴۵) آکامیسین کولین چنکوکه در نگارش هر جمله نهایت وسواس را بخرج داده است تا میادا دچار زیاده روی در دفاع از دمکراسی حزبی گردد، در مواجهه با تعریف لنین از سانترالیزم دمکراتیک خود را در مقام حاشا نمی بیند و بنابراین خلعت عام تعریف لنین را مورد تردید قرار نمیدهد. رفیق مهران که در موقعیتی متفاوت با آکامیسین مذکور قرار دارد، حتی حاضر به پذیرش این حقیقت ساده نیز نیست. او خادم منافع فرقه ای خویش است و بنابراین نمیتواند تعریفی (ولو بنیبهی و غیر قابل انکار) را بپذیرد که مستقیما در تضاد آشکار با منافع وی باشد. راست است که آنجا که منفعت ایجاد نماید، آدمیان فضایی بدیبهی هندسی را نیز منکر میشوند. از اینرو رفیق مهران این طور استدلال میکند: "آیا این مقاله از غنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی جانبداری میکند؟ آری، بی هیچ تردید. آیا موضع اتخاذ شده در این مقاله مستواند معیار عمومی الگوی حزب لنینی باشد؟ نه بسیح وجه." (۱۴۶) وی برای اثبات دعوی خویش سه دلیل ارائه میدهد که ما هر یک از دلائل ویرا جداگانه بررسی خواهیم کرد.

دلیل اول: "اولین دلیل من این است که موضع بیان شده در این مقاله در یک تشکیلات جبهه ای اتخاذ شده و نه در یک حزب یکپارچه." (۱۴۶) ما بیشتر در باره این اقتشاش بین "تشکیلات جبهه ای" و "وحدت حزبی" توضیح داده ایم اما سئوالی که در اینجا مطرح میشود این است که با فرضی صحت کلیه فتاوی رفیق مهران در باره "وحدت جبهه ای" بلشویکها و منشویکها، فایضه مورد استناد لنین یعنی "آزادی کامل مباحثه و انتقاد" به توافقات ویژه بلشویکها و منشویکها در دوره مزبور باز میگردد یا مستقیما از اصل سانترالیزم دمکراتیک منتج میشود؟ رفیق مهران چنین وانمود مسماید که گویا فایضه مذکور صرفا یک توافق جبهه ای یا فراکسیونیی است و بهیچوجه به اصل سانترالیزم دمکراتیک مربوط نمیشود. اما مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" دقیقا خلاف این را میگوید. بعسارت دیگر لنین صراحتا ما رجوع به اصل پذیرفته شده سانترالیزم دمکراتیک از جانب منشویکها و بلشویکها که متعاقبا در اساسنامه حزب نیز انعکاس یافت (هر چند که پذیرش آن در اساسنامه صوری بود و نمیتوانست در محدوده حیات فراکسیونیی بطور موکد اجرا شود)، به اثبات فایضه آزادی کامل مباحثه و انتقاد می بردارد. رفیق مهران که هیچ نکته ای در مقاله مزبور جهت بررشت بدنگاه خود نمی یابد، ترجیح میدهد تمام تاکیدات لنین را در باره تعریف سانترالیزم دمکراتیک مطلقا نادیده بگیرد و به دروغ مدعی شود که: "سابراین معیارها یا بهتر بگویم، توافقات ناظر بر این "وحدت حزبی" با کنگره چهارم بوجود آمده بودند و در مقطع مورد بحث ما تازگی داشتند. بهترین گواه این امر گفته خود لنین است که در گزارش خود در ساره کنگره چهارم، هنگام توضیح در باره آزادی انتقاد و اتحاد در عمل یاآوری میکند که "اما در حزب متحد، این مبارزه ایدئولوژیک نیاید. تشکیلاتها را شقه بکنند، و نباید مانع اتحاد عمل بیرونتاریا گردد. این [اصل] در حیات تاکتونی حزب ما یک اصل جدید است. (تاکید از رفیق مهران است) و بکارگیری مناسب آن به تلاش قابل توجهی نیاز خواهد داشت." آری این اصل فقط در این دوره - یعنی دوره سوم - مورد بحث ما حاکم بوده است." (۱۴۷)

این را میگویند حقه بازی و تقلب به نفع منظر لنین از "اصل جدید در حیات تاکتونی حزب" کدامست که "فقط در این دوره - یعنی دوره سوم - مورد بحث ما حاکم بوده است." ۱۴۴ بین اصل همانا سانترالیزم دمکراتیک

یعنی اتحاد در عمل و آزادی در مباحثه و انتقاد است که در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ برای نخستین بار در اسناد سوسیال دمکراسی روسیه و منجمله در اساسنامه آن عنوان شد. از اینرو لنین این اصل را یک "اصل جدید در حیات تاکتونی حزب" می نامد و پذیرش و اجرای جزئی این "اصل جدید" در "دوره سوم" تنها آغاز شده و در طول حیات سوسیال دمکراسی روسیه پس از این تاریخ، مینا و معیار بوده است. و اتفاقا از آنجا که "در دوره سوم"، این اصل بتازگی مطرح شده، تعریف و تشریح آن بوسیله رهبران حزبی یک پدیده رایج بوده است. رفیق مهران که قصد دارد "آزادی کامل مباحثه و انتقاد" را به یک توافق جبهه ای و بدون ارتباط با اصل سانترالیزم دمکراتیک تنزل دهد، مجبور میشود در مواجهه با مراجعات مکرر لنین به اصل جدید سانترالیزم دمکراتیک برای تبیین رابطه اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد، سه یک دروغ شاخدار متوسل شود و چنین جعل کند که این "اصل جدید" ناظر بر یک "توافق جبهه ای" بوده و فقط در دوره سوم حاکم بوده است. "!! بواقع هر چه در این "دوره سوم"، "جبهه ای" بوده باشد، پذیرش اصل جدید سانترالیزم دمکراتیک، خلعت جبهه ای نداشته و کاملا یک فایضه حزبی بوده است؛ و اگر بتوان در اینجا نیز چیز "جبهه ای" یافت، همانا عدم اجرای پیگیر "اصل جدید سانترالیزم دمکراتیک" است. آزادی کامل مباحثه و انتقاد و اتحاد در عمل بعنوان تعریف این اصل جدید، یک فایضه دقیقا حزبیت که برای رد آن باید نفس "اصل جدید" (سانترالیزم دمکراتیک) را تحریف کرد و آنرا از یک معیار حزبی به یک "توافق جبهه ای" تفسیر شکل داد. رفیق مهران نیز با جعل دلخواهانه اش، این مشکل را که مانعی در راه "تفسیر" وی محسوب میشود، رفع کرده است. سانترالیزم دمکراتیک یک توافق جبهه ای مربوط به دوره سوم بوده است و نه معیاری برای تنظیم مناسبات درونسی زندگی حزب؛ این است جوهر تقلب مورخ ما. بعنوان یک یادآوری لازم برای رفیق مهران، باید توضیح دهیم که مواضع مطروحه در مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" در یکرشته از آثار دیگر وی نیز مورد تاکید قرار گرفته است که در زیر به مهمترین آنها اشاره می نمایم.

۱) مقاله لنین تحت عنوان "یک درخواست، از جانب نمایندگان حاضر در کنگره وحدت که به گروه اسبق" بلشویک "تعلق داشتند"، سه تاریخ ۸-۹ مه ۱۹۰۶. در این مقاله لنین به تشریح توافق عمومی حزب حصول اصل سانترالیزم دمکراتیک و حقوق اقلیت می بردارد و به تنها نکته مورد اختلاف بین دو فراکسیون حزب در مورد مسائل تشکیلاتی اشاره می نماید. وی می نویسد: "راجع به مسئله تشکیلات، ما فقط در ارتباط با حقوق هیئت تحریریه ارگان مرکزی اختلاف داشتیم. ما مصر بودیم که کمیته مرکزی حق تعیین و عزل ویراستاران ارگان مرکزی را دارا باشد. ماجملگی در مورد اصل سانترالیزم دمکراتیک، در باره ضمانتهایی برای حقوق همه اقلیتها و برای هرگونه مخالفت شرافتمندانه، در باره خود مختاری هر سازمان حزبی، در باره برسمیت شناختن اینکه همه مسئولین حزبی باید انتخابی باشند، و به حزب پاسخگو باشند و قابل فراخوانی باشند، موافق بودیم. ما رعایت این اصول سازمانی در عمل، اجرای صادقانه و پیگیر آنها را بمقابه ضمانتی علیه انشعابات تلقی میکنیم، ضمانتی که میتواند و باید اثبات نماید که مبارزه ایدئولوژیک در حزب کاملا با اتحاد آکبند سازمانی، با تبعیت همه از تصمیم کنگره وحدت سازگاری دارد." (۱۴۸) فکر میکنم معنای "اصل جدید" در این عبارات بخوبی روشن باشد و مستحراز آن اینکه، این عبارات برای هر کسی که قدرت تفکر را از دست نداده باشد، رهنمودی برای اجتناب از "انشعابات" جنجالی و فرقه ای محسوب میشود. از جمله انشعاب تحملی اخیر، ما گواه خوبی برای تایید محبت این حقیقت است که تنها اجرای اصل سانترالیزم دمکراتیک، تضمین حقوق اقلتتهای حزبی و تلفیق مبارزه ایدئولوژیک غلنی با اتحاد آکبند سازمانی میتواند راه حلی شرافتمندانه، اصولی و موثر برای خاتمه دادن به انشعابات فرقه ای و فایضات ناشی از آن باشد.

۲) گزارش دربار مکنگره وحدت حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه "سه تاریخ ۱۹۰۶ که رفیق مهران بدان استناد کرده است امانه تنها از آن سردر نیاورده

بلکه معنای "اصل جدید" (سانترالیزم دمکراتیک) امور داخرازه این گزارش را نیز جعل کرده است. نقل کامل عبارتی از این مقاله (و نه نقل سرودم بریده آن، یعنی آنطور که رفیق مهران ترجیح داده است) باندازه کافی روشن گراست: "اگر ما واقعا و جدا تصمیم گرفته ایم که سانترالیزم دمکراتیک را در حزبمان معرفی نمائیم، و اگر ما تصمیم گرفته ایم که متوجه های کارگر را به تصمیم هشیارانه درباره مسائل حزبی جلب نمائیم، ما باید این مسائل را در مطبوعات، در مجامع، در محافل، و در مجامع گروهی مورد بحث قرار دهیم. اما در حزب واحد این مبارزه باید ثلوثی باشد، این هنوز نباید سازمانها را منسحب کند، نباید مانع اتحاد عملی و ولتاریا باشد. این هنوز یفاصل جدید در حیات حزب ماست، بود و تلاش قابل توجهی لازم خواهد بود تا آن را بنحوی صحیح معمول داریم." (۱۴۹) رفیق مهران در نقل این عبارات، بخش مربوط به "سانترالیزم دمکراتیک" را عمدتاً نکرده است تا معنای "اصل جدید" را قلب نماید و در عین حال این نکته را نیز با سکوت برگزارد نماید که لنین مباحثه "در مطبوعات، در مجامع، در محافل و در مجامع گروهی" را از اصل سانترالیزم دمکراتیک (که مورد قبول همه اعضای حزب بوده است)، اخذ کرده است. جالب اینجاست که لنین در ادامه همین عبارات به توضیح روشنفکرانه اصل متکور میباد رت می و روز دومی نویسد: "آزادی مباحثه، اتحاد در عمل - ایسین چیزی است که ما باید برای حصول بدان تلاش کنیم. تصمیمات کنگره و وحدت در این رابطه عرصه کافی برای همه سوسیال دمکراتها ارائه می دهد. تدابیر عملی در جهت اجرای "مونسیپالیزاسیون" (سپردن مالکیت و اداره زمین ها بسسه شهر دارها و کمونهای منطقه، اصطلاحاً "مونسیپالیزاسیون" نامیده می شد، که شعار منشویکها در مقابل شعار بلشویکی "ملی کردن زمین" بود. این شعار به تصویب کنگره و وحدت رسید. توضیح مترجم) هنوز تا عملی شدن فاصله زیادی دارد؛ اما در خصوص حمایت از فعالیتهای انقلابی دهقانان، و انتقاد از اتوی های خرده بورژوازی آنان، همه سوسیال دمکراتها در میان خود به توافق رسیده اند. از اینرو ما باید مونسیپالیزاسیون را مورد بحث قرار دهیم، و آن را محکوم کنیم، بدون آنکه هر اس داشته باشیم که این امر منجر به معانست از اتحاد عملی و ولتاریا خواهد شد. تا آنجا که به دوام مربوط می شود، وضعیت تاحدودی متفاوت است. طی انتخابات ما باید وحدت عمل کامل وجود داشته باشد. کنگره تصمیم گرفت سه ماهگی در انتخابات هر جا که رخ دهد، شرکت خواهیم کرد. طی انتخابات هیچگونه انتقادی از شرکت در انتخابات نباید باشد. عملی و ولتاریا باید متحد باشد. ماحملگی و همواره گروه سوسیال دمکرات در دوام، بلکه هر زمان که تشکیل شود، سبب گروهبازی خودمان در نظر خواهیم گرفت. اما برای محدوده های اتحاد عمل ما باید گسترده ترین و آزادترین مباحثات و محکومیت هر گام تصمیم گیری را عملی کنیم. اما آن را مضر تشخیص می دهیم، وجود داشته باشد فقط از طریق جنبش مباحثات قطعنامه ها و اعتراضاتی، با فکر عمومی واقعی حزب ماسی توان تجدید آید. فقط بر مبنای این شرط، ما خواهیم توانست یک حزب واقعی باشیم، (حزبی) که همواره قادر است عقیده اش را بیان کند، براه صحیح را برای تبدیل یک عقیده قطعاً شکل گرفته را به تصمیمات کنگره معدی تبدیل نماید. اکنون قطعنامه سوم، راکه موجب عدم توافق شد، یعنی قطعنامه مربوط به قیام، را در نظر آوریم. در اینجا اتحاد عمل در اثنای مبارزه مطلقاً ضروریست. در گرماگر منبر دهسا، هنگامیکه ارتش پرولتری هر عصب خود را می کشد، هیچگونه انتقاد از هر نوعی نمی تواند در صفوف آن مجاز تلقی شود. اما قسلاً از آنکه تر اخوان عمل ما در گسرد، باید وسیعترین و آزادانه ترین مباحثات، و از زبانی از قطعنامه، استدلالا تشی و پیشنها دات گوناگونش وجود داشته باشد. من تکرار میکنم: محدوده وسیعی از گروه پارلمانی تا وظیفه نوری تمر قدرت وجود دارد. در درون این محدوده های گسترده، ما باید ثلوثی یک می تواند و باید بچگون آنکه به یک انشعاب منجر شود بدون آنکه بر وحدت عملی و ولتاریا تاثیر نهد، ما می باید." (۱۵۰) در عبارات متکور معنای "آزادی مباحثه و اتحاد در عمل" در جزئیات و با استناد به نمونه های متعددی (و مشخصاً اشاره به سه قطعنامه منشویکی مصوب کنگره و وحدت) تشریح گردیده و هر گونه راه تفسیر و تعبیر رایسته است. بدین سبب نیز رفیق مهران به پیچیدگی مایل به یادآوری آنها نبوده است. مورخ ما تنها در جایش به انتقاد از این نوع "اتحاد در عمل" میبرد و میگوید: "برای روشن شدن این مسئله کافی است توجه کنیم که لنین

در مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" از "اتحاد عمل" کلی صحبت نمی کند بلکه از "اتحاد عمل معین" صحبت میکند. با چنین تفسیری از "اتحاد عمل" هر یک از دو طرف نرا خودشان را میروند و بطور مستقل تبلیغشان را پیش میبرند منتهی در مقاطع معینی بر سر اقدامات کاملاً معین و مشخص اتحاد میکنند. نه این تبلیغات مستقل و نه این اتحاد بر سر اقدامات معین نمی تواند در یک حزب سانترالیزم و واحد معنایی داشته باشد و قابل تصور باشد. بلوک "چرا" (۱۵۱)

این اعتراض از زبان "سر" یک فرقه که کاملاً طبیعی و قابل فهم است. زیرا در یک "فرقه"، وحدت عمل حزبی با یکپارچگی تام و تمام حزب مترادف می باشد و بموجب آن همه اعضای حزب باید در جزئی ترین امور (حتی در کوچکترین مسائل زندگی شخصی) نظیر رای فرقه بیندیشند و مطابق معیارهای آن قالب ریستی شوند. در یک "فرقه" مصوبات حزبی ناظر بر تمامین اتحاد عمل حزب نیست بلکه وسیله ای برای حذف مصنوعی اختلافات و یکپارچه کردن اعضاست. بدین لحاظ مورخ محترم همان "اتحاد عمل" کلی صحبت می کند. اما مگر "اتحاد عمل" کلی می تواند وجود داشته باشد؟ نه به پیچیده! اتحاد عمل همواره وسیع و مشخص است، "اتحاد عمل" کلی تنها معنای پذیرش حذف آزادی مباحثه و انتقاد در ای اتحاد عمل معین است. رفیق مهران تنها آن "اتحاد عملی" را حزبی می پندارد که "کلی" باشد یعنی علاوه بر اتحاد عمل معین و در و ای آن، انتقاد و مباحثه آشکاری در کار نباشد. "اتحاد عمل کلی" یعنی آنکه خود را چکی در اختیار "سر" فرقه قرار دهد، هر چه گفت مطیع باش، و انتقاد و بحث نکن و اگر نظری یا کلاه و شکوه ای نیز داشتی "زنجیر عدل انوشیروان" را فراموش مکن و از سباب در دلدل با "راس فرقه" در میان بگذار تا اگر مصلحت بود، تدبیری به حال تو و امثال تو بگیرند و اگر تفسیری حاصل نشد، این حکمت قدمار آویز ه گوش داشته باش که: "صلاح مملکت خویش، خسروان دانند!" "اتحاد عمل کلی" یعنی تبعیست کورکورانه و بی چون و چرا از رهبری و تبدیل حزب به دستگاه کودکی سازی و تحمیتی اعضا. آری، در قاموس رفیق مهران و نظایری، حزبیت مترادف است با اتحاد عمل منهای آزادی مباحثه و انتقاد. بی تردید چنین حزبی تنها می تواند بر پایه اصل "سانترالیزم" منهای دمکراسی حاصل آید و برابری اعضا، در بی حقوقی یعنی برابری منهای آزادی با چیزی بجز استبداد مترادف نیست. بدین سبب نیز وی که قادر به تصور سانترالیزم دمکراتیک نیست، با تعجب و حیرت اظهار می دارد: "نه این تبلیغات مستقل و نه این اتحاد بر سر اقدامات معدی نمی تواند در یک حزب سانترالیزم و واحد معنایی داشته باشد و قابل تصور باشد! فقط بهتر بود بجای عبارت کشدار "سانترالیزم و واحد"، از اصطلاح "یکپارچه" استفاده می شد تا مضمون فکر استالینیستی حاکم بر این عبارات، از حیث موزونی آهنگ کلام نیز "یکپارچه" شود.

منافا اینکه برخلاف تصور رفیق مهران، تفاوت "جبهه" و "حزب" در این نیست که گویا در یکی آزادی مباحثه و انتقاد در و ای اتحاد عمل وجود دارد (جبهه) و در دیگری صرفاً با اتحاد عمل ("اتحاد عمل کلی") بدون آزادی مباحثه و انتقاد مواجهیم. تفاوت این دو اولاً و اساساً در این نکته نهفته است که حزب محل تجمع داوطلبانه افرادیست که به یک جهان بینی واحد و بطور مشخص به یک برنامه واحد (شامل هدف نهایی، اصول مسیر دستیابی بدان و مطالبات فوری) باور دارند، حال آنکه اتحاد جبهه ای به پیچیده مستلزم وحدت عقیده در جهان بینی یا در اهداف نهایی (مثلاً سوسیالیزم) و اصول دستیابی به اهداف (نظیر دیکتاتوری پرولتاریا که برای نائل آمدن به هدف سوسیالیستی اصل می باشد) نیست. بدین لحاظ نیز آزادی کامل مباحثه و انتقاد در یک حزب باید در چهار چوب اصول بنیادین برنامه باشد، اما در وحدت جبهه ای این فاصله به پیچیده مستلزم نیست. ثانیاً وحدت حزبی مستلزم ایجاد یک سازمان واحد حزبی و تلاش در جهت ادغام عملی سازمانهای حزبی جداگانه است. زیرا احزاب، ابزار و وسیله ای در خدمت یکپارچه ای اهداف نهایی و اصول حاکم بر برنامه است. حال آنکه در وحدت جبهه ای، اتحاد داده سه سازنده مشترک در راه بر خیز از مطالبات مشخص محدود می شود و اساساً معطوف به ایجاد داده واحد در سازمانهای غیر حزبیست. از اینرو در وحدت جبهه ای اصل باید بر این باشد که سازمانها و احزاب شرکت کننده

در جبهه، استقلال کامل سازمانی خود را حفظ نمایند.

این توضیحات که ظاهر ایدیهی وزا شنظر می رسند، در مجادله بار فیقی
 مهران که هر نهاد سیاسی شی بجز فرق " یکپارچه " استالینست را جبهه
 می پندارد، حائز اهمیت است. من تصوری که کمپه اگر قرار بر انتخاب بیسن
 " وحدت های جبهه ای " ویا " انشعابات فرقه ای " رایج در جنبش ما باشد، اولی
 صدبار مفیدتر و از لحاظ عملی هزار بار بیشتر در خدمت جنبش کارگری خواهد
 بود. این انتخاب ماست، اکنون بگذار فریق مهران درباره فوایدناشی از
 " انشعابات فرقه ای " برای کارگران سخن گوید و بیست افراسیاب را بخساک
 مالند!

۳) مقاله دیگر لنین که از جهت معینی به مسئله مورد مشاجره ما مربوط
 می شود، عنوان " بگذار کارگران تصمیم بگیرند " را بر خود دارد. این مقاله که به
 تاریخ اول ژوئن ۱۹۰۶ انگاشته شده است، پاسخخی ست که لنین در قبال دعای
 منشویکها در بر نقض انضباط حزبی از جانب سازمان سنت پترزبورگ حزب
 ارائه می دهد. در آن هنگام کمیته مرکزی منشویک بر خلاف مصوبات کنگره وحدت
 از خواست حزب کادت (حزب بورژوازی لیبرال روسیه) امینی بر تشکیل یک کابینه
 مستول در مقابل دوما پشتیبانی می کند و آن را مقدمه ای بر تاسیس مجلس موسان
 بحساب می آورد. سازمان سنت پترزبورگ که تحت رهبری لنین قرار داشت،
 قطعنامه ای صادر می نماید که در آن بر ناتوانی دوما تا کیدب عمل آمده بود و از گروه
 ترودویک (مدافع دهقانان) دعوت شده بود که ناتوانی دوما را برای دهقانان
 افشاکند و کارگران و دهقانان را برای یکپار مشترک در جهت سرنگونی تزاریسم
 فراخواند. لازمه توضیح است که مطابق مصوبات کنگره وحدت، سازمانهای
 حزبی حق داشتند در محدوده تصمیمات کنگره وحدت مستقلانه درباره خط مشی
 فعالیت خود تصمیم گیری نمایند و تنها در محدوده معینی که بوسیله
 قطعنامه های این کنگره مقرر شده بود، از کمیته مرکزی تبعیت نمایند. لنین
 در این مورد چنین مینویسد: " اینکه قطعنامه کمیته سنت پترزبورگ هیچیک از
 تصمیمات کنگره وحدت را نقض نمیکند، مسلم است. در واقع، وظیفه
 سازمانهای محلی است که مستقلانه در چهار چوب قطعنامه های کنگره
 دستور العمل های خودشان را تهیه نمایند. (۱۵۲) طبیعاً این ضابطه یک معیار
 در ایستوست و مباحثات فراکسیون حزب و نه اجرای موکدامل سانترالیزم -
 دیگر اتیک انضباطی دارد. صرف نظر از این ضابطه ویژه، لنین در محادله با منشویکها
 دیگر شته از موازین دیگر سازمانی نیز اشاره می نماید که از حیث تشریح معنای
 سانترالیزم دیگر اتیک حائز اهمیتند و جالب اینجاست که همین نکات (و نه ضابطه
 فدرالیستی یاد شده) مورد اعتراض فریق مهران واقع شده اند. مقدمتاً بگذارید
 دیدگاه لنین را در مقاله " بگذار کارگران تصمیم بگیرند " یادآوری نمایم. وی
 می نویسد: " کمیته مرکزی مطلقاً حق ندارد از سازمانهای حزبی بخواهد که
 قطعنامه اش را راجع به حمایت از مطالبه یک کابینه کادتی بپذیرند. این وظیفه
 هر عضو حزبی است که یک موضع مطلقاً مستقل و انتقادی درباره این مسئله اتخاذ
 نماید و قطعنامه ای را اعلا بکنند که عقیده وی بنحوصحیح تری این مسئله را
 در چهار چوب تصمیمات کنگره وحدت حل می کند. کارگران سوسیال دمکرات
 سنت پترزبورگ می دانند که کل تشکیلات حزب اکنون بر پایه ای دمکراتیک
 ساخته شده است. این بدان معناست که همه اعضای حزب مسائل مربوط به
 کمپین های سیاسی پروتلازیا را مورد بحث قرار دهند و درباره آن تصمیم بگیرند،
 و اینکه همه اعضای حزب مشی تاکتیکهای سازمانهای حزبی را تعیین
 نمایند. " (۱۵۳) و در پاسخ به اتهام مارتف مننی برای نکه سازمان سنت پترز-
 بورگ انضباط را نقض کرده است می گوید: " این سفسطه است. انضباط
 نمی طلبد که یک عضو حزب کورکورانه نسبت به تمامی قطعنامه های مصوب
 کمیته مرکزی متعهد شود. هیچ کجانبین قاعده ای وجود ندارد که یک سازمان
 حزبی را مجبور نماید که حق خود را برای داشتن عقیده خاص خود را کند و به یک
 مشترک صرف قطعنامه های کمیته مرکزی مبدل شود. مارتف می گویند:
 منشویکها در مورد تحریم تبعیت کردند، اکنون نوبت شماست که تبعیت
 نمایید. این سفسطه است. ماهمه از تصمیمات کنگره تبعیت کردیم. " .
 در خاتمه مقاله لنین به اهمیت مباحثات سرای اخذ تصمیم از جانب کارگران

صاحب آگاهی طبقاتی اشاره می کند و بر این مبنای پیشنها دکمیته و بیورگ را درباره
 برگزاری یک کنفرانس عمومی شهری " صرف نظر از فراکسیونها، بیودون هرگونه
 بحث " رزمی نماید و اظهار می دارد: " کارگران صاحب آگاهی طبقاتی هرگز
 بدون مباحثه درباره یک مسئله مهم تصمیم گیری نخواهند کرد. نه شکایات
 مربوط به " زبان تند " مباحثات، و نه شیون و زاریهای لمارتف درباره برخی
 کلمات خشن که او را جریده دار کرده اند، و نه تهدیدات مننی بر انشعاب که
 از جانب او یا هر شخص دیگری عنوان شده اند، مانع از آن نخواهد شد که کارگران
 از حل و فصل مسئله بوسیله خودشان صرف نظر نمایند. " (۱۵۴) در عبارات
 مذکور لنین علاوه بر یادآوری قرار ویژه کنگره وحدت مننی بر حق تصمیم گیری
 مستقلانه سازمانهای حزبی در چهار چوب مصوبات کنگره وحدت، دو نکته
 دیگر را نیز مورد تاکید قرار می دهد. اول آنکه اعفا و سازمانهای حزبی نباید
 کورکورانه نسبت به قطعنامه های مصوب کمیته مرکزی متعهد شوند. آنان باید
 مستقلاً و نقادانه درباره تصمیمات کمیته مرکزی داوری نمایند و در صورت عدم
 توافق با مصوبات، عقیده خود را بیان دارند. طبیعاً در حزبی که موکدامل
 سانترالیزم دمکراتیک را بکار می بندد، هر سازمان حزبی موظف است تصمیمات
 کمیته مرکزی را صرف نظر از موافقت یا مخالفت با این تصمیمات معمول دارد. اما
 این امر بیچوجه مانع از حق بحث و انتقاد از تصمیمات تا آنجا که مانع اتحاد عمل
 نباشد نیست. دوم آنکه کارگران صاحب آگاهی طبقاتی هرگز بیودون بحث درباره
 مسائل مهم تصمیم گیری نمی کنند و این امر بالاتر از دلخوریها، و ناراحتی های
 ناشی از " زبان تند " مباحثات و شیون و زاریهای مربوط به استعمال " کلمات
 خشن " در مباحثات و غیره است.

اکنون ببینیم فریق مهران پس از نقل برخی از عبارات مقاله مزبور لنین،
 چه استنتاجی از فحوای آنها می نماید: " در این نوشته ها تا کید لنین بسر آزادی
 انتقاد کامل نه تنها در جلسات حزبی و مطبوعات حزبی بلکه حتی در محامع عمومی
 معنای روشنی دارد: اومی کوشند تنها اعضا حزب بلکه عموم کارگران و
 زحمتکشان غیر حزبی را به نادرستی موضع منشویکها متقاعد سازد. زیرا او خود را
 فریک وحدت حزبی واقعی با منشویکها نمی بیند، بلکه صرفاً خود را در یک نوع
 ائتلاف و یک نوع بلوک با آنها می بیند، از اینرو حاضر نیست بحاطر اتحاد عمل
 در " اقدامات معین "، تبلیغات مستقل خود را تعطیل کند. بلکه می کوشد توده
 کارگران یعنی حتی کارگران غیر حزبی را علیه خط مشی اپورتونیستی منشویکها
 برانگیزاند. مثلاً وقتی در همان مقاله " بگذار کارگران تصمیم بگیرند " می گویند
 " کارگران با اکثریت آرا، تصمیم خواهند گرفت که آیا یک کابینه کادتی حمایت
 بشود یا نه. آنها خواهند دید که هیچ کس، حتی کمیته مرکزی حرات نمی کند
 تصمیماتی را که آنها مطلقاً آزادانه مستقلانه و مشرومانه بر پایه تصمیمات کنگره
 وحدت اتخاذ کرده اند، نقض کند " کاملاً روشن است که می خواهد از طریق فشار
 عمومی کارگران بخواهد حزبی باشند و بخواهد غیر حزبی، خط مشی اپورتونیستی
 منشویکها را در هم بشکند. " (۱۵۵) صرف نظر از تعبیر کاملاً غلطی که فریق
 مهران از عبارات اخیر النکر لنین بدست می دهد، کل بیانات وی سرریز تا ب
 کوه بینی فرقه ایست. بیش از هر چیز باید بگوئیم که اشاره لنین به " اکثریت
 آرا، کارگران "، سهیچوجه ناظر بر کارگران غیر حزبی نبوده بلکه کارگران
 سوسیال دمکرات صاحب آگاهی طبقاتی را منظر دار مدین لحاظ نیست. از
 " تصمیماتی که آنها مطلقاً آزادانه، مستقلانه و مشرومانه بر پایه تصمیمات کنگره
 وحدت اتخاذ کرده اند " یاد می نماید. طبیعاً کارگران غیر حزبی " بر پایه
 تصمیمات کنگره وحدت " تصمیم گیری نمی کنند بلکه آرا، خود را طی انتخابات
 و صرف نظر از قرارهای کنگره وحدت ابراز می نمایند و در مورد آنها اشاره به تصمیمات
 کنگره وحدت بی معنی و فاقد موضوعیت خواهد بود. از این جعل ناشیانه فریق
 مهران که بگذریم (زیرا این دیگر به عادت ثانوی فریق مبدل شده است)، این
 نکته باقی می ماند که آیا توسل به توده کارگران غیر حزبی علیه خط مشی
 اپورتونیستی در حزب، یک رفتار حزبیت یافر قادر چهار چوب یک جبهه
 قابل قبول و مجاز است؟

فریق مهران بر این باور است که در مسازات حزبی تنها باید به اعضا، حزب
 و نه عموم کارگران و زحمتکشان غیر حزبی رجوع کرد، و تنها در یک ائتلاف جبهه ای

مراجعه به عموم کارگران و زحمتکشان غیر حزبی مجاز است. یقیناً با این تعریف، قاعده مبارزه حزبی اختفا و عدم علنیت خواهد بود و این همان پیشرفتی است که مورخ ما بر منبای آن حزبیت را با عدم علنیت مترادف می‌پندارد و حوال آنکه وی باید همین پیشرفتی خود را به اثبات برساند!

مطابق دیدگاه رفیق مهران یخچیرش تمایز اکید حزب ("برگزیدگان") از توده طبقه به معنای اختفای مبارزه حزبی از توده طبقه است. حال آنکه تئوری لنینی حزب نه تنها مبتنی بر لزوم تفکیک پیشگام طبقه از توده طبقه است بلکه همچنین خواهان پیوند تنگاتنگ این پیشگام با توده طبقه می‌باشد. محبت است از تمایز اکید حزب از توده طبقه بدون اشاره به لزوم پیوند تنگاتنگ آنان، به معنای تنزل حزب انقلابی و توده‌ای طبقه‌یک فرقه بسته و در خود است که تفاوت چندانی با فرقه اسماعیلیه ندارد. بر خلاف نگرش رفیق مهران، مبارزات حزبی نه فقط مایه آموزش اعضا، حزب را فراهم می‌آورد بلکه بویژه از حیث جلب و جذب هر چه بیشتر توده‌های غیر حزبی به حزب موثر می‌باشد. بعلاوه سرمنشا، مبارزه حزبی نباید در درون قلعه بسته‌ای بنام حزب جستجو شود. بالعکس این مبارزه را باید مشابه انعکاس مبارزه طبقاتی و گرایشات موجود در وسیع‌ترین توده‌های کارگر تلقی نمود. بدین لحاظ نیز مبارزه آشکار حزبی قاعده زندگی یک حزب توده‌ای از حزب یک طبقه است و در این مبارزه همواره هدف این است که توده‌های غیر حزبی هر چه بیشتر به سمت مبارزه متشکل حزبی کشانده شوند. تنها از حزب و مشاجرات درونی آن بیگانه نشوند و به این مشاجرات بایدیدی بی‌اعتنا نشی نگردد، بلکه بوسیله حزب جلب گردند و از غریزه انقلابی آنان به نفع تصحیح حزب یاری گرفته شود. اساساً بدون تشخیص اهمیت مداخله توده غیر حزبی در مبارزات حزبی و بطور کلی بدون توجه به قانونمندی حزب توده‌ای طبقه، قانونمندی علنیت مباحثات حزبی معنی و مفهومی نخواهد داشت. اعضا یک فرقه بسته نیازی به چنین مباحثه‌ای ندارند (این مباحثه تنهایی توانمندی و کسورت و آزادی خاطر باشد) و می‌توانند سالیان سال به زندگی گیاهی خود ادامه دهند (چنانکه برخی از فرق مذهبی در هندوستان علیرغم از دست دادن ضرورت وجودی خود، هزار سال است که به حیات گیاهی خود ادامه می‌دهند) و خوابشان نیز آشفته نگردد. تنها استگیری توده‌ای یک حزب یا حتی یک فرقه، "مصیبت" علنیت را بیماری آورده و آب در خواب که مورچگان می‌ریزد، از اینر و مارکس، انگلس، لنین و هر کدام از دیگر پیشوایان جنبش کارگری که بلزوم علنیت در مباحثات حزبی اشاره کرده‌اند، بعلاوه بر توجیه به خصلت علمی سوسیالیزم علمی که ذاتاً دمکراتیک است، الزامات و نیازهای ناشی از زندگی یک حزب توده‌ای را مطرح نظر داشته‌اند. بعلاوه تاریخ بلشویسم موارد متعددی از رجوع لنین به توده‌های غیر حزبی کارگر و دهقان را برای تصحیح اشتباهات بلشویکیها بطور اعم و آبار اکتیویته‌های حزبی بطور اخص نشان می‌دهد. شارل بتلهاپنمقدار به یک دوچین از این موارد استناد کرده است، (۱۵۶) و مانتها به یادآوری این اظهارات لنین بسندده می‌کنیم: "برای اینکه حزب توده‌ها ما شیم البته نه فقط اسماء باید توده‌های بیشتری را در تمام امور حزبی شرکت دهیم، بطور مستمر آنها را از بی‌تفاوتی سیاسی به اعتراض و مبارزه ارتقا دهیم، آنها را از یک روحیه کلی اعتراضی به تطبیق آگاهانه با گرایشات سوسیال دمکراتیک سوق دهیم، از تطبیق این گرایشات حمایت از جنبش برسانیم و از این حمایت، آنها را به عضویت سازماندهی شده در حزب، ارتقا دهیم. آیا ما می‌توانیم بدون گسترده‌ترین تبلیغات در مبارزه مسائلی که تصمیم‌گیری بر روی آنها بستگی به ماهیت نفوذنا بر روی توده‌ها خواهد داشت، به چنین نتایجی نائل شویم؟" در منطق رفیق مهران، اما، این وظائفاً به "جبهه مربوط است." "حزب"، "ملک خصوصی" "سر" یا سران فرقه است و جبهه دارای دولتی و همگانی است. دومی به کار توده‌ای می‌پردازد و اولی همگیشان را به صف می‌کشد. بدینسان جبهه بخشی از وظائفاً حزب یا به‌ترتیب بگوئیم مهم‌ترین وظیفه حزب سیاسی کار توده‌ای را برعهده دارد. این همان نگرشی است که در جنبش چپ کشور ما منتها رایج بوده است: تقسیم‌کار بین جبهه و حزب به نحوی که جبهه وظائفاً مختص به کار توده‌ای را برعهده می‌گیرد و حزب در محدوده یک داشره ایندولوزیک باقی می‌ماند. کمونیستها در صفوف خود "اعضای فرقه کمونیستی" باقی می‌مانند و در کار توده‌ای جبهه‌ای می‌شوند.

در اینجا از یکسوی بایگانگی کمونیستها از توده کارگران مواجبهیم و از سوی دیگر با انحلال کمونیستها در جنبش توده‌ای، بدینسان تحقیر فرقه گرایانه و آمرانه نسبت به توده‌ها با انحلال طلبی و توده‌گرایی مبتذل در هم می‌آمیزد. این آمیزه جوهر "تئوری" حزب استالینی را تشکیل می‌دهد که مهران نیز از مصادفان سینه چاک آن است.

علاوه بر سه اثر نامبرده لنین، همچنین باید از سه اثر دیگری در همین دوران یاد کرد که به تشریح معنای سانترالیزم دمکراتیک و انضباط آگاهانه حزبی اختصاص یافته‌اند. این آثار عبارتند از: انضباط حزبی و مبارزه علیه سوسیال دمکراتهای مدافع کادمت (مورخ ۲۳ اوت ۱۹۰۶)، کمپین انتخاباتی حزب کارگران در سنت پترزبورگ (مورخ ۱۴ اوت ۱۹۰۷)، سوسیال دمکراتها و انتخابات دوم (مورخ ۱۴ اوت ۱۹۰۷)، (۱۵۷) مایشتربه مناسبتهای دیگر به این مقالات رجوع کرده ایم و در اینجا برای اجتناب از اطاله کلام، از مراجعه مجدد به آنها خودداری می‌کنیم.

آخرین مقاله‌ای که در این مبحث باید مورد بررسی قرار گیرد بحث "دفاعیه لنین در برابر دادگاه حزبی" است که مورد استناد رفیق مهران واقع شده و به نحو غریبی مورد تحریف قرار گرفته است. مقدمات لازمست توضیح مختصری در باره این دفاعیه ارائه دهیم.

در ژانویه ۱۹۰۷ روزنامه‌های سنت پترزبورگ اخباری در باره مذاکرات اعضا، منشویک‌ها در زمان سنت پترزبورگ حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه با کادمت‌ها جهت ائتلاف در انتخابات دوم درج کردند. لنین بلافاصله جزوه‌ای تحت عنوان "انتخابات، سنت پترزبورگ و یوگوسلاوی ۳۱ منشویک" نگاشت و آن را علناً منتشر کرد. در این جزوه، لنین منشویکها را به فروشی آرا، پرولتاریا به یوروژوازی متهم نمود. دو ماه بعد لنین جهت بررسی کیفرخواستی مبنی بر اتهام به رفقای حزبی وی اعتبار کردن اعضای حزب در انظار کارگران به یک دادگاه حزبی احضار شد. لنین در این دادگاه به دفاع از اظهارات خود مبارزت و وزید، و بر این استدلال پانشر که: هنگامیکه منشویکهای سنت پترزبورگ با ائتلافهای یوروژوازی به آرتها و بر نامه حزب پشت کردند، حزب متحد دیگر وجود نداشت. حزب منشعب شده بود و اولاً مپوریکه خائنین رانز دیرولتاریا افشاکرده و آنها را دقیقاً با کلماتی توصیف نمایند که تارویونکارگران را از نفرت بلز به در آورد. لنین همچنین کمیته مرکزی و دادگاه حزبی منصوب آن را متهمی کند که با کتمان این حقیقت تلخ یعنی انشعاب عملی که با ورو و منشویکها به ائتلاف یوروژوازی فعلیت یافته بود، بسه کارگران خیانت می‌کنند.

قبل از آنکه به بررسی اظهارات لنین در این دادگاه بپردازیم، ضروریست توجه خواننده را به نفس تشکیل دادگاه حزبی جلب نمائیم. این بویژه در جنبش چپ کشور ما که در آن سنتا کمیته مرکزی نقش مجری و قاضی را توان ایفا کرده است، حائز اهمیت می‌باشد. هنگامیکه شکایتی علیه لنین به حزب تسلیم می‌شود، بررسی کیفرخواست به یک دادگاه حزبی (و نه کمیته مرکزی) احاله می‌گردد که بدین نحو تشکیل می‌شود: "دادگاه از سه عضو به نمایندگی من، سه نفر به نمایندگی از جانب ۳۱ منشویک و سه عضو هیئت رئیسه منتخب کمیته مرکزی لیتوانی و احزاب سوسیال دمکرات استانی و پیوند تشکیل شده است." (۱۵۸) تشکیل دادگاه حزبی بمنظور رسیدگی به جرائم اعضا، حزب و اتهامات وارد بدانان در آئین نامه تشکیلاتی حزب کارگر سوسیال دمکرات آلمان نیز پیش بینی شده بود. لنین در "یک گام به پیش، دو گام به پس" به نقل ماده دوم این آئین نامه می‌پردازد و خواهان گنجاندن ماده مشابهی در آئین نامه مصوب کنگره سوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه می‌شود. ماده دوم این آئین نامه حاکی از آن بود که: "کسی که گناهنش نقض فاحش اصول بر نامه حزبی یا رفتار دور از شرافت باشد، نمیتواند عضو حزب باشد. مسئله ادامه عضویت او را در حزب دادگاه حکمیت منعقد از طرف هیئت مدیره حزب حل می‌کند. نیمی از دادمران را کسی که پیشنها داخراج مینماید تعیین می‌کند و نیمی دیگر را کسی که می‌خواهد داخراج کنند و نیمی دیگر را هیئت مدیره حزب. شکایت از تصمیم دادگاه حکمیت را می‌توان به کمیسیون تفشیش یا به کنگره حزب از حجاج نمود." (۱۵۹) بعدها حزب کارگر سوسیال دمکرات آلمان بجای دادگاه حزبی نهاد کمسیون کنترل مرکزی را بعنوان قوه قضائیه مستقل از کمیته مرکزی و هم‌ارز با آن (منتخب

دارد. لنین بدین سبب شیوه مبارزه آیدنولوژیک خود را صحیح می پندارد و نکند در سازمان سنت پیترزبورگ حزب انشعابی رخ داده و "بلوک" منشویکها و بلشویکها گمشته شده است! (بالعکس وی در صورت وجود چنین "بلوک" این شیوه مبارزه آیدنولوژیک را ناپسند محض و غیر مجاز می نامد. ملاحظه می کنید: مورخ ماسی دار دجنین القا کند که شیوه مبارزه آیدنولوژیک لنین بدلیل خصلت جبهه ای یا وجود "بلوک" بین منشویکها و بلشویکها مجاز و اصولی بوده است و حال آنکه لنین می گویند که شیوه مبارزه آیدنولوژیک وی بدلیل فقدان "بلوک" و انشعاب بین منشویکها و بلشویکها سنت پیترزبورگ مجاز و اصولی بوده است!)

اکنون لازمت به دومین "استدلال" رفیق مهران در باره عدم اعتبار کلسی مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" بپردازیم. وی می نویسد: "و اما دومین دلیل من در باره غیر قابل تعمیم بودن موضع بیان شده در مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" مواضع صریحاً بیان شده لنین (توگوشی که در مقاله همزبور مواضع لنین "صریحاً بیان نشده است" (۱- باباعلی) و تجارب تشکیلاتی بلشویسم در موارد دوره های دیگر است (تا اینجا نویسنده نقدها دوره از ۱۹۱۲ تا ۱۸۹۸ را از مرز "لوحه های نجات یافتگان تصادفی" پنداشته است تا به بقیه ادوار برسیم. باباعلی)، که من به شاخص ترین آنها در همین نوشته، حین بررسی دوره های مختلف تجربه بلشویسم در زمان لنین اشاره کرده ام. با خواهی کرد، تردیدی نیست که اگر موضع بیان شده در مقاله همزبور را بعنوان الگوی حزب لنینی بپذیریم، جمع بندیهایی که خود لنین در دوره های مختلف از نظریه تشکیلاتی خودش بعمل آورده می معنی خواهند شد. چسبیدن به یک گفته میانه و بدون توجه به شرایط مشخصی که آنرا ایجاد می کرده است، و ارتقا آن به سطح یک معیار عمومی، جز زیر پا گذاشتن ابتدائی ترین اصول روش بررسی علمی معنائی ندارد. اگر رفیق باباعلی بخود حق می دهد که یک نوشته از لنین را بی توجه به شرایط تاریخی مشخص آن، به یک معیار عمومی تبدیل کند، چرا یکی دیگر مثلاً در انکار اصل انتخابی بودن ارگانهای حزبی به نوشته های لنین متوسل نشود؟ هر دومی توانسته نفع ادعای خود را نقل قولهای از لنین بی بندا بکنند، اما در یک بررسی علمی و در مجموع به جمع بندیهای خود لنین از مساله، معلومی شود که هر دو ادعایی پایه است. رفیق باباعلی مدعی است که در مقاله "آزادی انتقاد..." لنین برای نخستین بار معنای سانترالیزم مکرراتیک را تشریح کرده است. من نشان داده ام که لنین تحت چه شرایطی و در رابطه با چه مناسباتی و بر مبنای چه توافقاتی، این موضع را اتخاذ کرده است. اما لازم است اضافه کنیم که اولاً در این مقاله لنین در پی تعریف سانترالیزم مکرراتیک نبوده است، ثانیاً لنین بیش از یک بار از سانترالیزم مکرراتیک تعریف بعمل آورده است. آیا در آنها از آزادی کامل انتقاد لنینی نیز صحبت کرده است؟" (۱۶۱) چه وضعیت رقت انگیز و چه مهمل بافی بی پایانی! رفیق مهران که دیگر راهی برای گریز نمی یابد، فقط هذیان می گوید و کلمات بی معنای را ردیف همی کند: "اصول روش بررسی علمی"، "شرایط تاریخی مشخص"، "توافقات"، "افضا" بررسی علمی" و غیره. سرانجام ترجیح می دهد اصل مطلب را منکر شود و آشکارا دروغ بگوید: "لازم است اضافه کنیم که اولاً در این مقاله لنین در پی تعریف سانترالیزم مکرراتیک نبوده است" (مورخ زبانشناس ما از قرائت یک متن ساده فارسی نیز عاجز مانده است و گویانه شنیده و نه دیده است که: "اصل سانترالیزم مکرراتیک و خود مختاری سازمانهای محلی دقیقاً متضمن آزادی انتقاد بطور کامل و در همه جا است تا آنجا که این امر اتحاد در یک اقدام معین را مانع نشود". (لنین آزاد) انتقاد و اتحاد در عمل). رفیق مهران عزیز لنین در اینجا به تعریف اصل سانترالیزم مکرراتیک پرداخته است و این دیگر به "شرایط تاریخی مشخص"، "توافقات" و "اصول روش بررسی علمی" و غیره ربطی ندارد. شامی توانست مدعی شود که این مقاله تعریف اساساً غلطی از سانترالیزم مکرراتیک ارائه داده است، اما شامی توانست تشریح یک اصل را به توضیح یک "تعمیر خاص" تنزل دهد. این شیوه "استدلال" یا بهتر بگوئیم این شیوه استدلال نگردن، فقط وضعیت رقت انگیز شمارا در دیدن نویسی علیه لنین به نام "لنینیسم" آشکار می کند! بهتر است، این عنوان را بیک نگشود و حرف خودتان را بنویسید. این

کنگره) تاسیس نمود که این تجربه از سال ۱۹۱۹ به بعد معمولی استفاده حزب بلشویک نیز قرار گرفت. برخلاف این سنن، در سنت احزاب استالینی نه تنها "دادگاه حزبی" یا "کمیسیون کنترل مرکزی" به مثابه قوه مستقل قضائی حزب معنای خود را از دست دادند بلکه دستگاه تفتیش و پلیسی ویژه ای در صفوف داخلی احزاب کمونیست پدید آوردند (چه تحت عنوان پیشین "کمیسیون کنترل مرکزی" و چه زیر عنوان "کمیسیون کادر" همراه با مداخلات پلیسی دولتی در امور حزبی و زندگی خصوصی اعضا، که سرکوب منظم "معتز فین" و "مظنونین به اعتراض" را بپسندیده داشت. در سنن تشکیلاتی فرق توطئه گری بیولیت نیز "حق دفاع متهم" در مقابل مرکز غیبی بی معنی و فاقد موضوعیت بوده و معضامات تنبیهات فیزیکی یا ترور "متهم" (با اصطلاح "انبار زدن") مشکل رفع می گردید.

در تشکیلات راه کارگر نیز که دفتر سیاسی همه اختبارات (اوز جمله عزل و نصب اعضای کمیته مرکزی) را بپسندیده داشته و دارد، شاکای وقاضی اساسی و آن هم دفتر سیاسی بوده و می باشد. در انشعاب تحمیلی اخیر نیز علیرغم درخواست مکرر من مبنی بر تشکیل یک مرجع قضائی مستقل از کمیته مرکزی برای رسیدگی به اتهامی که از جانب اعضای دفتر سیاسی به من و متقابل از جانب من به اعضای دفتر سیاسی عنوان شده بود، چنین مرجعی تاسیس نگردید و دفتر سیاسی مجدداً بر "حق" منحصر فرود عنوان شاکای وقاضی پافشاری نمود. جالب اینجاست که رفیق مهران ضمن رجوع به "متن دفاعیه لنین در برابر دادگاه حزبی" و چندین مورد در باره این سنن یا آن عبارت وی غفص تشکیلاتی این دادگاه را نادیده گرفته است! (۱۱)

و اما اظهارات لنین در این دادگاه! وی در پاسخ به بخشی از کیفرخواست خود مبنی بر ایرادات "فروش آرا" و "پرولتاریا به بورژوازی" به "آمنشویک" می نویسد: "دقیقاً کلمات طوری انتخاب شده اند که تنفر، بیزار و تحقیر خواننده را نسبت به کسانی که چنین عملی را مرتکب شده اند، برانگیزاند. چنین کلماتی انتخاب شده اند نه برای اینکه مخالفان را متقاعد کنند بلکه برای آنکه صفوف آن را بشکند، نه برای اینکه اشتباه مخالفان را تصحیح کنند بلکه برای اینکه وی را نابود کنند، بر ای اینکه سازمان او را از مرز زمین محو کنند. چنین کلماتی مطمئناً چیزی هستند که بدترین افکار و سوءظن ها را نسبت به مخالف بر می انگیزانند و حقیقتاً هم در تقابل با کلماتی قرار دارند که متقاصم می کنند و تصحیح می نماید. چنین کلماتی در واقع "افتشاش را به میان طبقه میبرد". ممکن است از من سؤال کنید: بالاخره قبول میکنید که چنین کلماتی غیر مجاز است؟ من پاسخ خواهم داد بلکه کاملاً، اما فقط به یک شرط کوچک، غیر مجاز برای یک حزب متحد. این شرط لب مطلب را بیان میکند. اتهامی که کمیته مرکزی به من وارد میکند، من از این فراتر میروم، این اتهام غیر شرافتمندانانه است. دقیقاً به این دلیل که کمیته مرکزی در مورد این حقیقت سکوت میکند که وقتی جز و نوشته شد، در سازمانی که جزوه از درون آن بیرون آمد (نه در شکل بلکه در اساس) یک حزب متحد بود و نداشت. این شرافتمندانانه نیست که اتهامات انتشار بی پایه غیر مجاز برای عضو حزب، زمانی مطرح شود که انشعاب در حزب صورت گرفته است. (۱۶۰) رفیق مهران پس از نقل بخشی از عبارات منکر و سکوت در باره بخش دیگری از قطعه فوق که حاکی از وقوع انشعاب در صفوف سازمان حزبی سنت پیترزبورگ است می نویسد: "تردیدی نیست که این شیوه مبارزه آیدنولوژیک در یک حزب واحد نمی تواند قابل تصور باشد. اما لنین خود را در یک وحدت حزبی واقعی با منشویکها نمی دید، بنابراین بهیچ وجه حاضر نبود بخاطر "بلوک" که آنها داشت است. لال تبلیغاتی سازمان خودش را محدود نکند". (۱۶۱) مورخ ما با زهمرتکب تقلب شده است و این دفعه ما شامی بیش از دفعات پیشین، بهیچ حال "کار نیکو کردن از پر کردن است" (۱) او مصمم است تا سنحوی از انجا، شیوه مبارزه آیدنولوژیک لنین را به خصلت "جبهه ای" حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه مرتبط نماید و این روش را بر عبارت لنین مبنی بر اینکه "چنین جمله بندی در میان اعضا، یک حزب متحد" غیر مجاز است، دوبار تاکیدی کند و می گوید: لنینی بهیچ وجه حاضر نبود بخاطر "بلوک" که آنها داشت است. استقلال تبلیغاتی سازمان خودش را محدود نکند. اما اشاره لنین به فقدان "یک حزب متحد" بهیچ وجه ناظر بر وجود "بلوک" یا خصلت جبهه ای وحدت منشویکها و بلشویکها نیست بلکه انشعاب در این حزب متحد، با گمست در این "بلوک" دلالت

حق طبیعی شماس است ، اما پشت نام‌های بزرگ سنگر نگیرید در آن صورت خسودرا در وضعیت فعلی تان خواهید یافت !

سومین دلیل رفیق مهران دیگر جاشی برای یک بحث جدی باقی نمی گذارد و گویا به این دلیل بعنوان آخرین " دلیل " اقامه شده که بتواند نمایه تفریح و خنده خوانندگان رایی از کسالت ناشی از " استدلال نکردن " شماره دو فراهم آورد . او چنین مزاح می کند : " اما سومین دلیل (تاکید از رفیق مهران است تا خواننده با دیدن علامت تاکید موضوع را جدی بگیرد - بابا علی) من درباره غیر قابل تعمیم بودن موضع بیان شده در مقاله " آزادی انتقال و اتحاد در عمل " موضع کنونی خود رفیق بابا علی است . در طرح پیشنهادی او بجای ماده ۴۴ پیشنهادی اکثریت کمیسیون اساسنامه از " آزادی مباحثه و انتقاد ، بطور کامل و در همه جا و تا آنجا که مانع اتحاد در عمل نشود . . . " بعنوان " حق انکار ناپذیر یک عضو سازمان و یکی از اصول مهم دموکراسی درون سازمانی " یاد می شود ، اما تصمیم گیری درباره شکل مباحثه و زمان شروع و خاتمه آن از اختیارات کمیته مرکزی و کمیته های مناطقی ، شناخته می شوند . چرا رفیق بابا علی همان روال بیان شده در مقاله " آزادی انتقاد . . . " را برای اساسنامه سازمان مایهش نمی کشد ؟ در مقاله مزبور ، سه دربار شکل مباحثه و انتقاد سه دربار زمان شروع و خاتمه آن مرکزیت حقیقی تصمیم گیری ندارد . مقاله مزبور اساسا در اعتراض به این نوشته شده که مرکزیت میخواسته فقط یکی از اشکال مباحثه (یعنی مباحثه در مجامع عمومی) را ممنوع کند . رفیق بابا علی که مقاله " آزادی انتقاد . . . " را همچون برهان قاطع ادعای خود مینگرد دو موضع بیان شده در آن را معیار عمومی حزب لنینی قلمداد نمیکند ، چرا از گنجانیدن این معیار عمومی در اساسنامه ما خودداری میکنند ؟ دیدی وجود ندارد که رفیق بابا علی بخاطر رعایت حال ما نیست که از این " معیار عمومی " عدول میکند ، بلکه خود میداند که روال بیان شده در آن مقاله بطور اجتناب ناپذیر با وجود فراکسیون های کاملاً علنی ملازمه دارد " (۱۶۲)

بسیار خوب ! بانداز که کافی رفع کسالت شد ! اما در کجا دیده شده است که با اصطلاح " جرح و تعدیل های " مفسر یک متن مبنائی برای " غیر قابل تعمیم بودن " آن متن تلقی شود ؟ ؟ گیریم که بابا علی در تنظیم پیشنهاد خود متن مقاله لنینی را با تغییراتی عنوان کرده است ، این چه ربطی به " غیر قابل تعمیم بودن " تعریف لنینی از اصل سانتر الیزم دموکراتیک دارد ؟ ؟ ؟

اکنون به تعریف لنینی بازگردیم و آن را با پیشنهاد اقلیت کمیسیون اساسنامه مقایسه کنیم ! رفیق مهران مدعیست " که در مقاله مزبور ، نه درباره شکل مباحثه و انتقاد سه دربار زمان شروع و خاتمه آن مرکزیت حق تصمیم گیری ندارد " و حال آنکه ما تصمیم گیری درباره این مسائل را از حقوق مرکزیت دانسته ایم . آیا این ادعا صحیح است ؟ نه ، به هیچ وجه ! چرا ؟ زیرا اولاً لنینی همواره از آزادی انتقاد بطور کامل و در همه جا تا آنجا که این امر اتحاد در یک اقدام معین را مانع نشود ، سخن گفته است . این بدان معناست که هر گونه انتقادی که منجر به اتحاد در اقدام مورد تمسویب حزب باشد " غیر مجاز است " اکنون پرسیننی است که چه مرجعی درباره این مسئله تصمیم گیری می نماید که آیا مباحثه باید گشوده شود یا اینک در صورت گشایش مباحثه مابین امر مانع اتحاد در یک اقدام معین می شود ؟ پس در اینجاکمیته مرکزی و یا سازمانهای دیگر حزبی در سطوح مختلف می توانند تصمیم مربوط به موعد گشایش مباحثات را اخذ نمایند . بنابراین ما در پیشنهاد خود با سیردن اختیار شروع و خاتمه مباحثه به مرکزیت ، نکته تازه ای مغایر با اظهارات لنینی بیان نداشتیم ، بلکه تنها از این امر پاسداری کرده ایم . آزادی مباحثه و انتقاد بطور کامل و در همه جا مانع اتحاد در یک اقدام معین نشود . ثانیاً در مقاله مزبور لنینی از آزادی مباحثه بطور کامل و در همه جا سخن می گوید و این بدان معناست که مباحثه نه تنها در مجامع حزبی و مطبوعات حزبی بلکه همچنین در مجامع عمومی نیز باید مجاز تلقی شود . اما لنینی شکل این مباحثه را پیشاپیش تعیین نکرده است ، بدین معنی که وی از مطبوعات حزبی سخن گفته است ، بی آنکه آن را مثلاً به شکل معین از مطبوعات حزبی (نشریه مرکزی سیاسی ، نشریه مرکزی تئوریک ، بولتن های ویژه مباحثات ، جزوات و غیره) محدود و نگنجد ، همینطور است ، در مورد مجامع عمومی . در این مورد نیز لنینی شکل معینی از مجامع

عمومی را پیشنهاد نکرده است ، فی المثل آیا این مباحثه باید در میتینگ های کارگری انجام شود ، یا در یک باشگاه مباحثاتی که حزب بدین منظور اساساً دایر می نماید و یا مثلاً در یک سالن سخنرانی (یک تئاتر یا یک کلیسا) که حزب برای طرح علنی مباحثات اجاره می نماید و اجاره و رور در این مورد هم می دهد ؟ در مقاله لنینی هیچ اشاره ای به این جزئیات که ناظر بر چگونگی سازماندهی مباحثات حزبیست ، وجود ندارد و نباید وجود داشته باشد ، زیرا لنینی به تشریح یک اصل مبادرت کرده و بر مبنای آن همه حالات ممکنه بحث (" در همه جا و بطور کامل ") را مورد مدافعه قرار داده است . اما پیشنهاد تنظیم آئین نامه یا اساسنامه مباحثات حزبی ، مابین جزئیات از اهمیت ویژه ای برخوردار می گردند و باید مرجعی که مباحثات حزبی را سازماندهی می نماید ، تعیین و مشخص گردد . این مرجع تنها کمیته مرکزی و سازمانهای حزبی مربوطه می باشند که درباره شکل مباحثات چه در مجامع حزبی (زیرا در مجامع حزبی نیز اشکال گوناگون وجود دارد : سطوح یا سمینار حزبی و غیره) چه در مطبوعات حزبی (روزنامه یا جزوه و امثالهم) ، چه در مجامع عمومی (میتینگ های توده ای ، باشگاه ها ، سمینار های همگانی و غیره) تصمیم گیری خواهند کرد . برخلاف تفسیری که رفیق مهران به ما منتسب کرده است ، ما هرگز نخواسته ایم که مباحثه علنی صرفاً به مطبوعات حزبی محدود شود . این کاملاً بی معنی است . هنگامیکه مباحثه ای در مطبوعات علنی شد ، دامنه آن متوجه عموم کارگران و زحمتکشان بوده و در آن صورت اختلافی تفاوت نظرات در مجامع عمومی بی معنی خواهد بود . مباحثه ای که می تواند تداوم معینی برای اشکال سازماندهی این مباحثه اتخاذ نکند که کار متحد جرای حزبی با مباحثه بین اعضای حزب مخلوش نگردد ، فی المثل بجای مباحثه علنی در منزلها ، سینه ها و غیره (چنانکه در خارج از کشور رایج است) می توان از مباحثه در سمینار های حزبی یا اشکال دیگر بحث در مجامع عمومی استفاده کرد . بنابراین نظر ما بر این نیست که مباحثات علنی صرفاً به مطبوعات حزبی محدود شوند و اساساً به مجامع عمومی راه نیابند ، بلکه ما خواهان آزادی مباحثه بطور کامل و در همه جا می باشیم . اما تعیین شکل این مباحثات (چه در داخل حزب ، چه در مطبوعات حزبی ، چه در مجامع عمومی) بعد از کمیته مرکزی است و تشریح این امر که به نحوه سازماندهی مباحثات حزبی مربوط می شود ، هیچ مابینتی با معیار عمومی حزب لنینی ندارد . این چکیده نقطه نظر ما در این خصوص است ، اکنون بار رفیق مهران است که به " کشف و شهود " درباره تضاد دیدگاه ما با مقاله مزبور لنینی بنشیند !

ج مقاله " اما چه کسانی قاضی هستند " و اجرای شعر حافظ من جزوه " مبارزه ایدئولوژیک علنی و اختلافات در مسائل اساسنامه ای " را با عباراتی از مقاله لنینی تحت عنوان " اما چه کسانی قاضی هستند ؟ " آغاز کرده ام و طی جزوه ، از اشاره مجدد به همان عبارات خودداری نکرده ام . زیرا بیانیات لنینی در این مقاله سنجو موجز ، شیوا و فوق العاده دقیقی شاگردی علینیت مباحثات حزبی را از نقطه نظر الزامات یک حزب توده ای و طبقاتی مدلل می نماید . عباراتی که مطمع نظر من بوده اند ، از این قرارند : " مرفی جدی حزب ما ، در ده های فزاینده یک حزب توده ای است " زیرا هیچ حزب توده ای هیچ حزب یک طبقه بدون آشکاری کامل مایه روشن های اساسی بدون یک مبارزه علنی بین گرایشات متنوع بدون مطلع کردن توده ها درباره این که کدام هر بران و کدام سازمانهای حزبی این یا آن مشی را تعقیب می کنند نمی تواند وجود داشته باشد . بدون این امر یک حزب که لایق این اسم باشد نمی تواند ساخته شود ، و ما داریم آن را می سازیم " . (۱۶۳) رفیق مهران که در مواجهه با این اظهارات سرراست لنینی درباره لزوم " علینیت بی قید و شرط " مباحثات حزبی ، بار دیگر در صدد دفع و رجوع و مرمت کاری برآمده مجدداً یوستین تاریخ نگاری به تن کرده است و اندر باب " شرایط مشخص " نگارش این مقاله وراجی می کند تا ما با دین پنداشته شویم که این نمونه نیز " قابل تعمیم " است : " رفیق بابا علی پاره ای از جملات بالا را بعنوان شاهی بر ادعای خود درباره علینیت بی قید و شرط مباحثات حزبی نقل کرده است . اما جملات نقل شده در بالا به صراحت نشان می دهند که اولاً تمام این مطالب در رابطه با منازعات فراکسیونی با منشور یک بیان شده است ، ثانیاً این منازعات را لنینی به عنوان حالت عادی امور یک کمیک بیماری توصیف می کند و حتی پاره ای از جنبه های آن را برای سوسیا-

لیسم فاجعه بار می داند. تردیدی نیست که از نظر لنین نه تنها وحشیانه و
 تشکیلاتی بلکه حتی خودتشکیلات نیز هدف نیست، وسیله ای است برای هدایت
 مبارزه طبقاتی پرولتاریا. بنابراین وحدت تشکیلاتی نمیتواند مبارزه با
 اپورتونیسم را تحت الشعاع قرار دهد، بلکه برعکس یکی از هدفهای تشکیلات
 متحد و منظم مبارزه بی امان با اپورتونیسم در درون جنبش طبقه کارگر می باشد و
 اصولاً سائتر الیزم و انضباط فقط در یک تشکیلات کمونیستی و انقلابی مفید و
 خوبست و نه در یک تشکیلات اپورتونیست. در یک تشکیلات اپورتونیستی، در یک
 تشکیلات با بر نامه ساز شکارانه و بیار هبری اپورتونیست سائتر الیزم و انضباط
 مسلمان در خدمت سر درگم سازی و به بیراهه کشاندن کارگران بکار گرفته خواهد شد.
 آنچه لنین در این مقاله مورد تاکید قرار میدهد، ضرورت مبارزه برای اصول انقلابی
 است. بکاری که بدون آن هیچ جنبش انقلابی و طبعمایح حزب انقلابی نمی تواند
 پای بگیرد و به پیروزی دست یابد." (۱۶۴)

آدمی با قرائت این عبارات، بیاد آن شعر حافظ می افتد که می گوید: "بند
 کردم که دگر می نخورم، بجز از امشب و فردا شب و شب های دگر" [جناب مورخ
 محترم مای گوید علینیت مباحثات حزبی، آن می شیست که قاعده تانیا بنده خورد،
 مگر آنکه "حزب واحد منسجم" نباشد مگر آنکه "حالت انشعاب" نباشد مگر
 آنکه "وحدت جبهه ای" نباشد، ورنه انجام مگر آنکه "اپورتونیسم و مبارزه با
 اپورتونیسم" در کار نباشد، خلاصه آنکه مگر آنکه حزب یکپارچه باشد و اختلافی
 (و بنا بر این مبارزه بین گرایشات اپورتونیستی و انقلابی) در کار نباشد. ماهم
 معتقدیم که اگر در حزب سایه روشن های مختلف نظری و گرایشات گوناگون نباشد،
 اساساً مباحثه ای (جز بر سر نکات خرد و ریز) در کار نخواهد بود تا نیازی به مباحثه
 نمانی باشد. اما در یک حزب توده ای، حزب یک طبقه قطعاً سایه روشن های اساسی
 نظری و گرایشات گوناگون وجود خواهند داشت و مسئله مبارزه بین گرایشات
 اپورتونیستی و انقلابی همواره مطرح خواهند بود.

رفیق مهران با این نحوه "استدلال" کردن بکار "استدلالهای" زار قلابی
 خود را نیز زار ترمی کند! اومی توانست بجای آن همه "اگر و مگر" کردن ها و مصرف
 آن همه جوهر و کاغذ، در یک جمله بگوید که تاریخ سوسیال دمکراسی روسیه بطور اعم
 و بر بلشویسم بطور اخص، تاریخ مبارزه با اپورتونیسم بوده و از این رو علینیت بی قید و
 شرط مباحثات حزبی در آن قاعده بوده است. اکنون دنبال نمونه دیگری بگردید که
 در آن مبارزه با اپورتونیسم مطرح نبوده باشد و جز کمونیسم انقلابی سایه روشن های
 نظری دیگر در آن وجود نداشته باشد، آنکه ملاحظه خواهید کرد که علینیت مباحثات
 حزبی در چنین حزبی قاعده نمی باشد! (ما البته چنین کمونیست یکپارچه و بی
 خدشه ای را در هیچ حزب انقلابی و توده ای کمونیست در طول تاریخ سراغ نداریم،
 اما رفیق مهران احتمالاً چنین نمونه ای را به ما یادآوری خواهد کرد: این نمونه "فرقه
 راه کارگریهای اصولی" است که همواره "یکپارچگی کمونیستی" خود را حفظ کرده
 و در مقابل "نفوذیهای" اپورتونیست نیز یکی دوباری رفع بلا کرده است. در این
 نمونه شما هرگز علینیت مباحثات حزبی را مشاهده نکردید و با وقاعدتان نیز مشاهده
 نخواهید کرد. اما آیا این "نمونه" قابلیت تعمیم بیشتری نسبت به تاریخ احزاب
 توده ای کمونیست دارد؟ پاسخ من این است که این نمونه نیز باننداز نمونه حزب
 بلشویک مسین یک قاعده عمومی ست، منتهی تفاوت در اینجا ست که اولی قواعد
 حیات فرقه ای را بازتاب می نماید و دومی قاعده زندگی درونی یک حزب توده ای،
 حزب یک طبقه معین را منعکس می کند. رفیق مهران با اشاره به پیوند درونی
 علینیت مباحثات حزبی با مبارزه علیه اپورتونیسم، بزرگترین خدمت را به
 طرفداران نظریه علینیت بی قید و شرط مباحثات حزبی می نماید. او که گویا متوجه
 این مسئله شده است، سعی می نماید در ادامه "استدلالات" خود، قیدهای جدیدی
 را عنوان نماید. از این روی نویسد: "در یک تشکیلات اپورتونیستی در یک
 تشکیلات با بر نامه ساز شکارانه و بیار هبری اپورتونیست، سائتر الیزم و انضباط
 مسلمان در خدمت سر درگم سازی و به بیراهه کشاندن کارگران بکار گرفته خواهد شد."
 اما این کلیات، چه ربطی به مبحث مشخص ما دارد؟ مقاله مورد بحث ما در تاریخ
 شوال ۱۹۰۷ یعنی تقریباً شش ماه پس از کنگره پنجم سرشته تحریر در آمده است.
 در این کنگره که از نظر لنین برخلاف کنگره چهارم وحدت (و نه نیمه وحدت)
 بلشویکها و منشویکها تا مین شد بلشویکها در کمیت مرکزی اکثریت را احراز

نمودند. آیا حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به هنگام نگارش مقاله مورد بحث
 یک تشکیلات اپورتونیستی بود یا بر نامه آن تغییر یافته و به یک بر نامه ساز شکارانه
 مبدل شده بود یا هر بی آن اپورتونیست شده بود؟
 نه به هیچ وجه! و بدین لحاظ نیز رفیق مهران "مشخص" صحبت نمی کند
 و به توضیح "کلیات" بسنده می نماید. آری مورخ مطرح مشخص مسئله را به نفع
 خود نمی بیند! تنها نکته صحیحی که در میان انبوه دعاوی بی پایه و باطل رفیق
 مهران می توان یافت، آن است که در آن هنگام مبارزه ای حامیان دوگرایش، یکی
 اپورتونیستی (انحلال طلبانه) و دیگری انقلابی جریان داشت و در این مبارزه
 البته "چیزهای تاسف آوری زیادی وجود داشت" که "برای امر سوسیالیسم
 فاجعه بار" بودند (و مگر می شود چیزی بجز این از انحلال طلبی انتظار داشت؟)
 اما این قاعده هر مبارزه جدیدی بین سایه روشن های اساسی نظری در یک حزب
 توده ایست و گریزی از آن نمی باشد. امروزه نیز نظیر دیروز، در کشور ما مبارزه
 حادی بین دو جریان، یکی حزبی و دیگری فرقه ای - محفلی وجود دارد که آتیه جنبش
 کمونیستی به نتیجه این مبارزه بستگی خواهد داشت، و این مبارزه تنها جزئی از
 یک مبارزه بین المللی علیه سنن مخرب استالینستی ست که سر نوشت جنبش
 جهانی کمونیستی را بر این مدتی قابل توجه رقم خواهد زد. به قول آن حکیم فلورانس
 "چنین بوده و چنین نیز خواهد بود" پس چه عاملی سبب می شود که رفیق
 مهران، علینیت کامل مباحثات فیما بین سایه روشن های اساسی نظری حزب را که
 از نظر لنین برای هر حزب توده ای، حزب هر طبقه معین یک قاعده معتبر محسوب
 می شود، "فاقد اعتبار عمومی" می نامد؟

دماجری "اتزویستها" یکی از "لوحه های غرق شدگان" یا "غرق شدن"
 لوحه مورخ ما؟ رفیق مهران مدعیست که "ماجراهای اتزویستها" در فراکسیون
 بلشویک یکی از واقعیات تاریخی بلشویسم است که مویس دینکاوه می باشد و از
 زمره همان "لوحه های غرق شدگان" است که از جانب ماسرکوب شده است. قبل از
 بررسی این ادعا لازمست نکته ای را متذکر شویم. آن اینکه از حیث کروئولسویزی
 (تقوم تاریخی وقایع)، اتزویستها اولین جناح در درون فراکسیون بلشویک
 محسوب نمی شوند. تروتسکی تاریخچه پیدایش و تحول جناح بندیه ای گوناگون
 درون بلشویسم را بدین نحو توصیف می نماید: "۱) کنگره استکهلم حزب
 (۱۹۰۶) یعنی جاشیکه فراکسیون بلشویک با فراکسیون منشویک متحد شد، در
 داخل بلشویکها دو جناح بودند در کنگره حول یک مسئله مهم و در مبارزه آشکار
 شدند مسئله روشی. اکثریت بلشویک تحت رهبری لنین مدافع ملی گردن زمین
 بود. استالین که بانام ایوانوویچ محبت می کرد دبه گرو و کوچکی تعلق داشت که به
 "تقسیم گرایان" (Partionists) موسوم بودند، آنها را تقسیم فوری زمین
 بین خرده مالکان دفاع می کردند و بدینسان انقلاب را پیشاپیش به یک چشم انداز
 سرمایه داری - دهقانی محدود می کردند (۲۰) در ۱۹۰۷ مبارزه حاد جناحی بیسی
 بلشویکها حول مسئله تحریم دومای دولتی سوم (پارلمان) پدید آمد. مدافعین
 تحریم به دو جناح تقسیم می شدند که در سالهای بعد مبارزه حادی را علیه جناح
 لنین شه فقط در چهار چوب حزب "متحد" بلکه همچنین در داخل فراکسیون
 بلشویک پیش بردند. مبارزه حاد بلشویسم علیه انحلال طلبی بندیه ای یک جناح
 مصالحه جو در داخل فراکسیون بلشویک انجامید که برخی از کارگران عملی
 برجسته آن زمان حزب بلشویک بدان تعلق داشتند: رایکوف، دیبروینسکی،
 استالین و سایرین. مبارزه علیه مصالحه جویمان تا شروع جنگ ادامه داشت.
 (۳) اوت ۱۹۱۴ یک دوره آرایش جدید در میان فراکسیون بلشویکها بر پایه نحوه
 برخورد به جنگ و بین الملل دوم بود. ایضاً یک گروه جناحی از کانسج تشکیل شد که
 مخالف حق تعیین سر نوشت ملل بودند (بوخارین، پیتا کف و سایرین).
 (۴) مبارزات جناحی حاد درون فراکسیون بلشویک در اولین دوره پس از انقلاب
 فوری و در آستانه انقلاب اکثریت کنون دیگر بر همگان آشکار است (سرای نمونه
 تروتسکی تاریخ انقلاب روسیه، رجوع کنید). پس از تصرف قدرت یک مبارزه حاد
 جناحی حول مسئله صلح برست لیتوفسک وجود آمد. یک جناح از کمونیستهای
 چپ شکل گرفت که روزنامه خود را داشت (بوخارین، بیاروسلاوسکی و سایرین)،
 سپس سائتر الیزم دمکراتیک و اپوزیسیون کارگری تشکیل شدند. (۱۶۵) (سایر
 این اگر قرار باشد فهرست "لوحه های غرق شدگان" را که از جانب من "سرکوب"

منحط ترین اشکال دسته بندیهای حزبی توأم است) یک گرایش روشن و سالم را بیان نماید. در این صورت، احتمالاً برخی از "راهکارگرهای اصولی" که از نقطه نظرات اقلیت کمیسیون اساسنامه جانبداری می کنند، به دلیل نقطه نظرات متفاوت (و نه جریحه دار کردن دسته بندیهای ناشی از "رفاقتهای دیرینه" و دیگر ملاحظیات فرقه ای- محفلی) از این جناح "اخراج" خواهند شد. اما این بمعنای "اخراج" این افراد از حزب و یا لشکرکشی های عنادآمیز علیه "راهکارگرهای اغفال شده" نخواهد بود. طبیعتاً اگر معیارهای عضویت در یک حزب بمحدوده تنگ عضویت در یک جناح تنزل یابند (چنانکه در میان فرقه ها مرسوم است بدین معنا که معیارهای یک جناح به سطح موازین یک حزب ارتقا می یابند) خود تبدیل به حصارهای فرقه ای جدیدی شوند، در آن صورت هر اختلاف کوچکی بسا بسروز هر سایر روشن نظری جدی مایه بروز انشعاب خواهد بود و حاکمیت حزب با حق انحصاری یک جناح از حزب تعویض خواهد شد. بعلاوه لنین در عبارات فوق الذکر یادآوری می نماید که بلشویکها قبل از اخراج از دستها از فرآکسیون خود، به سمت هیچکس تلاش نکردند تا آنان را ایمینان آشکارا نظر ایشان ترغیب نمایند، حال آنکه از دستها از ابراز عقاید خود طفره می زدند. بنابراین حتی در محدوده یک فرآکسیون (و نه یک جناح) نیز بلشویکها امکان کامل بیان عقاید را برای از دستها فراهم آوردند. این نکته را یائین تر نیز ملاحظه خواهیم کرد. در اینجا پرسیدنی است که از دستها پس از اخراج از فرآکسیون بلشویک چه روشی را در پیش گرفتند و آیا حزب بداندان امکان داد تا عقاید خود را علناً و بطور کامل بیسان نمایند؟

گروه از دست که توسط کراسین و بوگدانف رهبری می شد متعاقباً از جانب گروه "التماتوئیستها" ی کمیته سنت پترزبورگ نیز حمایت شد. گروه اخیر الذکر مخالف هر گونه شرکت در فعالیتهای قانونی از جمله فعالیت در سندیکاها بود. آنان مشترکاً یک فرآکسیون بوجدوا و دندوارگان مطبوعاتی ویژه خودشان، پیرو بود و منتشر کردند (۱۶۷) بنابراین عدم عضویت از دستها در فرآکسیون بلشویک به هیچ وجه مانع از عضویت آنان در حزب و بیان کامل و علنی عقایدشان در وی نبود. چرا رفیق مهران حاضر نیست به این وقایع انگار ناپذیر توجه نماید؟ شاید این همه از مره "لوحه های نجات یافتگان تصادفی" باشند؟!

مورد دوم گزارش لنین تحت عنوان "گزارش مربوط به کنفرانس هیئات تحریریه وسیع پرولتری" به تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۰۹ است که ایضاً بدین شرح مورد استناد رفیق مهران قرار گرفته است: "کنفرانس در قطعنامه های خوب بیان کرد که گرایشانی در درون بخش بلشویکی دارند ظاهر می شوند که مخالف بلشویسم با اصول تاکتیکی خاص آن هستند. در حزب ما بلشویسم، از طریق بخش بلشویک نمایندگی می شود. اما یک بخش یک حزب نیست. یک حزب می تواند طبق کاملی از نظرات و عقاید مختلف را در بر بگیرد که حدود افراطی آنها ممکن است شدیداً با هم متناقض باشند. در حزب آلمانی، در کنار جناح آشکارا انقلابی کاتوستکی جناح فوق رویزیونیست برنشتین را می بینیم. (اما) در درون یک بخش مساله چنین نیست. یک بخش در یک حزب گروهی از افراد همفکر است که عمدتاً بمنظور تأثیر گذاشتن بر حزب در جهت معینی بمنظور کسب پیخرش برای اصولشان در حزب در خالصترین شکل ممکن بوجدومی آید. برای این (منظور) اتفاق نظر واقعی ضروری است." (۱۶۸) در اینجا بار دیگر لنین تمایز اکید "بخش" یا جناح را از حزب خاطر نشان می شود و جناح را به مثابه گروهی از افراد همفکر تعریف می کند. رفیق مهران ما ما، در حاشیه ایضاً می نویسد: "در همین گزارش توضیح داده می شود که ما کمیوف سعلت آشتی ناپذیری نظر آتش با خط بلشویکی و نیز عدم تسهیمت وی از تصمیمات اکثریت کنفرانس، از فرآکسیون بلشویک اخراج شده است." بسیار خوب! اما این چه ربطی به موضوع مورد بحث ما دارد؟ آیا بلشویکها موازین فرآکسیون یا جناح خود را به سطح موازین عضویت در حزب ارتقا داده اند، که بتوان از اخراج "ماکسیموف" یا هر از دست دیگری از فرآکسیون بلشویک، ملاکی برای رفتار بلشویکها در قبال موازین عضویت در حزب بدست داد؟ رفیق مهران در نمی یابد (یا عامدانه خود را به نادانی می زند) که فایده بلشویکها بعنوان اعضای یک فرآکسیون با فایده بلشویکها بعنوان ادارکنندگان

شده اند. بطور کامل ما بریم، لازمت از اولین مبارزه جناحی درون فرآکسیون بلشویک یعنی مجادله گنگره است که بلشویکها بین جناح مدافع ملی کردن زمین و جناح "تقسیم گرایان" به رهبری استالین نیز یانمائیم. اما نه این مجادله و نه مجادله از دستها درون فرآکسیون بلشویک، هیچکدام به بحث ما مستقیماً مربوط نمی شوند. چرا؟ زیرا این مجادلات مجادلات درون یک فرآکسیون می باشند و از قوانین حاکم بر یک فرآکسیون و نه قواعد حاکم بر یک حزب تبعیت می نمایند. فی المثل شعاری توانید از "عضویت" در یک فرآکسیون اخراج شوید می آنکه از حزب اخراج شده باشید، در آن صورت شما حق خواهید داشت فرآکسیون خاص خود را بوجدوا آورید، انضباط ویژه درونی خاص فرآکسیون خود و نشریه فرآکسیون خود را منتشر کنید و به مقابله با سایر فرآکسیونها یا اختلاف با برخی از آنها بپردازید. اگر یک فرآکسیون انتشار مقاله شماره دارگان خود را مجاز نداند، هیچکس نمی تواند مانع از آن شود که شما بعنوان یک عضو حزب با سایر همفکران خود نشریه ویژه خود را منتشر نکنید و یا مقاله تان را بنحو دیگری منتشر ننمائید. بنابراین تفاوت عضویت در یک فرآکسیون و قواعد زندگی درونی آن با عضویت در یک حزب و قواعد درونی آن بنیادین است. این تفاوت بیش از یکبار از جانب لنین مورد تاکتیک قرار گرفته است و از اینرو ما حق نداریم تفاوت این دو موضوع مختلف را مخسوس نامائیم. و اما رفیق مهران که سود خود را در اغتشاش می جوید، علیرغم وقوف بر این تفاوت و عمدتاً آن را نادیده می انگارد. برای روشنایی بیشتر مسئله بگذارید اظهارات لنین را درباره تفاوت مزبور خاطر نشان شویم. دومورد از سه مورد اشارت لنین به این مسئله بوسیله رفیق مهران نقل شده اند، ما هر بار با بی مهری وی اعتنائی کامل وی مواجه شده اند. در زیر به یکایک این موارد می پردازیم.

مورد اول مقاله لنین تحت عنوان "انحلال انحلال طلبی" است که به تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۰۹ یعنی پس از اخراج از دستها از فرآکسیون بلشویک برشته تحریر در آمده است. رفیق مهران این مورد را از جانب لنین بنحو نقل کرده است: "پس بگذار کسی ما را به ایحاد" انشعابی جدید" متهم نکند. در گزارش مربوط به کنفرانس ما اهداف و موضوع مان را به تفصیل توضیح می دهیم. برای ترغیب رفقای مخالف (به بیان نظر ایشان) ما به هر چیز ممکن دست زدیم، هیچ چیز را ناآزوده نگذاشتیم. ماهیچه ماهیچه این (مساله) مشغول بودیم. اما بعنوان یک جناح یعنی اتحاد افراد همفکر در حزب ما نمی توانیم بدون اتفاق نظر در مسائل بنیادی کار کنیم. جدا شدن از یک جناح با جدا شدن از حزب یکی نیست. گمانیکه از جناح ما جدا شده اند هیچ وجه امکان کار در حزب را از دست نمی دهند. یا آنها را "مستقل" یعنی بیرون از هر جناحی باقی می ماند و فضای عمومی کار حزبی آنها را جلب می کند. می گویند که جدیدی تشکیل بدهند که اگر بخوانند نقطه نظرات و تاکتیکیهای خاص خودشان را مورد مدافعه قرار بدهند و متکامل سازند، حق مشروع آنهاست. که در آن صورت تمام حزب بزودی بر روی عمل آن گرایشانات را که مخالف این شلویک آنها را ماکوشیده ایم در بالا از یابی نکنیم، مشاهده خواهند کرد." (۱۶۶) تصویری کنیدی از ذکر این عبارات لنین، رفیق مهران چه حاشیه ای بر متن آن نگاشته است؟ تنها این نکته توجه آور اجلب کرده است: "همانطور که می بینیم در اینجا نیز لنین از صورت "اتفاق نظر در مسائل بنیادی" در درون جناح بلشویکها صحبت می کند." ۱۱ رفیق مهران باز هم کلمات را دیده است و از معنای عبارت سر در نیاورد. اما است. لنین در عبارات فوق روشنی توضیح می دهد که از دستها حق نداشتند به فعالیت خود تحت پوشش فرآکسیون بلشویک ادامه دهند، زیرا آنها در نکات بنیادی با فرآکسیون بلشویک اختلاف دارند، اما آنها همچنان اعضای جز سند و حق دارند در محدوده حزب گروه جدیدی تشکیل دهند و از نقطه نظرات و تاکتیکیهای خاص خودشان دفاع نمایند. زیرا این عضویت در یک جناح به مثابه اتحاد افراد همفکر و عضویت در یک حزب که علیرغم اتفاق نظر در برنامه و اساسنامه، حامل گرایشات متفاوت است، فرق وجود دارد. بگذارید برای آنکه قضاوت برای رفیق مهران نیز قابل فهمتر ده باشیم، رجوع به تجربه خودش مثالی ذکر کنیم. فرآکسیون استالینیست اکثریت دفتر سیاسی، حق دار به مثابه یک جناح از اعضای همفکر سازمان مواقع خاص خسود را در مورد مسائل تاکتیکی و تشکیلاتی آشکارا طرح نماید و بحای تشکیل گروه بندیهای پوشیده و مبتنی بر رفاقتهای دیرینه (که در آن دفاع از یک گرایش معین غالباً با

یك حزب دوتاست . این مسئله نظیر آن می ماند كه مثلا فر اكيون كمونيست درون يك اتحاديه كه براي هدايت اتحاديه در جهت معيني مي كوشد مخواهده ضوابط عضويت فر اكيوني خود را به ضوابط عضويت در يك اتحاديه تبديل نماييد در صورت اخير ما تنها با يك فرقه گرایی بي حاصل روبرو خواهيم بود . در حزب سوسيال دمكرات كاری روسيه (كه البته با اتحاديه فرق ماهوی داشت و بر نامه و اساسنامه خاص خود ادا را بود) نيز ما كرا بلشويكها سعی مي كند ضوابط عضويت فر اكيوني خود را به ضوابط عضويت در حزب مبدل نمايند هر تك حماقتي نابخشودنی مي گردينند . از اين رو تعميم ضوابط يك فر اكيون به ضوابط درونی يك حزب بيسر و خطاست و جز به فرقه گرایی بي حاصل و تجزيه حزب به فرق جداگانه منجر نخواهد شد .

مورسوم مقاله لنين تحت عنوان " جناح مخالفين آترويسم و خدا جويان " به تاريخ ۱۶ اکتبر ۱۹۰۹ است . لنين در اين اثر بار ديگر به تعريف جناح و تمايز آن از حزب مي پردازد و مي نويسد : " نه ما اين منازعه باندا ز كافي طولانی شده است . يك جناح يك اتحاد را نماند اما افراد هم فكر در درون يك حزب است و پس از پيش از يكسال كوشش هم در روسيه و هم در خارجه ما كمالا حق داشتيم ، ووظيفه داشتيم ، تصميم قضي اتخاذ نماييم . و ما چنين كرده ايم . شما كمالا حق داريد مخالفت كنيد ، و يلا تفرم خودتان را مطرح نماييد و سعی كنيد اكثريت را بدان جلب نماييد " (۱۶۹) و در جای ديگری از همان مقاله به مراحل تكوین يك فر اكيون جديدی پسر دازد و توضيح می دهد كه پس از تشكيل يك جناح جديد تر سيم مرزهای تمايز با آن جناح مطلقا از حيث فعاليت مشترك در حزب و تلاش برای تأثير نهادن در مستگيري حزب ضروريست . او می گويد : " اما هر كجا بنا به شرايط متنوع مراکز و حافضل بر پايه چيزی مشابه يك بنيا داداشی برای تبليغ ايده های يك جناح جديد تشكيل شده باشند مرز بندي اساسی است . در آنجا مرز بندي با جناح جديد برای كاری عملی متحد در صفوف حزب مهم است همانطور كه در سنت پترزبورگ كارگران عملی حزب خودشان هم اكثون اعتراف كرده اند كه چنين كاری تحت پرچم التيماتو ليسم غير ممكن است " (۱۷۰)

پس از تشخيص تفاوت يك جناح با بخش يا بخش با حزب پرسی بندي است كه بلشويكها در چهار چوب ضوابط فر اكيوني خود با آن روبرو شده اند و فتاكر كنند . در همین مقاله اخير الذكر لنين به چگونگی اين مناسبات مي پردازد و می نويسد : " ما كسيموف و شرکا ، فریاد می كشد كه ما آترويسم نيستيم . اما پس از روشن ۱۹۰۸ ، هنگاميكه وی از هيئت تحريري كه كوچك تر و لتری است عفا داده ما كسيموف يك اپوزيسيون رسمی درون هيئت همكاران تشكيل داد . تقاضای آزادی مباحثه برای اين اپوزيسيون گردوان را بدست آورد . تقاضای نمايندگی ويزه برای اپوزيسيون در ارگانهای اجرائی عاليه سازمان كمسئول توزيع روزنامه بودند همسودوان را بدست آورد . لازم به توضيح نيست كه از آن زمان تا كنون ، معنی به مدت يك سال تمامی آترويستها در صفوف اين اپوزيسيون بودند مشركا در روسيه شعسه ای سازمان داده اند مشركا برای مقاصد شعسه مدرسه ای در خارج تشكيل داده اند (كه ياشين تر توضيح خواهد داد) وغيره وغيره . ما آترويسم نيستيم ما كسيموف و شرکا ، فریاد می كشد . اما در كنفرانس سراسری روسيه حزب در دسامبر ۱۹۰۸ هنگاميكه آترويستهاي شرافتمندتر اين اپوزيسيون بعنوان يك گروه جداگانه در مقابل كل حزب ظاهر شدند بعنوان يك جريان ويزه ايدئولوژيك و همچنين عنوانی - حقوق ارائه سخن گويشان را بدست آوردند . (كنفرانس تصميم گرفتيم كه فقط جريانات ايدئولوژيك جداگانه يا سازمانهای جداگانه - بلليل ضيق وقت - بوسيله سخن گوي جداگانه نمايندگی شوند) سخن گوي جناح آترويسم - خاطر تمساده محض (رفيق ما كسيموف بود . . . اين فریب حزب با يوشاندين آترويسم بطور منظم بوسيله گروه ما كسيموف در خارج تعقيب شد . در مه ۱۹۰۸ آترويسم در نيرداكسار شكست خورد . . . پس از اين رفيق ما كسيموف در خارج يك اپوزيسيون رسمی در مقابل پرولتری سازمان داد و در ستونهای گاهنامه های بلشويكي به مجادله پرداخت ، چيزی كه پيش از اين هرگز انجام نشده بود . " (۱۷۱) بنا بر اين ملاحظه می كنيم كه در محدود فر اكيون بلشويك ، اولاً به آترويستها اجازه ما حاشيه در پرولتری داده شد شانيايدانان حق نمايندگی در ارگانهای اجرائی عاليه سازمان كه مسئول توزيع روزنامه بودند ، واگذار گرديد ، وثالثاً در تمام طول اين مدت تسا

هنگاميكه آترويستها رسماً و زنامه مستقل خود را انتشار دادند ما كسيموف و شرکا ، قصد پوشاندن نقطه نظرات خود را داشتند . تمام اين اقدامات در محدوده يك فر اكيون و بر پايه ضوابط يك فر اكيون انجام شد . در حاليكه آترويستها حق داشتند بعنوان اعضای حزب (و نه بعنوان اعضای فر اكيون بلشويك) بدون اجازه فر اكيون مطبوعات خود را انتشار دهند وغيره . حالا ببينيم رفيق مهران در مواجهه با همین عبارات چه نتایجی اخذ می نمايد .

وی می نويسد : " در اين نوشته به روشنی معلوم می شونكه در درون بلشويكها ، " آزادی بی قيد و شرط انتقاد " مورد پذيرش نبوده است بلكه ما كسيموف (كه همان بوردگانف است) برای بيان نظر اتش بطور مشخص تقاضای " آزادی مباحثه " كرده و با اين تقاضا موافقت شده است . بعلوه معلوم می شونكه مباحثه ای را كه وی بطور علنی در ستونهای گاهنامه بلشويكي آغاز كرده ، در بين بلشويكها بی سابقه بوده است . "

مورخ ما كه تنها خود را با هجی كردن كلمات دلمشغول می دارد ، هر گونه تعمق در باره معنای كلمات را خوار می شرد . او می گويد در درون بلشويكها ، " آزادی بی قيد و شرط انتقاد " مورد پذيرش نبوده است . اما ما همواره از " آزادی بی قيد و شرط انتقاد در چهار چوب اصول بنياديين برنامه حزب " سخن گفته ايم ، زيرا شرط عضويت در يك حزب پذيرش برنامه آن است . اما آیا برای عضويت در يك جناح يا در يك فر اكيون پذيرش اصول بنياديين برنامه حزب كفايت می كند ، يا علاوه بر آن وحدت نظر در مورد تاكتيكها ، ميلا تفرمها و خط مشی های مشخصی كه لزوماً هنوز به تصويب حزب نرسیده اند ، ضروريست ؟ طبعا عضويت در يك جناح ، بخش يا فر اكيون مستلزق همفكری در مسائلی و برای چهار چوب اصول بنياديين برنامه حزب است . (بعلاوه همواره از " آزادی بی قيد و شرط تا آنجا كه مانع اتحاد در عمل " نباشد ، سخن گفته ايم) اما اين امر در مورد يك فر اكيون ، جناح يا بخش به چه معناست در صورتيكه " اتحاد عمل " در چنين جمعياتی ، برخلاف حزب ، بمعنای اتحاد در اقدام معين مورد تصويب حزب نيست ، بلكه ميوزها اتحاد در تبليغ و ترويج مشی شئ است كه هنوز به تصويب نرسیده و تجمع منگور بعنوان يك گروه فشار تلاش می نمايند ، آن را به تصويب برسانند . بنا بر اين قابطه " آزادی بی قيد و شرط انتقاد در چهار چوب اصول بنياديين برنامه تا آنجا كه مانع اتحاد در عمل نباشد " كه در يك حزب معتبر است ، در يك فر اكيون يا جناح معنای خود را كاملا از دست می دهد و اين در مورد جناح يا فر اكيوني اعماز بلشويك ، منشويك ، آترويسم و غيره صادق است . دليل آن هم دوتاست : اول آنكه در يك جناح بخش يا فر اكيون ، وحدت اعضای همفكر در مسائلی و برای اصول بنياديين برنامه حزب و حول يگر شده از مسائل معين و ميلا تفرمهای مشخص حاصل می آيد . دوم آنكه در يك جناح بخش يا فر اكيون ، " اتحاد در عمل " جای خود را به " اتحاد در تبليغ و ترويج " پيرامون مسائلی ميدهد كه هنوز به تصويب حزب نرسیده اند و اتحاد عمل در خصوص آنها هنوز فاقد موضوعيت است . با توجه به اين دو نكته ، در يك جناح بخش يا فر اكيون اصل " آزادی بی قيد و شرط مباحثه و انتقاد . . . " بی معنی ، غير قابل اجرا و فاقد موضوعيت است . سالكس در يك جناح ، اصل همفكری اعضای جناح (در مسائل و برای اصول بنياديين برنامه حزب) و يكپارچگی اكيد آنها در تبليغ و ترويج ميلا تفرمها و دقبول آنهاست . و در صورت بروز اختلاف طرح اختلافات در محدوده فر اكيون با اجازه اكثريت فر اكيون يا مركز آن خواهد بود . دليل اين امر هم واضحست . در يك جناح بمشابه گروه همفكران قاعده بر وجود سايه روشن های اساسی نظری نيست و اگر چنين سايه روشن های پديد آيد نتواند در نتیجه يك مباحثه رقيقانه رفع گردد . جناحهای متفاوتی در محدوده يك حزب پديد خواهد آمد از اين رو تعجب آور نيست اگر ما كسيموف برای بيان نظر اتش تقاضای " آزادی مباحثه " می نمايد . آنچه قابل تعمق و آموختنی است ، انعطاف و وسع لنين و ديگر رهبران بلشويك معنی بر توافق با اين تقاضا و سپردن ديگر ضمانتهاي لازم بدانان است . همچنين بهيچوجه تعجب آور نيست كه تا قبل از ماجرای آترويسم در ستونهای گاهنامه های بلشويكي مباحثه ای در نگرفته است . زيرا بلشويكها گروهی از افراد همفكر بودند كه مقدمتاً در مجادله با منشويكها حول مسائل تاكتيكی و سپس ايفا در مجادله با آنها حول مسائل تاكتيكی قوام يافتند و تا سال ۱۹۰۶ مهمترين اختلافی كه در ميان آنها بروز كرده بود ، حول مسئله ارضی بود كه از جانب گروه كوچك ايوانوويچ (استالين) تحت عنوان " تقسيم طلبان " در كنفرانس استكهلم مطرح

مقدماتی در سازمانهای حزبی، امر مشارکت اعضا، رادریک مباحثه علنی تسداریک می نمایند". (۱۷۴) نهایتاً رفیق مهران به این عبارت لنین متوسل می شود که "بعده از این بحثهای علنی که نقطه نظر ات کاملاً روشن شد، جناح بلشویکها باید "اتفاق نظر، همیشگی خود را بایز یابد". اما در این عبارت که قاعده حاکم بر یک جناح (مرکب از افراد همفکر) را مورد تاکید قرار می دهد، چه چیزی بر علیه آزادی کامل مباحثه و انتقاد در یک حزب می توان یافت؟

رفیق مهران در مقام جمع بندی از "ماجرای اتز ویستها" چنین می نویسد: "اولاً موضع بیان شده در مقاله "آزادی انتقاد" ۰۰۰ نه تنها به دور ه های دیگر تاریخ حزب بلشویک قابل تعمیم نیست بلکه حتی در دور سوم (۱۹۱۲-۱۹۰۶) بهر وابط خود بلشویکها نیز نمی توانست تعمیم یابد. در این دوره، لنین در سطح حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه که بقول لنین یک نوع "بلوک" بود، عبارت دیگر در رابطه میان فراکسیونهای بلشویک و منشویک، از آزادی بی قید و شرط انتقاد و تبلیغات جانبداری می کرد. اما در همان حال، در داخل فراکسیون بلشویک، در رابطه میان خود بلشویکها، چنین روالی را درست نمی دانست. ثانیاً در این دوره، حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه یک سازمان متمرکز و دارای اراده واحدی را اقدان نبود بلکه بلوکی از فراکسیونهای مختلف بود که فقط برای انجام "اقدامات کاملاً معین" یعنی اقداماتی که فراکسیونها بر آنها به توافق می رسیدند می توانست متحد شود. در این دوره، سازمانهای واقعی، سازمانهایی که دارای اراده واحدی باشند، همین فراکسیونها بودند که عملاً در تمام مسائل استقلال عمل داشتند. ثالثاً در این دوره، فراکسیون بلشویک بر پایه "اتفاق نظر در مسائل بنیادی" کار می کرد، یا دست کم از نظر لنین بر چنین مبنایی می بایست کار بکند. زیرا لنین معتقد بود که در غیر این صورت فراکسیون آنها در حزب مستحیل خواهد شد و نخواهد توانست بر حزب نفوذ بگذارد. در واقع در این دوره، تشکیلات لنینی متمرکز و منضبط را باید در فراکسیون بلشویک جستجو کرد و نه در کل حزب سوسیال دموکرات روسیه. با این شرط که "اتفاق نظر" مطرح شده در این دوره، در داخل فراکسیون بلشویک به عنوان یک اصل عمومی قابل تعمیم برای همه دور ه های تاریخ بلشویسم تلقی نشود. "اتفاق نظر" مطرح شده در این دوره، یک اصل ویژه است که لنین در مقابل بلشویکها، پور تونیسمنشویکها که در این دور ه ها گزیر بودند آنها درون یک حزب کار بکنند. مطرح می کند در دور ه های بعدی که بلشویکها حزب کاملاً جداگانه ای دارند، از چنین اصلی صحبت به میسران نمی آید. و حتی اختلاف نظر را در حزب کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر می دانند. در حقیقت اصل "اتفاق نظر" درون بلشویکها، مکمل اصل "آزادی کامل انتقاد و تبلیغ" در بلوک حزبی میان بلشویکها و منشویکهاست. این هر دو اصل مطرح شده در این دوره، وظیفه واحدی دارند و آن، پیاسداری از استقلال خط مارکسیسم انقلابی و جلوگیری از مستحیل شدن آن در مجموعه ای از خطوط انحرافی و پوپر تونیستی است". (۱۷۵)

جوهر اظهارات رفیق مهران این است که مقاله "آزادی انتقاد" ۰۰۰ "گرچه در مورد حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه طی دوره سوم صادق بوده است، اما این مقاله در مورد فراکسیون بلشویک صادق نبوده است و دلیل آن همین بوده است که حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در آن موقع یک جنبه کارگری بوده است و حال آنکه فراکسیون بلشویک یک تشکیلات لنینی متمرکز و منضبط محسوب می شده است. از اینرو اصل "آزادی کامل مباحثه و انتقاد" در مورد مناسبات درونی یک جنبه و اصل "اتفاق نظر" در مورد یک حزب صادق است. اما با این صفری و کیری چیدن هاپر سیدنی است که چر ا بنا به اعتراف خود رفیق مهران اصل "اتفاق نظر" در فراکسیون بلشویک در این دوره "یک اصل ویژه است" و "در دور ه های بعدی که بلشویکها حزب کاملاً جداگانه ای دارند، از چنین اصلی صحبت به میسران نمی آید؟؟" رفیق مهران پاسخی به این پرسش نمی دهد، زیرا هر گونه پاسخی به این پرسش منت رفیق را باز خواهد کرد.

حقیقت آن است که اصل "اتفاق نظر" در مورد یک جناح یک بخش یسا فراکسیون صادق است و چنین اصلی همواره در مورد فراکسیونها صادق بوده و قابل تعمیم است، اما این "اصل" بهیچوجه نمی تواند قاعده زندگی درون یک حزب باشد، چرا که در یک حزب برخلاف یک فراکسیون، سلاک اتفاق نظر در مسائل

گردید و پس از گذر ه بیگیری نشد. نکته اینجاست که آیا اولاً باختلاف جدی پیش از آن تاریخ در میان بلشویکها بروز کرده بود و ثانیاً کسانی مانع از بروز علنی ایسن مباحثات شده بودند که مورخ محترم هم از نبود مباحثات علنی در گاهنامه های بلشویکی پیش از "ماجرای اتز ویستها" بعنوان دلیلی بر ل نقطه نظر ات خود یاد می نماید؟؟ یقیناً اگر اختلافی وجود نداشته باشد مباحثه بطور اعم و مباحثه علنی بطور اخص موضوعیت نخواهد داشت و برای فهم این مطلب نیز حاجتی به "کرامات شیخ ما" نیست!

مقاله دیگری از لنین که به نحوه بروز خود بلشویکها به اتز ویستها اختصاص یافته و مورد استناد رفیق مهران قرار گرفته است، عنوان "در باره مقاله مسائل روز" را بر خود دارد و در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۰۹ برشته تحریر در آمده است. در این مقاله لنین پس از اشاره به آشتی ناپذیری بلشویسم و اتز ویسم، اظهار می دارد که در نشریه "پرولتری" (ارگان بلشویکها) راجع به مجادله منبور بحثی گشوده شده است و هر آنچه در این زمینه برای نشریه ارسال شده است انتشار یافته است. بعلا و نشریه تمام مطالبی را که بلشویکها در روسیه در باره این مسئله نوشته بودند سجد اچاپ کرد. و حتی یک نوشته مربوط به این مباحثه را رد نکرد. بعلا و لنین تاکید می کند که "پرولتری" قصد دارد این رویه را ادامه دهد. مبنیاً اتز ویستها مطالب ناچیزی برای نشریه فرستادند و بطور کلی از بیان جدی و کامل اصول اعتقادی تشویریکشان در مطبوعات خودداری کردند. لنین مجدداً تاکید می نماید که "ما از کلیه رفاقا، از اتز ویستها و بلشویکهای ارتنکس مشابه دعوت می نمائیم که عقایدشان را در ستونهای "پرولتری" بیان نمایند. اگر لا ز میا شد ما این مقالات را بصورت جز و ه منتشر خواهیم کرد". لنین اضافه می کند که "طرفداران ما نباید از مبارزه ایدئولوژیک، وقتی که ضرورت پیدای کند، ترسی داشته باشند. آنها باید بنوسیله نیر و مندتر خواهند شد. وظیفه ما است که اختلافاتمان را تصریح نمائیم، هر چه بیشتر باید چنین کنیم. زیرا با واقع تمام حزب شروع کرده است تا هر چه بیشتر با جریان ما هم جهت شود. ما رفقای بلشویک خود را به روشنی ایدئولوژیک و فاصله گرفتن از شایعات نهانی صرف نظر از منشا آن، دعوت می کنیم. همواره افرادی وجود دارند که قصد دارند مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مهم و ضروری را به منازعات حقیر بکشانند، همانطور که منشویکها ایسن از گذر ه دوم چنین کردند. چنین اشخاصی نباید در جرگه بلشویکها تحمل شوند. کارگران بلشویک باید اکیداً مانع چنین تلاشهایی گردند و بر یک چیز فقط یسک چیز اصرار ورزند: روشنی ایدئولوژیک. عقاید معین، خط مبتنی بر اصول. هنگامیکه این دنیا ایدئولوژیک دست آید، همه بلشویکها قادر خواهند بود تا در مسائل تشکیلاتی اشترک نظر و همبستگی بی راکه جناح حزبی ما تا کنون همواره بروز داده است به نمایش بگذارند". (۱۷۲)

رفیق مهران پس از مر اجعه به همین قطعات، در حاشیه متن لنین این تغییر را ارائه میدهد: "از این نوشته به روشنی بر می آید که بلشویکها مبنیاً اتز ویستها مباحثات درونی و خصوصی داشتند و هنگامیکه این مباحثات به نتیجه نرسیده اند، مباحثات را علنی کرده اند و گوشیده اند تا اتز ویستها را به بیان صریح نظر اتشان وادار نمایند. و همچنین در اینجابه صراحت گفته می شوند که بعد از این بحثهای علنی که نقطه نظر ات کاملاً روشن شد، جناح بلشویکها باید "اتفاق نظر" همیشگی خود را بایز یابد". (۱۷۳) بنا بر این رفیق مهران نیز معترف است که بلشویکها نه تنها مانع طرح علنی دیدگاه اتز ویستها نشدند بلکه گو شیدند تا آنها نقطه نظر ات خود را آشکارا بیان نمایند و هر گونه امکان را برای انتشار نقطه نظر اتشان فراهم کردند، بطوریکه حتی یک نوشته راجع به این مباحثه را در دنگر دند و این رویه را به مدت یک سال ادامه دادند! آیا مباحثات خصوصی بلشویکها با اتز ویستها قبل از طرح اشترک اختلافات در مطبوعات با علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی مبیانت داشت؟؟ آیا بر خورداری از حق طرح علنی و کامل نقطه نظر ات بمعنای انکار تلاش مقدماتی و تدارکاتی (از طریق نشستها و مباحثات درونی و خصوصی) برای تقاعدویا روشنی تمایز نکات اصلی مورد اختلاف از مشاجرات خرد ویز است؟؟ نه بهیچوجه! چنین مباحثاتی همواره ضروری می باشند و توسل بدان هیچ تعارضی با آزادی کامل مباحثه و انتقاد ندارد. بدین لحاظ نیز من در طرح آئین نامه مباحثات حزبی قیسد کرده ام: "د کمیته مرکزی حزب و تمامی سازمانهای حزبی از طریق مباحثات

بنیادین برنامه و اساسنامه است، و نه "اتفاق نظر" کلی در "مسائل بنیادی". ما بیشتر تفاوت بنیادین بین یک حزب و یک فرآکسیون را تشریح نموده ایم و توضیح داده ایم که در یک حزب اصل "آزادی کامل مباحثه و انتقاد در چهار چوب اصول بنیادین برنامه تا آنجا که مانع اتحاد در عمل نباشد" یک قاعده حباتی و تخطی ناپذیر است و حال آنکه در یک فرآکسیون این اصل بی معنی و ناقص و وضعیت است.

"ماجرای آتروستها" نمی تواند هیچ نکته تازه ای در باره ضوابط حاکم بر یک حزب به ما بیاموزد زیرا این ماجرا به منازعات درون یک فرآکسیون مربوط است. این ماجرا فقط می تواند عمق اعتقاد لنین و سایر رهبران بلشویک را به ضرورت طرح علنی اختلاف نظرات اصولی (حتی در محدوده یک فرآکسیون) در برابر توده های کارگرووشی شرافتمندانه، اصولی و دمکراتیک آنها را در برخورد به اقلیت درون فرآکسیون خود نشان دهد. بنابراین این ملاحظه می کنیم که رفیق مهران باز هم برای شاهد آوردن از "لوحه های غرق شدگان" مجبور شده است خود را "غرق کند"!

دوره چهارم از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۷

الف- دوره ۱۹۱۲-۱۹۱۳: یک لوحه امیدو عمیق دیگر برای "نجات - یافتگان تصادفی" ارفیق مهران در باره مشخصه اصلی دوره چهارم جنبش می نویسد: "قطع تمام پیوندهای وحدت با منشویک ها و استقلال تشکیلاتی کامل و رسمی بلشویسم مشخصه اصلی دوره چهارم است. از کنفرانس پراگ پس از بلشویکها ساختگیلات خود را حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه می نامند و پیوند خود را برای همیشه با منشویکها قطع میکنند. از این نظر دوره چهارم شبیه دوره دوم است. و کنفرانس پراگ در واقع برای بار دوم همان کاری را انجام میدهد که گذر ه سوم انجام داده بود. با این تفاوت که این بار جدائی، خصلت نهائی و همیشگی پیدا میکند." (۱۷۶)

توصیف رفیق مهران از مشخصه اصلی دوره چهارم و ویژگیه مقایسه آن با دوره دوم "از حیث انشعاب بلشویکها و منشویکها بی اندازه بکجانبه و شتابناک است. این مقایسه البته بدین منظور صورت گرفته است که هرگونه تاکید لنین بر علنیت مساحات حزبی در این دوره نیز نظیر "دوره دوم" به حساب "شرایط اضطراری ناشی از انشعاب" و نه "روال طبیعی کار حزبی" نهاده شود. بالاخص آنکه در این دوره انشعاب خصلت قطعی یافته و بنابراین علنیت مباحثات حزبی باید جنبشی از سیاست تدارک انشعاب تلقی گردد. بدین ترتیب علنیت مساحات حزبی در برهه منگور نیز نباید "قاعده عمومی" و "تعمیم پذیر" شمرده شود بلکه باید غیر قابل تقلید و تعمیم و منبسط از "شرایط خود ویژه" ناشی از سیاست تدارک انشعاب قطعی یا منشویکها در نظر گرفته شود. اما رفیق مهران برای رفع و رجوع و مرمت کاری شواهدی موط به علنیت مساحات حزبی در این دوره ما مشکل دیگری نیز مواجه است. این مشکل جدید همان تبدیل فرآکسیون بلشویک به حزب توده ای بلشویک است و قاعدتاً رفیق مهران باید "اصل اتفاق نظر" در فرآکسیون بلشویک را که در دوره سوم خاطر نشان شده بود، اکنون در "حزب توده ای بلشویک" نشان دهد. اما او که می داند چنین ضابطه ای در حزب توده ای بلشویک (بر خلاف فرآکسیون بلشویک) وجود نداشته میبایست هتدار داده است که "اصل مریور" نیز یک "اصل ویژه" و "غیر قابل تعمیم" در مورد سایر ادوار بوده و تنها در "دوره سوم" قابلیت کاربرد داشته است. ۱۱ مع الوصف، دوره چهارم از بسیاری جهات و بالاخص از حیث ضوابط درونی حزب بلشویک افشاکر بسیاری از دعاوی باطل و بی پایه رفیق مهران است. اما قبل از ورود به بحث شواهد بی دوره لا زمست تا مشخصات اصلی آن تعریف گردد.

اشتباه نکرده ایم اگر این دوره را یاد و مشخصه بنیادین زیر تعریف نماییم: ۱) انشعاب قطعی بلشویسم از منشویسم و تبدیل فرآکسیون بلشویک به حزب توده ای بلشویک، ۲) پایان دوره حاکمیت اصل فدراسیون و برابری حقوقی جناحها در حزب و اجرای موکدامل تبعیت اقلیت از اکثریت. هر دو مشخصه ماسره منحوی برجسته و واضح در اثر مشهور لنین تحت عنوان "گزارش کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه کنفرانس بر وکسل و دستور العمل هائی برای هیئت نمایندگی کمیته مرکزی" مورخ ۳۰ - ۲۳ ژوئن ۱۹۱۴ تشریح شده اند و

مطالعه همین مقاله به تنهایی کافیت تا خواننده متقاعد شوند که در این دوره نیز (یعنی پس از تشکیل حزب توده ای بلشویک و اجرای اکید اصل تبعیت اقلیت از اکثریت) آزادی کامل مباحثه و انتقاد، از نظر بلشویکها یک قاعده حزبی بی چون و چرا محسوب می شده است. بدین سبب نیز رفیق مهران جز اشاره ای به نام ایس مقاله در زیر نویس شماره ۷۶ ساله خود، در باره محتویات آن سکوت کامل اختیار کرده است. ما ضمن بررسی مشخصات اصلی دوره چهارم به توضیح تفصیلی محتویات این مقاله مبادرت خواهیم نمود.

۱) انشعاب قطعی بلشویسم از منشویسم و تبدیل فرآکسیون بلشویک به حزب توده ای بلشویک: دیدگاه کلی در صفوف سوسیال دمکراسی بین المللی در باره انشعاب بلشویکها از منشویکها در سال ۱۹۱۲ رواج داشت. یک دیدگاه که بوسیله روز الوکزامبورگ در دفتر بین الملل سوسیالیست به تاریخ دسامبر سال ۱۹۱۳ عنوان شد و از حمایت قاطع انحلال طلبان و گروه های مدافع آنان برخوردار گردید، بر این بود که انشعاب منگور محصول انشعاب طلبی و اقدامات فرآکسیونستی فرآکسیون لنینیست می باشد. نتیجه این ارزیابی آن بود که اختلافات موجود بین فرآکسیون های مختلف سوسیال دمکراسی روسیه نمی تواند مانع از فعالیت مشترک آنسان و وحدتشان از طریق دستیابی به یکرشته توافقات و مصالحه ها در بین کلیه جریانات و گروه ها باشد. دیدگاه دوم که بوسیله اکثریت قاطع بلشویکها به رهبری لنین نمایندگی می شد، بر این بود که مسازرات حاد درون سوسیال دمکراسی روسیه نه حاصل مشاجرات فرآکسیونی بلکه ثمره مبارزه علیه انحلال طلبی است و اینکه فقط طی چنین مبارزه ای حزب کارگری خالص سوسیال دمکراسی روسیه توانسته است بر پا گردد. این حزب همان حزب بلشویک بود که در مبارزه علیه انحلال طلبان چهار پنج کارگران آگاه را وسیع امتشکل نموده و طی یکرشته از کنفرانس هسا بویژه کنفرانس ژانویه ۱۹۱۳ کنفرانس پراگ یا کنفرانس ششم) کنفرانس فوریه ۱۹۱۳، و کنفرانس تابستانی ۱۹۱۳ تصمیمات خود را اعلام داشت. (۱۷۷) نفوذ بلشویکها در صفوف کارگران چندان نیز و مندو قاطع بود که و اندر و لند، فرستاده بین الملل دوم به روسیه برای بررسی مسئله اختلافات منشویکها و بلشویکها، در مشاهدات خود بهیرون موضع کارگران سنت بطرز بورگنچین اظهار نظر نمود: "کارگران در کارخانه های سنت بطرز بورگ متحندند، و خارج از این اتحاد کارگران فقط "زیرلهای بدون ارشش" وجود دارند". (۱۷۸) واقعبیت این بود که "فرآکسیون لنین" بر خلاف دعاوی بلخانف و تروتسکی، مازتف، دان و گروه های متنوع انحلال طلب، طرقدار وحدت واقعی یعنی وحدت در صفوف کارگران سود و توانسته بود کارگران آگاه را در مبارزه علیه انحلال طلبی و تحکیم حزب مخفسی سوسیال دمکرات متحند نماید. تبدیل فرآکسیون بلشویک به یک حزب توده ای و نفوذ بی چون و چرا ی آن در میان کارگران در یکرشته از واقعبت شر قابل انکار منعکس بود.

نخستین واقعبت تاسیس روزنامه قانونی پراوا (حقیقت) در ۲۲ آوریل ۱۹۱۳ بود که با کمکهای مالی خودکارگران با به تعبیر لنین با اتکا به "کویک های کارگری" انتشار می یافت. این روزنامه که سه شکرانه احبای حزب مخفسی در کنفرانس ژانویه ۱۹۱۲ تاسیس شد و از تصمیمات کنفرانس مزبور تبعیت می نمود، در تشکیل جنبش توده ای کارگران روسیه نقش تعیین کننده ای ایفا نمود. انحلال طلبان نیز در سپتامبر ۱۹۱۳ یک روزنامه رقیب به نام "لوج" که معدهده "ناشار ایو جیا گازتا" نامیده شد، موجود آوردند. پس از آن در پائیز ۱۹۱۳، انتخابات دوما ی چهارم موقوع پیوست. و در سال ۱۹۱۳ ملک قانون جنبش مربوط به سیمه وضع شده ایجاد شدند و قهای بیماری را برای کارگران مجاز می شناخت. سرانجام اتخا دیه های قانونی که می وقفه و مگور از جانب حکومت تعقیب و سرکوب می شدند با گرفتند و علمبر غمگوسها به حمايت خود ادامه دادند. تمامی ایسی تجلیات جنبش توده ای طبقه کارگر - بویژه روزنامه های دو جریان رقیب در سوسیال دمکراسی روسیه - اطلاعات وسیع عینی و قابل اتکائی برای قضاوت در باره مسائل جنبش سوسیالیستی فراهمی آورد.

در ژانویه ۱۹۱۳ کنفرانس حزب که حزب غیر قانونی را احیا کرد، سرگزار شد. انحلال طلبان و گروه های خارج (منجمله گروه بلخانف) این کنفرانس را محکوم کردند. اما واکنش کارگران روسیه چه بود؟ نتایج انتخابات دوما ی چهارم

به این پرسش پاسخ روشنی می دهد. این انتخابات در پائیز ۱۹۱۲ برگزار شد. در حالیکه در انتخابات دوماي سوم ۰ صد مرد (۴ نفر از ۸ نفر نمایندگان انتخاب شده به جریان بلشویسم متعلق داشت، در انتخابات چهارم این نسبت به ۶۷ درصد (نفر از ۹ نفر) ارتقا یافت. این دلیلی بود که کارگران از حزب غیر قانونی جانبداری می کنند و مخالف انحلال طلسی ند.

شاخص مهم دیگر فهرست کمکهای مالی گروه های کارگری به دو جریان رقیب بود که در روزنامه های هرکدام اعلامی شد. این شاخص بویژه در فقدان آزادیهای سیاسی، نمانح خوبی برای ارزیابی روحیات و موضع کارگران روسیه بود. طی سال ۱۹۱۳ پراودانیت ها، ۱۸۱ مورد جمع آوری کمک مالی از گروه های کارگری را ثبت کرده بودند و حال آنکه این رقم برای انحلال طلبان ۶۱ مورد بود. در سال ۱۹۱۴ (تا ۱۳ ماهه) پراودانیت ها از حمایت ۲۸۷۲ گروه کارگری برخوردار بودند، و انحلال طلبان از ۷۱ مورد. بدین ترتیب پراودانیت ها در سال ۱۹۱۳، ۷۷ درصد کارگران و در سال ۱۹۱۴، ۸۱ درصد کارگران را متشکل می کردند. این رقم منحصوبینی و غیر قابل تردیدی نشان می داد که پراودانیک روزنامه مخالف کارگری بود، حال آنکه روزنامه انحلال طلبان که فعالیت "غیر قانونی" را انکار می کرد، بیک روزنامه موروثی (هم بلحاظ عقاید و هم بلحاظ منبع اصلی کمکهای مالی) بود. فی المثل طی فاصله اول ژانویه تا ۱۳ مه ۱۹۱۴ پراودا ۱۵۸۴ ژروسل و ۱ اکویک کمک مالی جمع آوری نمود، که از این مقدار ۱۸۹۳۴ روپل و ده کوپک از جانب گروه های کارگران جمع آوری شده بود. از این رو ۸۷ درصد کمکها از قبل کارگران متشکل و ۱۳ درصد از بورژوازی بدست می آمد. انحلال طلبان در دوره مشابه ۱۲۰۵۵ روپل و ۹ اکویک جمع آوری کردند که تنها ۲۹۶ روپل و ۲ اکویک آن از جانب گروه های کارگران یعنی ۴۴ درصد کمتر از نصف تامین می شد. انحلال طلبان بیش از نیمی از درآمد های خود را از منابع بورژوازی بدست می آوردند. (۱۷۹) (جالبتر اینکه آمار مربوط به گروه های کارگری حامی نشریه بدینستو (اتحادیه نظرات بلخانف) در خارج نشان می داد که این گروه تنها از جانب شش گروه کارگری حمایت می شد. آمار مربوط به جماع بیمه نیز جز این نفوذ قاطع بلشویکی به چیز دیگری گواهی نمی داد. کل گروه کارگران حاضر در مجمع بیمه سراسری روسیه از حامیان پراودا یعنی محکوم کنندگان انحلال طلسی تشکیل می شد، و طی انتخابات این مجمع ۷۷ نفر از ۷۷ نماینده یعنی ۸۲ درصد آن به پراودانیتها متعلق داشت. طلسی انتخابات شهری سنت پترزبورگ را جمع بیمه گران جمع به هیئت گردانندگان بیمه، ۳۷ نفر به نمایندگان پراودانیت و ۷ نفر به انحلال طلبان اختصاص یافت، یعنی بلشویکها ۸۲ درصد این مجمع را در اختیار داشتند.

در مورد اتحادیه هانیز علیرغم تبلیغات منفی روز الوکزامبورگسپلخانسف، تروتسکی و سایرین وضع به همین منوال بود. هم در اتحادیه های سنت پترزبورگ و هم در اتحادیه های مسکو پراودانیتها مطلق بودند. (۱۸۰)

بنابراین همه تجلیات جنبش توده ای کارگران در روسیه موبداین حقیقت بودند که این جنبش انحلال طلبی را محکوم کرد و بر مبنای خط مشی روزنامه قانونی پراودا که از نزدیک و منحوی تنگاتنگی که حزب غیر قانونی بلشویک مرتبط بود، متحد شده بود. از این تاریخ به بعد، در جنبش سوسیال دمکراسی روسیه بیک تحول کیفی بوتسوع پیوست: جنبش خوب خودی کارگران با جنبش انقلابی سوسیالیستی (بلشویسم) تلفیق شد و بلشویسم از یک فرآکسیون بیک حزب توده ای، حزب یک طبقه معین ارتقا یافت. دیگر "توافقات" میان گروه های پیشرو و پیشگامان سوسیالیست جای خود را به وحدت از پائین یعنی به وحدت در میان جنبش توده ای کارگران داد. چهار ده سال فعالیت بیشین سوسیال دمکراسی اکنون از مرحله تنفیرات کمی فراتر رفته و بیک تحول کیفی، به تلفیق بلشویسم با جنبش توده ای کارگران تبدیل شده بود. این نکته ای کلیدی در فهم تحولات "دوره چهارم" است که از نظر رفیق مهران دور مانده است.

حقیقت آن است که هیچیک از سازمان های چپ و کمونیستی در ایران هنوز قادر نشده است به این مرحله دست یابد و علیرغم لاف زنی های فرقه های متعدد در جنبش چپ ما که تازه تری سونه های آن باید از مباحث رفیق محمدرضا خالکونی بسا صدای کارگر مندرج در نشریه راه کارگر شماره ۴ ختیر ماه ۱۳۶۸ تا مه ۱۳۶۸، هیچ کدام از آنان نتوانسته اند به جنبش موقعیتی دست یابند، و اخبار و گزارشات

کارگری (که بهیچوجه و تا کیدمی کنه مطلقا بهیچوجه حضور مستقیم و مستقیم گروهبندیهای سیاسی را در میان کارگران نشان نمی دهد. این نیز نمی تواند شاهدی بر این ادعای فرضی باشد که مثلا هم اکنون راه کارگر بهر چه چپک قشر نیر و مناساز کارگران پیشرو مبدل شده است. چنین موقعیتی یا بهتر بگویم چنین امکانی تنها پس از انقلاب بهمین برای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پدید آمده بود که به دلیل خیانت اکثریت رهبری این سازمان و عدم لیاقت جناح انقلابی اقلیت سازمان، از بین رفت. بدین لحاظ نیز هیچ گروهبندی قادر نیست بر مبنای مذاکره روشن نفوذ داشته را با ثبات رساند و برای اثبات این نکته نیز البته میگرد و سبکهای قوی نیازی نیست. ترکیب منابع مالی میزان نفوذ در مطبوعات قانونی، یا در مجامع قانونی و غیره و بویژه شاخص نخستین (یعنی ترکیب منابع مالی) می تواند معیار خوبی برای سنجش وضعیت باشد. میزان نفوذ سازمانهای چپ ایرانی در میان کارگران نه تنها با سالهای ۱۹۱۲-۱۹۰۶ نیز قابل قیاس نیست. اهمیت این نکته برای روشن شدن وزن و جایگاه "توافقات" در میان "گروهبندیها" و قواعد و بویژه زندگی حزبی در این دوره مشخص قابل توجه است. سازمان های کمونیستی کشور مابقی آنکه از نفوذ سوسیال دمکراسی روسیه در میان کارگران برخوردار باشند هر کدام ضوابط "جناح"، "فراکسیون" و "گروهبندی" خود را به سطح موازین ایجادیک "حزب" ارتقا داده اند. منازعات فرقه ای براستی سیمای اصلی جنبش مارا قعمی زند.

اکنون پرسین است که با توجه به این تحول کیفی در حیات بلشویسم، چه تفسیراتی در ضوابط حیات درون تشکیلاتی آنان رخ داد؟ پاسخ به این پرسش، دومین مشخصه اصلی "دوره چهارم" را روشن می نماید.

۲) پایان دوره حاکمیت اصل قدراسیون و برابری حقوقی جناحها در حزب و اجرای موکدامل تبعیت اقلیت از اکثریت. نلین بر پایه ارزیابی فوق الذکر از سطح تکامل جنبش توده ای کارگران، هرگونه وحدت مجدد با منشویکها را منسوط به انحلال کامل انحلال طلبی در حوزه میرنامه (انکار ضرورت تسلیح به نفع جمهوری و مداره املاک زمینداران) تاکتیک (ائتلاف با احزاب بورژوازی لیبرال و ترویسح سیاست مبارزه برای تحقق اصلاحات جداگانه) و تشکیلات (انحلال حزب مخفی و ایجاد یک حزب قانونی) نمود و شرط مغفویت در حزب را "تلاش صادقانه منظور توسعه و تکامل مطبوعات غیر قانونی، انتشار جزوات و غیره" نامید. وی در پاسخ به کوششهای بین الملل سوسیالیست برای "وحدت مجدد منشویکها و بلشویکها" که به ابتکار جناحهای طرفدار انحلال طلبان و سایر گروه های حامی آنان در بین الملل صورت می گرفت (نظیر کائوتسکی، روز الوکزامبورگسپلخانف و تروتسکی و غیره) طرحی آماده کرد که به تصویب کمیته مرکزی حزب بلشویک رسید. در این طرح که "شرط مشخص" برای وحدت مجدد منشویکها عنوان شده بود، هیچگونه امتیازی به آنان داده نشده بود و بالعکس برای نخستین بار در تاریخ سوسیال-دمکراسی روسیه بر دناصل قدراسیون و برابری حقوق جناحها و اجرای قاطعانه اصل تبعیت اقلیت از اکثریت بعنوان شرط وحدت تاکید عمل آمده بود.

شرط ششم که به این نکته اختصاص داشت، چنین مقرر می نمود: "کارگران سوسیال دمکرات با هر سایه روشن عقیدتی بوسیله همه سازمانهای حزب و همه مطبوعات حزب به تمامی زبانها باید فوراً به تشکیل واحدهای محلی، سازمان ها و مراکز غیر قانونی سوسیال دمکرات، فراخوانده شوند. بایه چنین سازمانهای که هم اکنون وجود دارند نسبیبوندند، بر این ارتباط ماصل قدراسیون، برابری تمامی "جریانات" باید بدون تزلزل نگردد و تنها اصلی که بر سمیت شناخته خواهد شد، مصل تبعیت وفاداران اقلیت از اکثریت خواهد بود. تعداد کمکهای مالی گروه های کارگران به مطبوعات جریانات متنوع از ۱۹۱۳ به بعد همانطوریکه در مطبوعات قانونی گزارش شده اند بعنوان دقیقترین، هر چند شاخصی تخریبی از مناسبات نیروها بین جریانات متنوع در جنبش طبقه کارگر شناخته خواهد شد. نتایج تا این اقام در همه مطبوعات حزبی منتشر خواهد کرد دید که همه سوسیال دمکراتها در محلات را بواضع این اقام در تمامی گامهای عملی که بر میدارند تا گنگره آتی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را نمانش خواهد کرد. در مورد تعریف عضویت حزب یگانه معیار عضویت در یک واحد غیر قانونی، گروه یا سایر

مقاله "آزادی در انتقال مبادات در عمل" می اندازد - مدین سبب نیز ترجیح داده است تا لام تا کام در باره این مقاله سخن نگویید (طفلك رقیق مهران که باید مجدداً پوستین تاریخ نگاری به تن کند و برای توجیه این لوحه یا بدو عظیم بسرای "نجات یافتگان تصادفی" یک دوره تاریخی چهاره ای ببینید - گویا باز هم یک مقاله "غیر قابل تقلید" و "غیر قابل تمسیم" و خلاصه یک "مقاله اصلاح ناپذیر و انحلال طلب" پیدا شده است و به جراحی نیاز دارد! بعلاوه نباید فراموش کرد که در تمام دور چهارم (۱۹۱۲-۱۹۱۲) و نیز دور هفتم (۱۹۲۱-۱۹۱۲) همچنان نظیر سه دور پیشین، در سوسیال دمکراسی روسیه و در حزب بلشویک تشکیل جناحها یا گروه بندیهای موقت حزبی بر پایه میل تفرقه ها و انتخابات نامناسبی در کنفرانس ها و کنگره ها بر پایه میل تفرقه ها به قوت خود باقی می ماندند و این امر نه تنها مبنای نسیب اصل تبعیت اکید اقلیت از اکثریت تدارک دلیله که اساساً با خط وجود "اقلیت های حزبی" مصلحتگور معنی و مفهوم دارد!

خلاصه کنیم - دومشخصه نباید دور چهارم عبارتند از: ۱) انشعاب قطعی بلشویسم از منشویسم و تبدیل فراموشی بلشویک به حزب توده ای بلشویک، ۲) پایان دوره حاکمیت اصل فراموشی و برابری حقوقی جناحها در حزب و احارای موکد اصل تبعیت اقلیت از اکثریت - معضله بر پایه چنین مشخصات بنیادینی نیز قاعده آزادی کامل مباحثه و انتقاد و حق تشکیل جناحها (اقلیت های حزبی بر پایه پلاتفرم های معین) به قوت خود باقی می ماند و از این پرنسیپ های تشکیلاتی بلشویسم محسوب می شوند -

قبل از آنکه به بررسی یکایک شواهد و مستندات این دوره بپردازیم، لازم است اکنون که به مبارزه بلشویکها علیه "انحلال طلبی" و "انحلال طلبان" اشاره نمودیم، آننگی در باره معنای این اصطلاح مکتب نمایشیم - بویژه آنکه اکثریت دفتر سیاسی پس از تحمیل انشعاب به معترضین ترجیح داد تا بجای اصطلاح "انشعاب طلبان" برای توصیف معترضین، از برچسب "انحلال طلبان" در تخطئه آنان استفاده نماید - آخر دیگری از "اخراج بیش از یک سوم اعضا و مسئولین تشکیلات"، انشعاب مفت "انشعاب طلب" به معترضین حناشی بود که پیش کسی رنگیند داشت! پس عنوان تا زه ای باید دست و پامی شد از روزگار این بار قرعه سه نام "انحلال طلبی" افتاد. پس ببینیم معنای "انحلال طلبی" چیست؟

ب- معنای انحلال طلبی و انشعاب و فیلانته این عنوان به معترضین از جانب فراموشی حاکم بر دفتر سیاسی - کنفرانس سراسری روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در دسامبر ۱۹۰۸ برای نخستین بار تعریف دقیقی از انحلال طلبی ارائه داد - مطابق این تعریف "انحلال طلبی عبارت است از تلاش قسمتی از روشنفکران حزبی برای "انحلال" (یعنی پراکندن، انهدام، برانداختن و موقوف ساختن) سازمان موجود حزب و تبدیل آن به قیمتی که شده به یک تجمع بی شکل و محدود ساختن آن در چهار دیوار فعالیت غلنی (یعنی در چهار دیوار قانونیت و موجودیت "آشکار" (اولواینکه این غلنی بودن به قیمت استنکاف آشکار از برنامه تاکتیک و سنت های (یعنی تجربیات بیستین) "حزب" تمام شود". (۱۸۴)

انحلال طلبی، البته یک پدیده روسی بود، و مشابه آن در هیچیک از احزاب اروپای غربی مشاهده نشده بود - هرگز حتی در یک حزب اروپای غربی سابقه نداشت که کسانی خواهان انحلال حزب و تاسیس حزب جدیدی بجای آن شوند - لنین در باره حمله روسی بنمیده انحلال طلبی چنین می نویسد: "هیچ کجا در اروپای غربی هرگز این مساله مطرح نبوده و نیست که آیا استفاده از عنوان غلنی حزب و در همان حال جانبداری از انحلال آن حزب مجاز می باشد، و اینکه آیا میتوان در باره غیر فروری بودن وی فایده بودن حزب بحث کرد و اینکه حزب دمگوری را جایگزین آن نمود - هیچ کجا در اروپای غربی مسئله اساس موجودیت حزب آنطور که ما با آن رو برویم، یعنی این مسئله که حزب با شمشیر یا شمشیر مطرح نبوده است - ایس یک عدم توافق در باره یک مسئله تشکیلاتی، در باره اینکه حزب چگونه باید ساخته شود نیست بلکه عدم توافق در باره اساس موجودیت حزب است". (۱۸۵) - بنابراین این انحلال طلبی یک نوع بین المللی اپورتونیسم نبود بلکه نوع خاصی از تکامل اپورتونیسم در روسیه سالهای ۱۹۱۴-۱۹۰۸ (یعنی دوره ارتجاع) بود و مختصات

سازمانها (محلی کارخانه، سازمان بخش یا گروه سوسیال دمکرات در نوعی از مجامع قانونی)، فعالیتهای غیر قانونی در سازماندهی میتینگها، محبت در باره تصمیمات حزب و توزیع مطبوعات غیر قانونی خواهد بود - تمامی گروهها و جریانات "نورا" میانیه هائی مطلقاً روشن و قطعی در باره این امر صادر خواهند کرد" (۱۸۲) - ملاحظه می کنید که در اینجا اصل فراموشی و برابری حقوقی جناحها کاملاً مورد شناخته شده و بجای آن از اصل تبعیت وفاداران اقلیت از اکثریت جانبداری شده است و اقلیت تنهائی تواننده نحوی "تناسی" (یعنی به نسبت نفوذ در میان کارگران) در سازمان های حزبی نمایندگی گردد - بنابراین در اینجا نه تنها از فقدان "برنامه و سازمان واحد حزبی" سخن نیست نه تنها از فقدان بلشویکها "شگفته" نیست نه تنها از "اصل فراموشی و برابری تمام جریانات" خبری نیست بلکه صحبت بر سر اعمال "اصل تبعیت وفاداران اقلیت از اکثریت" است - حالا تصور می کنید، در چنین شرایطی نظریات در باره مباحثات حزبی از چه قرار است؟

شرط هفتم - فراموشی نکنید که این پیشنها بلشویکها برای وحدت مجدد است - راجع به این موضوع چنین اشعار می دارد: "وجود دور و ز نامه رقیب در یک شهر یا محله واحد مطلقاً ممنوع خواهد شد - اقلیت حق خواهد داشت در برابر کل حزب در باره عدم توافقات مربوط به برنامه تاکتیکها و تشکیلات در یک نشریه مباحثاتی ویژه ای که مدین منظور انتشار خواهد یافت بحث نماید اما حق نخواهد داشت بد ریک روزنامه رقیب بیانیه هائی که منازعات اقدامات و تصمیمات اکثریت باشند منتشر دهد - از آنجا که روزنامه انحلال طلبان در سنت پترزبور گنگه عمدتاً بوسیله بورژواها و نه کمکهای مالی پرولترها حمایت می شوند مگر خلاف فزاینده شناخته شده و غیر قابل بحث اکثریت کارگران آگاه سوسیال دمکرات در سنت پترز - بورگه انتشار می یابد، و بدلیل بی توجهی به اراده اکثریت سبب پراکندگی فوق العاده می شود، ضروری خواهد بود که این روزنامه فوراً بسته شود و بجای آن یک نشریه مباحثاتی انتشار یابد" - و در شرط هشتم، از لزوم عدم نگارش مقالات در مطبوعات بورژوازی (مگر بدلیل تامین زندگی) از جانب سوسیال دمکراتها بیاساد می شود در ماده نهم - به هنگام بحث پیرامون گروه های سوسیال دمکرات در خارج ایضا راجع به علنییت مباحثات حزبی چنین گفته می شود: "یک نشریه مباحثاتی سوسیال دمکرات در خارج جهت تشکیل خواهد شد که منابع مالی جمع آوری شده در آنجا تامین می گردد مدین منظور که از همین وایا ویدون سانسور مسائل مربوط به برنامه، تاکتیکها و تشکیلات را مورد بحث قرار دهد - اساسنامه حزب (ماده سوم) که فقط "سازمانهای تأیید شده حزب حق انتشار مطبوعات حزبی را دارند" مجدداً تأیید و موکد اجرا خواهد شد" (۱۸۳)

ملاحظه می کنید که لنین چگونه از علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبی به هنگام اجرای اکید اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و تبعیت مطبوعات حزبی از سازمان های حزبی جانبداری می کند! (بجمله بزعم رقیق مهران و اکثریت دفتر سیاسی، لنین در اینجا ننگه می کشد و "انحلال طلب" شده است؟! اما لنین در اینجا از چه سخن می گوید؟ الف) ایجاد یک نشریه مباحثاتی که در باره عدم توافقات مربوط به برنامه (چه جناستی)؟ تاکتیکها و تشکیلات با "منشویکها و انحلال طلبان" در صفوف یک حزب واحد، و رعایت اکید اصل تبعیت اقلیت از اکثریت صحاحته می نماید - ب) مباحثات در این نشریه علنی از همه زوایا ویدون سانسور انجام خواهد شد، علیرغم آنکه مطبوعات حزبی اکیداً از سازمانهای حزبی تبعیت می کنند - می بینید لنین "مدافع رژیم بیسمارکی در حزب" بزعم رقیق مهران (چقدر رقیق مهران از این اصطلاح لذت می برد و در آرزوی تبدیل شدن به بیسمارک یک حزب "گمونیت" در قدرت چه رویاهائی که در سرش پروراند!) چگونه از علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبی در سال ۱۹۱۴ جانبداری می کند؟ مگر تمامی آنچه از جانب ما بعنوان "بی قید و شرط" بودن علنییت مباحثات حزبی عنوان شده است، چیزی بجز: الف) اجازه مباحثه علنی در مورد دگلسه مسائل (اعم از برنامه تاکتیک تشکیلات) در چهار چوب اصول بنیادین برنامه، و ب) فقدان هرگونه سانسور (بجز در مسائل اطلاعاتی - امنیتی) در مباحثات حزبی بوده است؟ و همین دونگه در طرح لنین پیرامون مباحثات حزبی منظور شده اند! رقیق مهران اما ما از این عبارات لنین منزه است زیرا او را به یاد همان

بیانات سرمقاله نویسنده نشریه نامه مردم که درباره "معتزین" حزب توده نوشته شده است مقایسه کنید: "سایه بی برده گفت که انضباط شکنی و عدول از موازین حزبی از بیماریهای مهاجرت و زائیده خون محو بینی، جاه طلبی و ... اساساً ویژگی روشنفکران بر خاسته از لایه های خرده بورژوازی است. این بیماری در مهاجرت (اگرچه بر خیبامی خواهندجه آن در مقایسه با مجموعه عینه حزب رنگر آگیر بزوند که واقعیت جز این است) هیچ پیوندی با وضع حزب در داخل ندارد. ۱۰۰۰ می توان بر سید: چرا هواداران حزب مستحکم در هسته ها برخلاف یارهای از افراد در خارج از کشور حاضر به تحدید و طلبانه حقوق خویش شده اند؟ برای اینکه آنها در بطن رویدادهای سیاسی کشور اند. برای اینکه آنها سرگرم مبارز مرگ و زندگی با دشمن اند و خوبی می دانند که در محاصره دشمن از مزایای هم جانیه دگر اساسی درون حزبی و علینیت دمزدن جز آب به آسیاب پلیس مخفی ریختن معنا و مفهومی نمی توانند داشته باشد." (۱۸۹) اما شنا و یکنواختی است نه؟ [آخر سر چشمه آموز شایان یکی است]

اما معتزین چه مطالباتی مطرح کرده اند که سایدیدانان مفت "انحلال طلبی" را منسوب کرد؟ مائما می مطالبات معتزین را که طی دوره پس از انتصاب تحمیلی به نحوی از انحاء بیان شده اند، در زیر نقل می نمایم و سپس قضاوت را به خواننده واگذار می کنیم:

۱) ایابان دادن به مرکزیت و دفتر سیاسی انتصابی و خودگمارده و انتصابی کردن کمیته مرکزی. آیا "انتخابی کردن" کمیته مرکزی، "انحلال طلبی" است. و یا انحلال حقوق ویژه اکثریت دفتر سیاسی است که به هیچ اراده سازمانی و جمعی کردن نمی نهد؟ اگر درخواست "انتخابی کردن کمیته مرکزی"، "انحلال طلبی" است، پس بشو یکپا که همواره از کمیته مرکزی انتخابی برخوردار بودند مستدام مرتکب "انحلال طلبی" شده اند.

۲) برگزاری کنفرانس و کنگر سازمانی بمنظور سیدگی به دعای معتزین و انتخابی کردن مرکزیت همراه با تصویب برنامه و اساسنامه. اگر هدف واقعی رفیق مهران از رجوع به تاریخ بشویم بیادگیری ما در فقه از تجارب بشو یکپا (حتی به اندازه یک ارزن) می بود، بونه "جمل" مدارکی برای تأیید به گرفتن راجع به پیشداوریهای استالینیستی ش. در آن صورت لا اقل این واقعیات توجه آورده و جلب می کرد:

طی سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۳ تحت سخت ترین شرایط سازماندهی مخفی و مهاجرت چهار کنگره برگزار شد: در بروکلن- لندن، ژنو، استکهلم و مجنداد در لندن. سالهای ارتجاع و افت کامل حزب موجب توقف برگزاری منظم کنگره ها شد. فقط در اوت ۱۹۱۲ یک کنفرانس بشو یکی در پراگ برگزار شد که اهمیت معادل یک کنگره داشت. جنبش انقلابی تنها در آستانه جنگ اول جهانی، طی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۲ مجدداً احیا شد. در آوریل ۱۹۱۷ یک کنفرانس جدید فراخوانده شد که اساساً اهمیت برابر با یک کنگره برخوردار بود. چهار ماه بعد، در خاتمه ژوئیه ۱۹۱۷ تحت شرایط نیمه قانونی، ششمین کنگره حزب برگزار گردید و شرایط سیاسی برای قیام اکثریت را تعیین کرد. هشت ماه بعد یک کنگره جدید برای حل و فصل عدم توافقات مربوط به صلح برست لیتوفسک برگزار گردید. پنج کنگره بعداً فواصل زمانی منظم یک ساله منعقد شد و هر کدام از این کنگره ها عنصر مهمی در تکامل حزب و سیاست شوروی را نشان دادند.

طی بیست و دو سال پس از برگزاری ششمین کنگره حزب (ژوئیه ۱۹۱۷)، سیزده کنگره و هجده منعقد گردید. بین کنگره های ششم و هفتم هشت ماه فاصله بود. شش کنگره بعدی با فاصله منظم یک ساله برگزار شدند. علاوه بر دوره ولنین این فاصله که در اساسنامه حزب ثبت گردید، رعایت شد. از آن پس، منظماتاریخ انضباط کنگره ها نقض گردیدند.

کنگره دوازدهم در آوریل ۱۹۲۳ و کنگره سیزدهم در مه ۱۹۲۴ با یک ماه تاخیر برگزار شدند. کنگره بعدی کنگره چهاردهم، در دسامبر ۱۹۲۵ یعنی یک سال و نیم تاخیر منعقد گردید. کنگره پانزدهم که در آن اپوزیسیون چپ از حزب اخراج شد، در دسامبر ۱۹۲۷ یعنی دو سال پس از کنگره چهاردهم برگزار شد. کنگره شانزدهم در دسامبر و نیم تاخیر در ژوئن ۱۹۳۰ منعقد گردید. اما حتی این تاخیر نیز "ناچیز" بود. هفدهمین کنگره حزب سه سال و هشت ماه تاخیر برگزار

اساسی آن بدین قرار بودند: ۱) انحلال اساس موجودیت حزب غیر قانونی و ایجاد یک حزب بی شکل آشکار و قانونی بجای آن، ۲) بدین منظور لزوم تجدیدنظر در برنامه حزب بنحوی که شعارهای مستقیم و انقلابی آن یا عبارات دیگر اصلاحات اساسی آن نظیر جمهوری و مصادر املاک زمینداران بزرگ توسط دهقانان حذف گردد، ۳) در پیش گرفتن مبارزه برای اصلاحات چندانکه در چهار چوب رژیم ستازی و عدم پیوند مبارزه برای اصلاحات با مبارزه انقلابی و مستقیم بمنظور سرنگونی تزاریس و برقراری جمهوری دموکراتیک، ۴) اتخاذ سیاست اشتراکی با احزاب بورژوازی لیبرال. به یک کلام، انحلال طلبی بمعنای تبدیل حزب انقلابی و مخفی سوسیال دموکراسی روسیه به یک حزب قانونی کارگری تزاری. سلطنتی بود که برای تحول آرام تزاریس به یک رژیم مشروطه سلطنتی بورژوازی تلاش می کرد. این حزب، همانطوریکه ولنین بدرستی خاطر نشان می شد، تنها می توانست یکی از شاخه های احزاب لیبرالی یعنی یک حزب لیبرالی کارگری باشد. اکنون پرسیدنی است که معنای "انحلال طلبی" در شرایط مشخص کنونی ایران از چه قرار است؟

این بمعنای انکار موجودیت هسته ها و سازمان های حزبی غیر قانونی و تبلیغ به نفع ایجاد یک جمعیت قانونی کارگری- اسلامی است که به نفع خط استحاله فعالیت می کند و تلاش خود را مروج آن می دارد که "جناح با اصطلاح میانگه رو" (مثلاً اشتراک فرنسجانی- خامنه ای و جناح بازار) به تدریج راه را برای یک رژیم با اصطلاح "لیبرالی" هموار نماید. چنین جریانی از طرف سایر جریانات لیبرالی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) نظیر نهضت آزادی و احزاب دموکرات کردستان ایران و غیره) خواهد بود و طبیعتاً باید بعنوان یک حزب لیبرال کارگری خصلت بندی شود. انتساب عنوان "انحلال طلب" به معتزین از جانب فرآکسیون حاکم بسر دفتر سیاسی نیز همین معنی را مدنظر دارد. فرآکسیون مذکور ذیلانه معنی شده است که معتزین با دفاع از آزادی کامل مباحثه و انتقاد خواهان انحلال اساسی موجودیت حزب مخفی شده اند و بدین ترتیب خواسته است به نوعی به معتزین رابه طرفداران "خط استحاله" و لیبرالها بگردد. (۱۸۶) این شیوه بر حسب زنی که از نوع برجست زنی های حزب توده است، در اظهارات "کافم بهار لئو" (شخصی که گویا در ستون مباحثات علنی "برای مدافعان آزادی و سوسیالیسم" به "بحث" با معتزین پرداخته است)، مباحثه رفیق شالگونی و دیگر ادبیات فرآکسیون حاکم بر دفتر سیاسی بیفوض مشهود است و تنها با ادبیات سرمقاله نویسنده نشریه نامه مردم شماره ۲۶۹ قابل قیاس می باشد.

"کافم بهار لئو" در مقاله ای تحت عنوان "انحلال طلبان تکبوت و یک کبوتر ... (سحای نقطه چین ها، احتمالاً می توان چنین نوشت: بهار لئو با سرمقاله نویسنده نامه مردم)، پس از تهیه یک سناریوی جناسی که سرانجام "اقلیت" حزب دموکراتیک مردم ایران و معتزین رابه هم سر نوشتی محتوم محکوم می کند، اظهار می دارد: "پیویولیس در مانده لیبرالی که قدر به اصطلاح خود نیست چاره ای ندارد جز آنکه در برابر سوسیال دموکراسی زانو بزند و انومیزند. رشته ای که علیرغم اختلافات ظاهری حزب دموکراتیک، انحلال طلبان و ایضا "اقلیت" را ... بهم پیوند میزند یعنی بندناف پیویولیس لیبرال رابه لیبرالیسم بسوزد. نفی شکلات رزمنده و بیکارجوی انقلابی برای سازماندهی و مبارزه در شرایط سرکوب فاشستی حاکم بر ایران است. این در مشترک همه محافل خارجی منشین است (معلوم نیست بهار لئو در کجا بسر می برد؟ - با ما علی آکه پناهگاه روشنفکرانی هستند که انفراد منشی بورژوازی تامنر استخوانشان نفوذ کرده و بنا بر این بهترین آماج گسترش بیماری سوسیال دموکراسی هستند. اما کمونیستها که برای سازماندهی طبقه کارگر همواره بر انضباط و تشکیلات بیرونی تار و پود اتکا دارند، نزدیک شعار را در برابر انحلال طلبان طرح می کنند: انحلال انحلال طلبی! " (۱۸۷) ما البته اظهارات "کافم بهار لئو" را بعنوان شاهد آوریم، و اکنون به نکات اظهارات رفیق شالگونی مبادرت می ورزیم، چرا که از قدیم گفته اند "حرف راست را از بچه بشو! " کافم بهار لئو تنها آنچه را که رفیق شالگونی ریسته گفته، جاززه است، ملاحظه کنید: "آنان (معتزین) عملاً و علناً از تشکیلاتی دفاع می کنند که نمی شود آنرا تشکیلات انقلابی در شرایط مخفی نامید. یعنی علناً شرایط موجودیت یک تشکیلات انقلابی مخفی را ناممکن می کنند و چنین چیزی طبعاً در سازمان نمیتواند پذیرفته و تحمل بشود." (۱۸۸) حالا این اظهارات را بسا

گردیدند. کنگره هیجدهم در مارس ۱۹۳۹، یعنی پنج سال پس از کنگره هفدهم منعقد شد. و این روال قاعده گردید. طولانی شدن فواصل برگزاری کنگره ها البته تصادفی نبود. در سالهای انقلاب و جنگ داخلی، حزب توانست به اساسنامه خود وفادار بماند، کمیته مرکزی ارگانی تابع و تحت کنترل حزب باقی ماند. همراه با رشد شور و کراسی شوروی بر فراز دولت گارگری کمیته مرکزی نیز مشابه با سه ورای حزب ارتقا یافت. معنادار کنترل حزب، علیرغم آنکه ترور شده بود، برای کمیته مرکزی یک قید و بند و غل و زنجیر محسوب می شد. از این رو فواصل بین کنگره ها هر چه بیشتر به واسطه مقتضیات اداری هسته حاکم در کمیته مرکزی یعنی دار و دسته استالین تعیین گردید. بدین لحاظ کنگره چهاردهم یک سال و نیم تاخیر در ارتباط با مبارزه درونی " گروه سه گانه " (استالین، زینوویف، کامنف) تشکیل شد. قبل از برگزاری کنگره، استالین باید از احراز اکثریت در دیگر نواحی خاطر جمع می شد. بنابراین کنگره ها، دیگر محلی برای حل و فصل مسائل مورد مشاجره، یا اعمال کنترل بر کمیته مرکزی نبودند بلکه صرفاً نقش مهیلا ستیکی را برای صحنه نهادن بر تصمیمات بیشتر اخذ شده ایفا میکردند. کنگره هفدهم صرفاً به منظور ارائه ترانز نامه سرکوب اپوزیسیون چپ برگزار شد. زمان برگزاری آن نیز به واسطه انجام این وظیفه تعیین گردید. کنگره شانزدهم نیز وظیفه مشابهی را این بار در ارتباط با اپوزیسیون راست (جناح بوخارین) در برابر داشت. کنگره هفدهم زمانی تشکیل شد که محران اشتراکی کردن اجباری و کامل کشاورزی، حادث ترین مراحل خود را از سر گذرانده بود و کمیته مرکزی در وضعیتی قرار داشت که می توانست برخی موضوعات " آراش بخش " را پیش کشد. کنگره هیجدهم نیز تنها پس از آنکه تصفیه های یا کودا، میزوف و بریا در ریشه کردن اپوزیسیون، ترور حزب و تحکیم آبیارات حاکم در دولت و ارتش موفق گردید، برگزار شد. رابطه حزب و آبیارات آن کاملاً بمنفع دومی تغییر کرد و متناظر با این تحول، تغییراتی بنیادین در ترکیب اعضای کمیته مرکزی صورت گرفت. من و اردو جزییات این مسئله نمی شوم و تنها به ذکر برخی از آمار کلی در این مورد اکتفا می نمایم.

کمیته مرکزی که در اوت ۱۹۱۷ تشکیل شد و انقلاب اکتبر را رهبری کرد از بیست و یک عضو تشکیل می شد. تا سال ۱۹۳۹، تنها یکی از اعضای آن، استالین، در رهبری باقی بود. هفت نفر بر اثر بیماری در گذشتند یا به دست دشمنان افتادند. هفت نفر اعدام شدند، هفت نفر در دوره تصفیه ها نابود شدند. در مجموع نهمین نفر در لحاظ سیاسی و سیاسی فیزیکی نابود شدند. بنابراین جمعا ۳ نفر یعنی ۶۲ درصد شرکت کنندگان در رهبری انقلاب اکتبر " دشمن خلق " از آب درآمدند. استالین بلحاظ آماری شعوری میلیوکند، کرنسکی را در باره اینکه انقلاب اکثر دست یخت عوامل آلمانها بود تا شکی کرد.

کنگره هفدهم تاریخ مارس ۱۹۲۱ که " سیاست اقتصادی جدید " را اعلام داشت، کمیته مرکزی را بیست و دو عضو انتخاب کرد. تا سال ۱۹۳۹، تنها پنج تن از آنان در رهبری بودند، یعنی حدود ۲۰ درصد. پانزده تن از اعضای آن یعنی ۶۲/۵ درصد بلحاظ فیزیکی و سیاسی نابود شدند. کنگره هفدهم که " ترو تسکی تنها " را در دسامبر ۱۹۲۷ از حزب اخراج کرد کمیته مرکزی را به افتادویک غمخیز گردید. از میان آنها تا سال ۱۹۳۹، تنها ده نفر یعنی ۱۴ درصد در رهبری حزب باقی ماندند. پنججاه نفر دیگر یعنی ۷۰ درصد از اعضای آن به قتل رسیدند. از کمیته مرکزی منتخب کنگره شانزدهم (۱۹۳۰)، ۷۶ درصد بلحاظ جسمی و سیاسی نابود شدند. از هفتادویک عضو کمیته مرکزی منتخب کنگره هفدهم (۱۹۳۴) فقط شانزده نفر تا سال ۱۹۳۹ در رهبری باقی ماندند، چهل و هشت نفر (۶۷/۶ درصد) نابود گردیدند، و این تصفیه پس از کنگره های هیجدهم و نوزدهم نیز ادامه یافت و هر بار نسبتی بیش از ۶۰ درصد را سه خود اختصاص داد. (۱۹۰)

اگر برگزاری کنگره ها و تعیین اعضای مرکزی به شیوه بنا بر تستی (یعنی علی الظاهر مطابق " قانون " و در واقع علیه اراده حزب و از طریق انحلال این اراده) در دوره استالین در یک حزب در قدرت توأم با تصفیه های خونین بوده است، اما این سنت در سایر کشورها همواره با قتل عام فیزیکی همراه نبوده است. بهر حال نتیجه چندان متفاوت نیست و آنچه می توان به یقین اظهار داشت این است که انتخاباتی بودن کمیته مرکزی و برگزاری منظم (یا با اقل با فواصلی نه چندان طولانی) کنگره ها، کمترین " انحلال طلبی " شایع در دتا " انحلال واقعی اراده حزب " از طریق

عدم انتخاباتی بودن کمیته مرکزی (یا انتخاب آن به شیوه بنا بر تستی) و عدم برگزاری کنگره های سازمانی (و یا برگزاری کنگره ها به شیوه بنا بر تستی چنانکه فوق نشان دادیم) .

اما قضیه در مورد سازمان راهکارگر به چه منوال بوده است؟ نخست آنکه ایسن سازمان طی ده سال پس از تاسیس هنوز حتی کنگره موسی خود را برگزار نکرد است و جالبتر اینکه رفیق شالگونی بعنوان سخنگوی اکثریت دفتر سیاسی، در محاسبه خود پیرامون ده سال فعالیت سازمان، به این نقیصه بزرگ حتی اشاره هم نکرده است. دوم آنکه کمیته مرکزی این سازمان اساساً به شیوه برگماری و از جانب تعدادی از اعضای دفتر سیاسی (حتی پس از ضربات سالهای ۶۰-۶۱) و نه حتی کارهای سازمان نصب و عزل شده است.

معترفین مطابق با مصوبات " جمع بندی مباحثات وحدت " که برگماری کنگره های سازمانی را هر دو سال یکبار پیش بینی می کند (۱۹۱) (و از آن تاریخ تا مقطع انشعاب تحمیلی چهار سال و نیم سپری شده بود) می آنکه خنری یا علامتی از برگزاری کنگره ها شد. (خواهان برگزاری کنگره سازمانی، رسیدگی به اختلافات فیما بین از طریق یک کنفرانس تشکیلاتی و انتخاب کمیته مرکزی یا مرجعی برای تدارک همکاران یک کنگره به وسیله آن بودند. پاسخ اکثریت دفتر سیاسی به این درخواست، اخراجهای دستجمعی بود. پس از " اخراجهای دستجمعی " اکثریت دفتر سیاسی که تا پیش از آن از هر گونه امکان برگزاری کنگره استنکاف می ورزید و از لحاظ عملی این امر را از زمره محالات می پنداشت، با مدگی خود را برای برگزاری کنگره اعلام داشت و حتی یکی از اعضای دفتر سیاسی، انعقاد کنگره را ظرف شش ماه ممکن دانست. با حذف معتزفین، اگر کار برای برگماری یک کنگره به شیوه بنا بر تستی گشوده شده بود. چنین کنگره ای البته انحلال طلبانه نیست، اما برگزاری یک کنفرانس و یک کنگره واقعی و همکارانیک " انحلال طلبی " است. حالا شاید بهتر متوجه معنای اصطلاح " انحلال طلبی " در فرهنگ لغات اکثریت دفتر سیاسی شده باشید.

۳) تعیین یک مرجع صلاحیت دار برای رسیدگی به دعاوی فیما بین معتزفین و اکثریت دفتر سیاسی یا کمیته مرکزی. آیا چنین مرجعی که در حزب بلشویک تحت عنوان " دادگاه حزبی " کمیسیون کنترل مرکزی " و غیره، در مواقع طرح حکم اخراج یا سایر اتهامات سنگین تشکیل می گردیدند، از زمره سن " انحلال طلبی " و " انحلال طلبان " بودند؟ یا در اینچنین منظور از " انحلال طلبی "، انحلال حقوق ویژه اکثریت دفتر سیاسی در ایفای نقش توأمان شاک و قاضی است؟

۴) فقدان هر گونه سانسیونر بجز در موارد امنیتی. اطلاعاتی در مباحثات علنی و امکان ابراز کامل نقطه نظرات از جانب اعضا. این همان " علنیستی " است که گویا اگر اجرا شود، حزب مخفی را غیر ممکن می کند و خلاصه " فرقه " را دومی کند و سه هوا می فرستد. اما مگر نه این است که لنین در اوج مبارزه علیه انحلال طلبی، حتی تاسیس یک نشریه مباحثاتی علنی در برابر میر نامه تاکتیکها و تشکیلات از همه زوایا و بدون سانسیونر و یک حق طبیعی اقلیت حزبی می پندارد و علاوه بر آن از حق نمایندگی تناسبی اقلیت جانبداری می کند؟ سر به چه مناسبت معتزفین " انحلال طلب " قلمداد شده اند؟

حقیقت آن است که از دیدگاه بلشویسم، انتخابی کردن مرکزیت برگماری کنفرانس و کنگره، تعیین یک مرجع صلاحیت دار برای قضاوت در مورد مسائل مورد اختلاف، فقدان سانسیونر مباحثات علنی و امکان ابراز کامل نقطه نظرات، و تشکیل جناح در حزب و نمایندگی تناسبی اقلیت در کنگره ها یا کنفرانس ها نه تنها انحلال طلبی قلمداد نمی شد، بلکه از زمره نوابط روزمره فعالیت حزبی بود. اما این مطالبات در یک فرقه از آنجا که انحلال حقوق ویژه مراست فرقه می انحامند (و راست فرقه منافع ویژه خود را عین منافع حزب بحساب می آورد)، " انحلال طلبی " قلمداد نمی گردند. ماب " انحلال طلبی " در مفهوم اخیر الذکر افتخار می نمائیم.

ج- نامه به ویتینسکی و جعلیات حیرت آور رفیق مهرا ن. من بیشتر در نقل شواهد مربوط به علنیست مباحثات حزبی در دوره ۱۹۱۷-۱۹۱۲ اشاره لنین به ویتینسکی به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۱۳ اشاره کردم و از این نامه چنین اخذ شد نموده ام: " روسیه دار دیرو سه احسا، و تحکیم حزب کارگران مارکسیست را طوسی

می‌کند. مباحثات و قطعنامه‌ها که در نویسنده چنین اعتراف کوتاه بینانه‌ای را برمی‌انگیزد، دارای اهمیت فوق‌العاده عظیم تعلیمی و تربیتی و سازماندهی است. اشاره است به آموخته‌های نویسنده "فریادها و هورا" که کاملاً لیبرالی است. استیلا و روشنفکری است که کاملاً از لمس جنبش طبقه کارگر بی‌دور است. نویسنده می‌گوید مترجم اگر بخواهد که در هیچ حزب اپوزیسیون دیگری در روسیه گروه‌های محلی اعضای حزب علناً درباره اختلافات درونی حزب بحث نمی‌کنند؟؟ اسه؟؟ نویسنده به نقطه نظری هیستریک (عصبی) و اسانتی مانند اتال (عاطفی) می‌چسبد. قطعنامه‌ها یک پرده کاملاً هم از تحکیم حزب کارگران را نمایندگی می‌کنند زیرا هیچکس در جهان نمی‌تواند کارگران را به انتخاب بین دو هورا (هورای حزب - گرایان و هورای انحلال طلبان) جلب نماید مگر بوسیله علاقه آگاهانه و تمییز ترندها (جریانات) اجازه دادن به هرگونه شکل "پرهیاهوی" و رولتاریائی مبارزه جهت یوشاندن اهمیت فوق‌العاده عظیم ایدئولوژیک و سازمانی مبارزه بر سر دوترند کوری مخفی است". (۱۹۲)

در این عمارات بنیین مقدماتاً عقاید یک بلشویک سازشکار ("وویتینسکی") را نقل می‌نمایند که بموجب آن طرح علنی اختلافات داخلی و مبارزه آشکارا بیسیون دو جریان "انحلال طلب" و "حزب گرایان" نادرست تلقی می‌شود. وویتینسکی می‌گوید که "چگونه است که در هیچ حزب اپوزیسیون دیگری در روسیه گروه‌های محلی اعضای حزب علناً درباره اختلافات درونی حزب بحث نمی‌کنند؟؟ اسه؟؟" و لنین در پاسخ به او به اهمیت انتخاب آگاهانه کارگران بین جریانات گوناگون اشاره می‌نماید و نقطه نظر وویتینسکی را یک دیدگاه عصبی و عاطفی و روشنفکری تلقی می‌کند که از "لمس جنبش طبقه کارگر بی‌دور است". نمونه وویتینسکی در جنبش چپ کشور ما یک نمونه تبیین است و آن را باید و وصف حال خود ماینداشت. مگر جوهر حرف رفیق مهران در رد علنیست مباحثات حزبی چیزی بجز همین "استدلال" وویتینسکی است؟؟ نه بیچوچه! بدین سبب نیز وی مایل نیست که کوچکترین تاملی درباره محتویات این نامه بنماید و ترجیح می‌دهد تا این بار نیز فرادار حول و حوش موضوع اصلی مورد بحث پیرامین دوتاها ماتی را جعل نماید.

وی می‌نویسد: "رفیق بابا علی نامه مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۱۳ لنین به وویتینسکی را بعنوان یکی از اسناد بنیین کننده نظر لنین درباره علنیست بی‌قیصد و شرط مباحثات حزبی، در مقاله خود نقل کرده و با این کار خود متأسفانه ابتدائیترین اصول امانتداری احب را زیر پا گذاشته و برای اثبات ادعای خود به تحریف آشکار حقایق دست زده است". و در اثبات دعوی خود این "دلایل" را ارائه می‌دهد: "من تقریباً تمام نکات مهم این نامه را در اینجا نقل کرده‌ام و حالاً می‌توانم نتیجه بگیرم که اولاً مباحثاتی که در این نامه از آن بحث می‌شود هیچ ربطی به مباحثات حزبی بیسیون مباحثات بین اعضا یک حزب واحد ندارد. در آخر بیسیون روزهای سال ۱۹۱۳ تنها وویتینسکی هاستند که گمان می‌کنند بلشویکها و منشیوکیها هنوز در حزب واحد هستند یعنی کسانی که هنوز نمی‌توانند از منشیوکیها دل بکنند. و لنین در پاسخ آنها می‌گوید بنابر آن که شما یقین در بیاورید، دوران آن وحدتی که "بدترین نوع فدراسیون" بود سپری شده و گذشته‌ها دیگر باز نخواهند گشت. اما رفیق بابا علی که می‌داند در پایان سال ۱۹۱۳ بلشویکها و منشیوکیها هیچ نوع وحدت حزبی با هم دیگر ندارند، با حذف سرتیله مطلب، جملاتی را نقل می‌کنند تا اثبات نمایند که لنین طرفدار علنیست بی‌قیصد و شرط مباحثه در میان اعضا یک حزب واحد است. بحث ما بر سر چیست؟ آیا در سازمان ما کسی مخالف بحثهای صریح و علنی در میان سازمانهای سیاسی مختلف است؟ تا آنجا که من اطلاع دارم تنها در سازمان ما بلکه در جنبش چپ ما نیز مشکل بتوان کسی را پیدا کرد که مخالف چنین بحثهایی باشد. اما رفیق بابا علی گوشش به این حرفها بدهکار نیست. او برای اثبات ادعای خودش بمنقل قولهایی از لنین نیاز دارد. بنا بر این تصمیم گرفته است که اگر هم چنین نقل قولهایی پیدا نکند هر طور شده، خودش آنها را بسازد!" (۱۹۳)

جسارتی تا بدین پایه در جعل واقعات تاریخی تنها می‌تواند از دومنوع سرچشمه گیرد: جهل و یا عادت به لاف زنی! حالت سوم تنها ترکیبی از این هس دو می‌تواند باشد. مورخ محترم مدعیست که نامه لنین به وویتینسکی به مسئله بحث

علنی در "حزب واحد" اختصاص نداشته بلکه به مبارزه بیسیون دو حزب مربوط است و گویا اشاره و ویتینسکی به "علنی کردن اختلافات درونی حزب" از توهما و سبه منشیوکیها و عدم توجه وی به واقعیت انشعاب منشیوکیها و بلشویکیها نشات گرفته است. دلیل این امر هم آنکه در پایان سال ۱۹۱۳ بلشویکیها و منشیوکیها هیچ نوع وحدت حزبی با هم دیگر ندارند. مورخ محترم، اما، در "روایت تاریخی" خود دو نکته کوچک را از قلم می‌اندازد.

نکته اول مبارزه حاد بلشویسم علیه انحلال طلبی متعاقبانه یک جناح "مصالحه‌جو" ("آشتی طلب") در داخل فدراسیون بلشویک انجامیده که برخی از کارگران عملی بر جسته آن زمان حزب بلشویک بدان تعلق داشتند. سرمداران این جناح عبارت بودند از: دو برووینسکی، رایکوف، سوکولنیکوف و نوگین، (۱۹۴) که از سیاست وحدت طلبانه با منشیوکیها خانداری می‌کردند. استالین نیز از این جناح حمایت می‌نمود. بنا بر این برخلاف دعاوی رفیق مهران، این تنها وویتینسکی "حبیث" و "ذاتا" سازشکار نبود که به وحدت با منشیوکیها تمایل داشت و بداندانان متوهم بود. (۱۹۵)

همین جناح "مصالحه‌جویان" نیز در برقراری وحدت ژانویه ۱۹۱۰ بیسیون منشیوکیها و بلشویکیها، و ایجاد روزنامه واحد سوسیال دمکرات (جای روزنامه‌های بلشویکی و منشیوکی چرولترو و صدای سوسیال دمکرات) تحت هدایت لنین، زینویف، دان و مارتف نقش کلیدی داشتند. بدینسان این واقعه کاملاً منف بلشویک نیز به کمیته ویرایش پروادای تروتسکی گمارده شد. لنین نیز موافقت خود را با این تصمیمات اعلام نمود. لنین در نامه خود به گورکی نوشت که عوامان نیرومندی و برابره انجام این اقدام مجبور کردند، از جمله این عوامل "شرایط دشوار حزب" و "بلوغ نوع جدیدی از کارگران سوسیال دمکرات در حوزه عملی" بود. معنای این نگرانی خود را درباره پیدایش گرایشات خطرناک در کمیته مرکزی اعلام می‌دارد: "یک روحیه سازش عمومی بدون ایده روشن، بدون شناخت اینکه وحدت با چه کسی، به چه منظور و چگونه" و "نفرت علیه مرکز بلشویکی بخاطر جنگ در خشان ایده‌ها"، و "تمایل منشیوکیها به هیاهو". (۱۹۶) لیکن این وحدت چندین نپایید و به انشعاب سال ۱۹۱۳ منجر شد. علیرغم انشعاب ۱۹۱۳ تمایل به وحدت و جناح "مصالحه‌جو" همچنان در صفوف حزب بلشویک به قوت خود باقی ماند. نمونه بارز این امر نتایج ناشی از حکمیت بین الملل سوسیالیست درباره دعاوی منشیوکیها و بلشویکیها است. کنفرانس بروکسل (۱۶، ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۴) بین الملل سوسیالیست پس از استماع اظهارات هیئت نمایندگان بلشویک (که بوسیله اینیسیا آروماندسرفی می‌شد) و شنیدن بیانات تندپلخانیف علیه لنین، به قطعنامه‌ای رای داد که در آن ظهور اختلافات تاکتیکی میان دو فدراسیون بلشویک و منشیوکیک را توجیه‌گر انشعاب نمی‌دانست. کنفرانس برای برقراری وحدت مجدد پنج شرط قائل شد. این پنج شرط چنین بودند: تأیید نامه حزب بوسیله همگان، پذیرش تصمیمات اکثریت از جانب اقلیت، یک تشکیلات برای فعالیتهای مخفی، ممنوعیت هرگونه توافق با احزاب بورژوا، شرکت همگان در یک کنگره عمومی وحدت. پیربروئیس از اشاره به نتایج کنفرانس بروکسل چنین اظهار می‌دارد: "اینیسیا آروماندو نماینده لتونی تنها کسانی بودند که به متن قطعنامه رای ندادند. قطعنامه‌ای که یک ماسیون جنگی علیه بلشویکیها و بالاخص علیه لنین بود، لنین می‌گوید که آنها ویرادر می‌مان رقابیش منزوی می‌پنداشتند، بر فقایش که در میان نشان گرایشات "مصالحه‌جویانه" شناخته شده بود. اما جنگ‌گین همکاری رنگست و در حمله اول کنگره بین المللی را که پیش‌بینی شده بود برای ماه اوت ۱۹۱۴ در وین برگزار شود متوقف کرد. در آن تاریخ، وضعیت روسیه فوق‌العاده مخدوش بود. بلشویکیها در مجموع موافق کلیدی را اشغال کرده بودند اما تمایل به وحدت زنده بود. در برخی شهرها گروه‌های بلشویک و گروه‌های منشیویک با هم دیگر همزیستی داشتند، و با یکدیگر در فعالیتهای قانونی و غیرقانونی همکاری می‌کردند، با آنز نیک به کمیته مرکزی وابسته بودند و بنا بر نحوئل تری به کمیته تشکیلات وابسته بودند. اما در واقع همه چیز در حال تحول بود. اینجا انشعاب در راه بود آنجا وحدت. جنگ همه این امور را جاروب کرد. بسیاری از گروه‌های محلی بمثابة گروه‌های سوسیال دمکرات باقی بودند که به هیچیک از دو فدراسیون بزرگ متصل نشدند و زندگی خود را در دو

را متحمل می کردند و علیرغم انشعاب ۱۹۱۳ نمایندگان بلشویک و منشویک در دومای متحدان ظاهر می شدند تحت عنوان فراکسیون سوسیال دمکرات برای رای دادن علیه اعتبارات جنگی . (۱۹۲) بنابراین بوضوح مشاهده می شود که علیرغم انشعاب قطعی سال ۱۹۱۲ در میان بلشویکها گرایشات " مصالحه جو " یک جنبش است غیر منسجم محسوب می شدند و سازمانهای محلی در برخی از شهرها و در بسیاری موارد از ترکیبی از اعضای هر دو فراکسیون شکل گرفته بودند . علیرغم انشعاب ، تمایل به وحدت بعنوان یک واقعیت زنده و نیرومند حضور داشت و در این مورد " ویتینسکی ملعون " تنها نبود .

ساخته ای که ویتینسکی بدان اشاره دارد دوازده سال بعد بعنوان یک مباحثه علمی درباره اختلافات درونی حزب یاد می کند ، مباحثه ایست که تنها بین بلشویکها و منشویکها جریان نداشت بلکه همچنین در صفوف خود بلشویکها و بویژه علیه تعامیلات " مصالحه جویانه " گسترش یافته و بدین لحاظ نیز حماسه است ویتینسکی را که یکی از مدافعین " مصالحه جویی " است میرانگیخته است . مخاطب نامه لنین نیز نه یک " منشویک " حاد شده از بلشویکها ، بلکه ویتینسکی یعنی " بلشویک ساز شکار " است که تا میل خود به سمت وحدت مجدد ، مساعی انحلال طلبیان امتیاز می دهد ، از اینرو لنین نیز به اظهار نظر ویتینسکی پیرامون " مباحثه علمی درباره اختلافات درونی حزب " اعتراض نمی کند ، اعتراف او به این نکته است که وی اهمیت انتخاب آگاهانه اکثریت کارگران بیسن دوجریان " انحلال طلب " و " حزب گرا " را ندیده می انگارد و همچنان قهرمان داریک " راه میانه " ، راه مصالحه بجوید . حال آنکه " انحلال طلبیان " با انکار سازمان مخفی ، ناقده هر گونه سازمان یا تشکیلات مشترکی می باشند و نمی توان بسا آنها به وحدت دست یافت زیرا کارگران انتخاب خود را کرده اند و بجای اصل فدراسیون و برابری حقوقی جناحها دیگر از اصل تبعیت اکید اقلیت از اکثریتست دفاع نمود .

از این شواهد بر روشنی مستفاد می شود که بحث لنین صرفاً متوجه اثبات علمیت مباحثه بیسی دو حزب جداگانه نیست ، بلکه همچنین بویژه معطوف به علمیت مباحثه علیه " انحلال طلبی " و هرگونه راه حل آشتی جویانه (راه حل میانی) در قبال " انحلال طلبیان " است و این بحث نه فقط با منشویکهای جدا شده بلکه با بلشویکهای " مصالحه جو " و کلیه سازمانهای محلی است که در عمل با منشویکها بطور واحد فعالیت می کردند و از مرز مدافعین مصالح جویی محسوب می شدند . دلیل این امر هم واضح است ، مجادله بین دوشی انحلال طلبی و حزب گراشی در سالیانه دو سازمان جداگانه منشویک و بلشویک ، اختصاص نداشته بلکه در صفوف هر کدام از آنها (زیرا در میان منشویکها نیز منشویکهای حزب گرا ، و در میان بلشویکها نیز بلشویکهای مصالحه جو حضور داشتند) و نیز در صفوف سازمانهای که هنوز به سمت هیچیک از آنان متمکیری نکردند و از ترکیب منشویکها و بلشویکها تشکیل شده بودند جریان داشت . آیا چنین مباحثه ای با مباحثه بین سازمانهای چپ ایران شایسته دارد ؟ ؟ ؟

مورخ ما جاهلانانه جعل کرده است ، ضمن بر سر (چرا که تمام واقعیت مرسوط به وجود " جناح مصالحه جو " در بلشویکها را در زگرفته (و بجای آن تمام کاسه و کوزه ها را رویتینسکی شکسته است) و تمایل و واقعیت ادامه وحدت در " بدنه " و " بسیاری از سازمانهای محلی " را نیز از قلم انداخته است . حقیقت آن است که تنها در نتیجه شروع جنگ جهانی اول ، این تمایل وحدت طلبانه به همراه جناح " مصالحه جو " در حزب بلشویک به شدت تضعیف شد و بویژه خاموشی نهاد .

نکته دومی که بر خلاف نکته اول ، از جانب رفیق مهران عامدانه " فراموش " شده است (زیرا او مناسبت دیگری به این مطلب اشاره می نماید) این است که علیرغم انشعاب قطعی ۱۹۱۲ بین بلشویکها و منشویکها ، وحدت فراکسیون پارلمانی آنان در دوام مدت با بقوت خود باقی ماند . در تاریخی که نامه لنین به ویتینسکی نوشته شده است (۲۰ مارس ۱۹۱۳) مبارزه حادی از جانب جناح لنین در حزب بلشویک برای خاتمه دادن به این وحدت در دوما ی چهارم جریان داشت که با مقاومت نیرومندی در داخل صفوف بلشویکها (بویژه از جانب جناح " مصالحه جو ") مواجعه بود . لازم به یاد آوریت که توده اعضای حزب هنگام انتخاب نمایندگان سوسیال دمکرات در دوما ی چهارم ، این انتظار را داشتند که این گروه

پارلمانی شرایط وحدت حزب را فراهم نماید . در این مورد اظهارات شاپیر و جالب توجه است . وی می نویسد : " توده اعضای حزب ، در داخل روسیه می تفاوت نسبت به مشاجرات رهبران اصلی تبیین نشان ، پیش از هر چیز نگران وحدت کل سوسیال دمکراسی بودند . اعضای بلشویک دوما ی چهارم باید که ما موریت ویژه در جهت تامین این وحدت انتخاب شدند . لنین مبارزه کرد تا مانع آن شود و در مبارزه خود از حمایت ما مورین پلیسی تزاری که به سازمانهای سوسیال دمکرات رخنه کرده بودند برخوردار شد . معبدا ، تلاشهای مشترک لنین و عوامل پلیسی تزاری نزدیک بود به شکست بیانجامد . در ۱۹۱۲ لنین یک کودتا کرد ، او در پراگ یک کنفرانس حزبی سوسیال دمکرات منعقد نمود که در آن همه مجزود نماینده بلشویک بودند . کنفرانس خود را یک کنفرانس سراسری روسیه حزب نامید ، یک کمیته مرکزی تماما بلشویک انتخاب کرد ، و سه اخراج اکثریت عظیم سوسیال دمکراتها بعنوان " انحلال طلبان " ، مسدودت ویزید . موجودیت بلشویکها بمشابه یک حزب جداگانه متمایز از یک جناح یا گروه ، می تواند از این کنفرانس تاریخ گذاری شود . تاثیر این اقدام عسارت بود از ایجاد وحدت عظیم تر در میان مخالفین لنین نسبت به آنچه در گذشته ممکن شده بود . " (۱۹۸) شاپیر و که قصد دار دبهرمناسبتی بلشویسم را با " کودتا گراشی " (تحمیل اراده یک اقلیت بر اکثریت جامعه) مترادف جلوه دهد ، ضمن " فراموشکاری " درباره نفوذ واقعی بلشویکها در میان چهار پنجم کارگران آگاه روسیه کنفرانس پراگ را که آغاز تشکیل حزب جداگانه بلشویک بود ، یک اقدام کودتا گرا یا نه معرفی می نماید . معبدا وی بدستی روحیه وحدت طلبانه توده اعضای حزب را در انتخابات دوما ی چهارم که منجر به تشکیل یک گروه مشترک پارلمانی سوسیال دمکرات در دوما شد ، مورد تاسف قرار می دهد .

تلاش لنین برای جدائی فراکسیون بلشویک از منشویک (نماینده بلشویک از مجموع ۱۳ نماینده) در دوما ی چهارم ، اساسا مبارزه ای علیه تمایل وحدت طلبانه در صفوف خود بلشویکها نیاز مند بود و لنین در مبارزه خود علیه این تمایل به آرا اکثریت کارگران آگاه روسیه در محکومیت انحلال طلبی متکی بود . ایسی نکته بویژه زمانی بر چشمه ترمی شود که به خاطر آوریم (همچنانکه پیر بر و نه گوشزد می کند) که علیرغم انشعاب ۱۹۱۳ نمایندگان بلشویک و منشویک در دوما بعنوان یک فراکسیون واحد ظاهر می شدند و تحت عنوان فراکسیون سوسیال دمکرات بسا اعتراضات جنگی رای منفی داشتند ، چنانکه بسا بلشویکها و منشویکها در خصوص " دفاع ملی " تفاوت داشت . (۱۹۹)

با ملاحظه این دو نکته ، روشن می شود که علیرغم انشعاب قطعی بلشویکها و منشویکها در ۱۹۱۲ ، تمایل به وحدت در صفوف هر دو فراکسیون ، از جمله در میان بلشویکها (" مصالحه جویان ") و سازمانهای محلی حزب تا آغاز جنگ جهانی اول وجود داشت و در تاریخ نگارش نامه علیرغم انشعاب دوجریان ، نمایندگان آنان در دوما متحد و سندی لنین برای ایجاد گروه مستقل بلشویک در دوما ، باید بتوانست اکثریت کارگران آگاه را جلب می نمود و بویژه به مقاومت درونی حزب بلشویک برای " مصالحه جویی " فائق می آمد . بنابراین علمیت مباحثات حزبی (که موضوع بحث ویتینسکی و لنین است) درباره اختلافات درونی حزب و نه در سبب اختلافات بین دو حزب مطرح است . رفیق مهران نیز تنها به جعلی حیرت آور دست یازیده است که در خوش بینانه ترین حالت می توان از آن بعنوان جعلی جاهلانانه نام برد .

دومین " استدلال " رفیق مهران از مقوله جعلیات نیست بلکه از نوع اغتشاشات فکریست . وی می نویسد : " ثانیا در این نامه ، لنین صراحتا علمیت ادعای رفیق بابا علی ، سخن گفته است . او به یک عضو حزب می گوید که مقالها را در نشریه حزبی چاپ نمی کنم زیرا این نشریه جنگناهی نیست بلکه یک دارگزار رزمنده است . اما رفیق ماکه قاعدتا این حرف لنین را دیده . چرا که این نامست را خوانده و از آن نقل قول کرده است . ترجیح داده آنرا در زگیر د . چرا ؟ ؟ ؟ بل بجز خاطر آنکه می خواسته لنین را از آلودگی به " رژیم بیسمارکی در حزب " مبرا جلوه دهد . آیا این نوع تحریف واقعیتهای تاریخی یک جنبش و مثل مکرر دن اسناد تاریخی ، خوبترین نوع " رژیم بیسمارکی در حزب " نیست ؟ " (۲۰۰) آیا نیست نادر دعاوی خود ساخته و سفیاهه مخالف و سپس جنگدن با این " حریف خالی " . به داستان دن کیشوت و جنگلویا " اسباب سادی " شایسته ندارد ؟ من در کجا مدعی

شده ام کمقاله هر عضو حزب باید از ما در نشریه حزبی چاپ گردد؟ مگر مسن در جایی با کنترل حزب بر مطبوعات حزبی و تعیین هیئت تحریریه برای ویرایش مقالات مندرج در نشریه مخالفت کرده ام؟ طبعاً هیئت تحریریه یک نشریه حزبی، مسئول ویرایش و بنابراین سانسور مقالات جاری و رسالی به نشریه است و حق دار جلوی انتشار یک مقاله را بگیرد یا چاپ یک مقاله را به انجام املاحات و تفسیرات معینی منوط نماید. بنابراین هیچ عضو حزب نمی تواند انتظاری داشته باشد که مقاله ای که برای نشریه می فرستد، از ما چاپ شود. لنین نیز بعنوان یکی از اعضای هیئت تحریریه مخالفت خود را با درج یک مقاله رسالی اعلام داشته است و من تصور میکنم که لنین باید دهندها و شاید مدتها با چنین کاری کرده باشد و این طبیعتی ترین چیز است که میتوان از او بعنوان عضو تحریریه انتظار داشت. مگر مقالات ما در نشریه مرکزی راه کارگر بکرات مورد سانسور قرار گرفته است، آیا کسی تاکنون نسبت به این مسئله اعتراض کرده است؟ مورخ ما خوبی میداند که بحث سر سانسور یا عدم انتشار مقالات تهیه شده و رسالی در مطبوعات حزبی بطور کلی نیست (زیرا ارگانهای حزب مسئول تبلیغ و ترویج دیدگاه و تصمیمات اکثریت سازمانها یا نهادهای حزبی می باشند)، بلکه سر سانسور یا عدم درج مقالات مباحثاتی است (که لزوماً منعکس کننده دیدگاه اکثریت و یا حتی یک اقلیت معین نمی باشند) - طرح یک مباحثه و ارسال مقالات مباحثاتی نیز تابع ضوابطی است که برای سازمان دادن این مبارزه الزامیت (موضوع بحث اشکال بحث ملاحظات امنیتی و اطلاعاتی) و نمونه مورد بحث نیز دلالت بر آن ندارد، چرا که برای ستون مباحثات یا بولتن مباحثات ارسال نشده است. و اما آیتالین، این "مذافع رژیم بیسمارک" در حزب "بزعم رفیق مهران، از ما سانسور مقالات مباحثاتی در همین دوره مورد بحث دفاع کرده است؟ فکرمی کنم با توجه به شواهد بیشتر نقل شده، جواب این پرسش برای خوانندگان و همچنین رفیق مهران روشن شده باشد. مضافاً اینکه تا آنجا که مباحثات حزبی پیرامون انتشار اب در گروه دولتی منشویکها و بلشویکها مربوط می شود (و مقاله و ویتنیگی نیز در این محدوده می گنجد)، باید بگویم که این مباحثات بدون هرگونه سانسور، بطور علنی و در مقیاس گسترده و توده ای انجام شد. این مطلب را در بندید. ملاحظه خواهیم کرد. بنابراین می بینیم که رفیق مهران بار دیگر در کیشوت مابانه شمشیر چوبی به جنگ آسیاب بادی رفته و غولهای خیالی را از پای در آورده است! زنده باد "رژیم کیشوتی رفیق مهران در حزب!"

دماجرای همپرسی از کارگران و دروغهای شاخدار رفیق مهران - متعاقب جدائی گروه منشویکی و بلشویکی در دوما چهارم مباحثه و همپرسی آشکاری در هر دو حزب منشویک و بلشویک بوقوع پیوست که نتایج آن در روزنامه های هر یک از این دو حزب ("پراودا" و "لوج") انتشار یافت. نتیجه این مباحثه و همپرسی آشکارا قاطعانه به نفع سیاست بلشویکها مبنی بر تشکیل گروه مستقل بلشویکی در دوما بود. این مبارزه و نتایج آن، در مقاله لنین تحت عنوان "چگونگی کارگران به تشکیل گروه سوسیال دمکرات روسیه در دوما پاسخ گفتند" منعکس شده است. ما بیشتر به نقل از این مقاله در بار مباحثه و همپرسی علنی همجانیه و تسوده ای در درون اعضای حزب بلشویک چنین شاهد آورده ایم: "هیچ حزب سیاسی دیگری در روسیه طی تمامی دوران فدا انقلاب بطور کلی و در ۱۹۱۳ بطور خاص نمیتواند همپرسی علنی و توده ای تمامی اعضای دربار و یکی از مهمترین مسائل حیاسات حزب، مشابه نشان دهد. هیچیک از احزاب قانونی در روسیه، هیچیک از احزاب لیبرال ثروتمند و دمکراتیک که دارای تعداد زیادی نیروهای روشنفکری هستند و انواع گوناگون مطبوعات را در خدمت دارند، در این زمینه مانند از ه حزب طبقه کارگر روسیه، حزب پرولترهای بی چیز که مجبور به فعالیت زیرزمینی شده و روزنامه اش را با کویک های جمع آوری شده از کارگران اداره می کند، اقدام نکرده است. حزب کارگران در برابر تمامی احزاب دیگر روسیه مثالی از اشته داده است از اینکه چگونه، توده عموم اعضا در یک مباحثه علنی و همجانیه درباره موضوعات مجادله انگیزی می بیند داخله داده شوند. لیبرالها و کوتیه بین تمامی احزاب، از هر سنی و هر نوعی از "انشعابات" درون حزب سوسیال دمکرات روسیه خوشحالند. این ارواح خوب تشخیص نمی دهند که غیر ممکن است از راه اکثریت بدون یک مبارزه با جراد آید و اگر آن اکثریت با جراد نریاید، هیچ

صحبتی از روح حزبی یا حتی اقدام سیاسی سازمان یافته بطور کلی نمی تواند در میان باشد." (۲۰۱) در اظهارات منگور، لنین به چه نکاتی اشاره دارد؟ اول آنکه حزب منخفی کارگران بی چیز روسیه در قیاس با تمامی احزاب طبقات بورژوا و اداری، از همکراسی بمراتب بیشتری در صوف خود برخوردار است و می تواند شرقی برای همه آنان بحساب آید. افتخار لنین، این مدافع "رژیم بیسمارکی در حزب" آن است که حزب کارگران از سایر احزاب بورژوا دمکرات تر و نمستبخرتر است. دوم آنکه شاهد لنین در این خصوص "همپرسی علنی و توده ای تمامی اعضای حزب" و شرکت "توده عموم اعضا در یک مباحثه علنی و همجانیه" درباره مهمترین مسائل حیات حزب (انشعاب در گروه دوما سوسیال دمکراسی) است. این مباحثه و همپرسی آشکار در میان توده عموم اعضا هر یک از دو حزب منشویک و بلشویک صورت گرفت و صرفاً برای گیری از اعضا، نیز مترادف نبود. بلکه با گسترده ترین مباحثات علنی در میان کارگران و رای گیری توأم بوده است. سوم آنکه لنین چنین مبارزه ای را پیش شرط تشکیل اراده اکثریت یعنی اراده ای آگاهانه بحساب می آورد و اظهار می دارد که ستون چنین اراده ای نمی تواند هیچ محسسی از روح حزبی یا حتی اقدام سازمان یافته در میان باشد. از نقطه نظر لنین مباحثات علنی، گسترده و آشکار نه تنها با "انحلال طلبی" مترادف نیست، بلکه شرط لازم برای اتحاد عمل در حزب و تحکیم صفوف آن است.

رفیق مهران که متوجه اهمیت سخن منگور در محکومیت دیدگاه بیسمارکی خود شده است، ایضا ترجیح داده که بجای تشریح مضمون مقاله مزبور و پرداختن به اصل مطلب، به حاشیه روی در دور و اطراف موضوع اکتفا کند. اما از آنجا که حاشیه روی نیز نتوانسته ویراز از مضمون نجات دهد، ناچار به جعل دروغهای شاخدار متوسل شده است. وی می نویسد: "اولاً این مقاله دوسال و نیم بعد از جدائی قطعی بلشویکها و منشویکها نوشته شده یعنی هنگامیکه بلشویکها مدت است یک حزب کاملاً جدا و مستقلی دارند که حتی در بارلمان نیز حاضر به تشکیل گروه واحد منشویکها نیست. در تمام این مقاله لنین می گوید نشان بدهد که این حزب بلشویک است که حزب طبقه کارگر روسیه است و منشویکها - در پایان همین مقاله با صراحت می گویند: "از نظر مفهوم اجتماعی، انحلال طلبان اساساً شاخه ای از حزب لیبرال - بورژوازی هستند که هدفشان تزیق اندیشه های خط مشی لیبرال کاری در زمان کارگران و به مسخره گرفتن اراده اکثریت کارگران سازمان یافته و آگاه روسیه می باشد." ولی رفیق ماهمه اینها را مسکوت می گذارد و نیز بر این نقلی قولی درباره علنیت بی قید و شرط مباحثات حزبی نیاز دارد. نیاز به گفتن ندارد که بحث ما بر سر چگونگی مباحثات در میان اعضا، یک حزب واحد است و نه مباحثات میان احزاب مختلف. بنابراین توسل به شواهدی که بیانگر مباحثات میان احزاب مختلف هستند، جز "خلط مسحت" آشکار و عمدی معنائی ندارد." (۲۰۲)

آدمی باید نادان و گه گون بر نسیب باشد تا بتواند این جسارت و چنیین وقیحانه دروغ بگوید! آیا "همپرسی علنی و توده ای" و "مباحثه علنی و همه جانبه ای" که لنین بدان اشاره دارد، مباحثه و همپرسی در میان اعضای یک حزب واحد (حزب بلشویک) است یا مباحثه ای میان احزاب مختلف (منشویک و بلشویک)؟؟ آیا رفیق مهران - که مقاله مزبور لنین را خواننده است - نتوانسته در یاد که در اینجا لنین به همپرسی و مباحثه علنی در صوف داخلی هر یک از احزاب بلشویک و منشویک در ستونهای تشریح هر کدام از آنان یعنی "پراودا" و "لوج" (و نه مباحثه ای بین احزاب مختلف) اشاره دارد؟ خود رفیق مهران در سند دوم "استدلال" مدعیست که "این کار نه مباحثه در میان اعضا، یک حزب واحد است و نه حتی نظر خواهی از اعضا، آن بلکه مسیح نیروهای طرفدار یک حزب است برای تشنان دادن قدرت آن بمخالفان آن." صرف نظر از حقه سازی غریبی که در این جملات نهفته، این نکته معروف و تلغسی شده است که این کار "سبب نیروهای طرفدار یک حزب است" و اما سبب نیروهای طرفدار یک حزب چیزی بجز انجا همپرسی و طرح عقاید اعضای یک حزب واحد (و نه مباحثه میان احزاب مختلف) نیست!!

"استدلال" دوم رفیق مهران نیز یک دروغ شاخدار است. وی می گویند:

"ثانیاً بسیج هواداران یک حزب به پشتیبانی از نمایندگان آن حزب در پارلمان چه ربطی بمباحثات میان اعضا یک حزب دارد؟ (در اینجا رفیق مهران تلویحاً به داد و ستد لنین در مورد دناجا بیلکه مباحثه علنی همجانیه در صفوف حزب بلشویک پرداخته است، اما جاسارت نداشته است مخاطب واقعی خود را نام برد. باباعلی) ۰۰۰ این کارنامه مباحثه در میان اعضا یک حزب واحداست و نه حتی نظرخواهی از اعضا، آن بیلکه بسیج نیروهای طرفدار یک حزب است برای نشان دادن قدرت آن بمخالفان آن." (۲۰۲) در این عبارات، رفیق مهران که به شدت از اظهارات لنین درباره "دمکراسی گسترده حزب بلشویک" ناخرسند و رنجیده است، شرح می دهد بمجادله با دفاعی لنین بپیردازد. لنین می گوید که "حزب کارگران در برابر تمامی احزاب دیگر روسیه مثالی ارائه داده است از اینکه چگونه، توده عموم اعضا در یک مباحثه علنی و همجانیه در باره موضوعات مجادله انگیز می باید مجدداً خلع داده شوند." و اینکه "هیچ حزب سیاسی دیگر در روسیه ۰۰۰ نمی تواند همپرسی علنی و توده های تمامی اعضایش در باره یکی از مهمترین مسائل حیات حزب بشناسد ما نشان دهد." حال آنکه رفیق مهران به دفاع از اخرافت احزاب بورژوازی پرداخته و مدعی شده است که "بسیج هواداران یک حزب به پشتیبانی از نمایندگان آن حزب در پارلمان چه ربطی به مباحثات سیاسی اعضا یک حزب دارد ۰۰۰ این کارنامه مباحثه در میان اعضا، بیلکه حزب واحداست و نه حتی نظرخواهی از اعضا، آن بیلکه بسیج نیروهای طرفدار یک حزب است برای نشان دادن قدرت آن بمخالفان آن."

براستی که حتی منشویکها نیز جاسارت نداشتند تا این اندازه وقیحانه دروغ گویند. آنان نفس مباحثه و همپرسی علنی در صفوف بلشویکها را موردانکار قرار ندادند بلکه سعی کرده اند، "توجیه آمار و ارقام، طرفداران منشویسم را بسز کرد و نیرو و منجلوه دهند. حال آنکه رفیق مهران نفس مباحثه و همپرسی علنی را زیر سؤال برده و کل ماجرا را به یک "طومار نویسی" از نوع طومار نویسیهای بناپار تیبستی برای صادق قطب زاده و غیره تبدیل کرده است! (بمنتظر افشای این دروغهای شاخدار، لازم به تذکر است که اولاً همه پرسی مزبور، بیک رای گیری ساده از کارگران (آنطور که در دمکراسی بورژوازی و یا طومار نویسیهای بناپار تیبستی مرسوم است) نبوده، بلکه همه پرسی مبتنی بر یک مباحثه آشکار و گسترده بین اعضا بوده است که در روزنامه های پراودا انعکاس یافت. برخلاف تصویری که رفیق مهران سعی کرده است القا نماید، نشریه پراودا صراحتاً به درج آرای درج شده سادرت نورزید، بلکه به انتشار نامه های بیانییه ها و قطعنامه های اعضا اقدام نمود و آرای اخذ شده تنها بعنوان نمایان این نامه ها بیانییه ها و قطعنامه ها انتشار یافتند و اشاره لنین به "مباحثات گسترده و آشکار" نیز ناظر بر "بیانییه ها و قطعنامه های صادره از جانب گروه های کارگریست." در مقاله مور دبحث، لنین بکرات این نکته را خاطر نشان می شود: "خصلت آشکار تمامی این رویدادها برای کارگران و عموم مردم سهلتر نمود تا این مسائل را از زیای کنند و پراودا همواره باروزنامه انحلال طلبان پرولتاریای صاحب آگاهی طبقاتی را به بیان دیدگاهش دعوت نمود. نامه ها، بیانییه ها و قطعنامه های کارگران شروع به پرکردن ستونهای هر دو روزنامه نمود." و با: "این ارقام نتایج را تا ۱۹۱۳ ارائه دادند. فقط امضاهای متصل به قطعنامه های دقیقاً بر آن شده را که در هر دو روزنامه طی کل دوره کمین آکس در ابتدای ژانویه خاتمه یافت انتشار یافته اند بدست می دهیم." (۲۰۳) آری رفیق مهران که مقاله مور دبحث را مطالعه کرده و از آن نقل قول کرده است، هیچ چیز درباره این نامه های بیانییه ها و قطعنامه های که ستونهای هر دو روزنامه، یعنی پراودا و لوج را پر کرده بود، ننشیده است؟؟

"دلیل سوم فقط نمایی از افلاک است. وی می گوید: "ثالثاً حتی اگر این کار منشویکها را بیک همه پرسی علنی از اعضا حزب آنها در باره یک موضوع مورد اختلاف در درون حزبشان فرض کنیم، که چنین فرضی بی پایه است زیرا در حزب بلشویک در باره سیاست گروه یارمانی آن اختلاف نظری جدی وجود ندارد که مرسوم آن نظرخواهی عمومی صورت بگیرد. باز این کار نمی تواند علنیست بی قید و شرط مباحثات حربی را اثبات کند. ۰۰۰ بحث ما سر این نیست که آیا می شود پاره ای از مباحثات حربی را بصورت علنی سازمان دادمانه. بلکه سر این است آیا این مباحثات باید بطوری قید و شرط علنی باشدمانه. ۰۰۰ سنا سر این توسل رفیق باباعلی

به ساله نظرخواهی علنی، حتی از این لحاظ نیز چیزی نیست جز یک "خلط سحت" (۲۰۲) در این عبارات آدمی از فرط اشتباه در مضبقه است و بی شایسته به آن نیست که کسی گفته باشد: "حسن و خسین هر سه دختران مناویه اند" (اول آنکه همه پرسی و مباحثه علنی گسترده مزبور (و نه صرفاً همه پرسی) در باره یک موضوع مجادله انگیز هم در درون منشویکها و هم در درون بلشویکها انجام شده است و این "موضوع مجادله انگیز" (یا "یکی از مهمترین مسائل حیات حزب" مطابق اصطلاحات لنین) نه سیاستهای گروهی بلشویکی در دوما، بلکه لزوماً تشعبات در فراکسیون سوسیال دمکرات دومای چهارم و تشکیل گروه های جداگانه بلشویک و منشویک بوده است. دوما آنکه در حزب بلشویک پیرامون تشکیل گروه جداگانه بلشویک در دوما (و نه سیاست گروه یارمانی آن) اختلاف نظر جدی بین "مخالصه جویان" و طرفداران وحدت مجدد بطور کلی با جناح حاکم لنینیست وجود داشته است و ما بیشتر اسناد مربوط به این مسئله را ارائه داده ایم. سوم آنکه در مسئله منگسور، توجه ما معطوف به "همپرسی" در مورد یک مسئله مستین نبوده بلکه متوجه استدلال پایه ای لنین در مورد درجوع به ارائه آگاهانه اکثریت اعضا ی حزب است که از نظر لنین بدون آن از "روح حزبی یا حتی اقدام سیاسی سازمان یافته بطور کلی نمی تواند سخنی در میان باشد" و اینکه چگونه حزب مخفی کارگران بی چیسز در دور مضدانقلاب (یعنی هم سرکوب هست هم پول نیست و هم دور هیپر دسها و افت است) "در برابر تمامی احزاب دیگر روسیه مثالی ارائه داده است از اینکه، چگونه توده عموم اعضا در یک مباحثه علنی و همه جانیه در باره موضوعات مجادله انگیزی می باید مجدداً خلع داده شوند." ۰۰۰ بعبارت دیگر لنین این شیوه رجوع به عقیده اعضا از طریق مباحثات علنی را یک شیوه عمومی در باره موضوعات مجادله انگیز به شمار می آورد. و این در انطباق با همان چیزی است که ما پیشتر از لنین بعنوان آزادی کامل میاجته و انتقاد در حزب نقل نمودیم و این همچنین در انطباق با همان دیدگاه است که تاسیس نشریه مباحثاتی در باره مسائل پرنامسه ای، تاکتیکی و تشکیلاتی از هر زاویه و بدون سانسور را مجاز می پندارد. بدین سبب نیز در تمام "استدلالات" سه گانه رفیق مهران حتی بیک رجوع (ولو ضمنی) آنسز به محتویات عبارات نقل شده از جانب ما وجود ندارد. در رفیق مهران تا انتهای احتجاجاتش تنها در حواشی مسئله باقی می ماند و هر دروغ با دروغ شاخدار دیگری تکمیل می کند!

۰۰۰ توصیه های لنین به احزاب سوسیال دمکرات دیگر: اول مباحثه علنی بعد از تشعبات یا اول انشعاب بعد مباحثه علنی؟ در مقاله "سازمانده ایدئولوژیک علنی ۰۰۰" بنحوی گذاریم توصیه های لنین به دیگر احزاب سوسیال دمکرات در باره اهمیت مبارزه ایدئولوژیک علنی در روشنگری از وظائف پرولتاریا در قبال جنگ جهانی اول امپریالیستی و بیداری توده ها اشاره کرده ام. و در بیانوی شماره ۲۲ خواننده را به مقاله لنین تحت عنوان "اصول مطرحه در موضوع جنگ" رجوع داده ام. رفیق مهران که سعی دارد، خواننده زست او را بعنوان "مورخی با دانش جامع الاطراف" جدی بگیرد سه و راجی درباره این مسئله سادرت نموده است. بی سبب بگذارد، تمایل او را زنا، ما ششم و برای یک لحظه هم که شده دعای ویراجدی بگیریم. قبل از هر چیزی پرسش این است که لنین در مقاله مور داستنا دما چه نکته ای را خاطر نشان شده است؟

لنین می نویسد: "ما همین طوری نمی توانیم از مبارزه محاد درون حزب اجتناب نمائیم. این خوشبختی محض، ریاکاری و سیاست کوتاه بینانه" سردر برف فرو کردن "است که تصور نمائیم "صلح داخلی" می تواند درون حزب سوسیال دمکرات سوشی حفر ما باشد. انتخاب بین "صلح درونی" و "مبارزه درون حزبی" نیست. ۰۰۰ انتخاب واقعی این است: یا اشکال پوشیده مبارزه درون حزبی کنونی، یا تاثیر تحلیل برنده اش بر روی توده ها یا مبارزه اصولی آشکار بین جریان انقلابی انترناسیونالیست و جریان گروتلی در داخل و در خارج حزب. ۰۰۰ جریان گروتلی ۰۰۰ مجبور خواهد شد آشکارا با جنب مبارزه کند، در حالیکه سردو جریان در همه جا دیدگاه های مستقل خودشان و سیاستهایشان را ظاهر خواهند شد. ما یکدیگر را به موضوعات اصولی مبارزه خوانند که دستمور فقای حزبی، و نه صرفاً "رهبران" اجازه خواهد داد، تا مسائل بنیادین را حل و فصل کنند. چنین

مبارزه‌های هم‌فروزی و هم‌فیداست، زیرا آن به توده‌ها تعلیمی دهد که استقلال و توانائی اجرای رسالت انقلابی دوران‌شان را داشته باشند" (۲۰۴) بدینسان لنین به جناح انقلابی حزب سوسیال دمکرات سوئیس توصیه می‌کند تا به جای "اشکال پویشیده مبارزه درون حزبی"، با تأثیر تحلیل پررنگه و مخربش بر توده‌ها، به مبارزه اصولی آشکار با جریان اپورتونیست تحت رهبری گروه تلی مبادرت نماید. او این مبارزه را بویژه از این حیث حائز اهمیت می‌داند که توده رفقای حزبی ونه صرفاً "رهبران" اجازه می‌دهند تا مسائل بنیادین را حل و فصل کنند و آموزش یا بندتاً استقلال و توانائی خود را برای اجرای رسالت انقلابی دوران‌شان بدست آورند.

رفیق مهران پس از اشاره به بخشی از عبارات منگور و سکوت در باره قسمت آخر آن (یعنی همان بخشی که به تشریح اهمیت این مبارزه بلحاظ اجرا توانائی "توده رفقای حزبی" ونه "رهبران" مربوط می‌شود)، این طور نتیجه گیری می‌کند: "پس نتیجه می‌گیریم که توصیه‌های لنین به جریانهای انقلابی درون احزاب سوسیال دمکرات مابین جزی از مبارزه عمومی و برای جدائی قطعی از اپورتونیسم در روسیه و در سطح بین المللی ارزیابی شود. توصیه لنین به مبارزه علنی و اصولی با این جریانات اپورتونیست توصیه به متدارک وسیع و اصولی برای جدائی است و ربطی به مبارزه با ایدئولوژیک درون یک حزب انقلابی ندارد" (۲۰۵)

یقیناً، در دوره مورد بحث، لنین به لزوم انشعاب جناح انقلابی از جناح اپورتونیست (سوسیال میهن پرست و سوسیال امپریالیست) سوسیال دمکراسی بین المللی متقاعد شده بود (۲۰۶)، و مبارزه با ایدئولوژیک علنی از دیدگاه وی، اختلافات اصولی و غیر قابل سازش بین دو جناح را برای وسیعترین توده‌های حزبی آشکار می‌نمود. اما موضوع مورد مشاجره ما این است که آیا لنین قبل از انشعاب (یعنی در چهار چوب حزب واحد)، دامن زدن به مباحثات علنی و گسترده را توصیه می‌نماید یا آنکه نظیر رفیق مهران (سخنگوی حکومت نظامی در تشکیلات ما)، ابتدا خواهان تحمیل انشعاب و سپس بحث علنی بین دو جریان می‌شود، کدامیک؟ از نقطه نظر رفیق مهران هرگونه مباحثه علنی با اصطلاح "انحلال-طلبان" (که بحمدالله هنوز "سوسیال امپریالیست" و "سوسیال میهن پرست" نامیده نشده‌اند) منوط به تحمیل انشعاب است: "اول می‌روید بیرون ببیند بحث می‌کنم!" حال آنکه از دیدگاه لنین قبل از انشعاب و در چهار چوب حزب واحد مباحثه علنی و گسترده بین دو جریان انقلابی و اپورتونیست مطلقاً ضروریست. این تفاوت از کجانشات می‌گیرد؟

برای لنین اصل توده رفقای حزبی ونه صرفاً "رهبران" می‌باشد و بدین لحاظ "جنین مبارزه‌ای هم‌فروزی و هم‌فیداست، زیرا این امر به توده‌ها تعلیم می‌دهد که استقلال و توانائی اجرای رسالت انقلابی دوران‌شان را داشته باشند" حال آنکه برای رفیق مهران و نظایر وی، اصل منافع "سران فرقه" و موقعیت "دسته متصدین" آنان است، و مابقی یعنی "توده رفقای حزبی" فرعی و علی السویه‌اند.

در مباحث پیشین (مربوط به "دوره دوم" - ۱۹۰۵-۱۹۰۳) مشاهده نمودیم که لنین طرح علنی و گسترده مباحثات را برای آشکار کردن کلیه علل بالذات انشعاب برای توده‌های کارگر و نیز برای اجتناب از انشعاب فروری تلقی می‌نمود. اکنون نیز و مباحثات علنی و گسترده را برای تدارک انشعاب لازم می‌پندارد، زیرا در هر صورت (چه بمنظور اجتناب از انشعاب و چه بمنظور تدارک انشعاب و نیز برای توضیح کلیه علل بالقوه انشعاب افاضیان اصلی و تصمیم گیرندگان اصلی توده اعضای حزب می‌باشد و عموماً کارگران باید قادر باشند از این مبارزه بیاموزند، از فهم مسائل سوسیال دمکراتها عاجز نشوند و قادر باشند ضمن آنکه سوسیله آنان را زخمی می‌شوند، آنان را زهری کنند. رفیق مهران، اما دقیقاً از فهم همین مطلب قاصر است.

آخرین نکته‌ای که در این محبت باید مورد توجه قرار گیرد نامه لنین به دبیر اتحادیه تسلیمات سوسیالیستی "است که در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۱۵ انگاشته شده است. در این نامه لنین سعی می‌کند ضمن تائید مواضع این اتحادیه در قبال جنگ، نقاط اختلاف نمایی را اجمالاً تشریح نماید. یکی از نقاط مورد اختلاف سه مسئله سانترالیسم در حزب مربوط می‌شده است. وی می‌نویسد: "ما همواره

در مطبوعاتمان از دمکراسی در حزب دفاع کرده ایم. اما ما هرگز علیه تمرکز در حزب صحبت نکرده ایم. ما مدافع مرکزیت دمکراتیک می‌باشیم. ما می‌گوییم که تمرکز جنبش کارگری آلمان یک خصیصه ضعیف آن نیست بلکه نقطه قوت و خصلت آن است. مصیبت کنونی حزب سوسیال دمکرات آلمان نه در تمرکز آن بلکه در تفوق اپورتونیست‌هاست که باید بویژه اکنون پس از رفتار خیانتکارانه‌شان در جنگ از حزب اخراج شدند. اگر در هر اوضاع بحرانی گروه کوچک (برای نمونه کمیته مرکزی مایک گروه کوچک است) بتوانند برای هدایت نیرومند توده‌ها در یک جهت انقلابی اقدام نمایند خیلی خوب است. و در تمام بحرانها توده‌هایی توانند ثورا اقدام نمایند توده‌های خواهند سوسیله گروه‌های کوچک موسسات مرکزی احزاب یاری شوند. کمیته مرکزی ما در شروع این جنگ، در سپتامبر ۱۹۱۴، توده‌ها را هدایت کرد که دروغ مربوط به "جنگ دفاع طلبانه" را بنپذیرند و از اپورتونیست و "سوسیالیستهای ادعائی وطن پرست لافزن" (ماجنیسی "سوسیالیستهای" را که اکنون مدافع جنگ دفاع طلبانه هستند، اینطوری می‌نامیم) بگیند. ما فکر می‌کنیم که این فایده تمرکز طلبانه کمیته مرکزی ما مفید و ضروری بود" (۲۰۷). در اینجانبین ضمن تأکید مجدد بر دمکراسی در حزب از تمرکز قاطعانه جانبداری می‌نماید و خود را مدافع مرکزیت دمکراتیک می‌خواند. او اهمیت تمرکز در جنبش کارگری آلمان را خاطر نشان می‌شود و این تمرکز را نقطه قوت آن حزب می‌شمارد و ضعف آن را در تسلط اپورتونیست‌ها می‌داند.

لنین بدرستی خاطر نشان می‌کند که در لحظات بحرانی توده‌های خواهند سوسیله گروه‌های کوچک تهاذهای مرکزی احزاب یاری و هدایت شوند. بدین لحاظ نیز تمرکز انقلابی موثرترین و مفیدترین عنصر برای هدایت اقدامات انقلابی توده‌هاست.

رفیق مهران در مواجبه با این عبارات، به این نتیجه نائل می‌گردد که: "اینسان‌شان می‌دهند که لنین تمرکز در یک تشکیلات انقلابی را با تمرکز در یک تشکیلات اپورتونیست یکسان نمی‌گیرد. و بنا بر این در بر خود دبا هر کدام از اینها نیز شیوه کار متفاوتی را توصیه می‌کند". بی تردید لنین در یک تشکیلات اپورتونیست نه تنها تمرکز بلکه اساساً منقر الیزم دمکراتیک را مضر می‌داند و حال آنکه در یک تشکیلات انقلابی کمونیست اصل سانترالیسم دمکراتیک را گانه معیار تنظیم فعالیت درونی حزب بحساب می‌آورد. اما تعبیر رفیق مهران طور دیگریست. او بر این باور است که لنین در تشکیلات اپورتونیستی مدافع دمکراسی و تضعیف مرکزیت می‌باشد و حال آنکه در تشکیلات انقلابی موی مدافع تمرکز و تضعیف دمکراسیست. بدین ترتیب ما با معادله معکوس روی می‌آوریم.

می‌باشیم که در آن به میزان افزایش "انقلابیگری". "دمکراتیزم" تنزل می‌یابد و متناسب با رشد "اپورتونیسم"، "دمکراتیزم" ارتقا می‌یابد. دمکراسی با انقلابیگری رابطه معکوس و با اپورتونیسم رابطه مستقیم دارد. این چیز است که رفیق مهران می‌خواهد از عبارات منگور لنین استنتاج نماید! (از نظر ما قضیه بنحودیگریست. در یک تشکیلات اپورتونیستی نه تنها سانترالیسم، بلکه دمکراسی نیز در قیاس با یک تشکیلات انقلابی متفاوت است. در تشکیلات انقلابی، تمرکز زندگی اعضای حزب را افزایش داده و فعالیت کمونیستی را متحد و متمرکز می‌نماید، حال آنکه در تشکیلات اپورتونیستی، تمرکز هر چه بیشتر خصلت مکانیکی یافته و با گرایش به تمرکز اقتدارات در دست "بوروکراسی" و اعمال سلطه آن بر توده اعضای حزب و نیز عموماً کارگران غیر حرس مشخص می‌شود. بهمین منوال، دمکراسی در یک تشکیلات انقلابی با حضور فعال و آگاهانه اعضا، در حیات سازمان و اعمال کنترل حزب بر نهادهای مرکزی مترادف است. حال آنکه "دمکراسی" در یک تشکیلات اپورتونیستی خصلت "سوری" داشته و پیش قانونی (بویژه از طریق مکانسم‌های گیری) و انتخاسی برای ادامه تقسیم‌کاری بین "رهبران فعال مایشا"، و "توده‌های مجری و مستعمل" محسوب می‌شود. بنا بر این تفاوت تشکیلات اپورتونیستی و انقلابی در آن نیست که در اولی، دمکراسی و در دومی، تمرکز حاکم است. تفاوت در اینجا است که در اولی "بوروکراتیزم" همراه با "دمکراسی سوری" قاعده‌اند، اما در دومی "تمرکز" ناند.

ما "دمکراسی راستین" تلفیق کرده‌ایم استالینیست، اما حاضر به تائید آنس حقایق نیست. برای او هرگونه دمکراسی در درون حزب تنها با وجود اپورتونیسم

موضوعیت دارد و انقلاب بگری و کمونیسم با تمرکز و فقدان دموکراسی تعریف می شود. از نظراوه سخن از "دموکراسی" در یک تشکلات کمونیستی همواره ما "لیبرالیزم"، "آناشیزم"، "انحلال طلبی"، "تشکلات شکنی" و خلاصه جنایت و خیانت نابخشوندی مترادف است. طرف بحث ما نیز در اینجا یک استالینیت دوآتشفه دیروز (قبل از پرسترویکا و گلاسنوست) و یک استالینیت خجول امروزی است!

و باز هم در باره متحرقات حیرت آور فقیه مهران: ماجرای مجله کمونیست و "سانسور" مقاله بوخارین - رفیق مهران مدعیست که "ماجرای مجله کمونیست و مقاله بوخارین" از زمره "لوحه های غرق شدگانی" است که عمدا از جانب مسن نادیده گرفته شده اند، چراکه آنها شواهدی علیه "علنییت بی قید و شرط مباحثات حزبی از نظر لنین" می باشند. معذایر می هر دو مسئله نشان می دهند که در این موارد نیز تنها "غرق شده" واقعی رفیق مورخ ماست که برای اثبات نظر خود باز همه جعلیات تازه ای مبادرت ورزیده است. جعلیاتی که بخاطر توجیه یک امر ناحق دست و پا شده اند و آنقدر تکرار شده اند که مورخ ما را به یک جاعل حرفه ای مبدل کرده اند. برای آشنائی خواننده ما جزئیات مسئله لازمست در ابتدا توضیح مختصری درباره مجله کمونیست ارائه دهیم.

همانطوریکه در مباحث پیشین اظهار داشتیم پس از اوت ۱۹۱۴ میلادی دوره جدید از صنایع آرائی در میان حزب بلشویک بر پایه نحوه برخورد به جنسیت و بین الملل دوم آغاز شد. در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۱۵ در صفوف این حزب جناح جدیدی را دیدیم که با برنامهداقل بطور اعم و شعار حق تعیین سرنوشت ملل بطور اخص مخالفت نمود. سردمدار آن این جناح عبارت بودند از بوخارین، بیاتاکف و سوش. کمل این جناح با تحزیه و انشعاب در بین الملل دوم مصافد بود. در آن موقع، این که به ضرورت انشعاب جناح انقلابی از جناح اپورتونیست سوسیال - دموکراسی بین المللی متقاعد شده بود، در صدد بنیاد بنا ایجاد ارگانی برای جناح انقلابی سوسیال دموکراسی (سوسوم به زیر والدهای چپ)، این گسست را باحفاظ نظری تدارک ببیند. زوجین بیاتاکف (به قول لنین "ژاپنی ها" اوپوش) از امکانات مالی و انتشاراتی برخوردار بودند، حاضر شدند که انتشار این مجله را باری رسانند و با شرکت در هیئت تحریریه آن در تعیین خط مشی نشریه نیز سهم داشته باشند. آنان خواهان شرکت بوخارین در هیئت تحریریه نشریه بودند که لنین با این خواسته آنان نیز موافقت کرد. دو شماره نخست این مجله کمونیست "نامیده می شد، ماساعدت مالی اشخاص مزبور انتشار یافت. مع الوصف ژاپنی ها که بارادک و جناح چپ سوسیال دموکراسی لیبستان مناسباتی داشتند، تلاش نمودند تا با سوء استفاده از امکانات مالی خود به کمیته مرکزی حزب بلشویک فشار وارد آورند و به آنان دونگته را بقبولانند. اول آنکه نصف اعضای تحریریه از جانب آنان و نصف دیگر بوسیله کمیته مرکزی گمارده شوند. دوم آنکه چپ هر مقاله مباحثاتی از جانب افراد غیر حزبی یا کمک کنندگان یعنی نشریه (افراد از گروه های خارج از حزب که برای نشریه مقاله می فرستند) اساجازه دو نفر از اعضای تحریریه در ستون مباحثات مجله الزامی باشد. هدف "ژاپنی ها" از طرح بیعتنها مذبذوب کردن بود که موجبات رویارویی جناح لنین سارادک را با مسئولیت مجله کمونیست و با عسارت دیگر با مسئولیت لنین و طرفدارانش فراهم آورد. از این رو خواهان آن بودند که مقالات مباحثات "غیر حزبی ها" (ارادک و سایرین) را با اجازه خودشان (که اعضای تحریریه بودند) در ستون مباحثات مجله کمونیست انتشار دهند تا لنین و جناح ویرا وادار به ماحضه و در رو بارادک نمایند. و تمام این کارها را با استفاده از حیثیت مجله کمونیست (که البته لنین از اعضای تحریریه آن بود) و به نام خود انجام دهند.

لنین که در سد وجدانی از بین الملل دوم و متحد کردن زیر والدهای چپ مجادله طلبی بارادک را نامحیح می پنداشت، حاضر نبود به نام خود مسئولیت رفتسار غیر شرافتمندانه و حیله گرانه ژاپنی ها را بپذیرد. او هرگونه ادامه همکاری را اولاً مشروط به تعیین اکثریت اعضای هیئت تحریریه از جانب کمیته مرکزی (مثلا تسس) به نفر ازینج نقر نمود، و ثانیاً ضمن تأیید حق بی چون و چرای هر یک از اعضای تحریریه در چاپ مقاله مباحثاتی در ستون مباحثات مجله، از بدیش مقالات "کمک کنندگان به نشریه" بدون توافق هیئت تحریریه (ونسه

صرفا دوتن از اعضای تحریریه) خودداری نمود. او همچنین به تعیین مراجعی که حق گنجاندن مقالات مباحثاتی در ستون مباحثات را دارند، پرداخت و در این مورد سه مرجع را نگر کرد: الف) هر یک از اعضای تحریریه، ب) سحریر - انضالی - تحریریه، ج) هر یک از سازمانهای حزب در روسیه، ح) سازمان خارج کشور حزب. لنین گنجاندن این مراجع در اسامی مجله حزب را نیز بلا مانع می دانست. معذایر این شرط که با اهداف ژاپنی ها سازگاری نداشت ما موافقت آنها را بپرو نشد و لنین نیز مانع از انتشار شماره های بعدی مجله شد و کلبه توافقات فیما بین کان لم یکن تلقی گردید. پس از توقف این مجله، کمیته مرکزی حزب بلشویک نشریه "سویوزک سوسیال دموکراتا" را منتشر ساخت که تحت نظارت تحریریه ارگان مرکزی حزب یعنی نشریه "سوسیال دموکرات" تنظیم می گردید.

پس از این توضیحات کلی حالا ضروریست تا به جزئیات دعاوی رفیق مهران درباره ماجرای مجله کمونیست بپردازیم. وی مدعیست که: "در این ماجرا، لنین بارها صراحتا اعلام می کند که هیچ وجه زیر بار طرحی که مجله را از زیر کنترل کمیته مرکزی خارج سازد نخواهد رفت. همچنین با ستون بحثی که زیر کنترل کمیته مرکزی حزب نباشد شدیداً مخالفت می ورزد و از انتشار مقاله ای که با مضمون آن موافقت نیست، عنوان مسئول ارگان مرکزی حزب، خودداری می کند". (۲۰۷) به نکته آخر که به "عدم انتشار" مقاله بوخارین مربوط می شود، جداگانه خواهیم پرداخت. در اینجا نکته اصلی مورد نظر ما این ادعای رفیق مهران است که: لنین "با ستون بحثی که زیر کنترل کمیته مرکزی حزب نباشد، شدیداً مخالفت می ورزد"، چرا که اعمال کنترل کمیته مرکزی بر کلیه مطبوعات حزبی و با وابسته به حزب (از جمله مجله کمونیست) موضوع مورد مشاجره مانعست آنچه موضوع مجادله ما را تشکیل می دهد این است که آیا تصمیم گیری درباره سانسور یا گنجاندن مقالات مباحثاتی (صرف نظر از موارد امنیتی - اطلاعاتی یا نقض آشکار اصول بنیادین برنامه حزب) که لزوماً نقطه نظر اکثریت حزب محسوب نمی شوند، در بولتن یا ستون های مجله نشریه صرفاً یا اساساً به کمیته مرکزی است یا نه؟ رفیق مهران به سدر و غ مدعی شده است که لنین خواهان کنترل کمیته مرکزی (یعنی حق سانسور یا ویرایش) بر ستون مباحثات مجله کمونیست بوده است. ما سلطان این ادعا را با مراجعه به نامه های لنین به شلیا پتیکف (مسئول مذاکره با ژاپنی ها از جانب لنین) نشان خواهیم داد.

اولین نامه مورد بحث که ضمن اتوسط رفیق مهران نیز نقل شده است، خطاب به "آ. گ. شلیا پتیکف" و در پاسخ به دوپیرش وی به تاریخ ۲۳ مه ۱۹۱۶ تنظیم شده است. پیرش اول شلیا پتیکف درباره امکان بر گماری و عضو دیگر برای هیئت تحریریه مجله از میان طرفداران نشریه مرکزست. لنین به ایس پیرش پاسخ منفی می دهد و خواهان آن می شود که غیر نویسندگان (یعنی نویسندگان غیر حزبی) به هیئت تحریریه راه نیابند و در صورت اکثریت هیئت تحریریه (۳ نفر از نشریو ۴ نفر از نشر) بوسیله کمیته مرکزی تعیین شود و تنها اقلت تحریریه بوسله ژاپنی ها مسن گردد. عسارت دیگر لنین خواهان کنترل کمیته مرکزی بر مجله می شود. تا آنجا مسئله ای در ارتباط با نکته مورد مشاجره ما مطرح نیست. ما سؤال دوم شلیا پتیکف درباره گشاش "ستون مباحثه" در مجله است و پاسخ لنین به این پیرش مستقماً به بحث ما مربوط می شود. از این رو به نقل کامل اظهارات لنین در این خصوص می پردازیم.

راه‌تن‌کننده در زیر نویس شماره ۱۶۴ رساله خود چنین مدعی شود: "لازم به یادآوری است که رفیق باباعلی در ترجمه جملات نقل شده از قطعه نامه مزبور که به نقل از همین منبع می‌باشد public debates را به "مباحثات علنی" ترجمه کرده است که ترجمه دقیقی نیست. زیرا اولاً معنای اصلی public عمومی و همگانی است و نه علنی، ثانیاً با توجه به قید صریح "در داخل حزب" کلمه علنی در این متن کاملاً بی‌معنی است." رفیق مهران مجموعاً با آوردن دو "دلیل"، مرتکب دو غلط می‌شود و نمره هیجده رابه خود اختصاص می‌دهد. غلط اول خسرازی بی‌اطلاعی توأم با پرمدهائی مغرط رفیق نسبت به هر دو زبان انگلیسی و فرانسه دارد. آیامعنای اصلی کلمه public، چه در زبان انگلیسی و چه در فرانسه، در عبارت public debates یا débats publics علنی نیست؟؟؟ یاخ زبانشناس ما به این پرسش منفی است. او مدعیست که معنای "public"، عمومی و همگانی و نه علنی است. اما "همگانی" در زبان فارسی به چه معناست؟ غیر خصوصی و متعلق به عموم و نتیجتاً مخالف با علنی و آشکار! اکنون معنای واژگان "عمومی" و "همگانی" در ادبیات رفیق مهران جنبه "رازمیز" بخود گرفته‌اند تا نتوان از آنها "علنیت" را استخراج کرد. به قول معروف زبان‌شناس ما "فرانسه و انگلیسی یا دیگر گرفت، فارسی فراموش کرد" (من قضاوت درباره این خوشمزگی‌های زبان‌شناس محترم را درباره "ترجمه اصطلاحات" به کسانی که اندک آشنائی با زبانهای مزبور دارند، واگذار می‌نمایم تا در عین حال اندکی تفریح کرده باشند. غلط دوم دیگر به ندانستن زبان بطور کلی باز نمی‌گردد بلکه به عدم آشنائی نسبت به ادبیات حزبی بطور خاص مربوط می‌شود. رفیق مهران می‌گوید "با توجه به قید صریح "در داخل حزب" کلمه علنی در این متن کاملاً بی‌معناست." اما قید صریح "در داخل" ناظر بر عدم علنیت مباحثات حزبی نیست، بلکه تنها بمعنای مباحثه بین اعضای حزب است، همچنانکه بخوارین چند سطر بالاتر در متن مزبور از "مکراسی کارگری درون حزب" برای تمامی اعضای حزب "سخن می‌گوید!

نمونه دوم اساسنامه مصوب کنفرانس هشتم است. رفیق مهران درباره این اساسنامه چنین می‌نویسد: "اساسنامه مصوب کنفرانس هشتم مهم‌ترین سند تشکیلاتی حزب بلشویک در این دوره است. این اساسنامه که در مقابله با اساسنامه‌های سابق حزب، از تفصیل بیشتری برخوردار است، در بخش مربوط به انضباط حزبی چنین می‌گوید: "در انضباط شدید حزبی نخستین وظیفه تمامی اعضای حزب و کلیه سازمانهای حزبی است. مصوبات مرکز حزبی باید فوراً و دقیقاً اجرا شود. در عین حال، در درون حزب بحث کاملاً آزاد درباره تمامی مسائل حزب تا آنحضرت در کار خواهد بود." (تاکیدات مال من است). نتیجه‌ای است که این ماده را نمی‌توان با تزلزل نسبت به قید و شرط مباحثات حزبی، یا "آزادی مباحثه و انتقاد، بطور کامل و در همه جا" آشتی داد. زیرا ضمن پذیرش آزادی کامل بحث درباره مسائل مختلف حزب، این بحث را مباحثه "درون حزب" و "تأختصمیم" محدود می‌کند." (۲۱۲) رفیق مهران در اینجا بار دیگر از قید "در درون حزب" سردرنیاورده و تفسیر خودش را به آن آویزان کرده است. قید "در درون حزب" در بخش آئین‌نامه انضباطی اساسنامه مصوب کنفرانس هشتم (۲۱۲) تنها بمعنای بحث در میان اعضای حزب است و نه به مفهوم "غیر علنی". و این ماده اساسنامه نه تنها با "آزادی کامل مباحثه" مابینتی ندارد بلکه صراحتاً از آزادی کامل بحث در میان اعضای حزب درباره مسائل مختلف حزب تا آنحضرت می‌یاد می‌کند.

اگر به معنای صحیح قید "در درون حزب" توجه نشود، اساساً این نکته ناروین و نامتعبین باقی می‌ماند که مباحثات باید در چهار چوب اصول بنیادین برنامه انجام شوند. تنها یک تعبیر صحیح از قید "در درون حزب" بحث مباحثه بین اعضای حزب (که به برنامه و اساسنامه حزب بایستند)، چهار چوب روشنی برای آزادی کامل مباحثه ارائه می‌دهد. رفیق مهران از آنجاکه بگانه بر حسب خود را در مباحثات حزبی رعایت اصل "اختفا" می‌شناسد (زیرا برای او اصل "وحدت‌های فرقه‌ای" و نه حتی بنیادهای واحد برنامه‌ایست تا زمانیکه به پرنسیپهای فرقه‌ای متعهد نمانند، هر لاقیدی در مسائل عقیدتی مجاز و مشروع و لا اقل قابل تحمل است)، مسئله مربوط به رعایت چهار چوب اصول

کمونیست را ناممکن می‌سازند، زیرا آنها بحث نمی‌خواهند تا آن حدی که حتی یک برگ برای مباحثه ننوشته‌اند اما از تلاش رادک برای آنکه از شکافهای حزب مازا خارج بدرون بگذرد، استفاده کردند. رادک و افراد ناآشنا لئو و بسیاری دیگر از گروه‌های خارجه به سادگی می‌گویند تحت پوشش مباحثه، در میان متفرقه‌ها ایجا نکنند، ناراضی بوجود آوردن موانع کارمان شوند (یک بازی قدیمی مهاجران در خارجه) اگر ناشرین می‌خواهند تحت پوشش "مباحثه" پلاتفرمی از تمامی گروه‌های خارجه بوجود آوردن تکمه‌های بلند بدون پیوستن به حزب با حزب ما بچنگند، این مباحثه نخواهد بود، بلکه یک بازی است. اگر آنها این را نمی‌خواهند پس چرا دقیقاً تعیین نمی‌کنند، که مثلاً حق کشایش مباحثات محدود شونده (۱) اعضای هیئت تحریریه (۲) سازمانهای حزب در روسیه (۳) کمیته سازمان خارجه که سازمان حزب در خارجه از روسیه است؟" (۲۰۹)

قبل از آنکه به تشریح محتویات نامه فوق بپردازیم، لازمست به معنای یک اصطلاح در نزدلین توجه نمائیم، زیرا عدم توجه به معنای همین اصطلاح چنانکه در مباحث دیگر ملاحظه خواهیم کرد، موجب اعتشاش فراوانی شده است. اصطلاح مورد نظر من "مباحثه درون حزب" (Discussion avec the Party) است. شخصی نا آشنا به ادبیات حزبی که بخواهد این اصطلاح را تحت اللفظی ترجمه یا تفسیر نماید، چنین برداشت خواهد کرد که منظور از "مباحثه درون حزب" مباحثه غیر علنی، غیر آشکار در درون حزب است و این قید "درون" مترادف با "عدم علنیت" می‌باشد. حال آنکه قید "درون" در اصطلاح مزبور به معنای مباحثه بین اعضای یک حزب واحد و در تمایز از مباحثه بین حزبی‌ها و غیر حزبی‌ها است. بنابراین تمامی مباحثات میان اعضای یک حزب، از جمله مباحثات علنی مباحثات درون حزبی‌اند، یعنی مباحثه علنی بین اعضای حزب. از این رو، از نقطه نظر ادبیات حزبی، به هیچ وجه تعجب آور نیست اگر از مباحثات علنی درون حزبی سخن گوئیم. این بمعنای مباحثه علنی بین اعضای یک حزب واحد (یعنی کسانی که به برنامه و اساسنامه واحدی باور دارند و در یک کمیته سازمانهای حزبی - اعم از سازمانهای داخل خارجه یا سایر نهادهای مرکزی حزب شخصاً فعالیت می‌کنند) است. عدم توجه به این نکته روشن و قابل فهم در ادبیات حزبی، چنانکه گفتیم می‌تواند به کج فهمی‌های جدی منجر شود. در زیر به چند نمونه از این کج فهمی‌ها اشاره می‌نمایم.

نمونه اول من در تشریح اساسنامه مربوط به کنگره دهم حزب بلشویک (سال ۱۹۲۱)، از جمله به سند مهمی اشاره کرده‌ام که به وسیله بخوارین تهیه شده و به تصویب کنگره رسیده است. این سند "گزارش کمیته مرکزی درباره مکراسی کارگری" است. این گزارش با اشاره به یکی از تضادهای کمونیسم جنگی یعنی اعمال شیوه "نظامی کردن" در تشکیلات و "مرکزیت فوق العاده" شروع می‌شود. سنا به تعریف گزارش، "مرکزیت فوق العاده" که برای دوران کمونیسم جنگی مطلقاً ضروری بود منجر به "ایجاد یک دستگاه فوق العاده متمرکز بر پایه سطح فرهنگی بسیار عقب مانده توده‌ها" در حزب شده است. یک چنین رژیم "سه مطلوب و نه کار است" و بنابراین "باینبرو و هیمن رادرفه مفهوم مکراسی کارگری گسترش دهیم و این امر را همان انرژی انجام دهیم که در دوره قبل از نظامی کردن حزب معمول می‌داشتیم". (۲۱۰) گزارش درباره ابزارهای پیش‌رو در مکراسی کارگری چنین اشعار می‌دارد: "مکراسی کارگری درون حزب به معنای چنان شکلی از تشکیلات است که برای تمامی اعضای حزب منجملاً به عقب مانده ترین اعضا، نقشی فعال در زندگی حزب، در مباحثه بیرون تمامی مسائلی که در حزب مطرح می‌شود، و در پاسخ بندها تخمین می‌کنند. از مهمترین شیوه‌های کار حزبی عبارتند از مباحثه گسترده حول تمامی مهمترین مسائل و مباحثات علنی درباره آنها با آزادی کامل مباحثه و انتقاد در حزب. تا هنگامیکه تصمیم درباره هر مسئله اخذ شود و برای همه اعضا الزام آور باشد." (۲۱۱) در اینجا مشاهده می‌کنیم که محدودیت "آزادی کامل مباحثه و انتقاد در حزب" و مباحثات علنی درباره "تمامی مهمترین مسائل" یاد می‌شود و از این حیثت و سواس رفیق مهران را برای مشاهده این اصطلاح در اسناد حزبی پس از دوره سوم (۱۹۱۲-۱۹۰۶) بی‌معنی می‌نماید! اما رفیق مهران که متوجه این نکته شده است، چاره‌ای نمی‌بیند که این بار بجای پوستین تاریخ نگاری، پوستین زبان‌شناسی

بنیادین برنامه را کاملاً از نظر دور می دارد و از خونمی پرسد که چرا در ماده مزبور اسامه این موضوع اشاره ای نشده است ؟ حال آنکه یک تفسیر صحیح از قیود مزبور، این ابهام را رفع می نماید .

بعلاوه نباید فراموش کرد که اسامه مزبور مصوب ۲۴ آسامبر ۱۹۱۹ است ، یعنی پیش از آن واقعه انعقاد قرار داد صلح برست لیتوفسک و انتشار نشریه " کمونیست " از جانب " کمونیستهای چپ " رخ داده است و پس از این تاریخ نیز وسیعترین مباحثات درباره اتحادیهها صورت می گیرد (هر دو مباحثه در مطبوعات مجامع حزبی و غیر حزبی انجام می شوند) . آیا توجه به این رویدادها نیز برای فهم صحیح تر اسامه نمی توانست موثر واقع شود ؟ پاسخ این پرسش از نظر کسی که در بدر دنبال شاهی برای تأیید پیشداوریهای خود است ، منفی می باشد ؛ جالبترین نکته کنگره یازدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی ، ضمن تأیید مجدداً اسامه مزبور ، مصوبه ای " پیرامون مطبوعات و ترویج " به تاریخ مارس - آوریل ۱۹۲۳ می گذراند که در آن کلیه مطبوعات کمیته های حزبی در سطح گورنیاها (استان ها) به اختصاص بخشی از صفحات خود به مباحثه دعوت می شوند (علاوه بر انتشار اوراق مباحثه ، صفحات مباحثه نشریه " بلخویک " و سمپوزیوم های ویژه) . قطعنامه می گوید : " در ارتباط با مطبوعات کمیته های حزبی گورنیا ، آنها باید در برگیرنده : در وهله اول ، مقالات سیاسی هدایتگر باشند ، در وهله دوم ، مطالبی برای مبلین و مروجین به شکل تراها و غیره داشته باشند ، در وهله سوم مطالب اطلاعاتی و دوره ای درباره فعالیت های کمیته گورنیا ارائه دهند ، در وهله چهارم مدارای مطالبی برای مباحثه باشند " . (۲۱۴) مجسداً ملاحظه می کنیم که هنگام تعیین ضوابط انتشاراتی مطبوعات و ترویج ، آزادی کامل مباحثه " درون حزب " هیچ مابینتی با انتشار علنی و منظم مباحثات ندارد ، چرا که قید " درون حزب " ناظر بر " غیر علنی " نبوده بلکه مشرب بر مباحثه بین اعضای یک حزب واحد است .

پس از نگر این دو نمونه مجدداً به تعریف لنین از اصطلاح " درون حزب " بازگردیم . لنین می گوید : " یک مباحثه درون حزب ، خوب ، اما قفیه در مسجود مشتمل کردن اختلافات یا گشایش در هابرای گروه های خارج که در حزب نیستند ، چطور است ؟ نکته اینجاست " و در ادامه در افشای نیت توطئه گرانه ، ژاپنی ها می افزاید : " اگر ناشرین می خواهند ، تحت پوشش " مباحثه " پلاتفرمی از تمامی گروه های خارج موجود آورند که مایلند بدون پیوستن به حزب با حزب ما بچکنند ، این مباحثه نخواهد بود بلکه یک سازی است " . تمام نگرانی لنین از این است که ژاپنی ها به نام مباحثه (که از نظر او مشروع است) ، توطئه گری نمایند و مباحثه " در درون حزب " راه مباحثه ای با " افراد غیر حزبی " که قصد ایجاد اغتشاش در حزب دارند ، سد نمایند . اما آیا لنین برای جلوگیری از این توطئه ، آنطوریکه رفیق مهران مدعیست ، برای کمیته مرکزی حق سانسور بر مقالات مباحثاتی قائل می شود ؟ نه ، به هیچوجه ؛ چنانکه در همین نامه پیدا است ، او صرفاً خواهان تعریح عملی این نکته می شود که حق گشایش مباحثات به چه کسانی محدود می شود ؟ و در پاسخ به این مسئله او کلیه مراجع و سازمانهای حزبی (و نه خارج از حزب) را ذیحق می شمارد و اظهار می دارد که این حق باید محدود شود به : " (۱) اعضای هیئت تحریریه (۲) سازمانهای حزب در روسیه ، (۳) کمیته سازمان خارج که سازمان حزب در خارج از روسیه است " . آیا در اینجا سخنی از حق کنترل یا ویرایش مقالات مباحثاتی توسط کمیته مرکزی است ؟ نه ، به هیچوجه ؛

دومین نامه لنین به " آگه شلیانیکف " که به مسئله مورد بحث مباحثه مربوط است ، به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۱۶ تنظیم شده است . رفیق مهران با ترجمه غلط یک کلمه در این نامه ، معنای کلی متن این نامه را نحوی دلخواهانه تغییر داده است . در این نامه لنین چنین می گوید : " من از " شرایط " تعیین شده سوبله ژاپنی ها منقلب شده ام ، اینکه دو عضو هیئت تحریریه حق داشته باشند درباره گنجاندن یک مقاله نوشته شده به منظور مباحثه از جانب یک کمک کننده به نشریه (contributor) تصمیم بگیرند ؛ نه حتی به سفر ملکسه فقط دو نفر ؛ به عمارت دیگر ، ناشرین به هیچکس بجز خودشان " اتکا " ندارند . معنای این عبارت روشن است : آنها می خواهند دست رادک قاسم شوند و اختلافات

مارا با او و حزب سوبال دمکرات لهستان مشتمل نمایند . این مباحثه نیست ، بلکه اوج توطئه گری و منتهای بزدلی است " . (۲۱۵) اعتراض لنین در اینجا سه این نکته نیست که دو نفر از اعضای هیئت تحریریه حق داشته باشند ، در ستون مباحثات مجله کمونیست مقاله مباحثاتی خودشان را بکنجاندند ، در این مسجود هر عضو هیئت تحریریه از حق انتشار مقالات مباحثاتی در " ستون مباحثه " مجله برخوردار بود . آنچه مورد اعتراض اوست این است که دو نفر از اعضای تحریریه حق داشته باشند مقاله متعلق به یک شخص غیر حزبی را که به نشریه مقاله ای می فرستد (اصطلاحاً کسانی را که به نشریه مقاله می فرستند ، contributor یعنی کمک کننده یا یاری رساننده به نشریه گویند) ، در ستون مباحثات درج نمایند ؛ این خواست ژاپنی ها بود و لنین از چنین درخواستی که مقاصد آشکارا توطئه گرانه در برداشت منقلب شده بود ، رفیق مهران ، اما متن مذکور را بدی نحو " ترجمه " می نماید : " از " شرایط " تعیین شده توسط ژاپنی ها (منظور بیاتاکف ها هستند) تکان خوردم . اینکه دو نفر از هیات تحریریه حق تصمیم گیری درباره گنجاندن یک مقاله نوشته شده برای مباحثه توسط یک نویسنده (نشریه) را داشته باشند ؛ حتی نه سه نفر ، بلکه فقط دو نفر : بعبارت دیگر ناشران جز خودشان به هیچکس اعتماد ندارند " . (۲۱۶) کلمه contributors در ترجمه رفیق مهران به " نویسندگان نشریه " برگردانده شده است و این معادل در ذهن خواننده دو مفهوم را متبادر می نماید : السف (اعضای تحریریه ، یعنی کسانی که نویسندگان ثابت نشریه و ویراستاران آن محسوب می شوند که در صورت اخیر این بدان معنات که چاپ مقاله مباحثاتی هر عضو تحریریه منوط به رای اکثریت هیئت تحریریه بوده است ، در چنین صورتی باید از " کنترل کمیته مرکزی حزب " بر " مباحثات حزبی " در معنای مستقیم و سراسر است کلمه یا نکرد ، این همان چیز است که رفیق مهران می خواهد القا کند . چنین ادعایی البته یک جعل آشکار است و اصطلاح contributor به هیچوجه نمی تواند ناظر بر اعضای تحریریه باشد چرا که معادل صحیح آن کمک کننده یا یاری رساننده به نشریه ، اسامه عضو تحریریه به نشریه که اداره کننده نشریه است ، متفاوت می باشد . ب) " نویسنده نشریه " که لزوماً عضو حزب است . اما کمک کننده به نشریه (فرستنده مقاله به نشریه) به هیچوجه الزاماً عضو حزب نیست ، همانطوریکه ارسال کنندگان مقاله برای ستون " مباحثه " در نشریه را همکاران و اعضا حزب نیستند اما contributor محسوب می شوند . در عمارت فوق نیز منظور لنین ، ارسال کنندگان مقاله به نشریه (contributor) می باشد که لزوماً عضو حزب نمی باشند و در معنای احسب نیز ترجمه رفیق مهران غلط است .

برای روشنتر شدن مسئله می توان به نامه دیگری از لنین به " آگه شلیانیکف " به تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۱۶ اشاره کرد . این نامه مدلیل متعددی که در محث مربوطه " مقاله بوخارین " آشکار خواهد شد مطلقاً از جانب رفیق مهران نادیده گرفته شده است . در این نامه لنین چنین اظهار می دارد : " شما می نویسید که " افراد ما هیچ نیت سدی ندارند " ، شما اضافه می کنید که برای کیوسکی ها " موضوع صرفاً مسئله ملی است ، و اینکه آنها خودشان مقالاتی می نویسند " . اگر قفیه اسنطور می بود پس چرا یک بار اگراف در اسامه درباره حق مباحثه برای کمک کنندگان به نشریه (contributors) در باره تقاضای دو نفر (توجه کنید : نه حتی سه نفر بلکه دو نفر ، یعنی عدم اعتماد به بوخارین از جانب ژاپنی ها) ؟ در این صورت ، این پاراگراف سی معنی خواهد شد . و این امری بی سابقه است که دو نفر از اعضای تحریریه از شش باهفت نفر " آزادی " مباحثه (اصطلاح مباحثه) نه برای خودشان بلکه برای کمک کنندگان به نشریه (contributors) تقاضا نمایند " . (۲۱۷) لنین همچنین در نامه دیگری به " آگه شلیانیکف " راجع به همین موضوع چنین می نویسد : " اگر موسس ناشرین ، جوانان کمک کننده به نشریه contributor خواهان آزادی مباحثه برای خودشان - آزادی مباحثه - هستند ، این یک امر مشروع است . اما اگر افرادی نیست این خواست مشروع ، سعی نمایند " مباحثه ای " قاچاقی وارد شوند که متعلق بدانان نیست ، بلکه " کمک کنندگان به نشریه " (contributors) (تعلق دارد) آیا واضح نیست که اسامه یک سازمانیست ؟

شاید شما خواهید پرسید، که مدرکی دال بر وجود توطئه گری در خارج کجاست؟ من درباره این امر محتاطا پیش برای شما نوشتم، و شما حتی یک بار پاسخ ندادید. مدرک من گاز تارابوتنیجا شماره (فوریه ۱۹۱۶) است، که در آن مارادک و برونسکی را بعنوان "کمک کنندگان به نشریه" (contributors) داریم. این یکسک واقعبیت است." (۲۱۸)

محتوای همه نامه های منگور حاکی از آن است که اولاً لنین خواهان محدود شدن مباحثه در ستون مباحثات مجله کمونیست به اعضای حزب (و نه ارسال کنندگان مقالات مباحثاتی در خارج از حزب امی با شدت از بیرونی "ساحه" توطئه گری بیاتاکفها با مسئولیت وی به انجام نرسد. ثانیاً برخلاف دروغ پردازیهای رفیق مهران وی به پیچوجه با "ستون بحثی که زیر کنترل مرکزی حزب نباشد، شدیداً مخالفت نمی ورزد. ثالثاً با کسی وی حق گنجاندن مقالات مباحثاتی در ستون مباحثات را برای الف) اعضای هیئت تحریریه، ب) سازمانهای حزب در روسیه، ج) سازمان حزب در خارج از کشور قائل می شود. تا اینجا هیچ نکته ای دال بر تأیید نقطه نظرات رفیق مهران نمی توان یافت و تنها موردی که وی توانسته به نفع باور خود یعنی بر اصرار لنین در اعمال کنترل مرکزی بر مباحثات حزبی شاهد آورد، همان موردیست که با جعل معنای "کمک کنندگان یا ارسال کنندگان مقاله به نشریه" (contributor) به نویسندگان نشریه "حاصل آمده است"

سرانجام رفیق مهران به چگونگی خاتمه کار مجله کمونیست و پیش نویس قطعه نامه لنین برای تصمیم گیری درباره پایان دادن به کار این مجله اشاره می کند و پاسخ کمیته مرکزی را به این پیش نویس نقل می نماید. جالب اینجاست که کمیته مرکزی در پاسخ خود، ضمن تأکید بر عدم تبدیل "مجله" به ارگان مباحثاتی، در ماده چهارم مصوبه خود پیرامون سازماندهی مباحثات چنین توصیه می کند: "۴) دفتر پیشنهاد می کند که ناشرین خصوصی در روسیه و خارج باید مورد استفاده قرار گیرند تا از طریق انتشار مجموعه های ویژه مباحثات اختلافات را روشن و رفع نماید." (۲۱۹) بنابراین در این مورد نیز صحبت بر سر انتشار مجموعه های ویژه مباحثات برای طرح کامل اختلافات است و علینیت مباحثات درباره مسائل مورد اختلاف مفروضی قلمداد شده است.

اکنون لا زمست، به ماجرای "عدم انتشار مقاله مهران" از جانب لنین بپردازیم. رفیق مهران از این نمونه به عنوان یگانه شاهی که نظریه ویراثیات میکند یاد کرده و بر این مبنا خواسته است حق سانسور مقالات مباحثاتی را توسط کمیته مرکزی موجه و طبیعی جلوه دهد. وی می نویسد: "بوخارین مقاله ای با عنوان "کمک به نظریه دولت امپریالیستی" نوشت که لنین با مضمون آن موافق نبود و آنجا که نمی خواست در آن شرایط با بوخارین در مطبوعات وارد بحث تلنی شود، مقاله را چاپ نکرد. عدم انتشار آن موجب رنجش بوخارین گردید. او بعداً در نشریه آلمانی "یوگند انترناسیونال" - انترناسیونال جوانان - چکیده ای از نظرش را انتشار داد و این موجب تیره تر شدن روابط او با لنین گردید. لنین این نظر را در شماره ۲، مجموعه "سبوزینک سوتیال-دموکراتا" مورد انتقاد قرار داد. همانطور که گفته شد، در این ماجرا لنین بارها صراحتاً اعلام می کند که به هیچ وجه زیر بار طرحی که مجله را از زیر کنترل کمیته مرکزی خارج سازد، نخواهد رفت و همچنین با ستون بحثی که زیر کنترل کمیته مرکزی حزب نباشد، شدیداً مخالفت می ورزد و از انتشار مقاله ای که با مضمون آن موافق نیست، بعنوان مسئول ارگان مرکزی حزب، خودداری می کند." واقعاتنا سنف-آوست که رفیق مهران برای اثبات ادعای نادرست خود مجبور به چنین جعلیات حیرت آوری شده است او که می خواهد بر قیمتی شده لزوم استقرار "رژیم بیسمارکی در حزب" را مدلل نماید و سخنوی از انحاء، به نفع ضرورت سانسور مقالات مباحثاتی شاهی دست و پا نماید، ناچار از دروغ گوئی است. از اینرو من مجبورم بگرشته واقعات انگار ناپذیر را درباره این مقاله خاطر نشان شوم.

اول آنکه رفیق مهران معترف است که پس از عدم انتشار مقاله بوخارین، وی چکیده ای از نظرش را در نشریه آلمانی "یوگند انترناسیونال" انتشار داد و این امر تنها "موجب تیره تر شدن روابط او با لنین گردید." اما بر سبب این است که چرا

حزب بخاطر انتشار مقاله ای که از نظر آن مجاز تلقی نمی شده تنبیه انضباطی (توبیخ، تعلیق یا اخراج) علیه بوخارین متوسل نشد؟ قاعدتاً اگر کنترل کمیته مرکزی بر مقالات مباحثاتی یک اصل به حساب می آمده است و مقاله بوخارین مشمول این سانسور شده است، اقدام وی مبنی بر انتشار علنی مقاله اش در یک نشریه دیگر (یک نشریه غیر حزبی) باید مستوجب مجازات اکیمی بود. پس چرا رفیق مهران تنبیه تیرگی مناسبات بین بوخارین و لنین اشاره نموده و هیچ نکته ای درباره واکنش حزب در قبال این "نقض انضباط آشکار" نگفته است؟؟ تنها استنتاجی که از این واقعه می توان کرد، آن است که رفتار بوخارین قانونی بوده و انتشار مقاله وی به طریق دیگر بلامانع بوده است و در این صورت تنها باید از این نکته صحبت کرد که مقاله بوخارین صرفاً در مجله کمونیست (و نه انتشار علنی آن بطور کلی) نمی توانسته منتشر شود. دوم، نامه مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۱۶ لنین به "آ. ک. شلیاپنیکف" است که رفیق مهران درباره آن سکوت کامل اختیار کرده است، چرا که این نامه تمامی تحریفات او را درباره مقاله بوخارین بر ملا می کند. لنین در این نامه چنین می نویسد: "اگر خانم ژاپنی هیچ "نیست" پلیدی ندارد، او نمی تواند توافق درباره یک جنگ (بدون رادک و سایرین) را هنگامیکه ما برای یک مباحثه سازا پیتی ها و بوخارین فراهم می نمائیم، بر کند. ما همچنین موافقیم این (مباحثه) را در یک جزوه جداگانه داشته باشیم (اگر بوخارین آن را بخواهد، زیرا آنگاه وی قادر خواهد بود پیشاپیش لحن مرامشاده کند، امری که درباره اش وی هراس خود را ابراز داشته است). در آن صورت ممکن خواهد بود که مجادلات با بوخارین از کار مشترک با بوخارین جدا شود." (۲۲۰) بنابراین ملاحظه می کنیم که مخالفت لنین با "انتشار مقاله ای که با مضمون آن موافق نیست" در میان نیست، بلکه لنین قصد دارد مسئله مباحثه با یک جناح از بلشویکها (که مخالف حق تعیین سرنوشت ملل بودند) و بخشی از زیر و بالی های چپ، از کار مشترک با این جناح تفکیک گرد و این دو با یکدیگر قاطی و مخدوش نشوند. او پیشنهاد می نماید که مباحثه با بوخارین در یک جنگ یک یا یک جزوه جداگانه صورت گیرد تا این امکان بوجود آید که مجادلات با وی از کار مشترک با او جدا شود. آیا این امر ارتباطی با سانسور مقالات مباحثاتی دارد؟؟

سوم، نامه ای است که رفیق مهران در مورد "ماجرای بوخارین" از لنین نقل می نماید. متأسفانه وی بنحوی بی بی این نامه را مثل کده است تا نکات اصلی اظهارات لنین را مسکوت بگذارد. در این مورد دبویزه دونا، یکی نامه لنین به "گ. سی. زینوویف" مورخ اوت ۱۹۱۶، و دومی نامه لنین به "سه ای. بوخارین" مورخ سپتامبر ۱۹۱۶، حائز اهمیتند. هر دو نامه نخستین بار در سال ۱۹۲۲ در نشریه بلشویک شماره ۱۲ انتشار یافتند. رفیق مهران درباره نامه اول، ایضاً سانسور را در پیش گرفته، و اما در مورد نامه دوم، تنبیه مشابه کردن اکتفا کرده است.

در نامه اول، لنین ماجرای مقاله بوخارین را با زینوویف در میان می گذارد و می نویسد: "بی تردید مقاله بوخارین نامناسب است. هیچ مایه روشنی از یک "شوری امپریالیستی دولت" در آن وجود ندارد. در آنجا خلاصه ای از اطلاعات درباره رشد سرمایه داری دولتی وجود دارد و اینها از آن هیچ چیز پر کردن یک نشریه غیر قانونی با این مطالب فوق العاده قانونی کار مهملی است. آن (مقاله) مترجم) باید رد شود (در نهایت ادب، و با قول هرگونه مساعدت، بمنظور انتشار قانونی آن). من بمنام خود عیظور خصوصی، به بوخارین توصیه خواهم کرد که عنوان آن را تغییر دهد و فقط بخش اقتصادی را حفظ کند. زیرا بخش سیاسی کاملاً ناکامل است، فکر نشده و بی فایده است. اما شاید بهتر باشد ما منتظر مقاله سوری (نام مستعار بوخارین - مترجم) بمانیم، و در حال حاضر به بوخارین ننویسم. ما همچنین باید مسر کنیم، با نامه ای به بوخارین درباره "جناح" شان، در غیر این صورت او فکر خواهد کرد که ما آن را (مقاله را) مترجم) بدلیل "جناح گراشی" رد کرده ایم." (۲۲۱)

در این نامه چند نکته مهم اشاره می شود. اول آنکه لنین برخلاف ادعای رفیق مهران مخالفت خود را با انتشار علنی مقاله بوخارین بطور کلی ابرار نمی نماید. بلکه او انتشار این مقاله را که می تواند سخنوی کاملاً قانونی چاپ شود،

در یک نشریه غیر قانونی ناصحیح می‌شمرد و تاکید می‌کند که ما باید "در نهایت
ادب و باوقار هرگونه مساعدت بمنظور انتشار قانونی آن"، انتشار آن را در نشریه
غیر قانونی رد نمائیم. دوم آنکه وی درباره تنظیرات پیشنه‌های تصریح می‌کند که
این پیشنه‌ها در احضار (و نه بعنوان سخنگوی یک مرجع حزبی) و بعنوان توصیه
به یوخراین اظهار خواهد داشت. سوم آنکه وی اصرار دارد که این مطلب طوری بد
یوخراین انتقال داده شود که وی آن را ناشی از مجادلات جناحی تلقی نکند و بدین
لحاظ صلاح را در آن می‌بیند که در نوشتن نامه‌ها و اندکی تاخیر گردد.

حالا محتویات این نامه را با دعاوی رفیق مهران که مزعم خود "لوحه‌های
غرق شدگان" را یافته است، مقایسه کنید تا دریابید که تنها "غرق شده" واقعی
خود رفیق مهران است و بدین لحاظ ناچار از تحریف و دروغ‌پردازی است.

نامه سعدی نامه‌نشین به "ن ۱۰" یوخراین "مورخ سپتامبر ۱۹۱۶ است.
در این نامه، نشین درباره مقاله یوخراین خطاب به خود او چنین می‌نویسد:
"متأسفانه من نمی‌توانم بمقاله "درباره تئوری امپریالیستی دولت" را جواب
کنیم. زیرا روشن شده است که مطالب رسیده از روسیه آنقدر جای زیادی را اشغال
می‌کنند که تمامی مطالب دیگر محدود شده‌اند، و بول نیز باندازه کافی نیست. وضع
دشوار است. اما مسئله عمده این نیست. مسئله عمده برخی نواقص مقاله‌اند.

عنوان با محتویات انطباق ندارد. مقاله شامل دو بختی است که ترکیب آنها
باندازه کافی فکر نشده است: (۱) درباره دولت بطور کلی، و (۲) درباره
سرمایه‌داری دولتی و رشد آن (بویژه در آلمان). بخش دوم خوب و مفید است، اما
نه دهم آن قانونی است. ماهه توپیشنه‌ها می‌کنیم که آن را پس از تنظیرات بسیار
جزئی در یکی از گاهنامه‌های قانونی منتشر نمائی (اگر نه در لتوییز) و بوسه
آماده ایم تا هر کمکی که می‌توانیم انجام دهیم تا آن انتشار یابد." (۲۲۲) رفیق
مهران در رساله خود، قطعه فوق را تا انتهای عبارت "مسئله اصلی رساله‌های
اشکالات مقاله است" (۲۲۳) نقل کرده و از فکر بقیه مطلب که متضمن توصیه

انشین داور بر جواب مقاله در نشریات قانونی و آمادگی حزب برای ارائه هرگونه
مساعمت در انجام این امر است، اجتناب کرده است. ۱۱ بدین ترتیب از فحسوی
عبارات مثل شده نشین چنین افاده معنی می‌شود که گویا نشین کلا با جواب علنی
عقاله یوخراین مخالف بوده است و نه آنکه مقاله ویراشتمل بر مطالب قانونی
و بنا بر این قابل درج در یک نشریه قانونی تشخیص داده است. حال آنکه نشین
نه تنها با جواب علنی مقاله یوخراین مخالفتی نمی‌کند، بلکه خواهان انتشار
آن در نشریات قانونی بجای مطبوعات زیرزمینی حزبی می‌شود و آمادگی حزب
را برای هرگونه مساعدت جهت انتشار قانونی مقاله ابراز می‌دارد. بدین لحاظ
سز هنگسا که یوخراین، خلاصه‌ای از مقاله مزبور در نشریه آلمانی "یونگسند
انترناسیونال" بچاپ می‌رساند، مسنوجب هیچگونه مجازات یا تنبیه حزبی
نمی‌گردد چرا که وی هیچ ضابطه حزبی را نقض نکرده بود!

سبا بر این مشاهده می‌کنیم که رفیق مهران که ما بر اجمده "ماجرای مقاله
یوخراین" قصد داشت تا برای اثبات نظریه ناصحیح خود مبنی بر حق سانسور
گسته مرکزی در مورد مقالات مباحثاتی تاهدی آورد. (و این یگانه شاهدیست که
وی بظاهر در یتبسی از ایده "سانسور مقالات مباحثاتی" در سراسر مقاله خود
نکر کرده است). مجبور شناسکوت در ماهه دوم و سه و چهارم در یک نامه دیگر،
جسورانه تحریفاتی متوسل شونده حقیقتاً شگفتی آورد. چنین است ماجرای
"لوحه‌های غرق شدگان" از زبان یک "غرق شده"!

در خاتمه این مبحث برای آنکه "لوحه‌های غرق شدگان" "لوحه‌های غرق شدگان"
بفرائیم به ماجرای یک مقاله دیگر از یوخراین که گویا از نظر رفیق مهران دور
مانده و الا سیمای گوش و دم بریده‌ای از آن را به منشاز می‌داده اشاره نمائیم. ایس
ماجرای نامه‌نشین به یوخراین در تاریخ دسامبر ۱۹۱۳ مربوط می‌شود که در آن
نشین راجع به یکی از مقالات در باباتی از یوخراین چنین می‌نویسد: "اما در یک
قرائت دوم ما دریافتیم که بخش مربوط به اقتصاد در ندری ساگریر در محافل
حزبی بعنوان توصیه‌ای در حذف مصاحره املاک زمینداران در برنامه همیده
می‌شود. اس امر محتاج مباحثه است. چرا در حال حاضر این بخش را کنار
نگذاریم؟ ما فکر میکنیم که شما نخواهید یک مباحثه را در لحظ کمونیستی شروع
کنید. اگر ما اشتباه می‌کنیم، و تمامی خواهانستید یک مباحثه را شروع کنید، یک سطر

برایمان بنویسید: اگر شما با فشاری کنید، ما مقاله را چاپ خواهیم
کرد. . . ." (۲۲۴) این همنمونه‌ای دیگر از "توصیه‌های" نشین که با فشار اعلام
آمادگی برای مباحثه علنی (و آن هم درباره یکی از مطالبات اصلی برنامه عمل)،
در صورت تمایل یوخراین، توام است. بدینسان لوحه‌ای بر "لوحه‌های غرق
شدگان" افزوده شد!

ز- درباره ماجرای مباحثه علنی پیرامون "ترهای آوریل" - رفیق مهران
در باره مباحثات مربوط به "ترهای آوریل" چنین می‌نویسد: "یکی از جالب
ترین و مهم‌ترین نمونه‌های مباحثات حزبی در دوره مورسخت ما، مباحثاتی
است که بر سر "ترهای آوریل" نشین بصورت علنی در میان بلشویکها صورت
می‌گیرد. اما این مباحثات نمر مبنای نظریه علنی بی‌قید و شرط مباحثات
حزبی، بلکه بنابه تصمیم کمیته مرکزی حزب است که بصورت علنی صورت
می‌گیرد." (۲۲۳) وی در تائید نقطه نظر خود از مقدمه نشین بر "نامه‌های
درباره تاکتیکها" شاهده می‌آورد که در آن گفته می‌شود: "در جریان گزارشم،
من ترهای را که در شماره ۷ "برآودا" در ۷ آوریل ۱۹۱۷ منتشر شدند، قرائت
کردم. هم‌تراها هم گزارش من اختلاف نظر هائی را در میان خود بلشویکها و هیات
تحریریه "برآودا" بوجود آوردند. بعد از یک سلسله رایزنی‌ها ما متفقاً این
نتیجه رسیدیم که بهتر است اختلافاتمان را علناً مورد بحث قرار دهیم، و بدین
ترتیب برای کنفرانس سراسری حزبمان (حزب سوسیال دمکرات کارگری
روسیه، متحد شده تحت کمیته مرکزی) که باید در پتر و گراد در ۱۰ آوریل ۱۹۱۷،
بر گزار شود، مصالح فراهم بیاوریم. مطابق با این تصمیم مربوط به مباحثه
نامه‌های زیر که مدتی نیستم بر روی جامعی از ساله‌ها شد، بلکه صرفاً
می‌خواهند طرخی برای استدلال‌های اصلی باشند، که بویژه برای وظایف عملی
جنبش طبقه کارگر ضروری هستند، منتشر می‌شازم." (۲۲۵)

نگاهی اجمالی به اظهارات نشین موبد آن است که اولاً مباحثات علنی بین
بلشویکها در نشریه "برآودا" قبل از هرگونه تصمیم کمیته مرکزی آغاز شده بود
این مباحثه بی‌چوجهی از تصمیم کمیته مرکزی آغاز نشد. این نکته در عبارات
توقی الذکر نشین مشهود می‌باشد و من پائین تر به تفصیل این نکته را خواهم شگفت
ثانیا در عبارات مزبور نشین حتی یک کلمه درباره تصمیم کمیته مرکزی پیرامون
تاریخ شروع مباحثه وجود ندارد، چرا که کمیته مرکزی تنها بر مباحثه علنی کسه
پیش از "رایزنی‌ها" و شروع شده بود، صحنه‌ها است. ثالثاً کمیته مرکزی
همواره باید در مورد زمان گشایش مباحثات تصمیم‌گیری بعمل آورد. اما مباحثات
مانع از اتحاد در عمل نشود. حال آنکه در این مورد بطور اخص کمیته مرکزی زسان
گشایش مباحثات را تعیین نکرده و تنها پس از طرح بحث به "یک
رایزنی‌ها" پرداخته است و آرنجا که این مباحثه می‌توانسته تدارک کنفرانس
بیاری رساند و مانع اقدام متحد حزب نشده، بر آن مهر تائید زده است.

اکنون لازست درباره چگونگی شروع این مباحثه علنی توضیحاتی ارائه دهیم.
قبل از ورود نشین به روسیه، در اوایل ماه مارس (مارس ۱۹۱۷) هیئت تحریریه
از کان مرکزی حزب از رفقای حزبی جوانتر، مولوتف، کالسنین و امروف تشکیل
می‌شد که جمعی با حکومت موقت مخالف بودند. اما مدتی نگذشت که در تاریخ
۱۳ مارس ۱۹۱۷ کامنف، استالین و مورانف از سبیره به پتر و گراد بازگشتند و
هدایت نشریه را بدست گرفتند. آنان برخلاف اکب اولیه، از سیاست حمایت
متر و ط از حکومت موقت جانبداری کردند. کامنف یک نویسنده مجرب بود و
بوسیله کنفرانس پراگ در ۱۹۱۲، به سمت عضو تحریریه ارگان مرکزی حزب
در آن زمان ("راوچایا گازتا") برگمارده شده بود. استالین از سال ۱۹۱۲
عضو کمیته مرکزی بود و بعنوان سازمانگر حزبی در پتر و گراد جانشر
شلیابینسک شده بود. مورانف یکی از نمایندگان بلشویک در دومای چهارم
بود. بدین ترتیب اس سه نفر سزودی امور مربوط به هدایت روزنامه را از دست
شلیابینسک و همکاران جوان او گرفتند و پراودای ۱۵ مارس ۱۹۱۷ اینانیه ای
منتشر نمود که بموجب آن مورانف سمت هدایت نشریه را بعهده گرفته بود
و استالین و کامنف به هیئت تحریریه پیوسته بودند. اعضای سابق هیئت
تحریریه در پست خود ساقی ماندند، اما نفوذشان فوق العاده کاهش یافت (۲۲۶)
شیره با ترکیب جدید از سیاست حمایت متر و ط از حکومت موقت پیروی کرد

(من در بحث سعدی با تفصیل بیشتری به این نکته خواهیم پرداخت) .
 در تاریخ سوم آوریل ۱۹۱۷، لنین به راه آهن پتروگراد وارد شد - چخیدزه، رئیس شورای پتروگراد، به استقبال لنین آمده بود. او ضمن ابراز خیر مقدم به لنین، درباره "اتحاد صفوف دمکراسی در دفاع از انقلاب ما" اظهار امیدواری کرده بود. در ایستگاه راه آهن، جمعی از کارگران و سربازان حضور داشتند. بنا به گفته پیربروئه (و به نقل از ای. اچ. کار)، لنین به چخیدزه پشت کرد و خطاب به کارگران و سربازان اظهار داشت: "رفقای عزیز سربازان سلوانان و کارگران، انقلاب پیروز مندروس، پیشقراول انقلاب جهانی پرولتاریا - نیست... (۲۲۷) روز ۴ آوریل ۱۹۱۷، لنین در میتنکی بلشویکی با حضور نمایندگان کنفرانس سراسری روسیه شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد شرکت کرد و طرح اولیه تزه‌های آوریل را قرائت نمود. پس از میتینگ، زینویف بعنوان رئیس مجمع از جانب کل مجمع درخواست کرد که لنین گزارش خود را بلافاصله در یک میتینگ مشترک از نمایندگان بلشویک و منشویک که مایل به بحث درباره اتحاد حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بودند، تکرار نماید. لنین نیز به این خواسته گردن نهاد و گزارش خود را تکرار نمود. سپس در تاریخ ۷ آوریل، تزه‌های لنین زیر عنوان "وظائف پرولتاریا در انقلاب حاضر" و با مضامین شخصی وی در برارودا انتشار یافت. در این تزه‌ها، لنین تقریباً در کلیه نکات تعیین کننده، نظیر جنگ، حکومت موقت و حتی مفهوم حزب، با خط مشی اجرا شده توسط بلشویکها تا قبل از ورودش به روسیه مخالفت کرده بود. درست در فردای انتشار این تزه‌ها، پروتارووا یادداشتی از جانب هیئت تحریریه با مضامین کامنف انتشار یافت که در آن تاکید می‌شده که تزه‌ها صرفاً "عقیده شخصی" لنین محسوب می‌شوند و نتیجه می‌گردد: "تا آنجا که به طرح عمومی لنین مربوط می‌شود، این امر به نظر ما غیر قابل قبول می‌رسد، زیرا از این فرصت شروع می‌کنند که انقلاب پروتارووا را تمام شده است و بر تبدیل تئوری این انقلاب به یک انقلاب سوسیالیستی حساب می‌کنند". (۲۲۸) کامنف در این یادداشت همچنین قطعنامه‌های پیشین مصوبه حزب را خاطرنشان می‌نماید و مقاله لنین را مسافریا یا لنین قطعنامه هامسرفی می‌کند: "این قطعنامه‌ها پلاتفرم ماباقی می‌مانند که مساز آنها هم علیه نفوذ تلاش کننده "انقلابیگری تا به آخر" و هم علیه انتقاد رفیق لنین دفاع می‌نمایم". (۲۲۹) بدینسان مباحثه علنی پیش از هرگونه تصمیم کمیته مرکزی، بمنحوی تندونگانه‌ای بسوی لنین علیه خط مشی تان، هنگام حزب بلشویک در روسیه و با پاسخ کامنف به وی آغاز شد. پیربروئه در این مورد چنین می‌نویسد: "مباحثه، که بدین نحو سخن‌گوشه شده بود طی چند روز ادامه یافت. در یک سوی کامنف، رایگف، نوگین قرار داشتند که لنین آنها را به مسخره و بدون نرمش "بلشویکهای قدیمی" می‌نامید و آنها و برابیه پیوستن به تئوری انقلاب پرمنانت (مداوم) متهم می‌کردند. از سوی دیگر لنین، زینویف، بوخارین قرار داشتند. استالین بظاهر تقریباً فواریه تزه‌های لنین گردید. کنفرانس ملی در ۲۴ آوریل تشکیل شد... (۲۲۹)

بنابراین دقیقاً برخلاف آنچه رفیق مهران اظهار می‌دارد مباحثه علنی درباره "تزه‌های آوریل" نهی از تصمیم کمیته مرکزی حزب بلکه پیش از "مشورت‌های درون کمیته مرکزی" آغاز شده بود. جالبتر اینکه، این مباحثه علنی بسوی لنین و علیه کل تصمیمات متخذه پیشین حزب در روسیه شروع گردید و از خصلتی کاملاً انتقادی برخوردار بود. در نشست کمیته مرکزی نه لنین و نه کامنف، هیچکدام مورد انتقاد قرار نگرفتند، زیرا مشورت‌های درون کمیته مرکزی نیز این مباحثه را نه تنها با اتحاد عمل حزب منافی نداشت بلکه آن را برای تدارک کنفرانس مفید تشخیص داد.

"مشورت" نمودن نهایتاً تصمیم به ادامه آن گرفت. ثانیاً ماهواره گفته‌ایم که از آزادی کامل مباحثه و انتقاد بنا بر ممانعت اتحاد در عمل با شناخت این ترو تصمیم در باره شروع و خاتمه یک بحث علنی بعد کمیته مرکزی است. بنابراین در هر بحث علنی کمیته مرکزی باید اجازه شروع مباحثات را بدهد، اما وی نمی‌تواند در مباحثه بنا به ماهیت موضوع (مگر در موارد امنیتی - اطلاعاتی) جلوی بحث علنی درباره آن را بگیرد. در مورد حاضر، اما قضیه ویژه بوده است. بدین معنی که بدون کسب اجازه برای شروع مباحثات علنی از کمیته مرکزی، این بحث توسط لنین و سپس کامنف آغاز شده بود، منتهی از آنجا که این بحث قبل از کنفرانس سراسری حزب بود و مزاح عمل متحد حزب نبود، متوقف نگردد.

ح - ماجرای انضباط شکنی کامنف و زینویف در جریان تدارک برای قیام و جعلیات فضل فروشان رفیق مهران. من پیشتر در مقاله "مبارزه ایدئولوژیک علنی و اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای" به اقدام کامنف و زینویف در "لودان" موعده قیام، درست در آستانه قیام اکتبر رجوع نموده ام و سپس چنین اظهار داشته‌ام، "چنانکه میدانیم، لنین پس از این اقدام خواهان اخراج کامنف و زینویف شد. این درخواست پذیرفته نشد. اما دلیل لنین برای طرح تقاضای اخراج کدام بوده است؟ ای. اچ. کار مورخ متخصص بورژوا که به هیچ وجه نریز...

بلشویسم سروکار ندارد، اما تا حدودی از "وجدان علمی" برخوردار است، باز رجوع به اسناد حزب بلشویک در این مورد چنین اظهار می‌دارد: "جرمی که بر منبای آن کامنف و زینویف در آستانه انقلاب به اخراج تحمید شده بودند، این نبود که آنان عقاید مخالف خود را در مباحثات کمیته مرکزی قبل از تصمیم گیری ابراز داشته بودند، بلکه این بود که آنها مانع آشکارا به سرپیچی از تصمیم مبادرت کردند که اکثریت مرکزی بر علیه آنها رای داده بود". کامنف و زینویف طی فاصله آوریل تا اکتبر ۱۹۱۷ حول نحوه برخورد با حکومت موقت و قیام مسلحانه در نشریات حزب علناً لنین به محالده بر داخندند و این امر به هیچ وجه مورد اعتراض لنین نبود. آنچه مورد اعتراض لنین بود، این نکته بود که پس از اتخاذ تصمیم کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه و درست در آستانه اقدام قیام، آتسان از دستورات حزب سرپیچی کردند و با "لودان" موعده قیام برای ممانعت از اقدام متحد حزب تلاش نمودند. لنین در اینحالی از همان منطقی پیروی می‌کند که پیشتر در مقاله آزادی انتقاد و اتحاد در عمل ملاحظه کردیم". (۲۳۱) رفیق مهران با دیدن این عبارات ظاهراً سخت برآشفته شده است و ضمن متهم نمودن من به "تحریف آشکار و اقعیت‌های تاریخی"، فضل فروشان مدعی گردیده است که: "در این چند سطر، واقعیت‌های تاریخی آنچنان تحریف شده اند که هر کس آشنائی مختصری با تاریخ حزب بلشویک داشته باشد، از جسارت رفیق بابا اعلی در تحریف تاریخی کمی خورد: اولاً کامنف و زینویف درباره نحوه برخورد با "حکومت موقت" طی فاصله آوریل تا اکتبر، در مقال نقطه نظر لنین قسار نداشتند. زینویف لا اقل از کنفرانس هفتم حزب شعار "هم قدرت به شوراهای را پذیرفت و کامنف نیز درباره برخورد با حکومت موقت در تمام این دوره لنین مخالف نبود. ثانیاً زینویف و کامنف نمی‌توانستند در تمام دوره آوریل تا اکتبر بر سر قیام مسلحانه با لنین مجادله داشته باشند. باین دلیل که در تمام این مدت خود لنین نیز شعار قیام مسلحانه را مطرح نمی‌کرد بلکه او در سه ماه اول ضمن اینکه صراحتاً می‌گفت که حکومت موقت باید سرنگون شود ولی تأکیدی کرد که ای کار نمی‌تواند "بشیوه معمول" صورت بگیرد. ثالثاً و مهمتر از همه، بر سر قیام مسلحانه، در نشریات حزب علناً "بین لنین و کامنف و زینویف مباحثه‌ای صورت نگرفت". (۲۳۲)

مشکل رفیق مهران این است که "آشنائی مختصری با تاریخ حزب بلشویک دارد" و منبای این آشنائی وی نیز همان "تاریخ مختصر حزب بلشویک" استالین بوده است و بنا بر این عجیب نیست اگر وی چنین مبعلماتی را سرهم بندی کرده است. منتهی نکته بدید در مورد این رفیق آن است که وی قادر است هم "نیا موخته‌های" خود را با ژست عالمانه و بالفاظی فضل فروشانه ادعا نماید و بگذارد یکایک دعای ویرانگری کنیم. (۲۳۳)

ادعای اول وی آن است که "کامنف و زینویف درباره نحوه برخورد با "حکومت موقت" طی فاصله آوریل تا اکتبر، در مقال نقطه نظر لنین قسار

نداشتند. زینویف لااقل از کنفرانس هفتم حزب، شعار " همه قدرت به شوراه" را پذیرفت و کامنف نیز درباره برخورد با حکومت موقت در تمام این دوره بالنسب مخالف نبود. آیا این صحیح است؟ نه به هیچوجه! چرا؟

زیرا اولاً کامنف پس از بازگشت لنین به روسیه در ۳ آوریل ۱۹۱۷ مخالفت خود را با تزهاری مطرح از جانب لنین در ۸ آوریل اعلام داشت و متعاقباً نیز این تزهاری را پذیرفت. ثانیاً دانشمند محترم مک و اقمه " بسیار بسیار کوچک" را از قلم انداخته است و آن واقعه " کنفرانس دمکراتیک" است که طی آن نه تنها کامنف بلکه همچنین زینویف که پس از بازگشت لنین به تزهاری وی گرویده بسود، مجدداً در مقابل شعار " همه قدرت به دست شوراه" قرار گرفتند و دیدگاه کامنف بهنگام برگزاری این کنفرانس، در کمیته مرکزی اکثریت را حاشی بود و تنها با تهدید لنین به استعفاء موضع کمیته مرکزی تسخیر کرد. ثالثاً در ادامه همین خط -

مشی (یعنی کرایشی که در مارس، آوریل و مئی در سپتامبر ۱۹۱۷ - بافت، زینویف و کامنف با اقدام به قیام مسلحانه مخالفت نمودند - توضیح مختصری درباره این وقایع ضروریست - شارل بتلهایم راجع به " مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی در بین حزب بلشویک فوریه و اکتبر ۱۹۱۷" چنین می گوید: " طی فوریه و اکتبر، دو خط مشی در درون حزب بلشویک خود را بیان نمودند. در ابتدا، یعنی قبل از بازگشت لنین از مهاجرت، خط مشی حمایت از حکومت موقت ظاهر شده بود. در حالیکه لنین از فرمول، مبارزه انقلابی علیه بورژوازی و امتناع از جنگیدن تحت فرامین آن جانبداری میکرد، بخشی از رهبران بلشویک مدافع حمایت مشروط از حکومت موقت بودند. این مشی " دفاع طلبانه" از تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۱۷ بوسیله روزنامه پراودا که زیر نظر کامنف و استالین انتشار می یافت، تبلیغ می شد. در اولیسن شماره پراودا که تحت این رهبری جدید ظاهر شد، استالین اظهار داشت: " از دستاوردهای (انقلاب - مترجم) با توجه به واژگونی نهائی قوای کهن و پیشرفت انقلاب روسیه به جلوه دفاع کنید. " در پراودای روز بعد، ۱۵ مارس، کامنف از موضع " دفاع طلبانه" سازم آشکارتری جانبداری می کند، در ۱۶ مارس استالین پیشنهاد می کند که " بر حکومت موقت فشار بیاوریم تا آن موافقت خود را برای گشایش نوری مذاکرات صلح اعلام نماید. " این موضع - عیناً با موضع منشویکی " اعمال فشار بر بورژوازی از پشت سر " انطباق داشت و هیچ ربطی به موضع بلشویکی مبنی بر هدایت و پیشگامی حزب در قبال توده ها نداشت. بازگشت لنین به روسیه در ۳ آوریل ۱۹۱۷ این امکان را فراهم نمود که مشی انقلابی که بوسیله او مدافعه می شد تدریج پیروز شود، هر چند نه بدون مقابله با مقاومتها، کامنف، بویژه در فرادای انتشار تزهاری آوریل لنین که سه در چهارچوب چشم انداز انقلاب پرولتری واقع می شد، همچنان به بیان این مطلب ادامه داد که: " تا آنجا که به مجموعه نقشه لنین مربوط می شود، این نقشه به نظر ما غیر قابل قبول است، زیرا از این اصل حرکت می کند که انقلاب بورژوازی خاتمه یافته و باید این انقلاب را توجیه یک انقلاب سوسیالیستی متحول نمود. " کامنف به سرعت در حزب منفرد شد، اما استالین و زینویف به تزهاری لنین - گرویدند. معنای پیروزی مشی انقلابی هنوز کامل نبود. در سپتامبر ۱۹۱۷، اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک به شرکت در " کنفرانس دمکراتیک" رای داد که کنفرانسی که در خارج از شوراهات تشکیل شده بود، حال آنکه لنین از شعار " همه قدرت به شوراه" جانبداری می کرد. فقط تهدید لنین به استعفاء از کمیته مرکزی سبب شد تا کمیته مرکزی در تصمیم خود تجدینظر نماید. پس از مدت کوتاهی لنین از کمیته مرکزی تقاضای تدارک قیام را نمود. او از اکثریتی باده رای غلبه آرای، آرا، زینویف و کامنف، برخوردار شد. " (۲۳۲) ملاحظه میکنید که " اطلاعات مختصر" بتلهایم نیز موبد اظهارات ما با بزم رفیق مهران " تحریفات آشکار" ماست. حال آنکه رفیق مهران با آن " اطلاعات وسیع" خود، چیزی درباره موضع کامنف پس از کنفرانس آوریل و موضع زینویف و کامنف (اکثریت کمیته مرکزی حزب بلشویک) درباره کنفرانس دمکراتیک در سپتامبر ۱۹۱۷ ننشده است! گویا چنین کنفرانسی اصلاً وجود نداشته و گویا اشاره به " فاصله آوریل - اکتبر" چیزی بجز وقایع دوره آوریل، سپتامبر و اکتبر را در بر می گیرد؟! ای اح کار نیر که ایضا از " اطلاعات مختصری" درباره

تاریخ حزب بلشویک برخوردار است، به اهمیت این کنفرانس دمکراتیک اشاره می کند. اومی نویسنده، " رویداد عمده اوت ۱۹۱۷ یک " کنفرانس دولتی " سر اسر حزبی بود که بوسیله مرکزی در مسکو منعقد شد تا درباره وضعیت ملت نظر خود را ارائه دهد. این کنفرانس که با بیش از ۲۰۰۰ نماینده از مجموعه ای از نهادها و سازمانهای عمومی تشکیل شده بود، یک شکست مفتوحانه پرسرو صدایی بود. این واقعه، در اوایل تلاش با تلاش به یک کودتای نظامی دست راستی - شورشی کورنیلیوف - در این دوره دنبال شد. هر چند توسط سدون و اردگردن ضربه بسا شکست رسوائی آور و بر او شد، اما از خطر رادرتامی احزاب و گروه های چپ کشید. حتی لنین به منشویکها و اس - اراها پیشنهاد سازش کرده، بلشویکها از شوراهای حمایت خواهند کرد اگر آنها نیز بزنوبه خود سرانجام از احزاب - بورژوا بگسلند. اما این به چیزی نیانجامید. منشویکها و اس - اراها یک " کنفرانس دمکراتیک" منعقد کردند تا با " کنفرانس دولتی" در مسکو رقابت کند، و این یک " شورای جمهوری" (اصطلاح " پیش پارلمان" اس وجود آورده که ستواند خلا، را تأییدگزاری مجلس موسسان پر نماید. در این هنگام ستاره بلشویکها به سرعت در حال عروج بود. پس از واقعه کورنیلیوف، بلشویکها اکثریت را در شوراهای بطر و گراد و مسکو احراز نمودند. ۱۰۰۰ اولین واکنش لنین احیای شعار " همه قدرت به شوراه" بود. این کار در مقاله ای که در نیمه اول سپتامبر نوشته شد و در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۷ در رابوچییه پوت انتشار یافت، انجام شد. سپس در ۱۲، ۱۳، ۱۴ سپتامبر، لنین که هر چه بیشتر و بیشتر در بازگشت اخباری خسود بی میر شده بود، دو نامه مخفیانه متوالی به کمیته مرکزی حزب نوشت و شرایط را برای تسخیر مسلحانه قدرت بوسیله بلشویکها آماده اعلام نمود. تروتسکی که در نیمه سپتامبر از زندان آزاد شده بود، به ریاست شورای بطر و گراد انتخاب شد، شورش که به کانون اصلی رزمندگی بلشویک تبدیل شد. در اسرامه بعد بنبرد بر سر تزهاری آوریل در یک چهارچوب جدید تکرار شد. اولین تصادم در کمیته مرکزی بر سر شرکت در " کنفرانس دمکراتیک" که کامنف و او یک - ف از آن حمایت می کردند و تروتسکی و استالین خواهان تحریم آن بودند، بود. پیوست - تصمیم منع شرکت گرفته شد و این تصمیم بوسیله لنین که از موضع تروتسکی تحسین نموده شد، مورد اعتراض واقع شد. پس از آن بلشویکها در اولین میتینگ " پیش پارلمان" از آن خارج شدند و تروتسکی بیانیه عدم شرکت را تهیه کرد. (۲۳۵) این هم قضاوت ای اح کار! گویا هیچکدام از آنان فرصت تلمذ در مکتب " دانشمند محترم" رفیق مهران را نداشته اند.

اکنون به دعاوی دوم و سوم رفیق مهران بپردازیم. رفیق مهران مدعیست که " ثانیاً زینویف و کامنف نمی توانستند در تمام دوره آوریل تا اکتبر بر سر قیام مسلحانه بالنسب، مجادله داشته باشند، باین دلیل که در تمام این مدت خسود لنین نیز شعار مسلحانه را مطرح نمی کرد. ثالثاً و مهمتر از همه بر سر قیام مسلحانه " در نشریات حزب علناً" بین لنین و کامنف و زینویف مباحثه ای صورت نگرفت. " تا آنجا که " ثانیاً" احتجاجات رفیق مهران مربوط میشود، باید بگوئیم که زبان شناس محترم عمداً قید زمانی " طی فاصله آوریل تا اکتبر ۱۹۱۷" را با قید زمانی " تمام دوره آوریل تا اکتبر" تسویش نموده است تا این نظر سفیهانه را سه من نیست. دهنگه گویا من مدعی شده ام در تمام دوره آوریل تا اکتبر بر سر قیام مسلحانه در حزب بلشویک بحث علنی بوده است! حال آنکه من صرفاً محدود به زمانی (" طی فاصله" که مباحثات بر سر دو ساله: حکومت موقت و قیام مسلحانه طی آن انجام شده است، اشاره نموده ام و به هیچوجه تاریخ دقیق ایسی مباحثات را قید نکرده ام.

اما " ثالثاً" احتجاجات رفیق مهران که از نظر او " مهمتر از همه" قلمداد شده، نشان از بی اطلاعی کامل وی از مجادلات مربوط به قیام مسلحانه دارد. او مدعیست که سر سر " قیام مسلحانه" در نشریات حزب علناً بین لنین و کامنف و زینویف مباحثه ای صورت نگرفت. برای رد ادعای وی کافیست به مقاله زینویف تحت عنوان " آنچه نباید انجام شود" مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۱۷ مندرج در نشریه پراودا که آن هنگام زیر نظر استالین انتشار می یافت، اشاره نما یم که طی آن وی به واقعه کمون پاریس اشاره نمود و به حزب علیه هرگونه اقدام منطوق صرف قدرت از طریق زور و بطور نارسی هشدار داد. این مقاله در مجادله

دیدگاه لنین تنظیم عجم بود که شرایط را برای تصرف قدرت آماده می دانست . علاوه بر این باید از مباحثات پیرامون شرکت یا تحریم کنفرانس دمکراتیک نام برد که مستقیماً به مسئله تصرف قدرت و قیام مربوط می شد .

رفیق مهران که گویا از این مباحثات هیچ چیز نشنیده است به نقل عبارتی از لنین دست زده است که جعلی بتمیعه دوم سپتامبر مربوط می شود ، یعنی دوره ای که سرانجام در کمیته مرکزی بر سر موعد قیام تصمیم گیری بعمل می آید محال آنکه تصمیم گیری درباره قیام سه مرحله را طی کرده است : الف) طی فاصله آوریل - ژوئیه ۱۹۱۷ ، نظر حزب بلشویک بر عدم توسل به قهر و قیام مسلحانه بمنظور سرنگونی حکومت موقت بود . سیاست حزب در این دوره " توضیح صورانه " و القای " بی اعتمادی نسبت به حکومت " در وسیعترین توده ها بود . ب) از نیمه ماه اوت (پس از اعتصاب در مسکو) ، لنین ضرورت تدارک قیام را مطرح نمود و این با موضوعی که حزب هنوز در ژوئیه ۱۹۱۷ مطرح می کرد ، منافرت داشت و یک تغییر مهم در سیاست حزب محسوب می شد . این مباحثه بویژه هنگام مطرح مسئله شرکت یا تحریم کنفرانس دمکراتیک حدت یافت . مباحثه حول مسئله اخیر مستقیماً به مسئله قیام مربوط می گردید . نقطه نظر لنین با مقاومت زینوویف کامنف و اکثریت کمیته مرکزی روبرو شد . ج) از نیمه دوم سپتامبر ۱۹۱۷ تلاشهای بی وقفه و منظمی از جانب لنین برای جلب نظر کمیته مرکزی به تحریم کنفرانس دمکراتیک (" پیش پارلمان ") و توسل به قیام صورت گرفت که سرانجام به نتیجه رسید . اما پس از اخذ تصمیم کمیته مرکزی درباره قیام مسلحانه کامنف و زینوویف با درج اظهاریه های در نشریه نواپاویژن (این نشریه به سردبیری سوخانف ، منشویک چاپ منتشر می شد . همسر وی یک بلشویک بود و تصمیم کمیته مرکزی درباره قیام در خانه زن سوخانف در ۲۲ اکتبر - از ساعت شصت تا آخر شب - اخذ شد ، در این جلسه از ۱۱ عضو کمیته مرکزی تنها ۱ نفر شرکت کرده بودند) (۲۳۶) مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۱۷ با ابراز مخالفت علیه توسل به قیام ، " موعد قیام " را رد دادند . تروتسکی بلافاصله اظهارات کامنف و زینوویف را تکذیب می کند و لنین در رابوچی پست (پروادای جدید) مقاله ای در مجادله با مخالفین قیام می نویسد ، بی آنکه از زینوویف و کامنف نام ببرد .

رفیق مهران که گویا در باره این مراحل تحول موضع گیری درباره قیام مسلحانه و بویژه مرحله دوم چیزی نشنیده ، سادگی آن را انکار می کند . در این مورد نکات مستفاد از اظهارات یک مورخ " بی اطلاع دیگر " یعنی پیر وروشنه روح نمایش می دهد در بند مربوط به " مسئله قیام " می نویسد : " لنین پس از بازگشت از فنلاند ، خیلی سریع دریافت که وضعیت تغییر کرده است : اودر ۲ سپتامبر ، در یک طرح قطعنامه از " گردباد سریع باور نکردنی " سخن می گوید که همراه با آن وقایع سپری می شوند . او می نویسد که همه گوشه های بلشویکها باید " متوجه عقب نیفتادن از حوادث باشد منحویکه بتوانند به بهترین وجهی کارگران و زحمتکشان را روشن نماید " . او فکر می کند که " وضعیت بحرانی سناچار طریقه کارگزاران ، تا بدانکه هنگام فاجعه آمر - به وضعی هدایت می نماید ، که در آنجا در نتیجه حوادثی که سه او بستگی ندارد ، او مجبور خواهد شد بایک نبرد تعیین کننده سابوروازی فنلاند قلابی روبرو شود و قدرت را تسخیر کند " . اودر ۱۲ سپتامبر حدس می زند که لحظه فرارسیده است : او به کمیته مرکزی دو نامه ارسال می دارد که در نشست ۱۵ سپتامبر آن مورد بحث قرار گیرد . " بلشویکها با احراز اکثریت در شوراهای دویایتخت می توانند و بایست قدرت را بدست گیرند " . او به کمیته مرکزی فشار می آورد تا مسئله را به بحث مرجعی بگذارند که کنگره آن محسوب می شد : مجمع نمایندگان کنفرانس دمکراتیک " مدعی متفق همه آنان که با کارگران و سربازان و باتوجه به ماتم اساس دارند " . او اظهار می دارد که " تاریخ ما را نخواهد بخشید ، اگر از هم اکنون قدرت را بدست نگیریم " . بلشویکها باید برنامه خودتان ، بر نامه کارگران و دهقانان روسیه ، را در کنفرانس دمکراتیک معرفی نمایند . پس " همه فراکسیونهای حاضر در کارخانه ها و در یادگانها را پیش کشند " . هنگامیکه آنها مترجم شدند ، " ما حتی خواهیم توانست درباره لحظه ای که قیام با آغاز شود تفاوت نمانیم " اما همان فاصله ای که در آوریل لنین و اکثریت دیگر رهبران بلشویک حسنا

می کرد ، وجود داشت . در تاریخ ۳۰ اوت ، پرواداکه بوسیله استالین هدایت می شد ، مقاله ای از زینوویف با عنوان " آنچه نباید انجام شود " انتشار داد . او سر نوشت کمون پاریس را یادآوری می کرد و علیه هرگونه اقدامی بر تصرف قدرت بوسیله قهر و نارس هشدار می داد . این حتی موضع حزب در ژوئیه بود ، اما لنین چنین ارزیابی می کند که وضعیت عمیقاً تغییر یافته است . محظوظانه های وی کمیته مرکزی را متقاعد نمی کند . کامنف علیه پیش نهادات لنین اظهار نظر می کند و تقاضای نمایندگی حزب باید علیه هرگونه اقدام به قیام موضع گیری کند . تروتسکی ، شخصاً مدافع قیام است ، اما فکر می کند که این مسئله باید به تصمیم کنگره میان - روسیه شوراهان سپرده شود . سرانجام اکثریت کمیته مرکزی از کامنف که پیش نهاد می کرد نامه های لنین را بسوزاند و دوباره و با ساختن نهنند ، پیروی می کند . از این هنگام لنین و از بنبردمی شود . او می دانند که اندازه کافی اسمیلا ، که ریاست شورای منطقه ای ارتش ، ناویان و کارگران فنلاند را برهنده دارد مستقاع کرده است : او همراه با وی علیه اکثریت کمیته مرکزی توطئه می کند ، از آن برای " تبلیغ در نزد حزب " در پترزبورگ و کراسنوا استفاده می کند ، همراه با وی متنوعترین نقشه ها را برای شروع قیام پیش بینی می نماید . او کمیته مرکزی را با نامه های تند و تیز بمباران می کند ، " اگر " و " تزلزلات " رهبران را محکوم می نماید . کمیته مرکزی با اکثریتی ناچیز ، ۹ رأی علیه او می تصمیم می گیرد تا از تروتسکی و استالین که تحریم پیش خیار لمان و خروج از کنفرانس دمکراتیک را پیش نهاد می کردند پیروی نماید . اما فکر می کند که مخالف قیام کنفرانس دمکراتیک ، از رایکوف و کامنف که مخالف قیام بودند مدافع شرکت در پترزبورگ می باشد . تروتسکی بوفند پیروی کرد . لنین در ۲۳ سپتامبر به کمیته مرکزی می نویسد : " تروتسکی مدافع تحریم بود . بر او و رفیق تروتسکی (که تحریم بوسیله فراکسیون بلشویک کنفرانس دمکراتیک پس از ده می شود . زنده باد تحریم !) او به کنفرانس فوق العاده حزب راجع به مسئله تحریم یادآوری می نماید که حزب نمی تواند هیچ وجه تصمیم شرکت را بپذیرد : " بایست توده ها را به بحث درباره مسئله فراخواند . باید که کارگران آگاه امروز را در دست خود گیرند و مساحه شان را دامن زنده و بر " مراکز رهبران " فشار وارد آورند . در ۲۹ سپتامبر ، او به کمیته مرکزی می نویسد که نمی تواند بسبب دیدن که نامه های بی جواب باقی بمانند و حتی کمتر از آن می تواند بپذیرد که پروادا مقاله اش را سانسور کند ، امری که او متاسفانه " یک کنایه ظریف به ذهن بندویک دعوت به کناره گیری " تلقی می کند (اصطلاح " همن بند " بویژه قابل توجه رفیق مهران است - بیا علی) . او می نویسد : " من باید استعفا بدم رابه کمیته مرکزی تقدیم نمایم ، کاری که می کنم ، در حالیکه حق تبلیغ در مغسوف حزب و در کنگره حزب را برای خود محفوظ می دارم . زیرا اعتقاد عمیق من این است که اگر ما برای کنگره شوراهامبرکنیم و گذاریم فرصت فوراً از جنگ ما برود ، ما موجب از بین رفتن انقلاب می شویم " . او در اول اکتبر همین اتهام را تکرار می کند : " سرکردن یک جنایت است " . اکثریت کمیته مرکزی دچار تردید می شود ، دست می گردد و تصمیم می گیرد تا از لنین بخواند که مخفیانه است منظور بحث با وی درباره مسئله قیام ، به بطور و گرا سفر کنند . در روزهای که متعاقباً سپری می شود ، وضعیت در داخل حزب تسفیری می کند : تروتسکی موفق می شود که فراکسیون نمایندگان بلشویک به پیش - پارلمان را متقاعد کند که بی از یک سبانه جنگ در جلسه گشایش ، آنرا تحریم کنند . آنها پس از آنکه این علامت را به نام خود اعلام می نمایند ، سالی راترک می کنند : " انقسلاب در خطر است ! تمام قدرت به شوراها " . بلشویکهای مسکو ، با مدای لومسوف ، تصمیم قیام را اعلام می کنند . در ۱۹ اکتبر سبانه تصمیم شورای بطور و گرا در کمیته نظامی انقلابی را تشکیل می دهند که فرماندهی عالی قیام خواهد بود . اکثر لنین که تسفیر قیام داده وسیل خود را تراشیده است ، در پترزبورگ را دست ماشور بحث می کند و سرانجام با ده های علسه دورای ، قطعنامه ای به منع قیام از تصویب می گذارند که " همه سازمانهای حزب رابه بررسی و تصمیم گیری درباره کلبه مسائل عملی ، مطابق با این دستور العمل " فرامی خواند . دو مخالف زینوویف و کامنف هستند ، که از فردای روز بعد ، از طریق " نامه ای درباره لحظه حاضر " خطاب به سازمانهای اصلی حزب ، درباره تصمیم کمیته مرکزی تجدیدنظر

می‌طلبند ۱۷۰۰۰ اکتبر روزنامه‌منشویکی نوایاژیزن که بوسیله ماکسیم گورکسی هدایت می‌شود با اطلاعاتی پیرامون "نامه‌های درباره لحظه حاضر" انتشار می‌دهد. روز بعد، در حالیکه در مرحله شورای پتر و گراد موسسه اسمولنی، در حال برگزاری یک کنفرانس غیرقانونی از نمایندگان گردان‌های است که بمنظور تجمع نیروهای نظامی قیام است، زینویف و کامنف به نشریه گورکی پاسخ می‌دهند و یکبار دیگر علنا دلیل خود را علیه قیام تشریح می‌نمایند، در عین حال با یک اشاره دوپهلوا بر ازمی دارنکه حزب هنوز درباره این مسئله تصمیم‌گیری نکرده است. بی‌انضباطی شدید است. ۱۰۰۰ نفر طی دو نامه شدیداً واکنش نشان می‌دهند. یکی از نامه‌ها خطاب به تمام اعضای حزب است، دیگری خطاب به کمیته مرکزی، او زینویف و کامنف را "اعتصاب شکن" می‌نامد و خواهان اخراج آنان از حزب می‌شود. سپس او به رابوچیه پیوت - پراودای جدید - مقاله‌ای می‌فرستد که به مجادله حادی با مخالفین قیام اختصاص داشت، بی‌آنکه از کامنف و زینویف نام برسد. تروتسکی به تکذیب تصمیم قیام مبادرت می‌ورزد، زینویف و کامنف از این بیانیه برای مخفی نمودن رفتارشان استفاده می‌کنند. (۲۳۷)

من عمداً این توضیحات مفصل را از جانب بیرونه درباره "مسئله قیام" نقل کرده‌ام تا مراحل بحث درباره قیام مسلحانه برای خواننده واضح گردد. چنانکه از این داده‌ها (و آثار لنین که ذیلاً نقل خواهد شد) استفاده می‌شود، ساحت در باره لزوم بی‌اعتمادی و تصرف قهرآمیز قدرت بوسیله پرولتا ریا از نیمه‌ماه اوت تا اکتبر پس از اعتصاب کارگران در مسکو (نیمه اوت)، واقعه کورنیلیوف و شکست آن (اواخر اوت)، تشکیل اکثریت بلشویکی در شوراهای دوبایخت و برگزاری کنفرانس دمکراتیک (سپتامبر) مطرح بود. چرا "نیمه‌ماه اوت" و نه قبل از آن؟ زیرا اعتصاب مسکو در ۱۲ اوت ۱۹۱۷ اثبات کرد که کارگران فعال حامی بلشویک‌ها هستند، هرچنگه اس‌ا را در انتخابات دوما اکثریت را احراز نمودند این وضعیت بسیار مشابه وضعیت پتر و گراد قبل از ۳ ژوئیه ۱۹۱۷ بود. اما تفاوت عظیمی بین وضعیت در آن زمان و وضعیت موجود در نیمه‌ماه اوت ۱۹۱۷ وجود داشت. زیرا در آن موقع پتر و گراد بلحاظ نظامی قادر به تسخیر قدرت نبودند حتی اگر قدرت را بدست می‌گرفت، قادر به حفظ قدرت بلحاظ سیاسی نبودند. زیرا ترس‌های و شرکا، هنوز به سطح حمایت از قصابی تنزل نیافته بودند. از این رو در آن زمان یعنی در ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، در پتر و گراد، شعار تسخیر قدرت ناصحیح بود. در آن هنگام حتی بلشویک‌ها نمی‌توانستند نحوی آگاهانه سبب ترس‌های و شرکا، بعنوان فندانقلاب رفتار کنند. در آن موقع همه سربازان و نه کارگران از تجربه‌های گه‌می‌ماه ژوئیه بدست آورند، سرخوردار نبودند. اما در نیمه‌ماه اوت وضعیت کاملاً تغییر یافته بود و مسئله تصرف قدرت کاملاً می‌توانست در نتیجه بروز یک جنبش خودانگیخته در مسکو مطرح گردد. لنین در بزرگ‌ترین مقالات به تشریح این وضعیت جدید، تفاوت آن با ماه ژوئیه و لزوم تغییر سیاست حزب درباره شعار تصرف قدرت پرداخته است. بسیاری نمونه می‌توان به مقاله اوت تحت عنوان "شایعات درباره یک توطئه" به تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۱۷ ارجوع کرد.

لنن در این مقاله سه افشای اظهارات مندرج در نوایاژیزن شماره ۱۰۲ مورخ ۱۲ اوت ۱۹۱۷ مبنی بر شایعه حرکت دسته‌های قزاق به سمت مسکو و احتمال کودتای فدانقلابی علیه "حکومت موقت" می‌پردازد. بنا بر اطلاعات روزنامه منشویکی نوایاژیزن مقامات نظامی این خبر را به شورای نمایندگان سربازان و کارگران مسکو اطلاع داده و در همکاری با "اعضای کمیته اجرائی مرکزی" (یعنی منشویک‌ها و اس‌ا) اقداماتی بمنظور مطلع نمودن سربازان درباره لزوم دفاع از شهر و غیره بعمل آورده بودند. در عین حال خبر حاکمی از آن بود که "بلشویک‌های مسکو" نیز برای شرکت در این تدارکات دعوت بعمل آمده‌است، سوژه از آن جهت که آنها نیز در بسیاری از واحدهای نظامی دینفونند. لنین در پاسخ به این اظهارات نخست خلعت قلابی و ساختگی شایعه افشامی‌کنند و مدعی می‌شود که این شایعات مالاخص از جانب منشویک‌ها و اس‌ا را هاجن می‌گردند تا حمایت منشویک‌ها از حکومت موقت با اصطلاح "انقلابی" (که گویسا آماج حملات فدانقلاب است و خودش انقلاب را نمایندگی می‌کند) را توجیه نماید. سپس وی به توضیح سیاست بلشویک‌ها در صورت وقوع یک کودتای

فدانقلابی می‌پردازد و می‌گوید تحت آن شرایط بلشویک‌ها بدون هرگونه ائتلاف سیاسی با حکومت موقت، منشویک‌ها و اس‌ا را هاجن دفاع از حکومت موقت (که خودارگانی فدانقلابیست) به دفاع از انقلاب در برابر کودتا خواهند پذیرد. وی این حالت را با مبارزه بلشویک‌ها علیه ترانسیم مقایسه می‌کند که بدون هرگونه ائتلاف با کادتها انجام گرفت. لنین ضمانت اصلی پیروزی انقلاب را در آن برهه، جدائی و تحریم منشویک‌ها و اس‌ا را هاجن تحریم کادتها می‌پندارد. از تجربه ۱۹۰۵ بحساب می‌آورد و ضمن یادآوری محوبات کنگره ششم مبنی بر پیوستن قطعی منشویک‌ها به صفوف دشمنان پرولتا ریا، خاطر نشان می‌شود که اگر بلشویک‌ها سی در هر نقطه (و بالاخص در مسکو) تحت عنوان مقابله با کودتاست به ائتلاف با منشویک‌ها زده باشند، باید بی‌درنگ از حزب اخراج شوند.

در خاتمه این مقاله، لنین یادداشتی خطاب به کمیته مرکزی تهیه می‌نماید که در آن تشکیل کمیسیون تحقیقی برای بررسی صحت و سقم خبیر ائتلاف بلشویک‌ها در مسکو را مطلقاً ضروری تشخیص می‌دهد. او اهمیت تشکیل این کمیسیون را آسانه از جهت تنبیه بلشویک‌های خاطی یا تمحیر اشتباهاتشان، بلکه از حیث "منافع حیاتی جنبش آتی" متکرمی‌گردد. در این مورد وی به تشریح تفاوت اساسی وضعیت پتر و گراد در ژوئیه و شرایط حاکم در نیمه‌ماه اوت ۱۹۱۷ می‌پردازد و لزوم تجدین نظر کمیته مرکزی را درباره شعار تصرف قدرت عنوان می‌نماید. لنین می‌نویسد: "من تقاضای کنم که این مقاله بعنوان گزارش من به کمیته مرکزی تلقی شود، با این پیشنهاد اضافی که کمیته مرکزی دستور یک بازرسی رسمی، همراه با مشارکت رفقای مسکوئی که اغنای کمیته مرکزی نیستند، بدهد تا این نکته را بررسی نماید که آیا بلشویک‌ها دارای هرگونه نهان‌شترکی با دفاع طلبان بر این پایه بوده‌اند، آیا هیچ‌گونه بلوک یا توافق وجود داشته‌است، درباره چه چیزی بوده‌است و غیره. زیرا اکنون می‌آزمیند که مسکو پس از اعتصاب، پس از ۳ ژوئیه، این مسکواست که اهمیت یک مرکز را بدست آورده یا دارا بدست می‌آورد. کاملاً ممکن است که یک جنبش مشابه (جنبش - مترجم) ۳ ژوئیه در این مرکز وسیع پرولتری، که وسیع‌تر از پتر و گراد است، گسترش یابد. در آن زمان وظیفه در پتر و گراد این بود که جنبش خلعت مسالمت‌آمیز و سازمان‌یافته داده شود. آن یک شعار صحیح بود. وظیفه‌ای که اکنون در مسکو در مقابل ماقاردار در کاملاً متفاوت است، شعار قبلی مطلقاً ناصحیح است. وظیفه ما امروز عبارتست از تصرف قدرت و اعلام خودمان بعنوان حکومت به نام صلح، زمین برای دهقانان، و انعقاد مجلس موسسان در موعده مقرر از طریق توافق با دهقانان در نواحی مختلف، غیره. کاملاً ممکن است که چنین جنبشی در نتیجه بیکاری، قحطی، یک اعتصاب راه‌آهن، یک نابسامانی اقتصادی و غیره شروع شود. فوق‌العاده مهم است که انفرادی "در دیده‌بانی" در مسکو وجود داشته باشد که به راست تلفزند که بلوک بنا منشویک‌ها تشکیل ندهند، و کسانی که در صورت (بروز - مترجم) یک جنبش، وظائف جدید، شعار جدید تصرف قدرت، طرق و وسایل نوین دستبازی بدان را خواهند فهمید. این دلیلی است که "بازرسی" در مورد بلوک و سایر بلشویک‌های مسکو تشکیل داده‌اند، اگر چنین چیزی بوده باشد، و سرکناری آنها را نه صرفاً با خطر انضباط نه صرفاً با خطر رفع اشتباهی که هم‌اکنون مرتکب شده‌اند، بلکه برای نیازهای حیاتی جنبش آتی ضروری می‌نماید. اعتصاب مسکو در ۱۲ اوت اثبات کرد که کارگران فعال از بلشویک‌ها حمایت می‌کنند، هرچنگه اس‌ا را هاجن انتخابات دوما اکثریت را احراز کردند. این خیلی به وضعیت پتر و گراد قبل از ۳ ژوئیه ۱۹۱۷ شایهت دارد. اما تفاوت عظیمی بین وضعیت آن هنگام و اکنون وجود دارد. زیرا در آن زمان پتر و گراد حتی بلحاظ فیزیکی نمی‌توانست قدرت را بدست گیرد و اگر چنین کرده بود نمی‌توانست قدرت را بلحاظ سیاسی حفظ کند، زیرا ترس‌های و شرکا، هنوز به سطح حمایت از قصابی تنزل نیافته بودند. بدین سبب است که در آن زمان در ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، در پتر و گراد، شعار تصرف قدرت ناصحیح می‌بود. در آن زمان، حتی بلشویک‌ها بنحوی آگاهانه و معمم به ترس‌های و شرکا، بعنوان فندانقلابیون، برخورد نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند. در آن زمان همه سربازان و نگارگران تجربه‌ای که در ماه ژوئیه کسب کردند نداشتند. وضعیت اکنون کاملاً متفاوت است. اگر

یک جنبش خودانگیخته در مکتوبی امروز آغاز شود شعار ما باید در حقیقتات صرف قدرت باشد. بنابراین دارای نهایت اهمیت است، که جنبش در مکتوب بوسیله کسانی رهبری شوند که برای این وظیفه مناسبند که کاملاً این شعار را جذب و در لکره ده باشند. بدین سبب است که ما باید دوباره و دوباره درباره یک بازرسی و برکناری مقرر با فشاری نمائیم." (۲۲۸)، بدین ترتیب لنین پس از اعتصاب ۱۱۲ اوت در مکتوب خواهان تغییر سیاست حزب و آمادگی آن در امر رهبری پرولتاریا برای تصرف قدرت می شود. او اکنون بر این باور است که تصرف قدرت بدون جنگ داخلی میسر نیست و بدین منظور باید پرولتاریا را برای واژگونی قهرآمیز بنا بر تالیستها و حامیان آنان آماده کرد. از این سروروی در مقاله دیگری تحت عنوان "آنها بخاطر درختان جنگل را نمی بینند" مورخ ۱۱۹ اوت ۱۹۱۷ بندرج در نشریه پرولتری شماره چهارم اعلامی گاریف به مجادله با مارتف می پردازد و می نویسد: "قبل از ژوئیه بود که انتقال تمام قدرت به شوراها موجودان زمان تنها شعار صحیح بود. در آن هنگام ما این امر می توانست به شیوه ای مسالمت آمیز، بدون جنگ داخلی انجام شود، زیرا هیچگونه اقدامات خشونت آمیز منظم علیه توده ها علیه مردم بنظر آنچه پس از ژوئیه اتفاق افتاد کار گرفته نمی شد. در آن ایام، انتقال قدرت پیشرفت مسالمت آمیز کل انقلاب را تضمین می کرد، و بالاخص، امکان محو مسالمت آمیز مبارزه بین طبقات و احزاب در چهارچوب شوراها فراهم می کرد. پس از ژوئیه، انتقال قدرت به شوراهای بدون جنگ داخلی غیر ممکن شد، زیرا در آوژوئیه قدرت به یک بانظمی بنا بر تالیست که بوسیله کادت ها و صدهای سیاه حمایت می شد، واگذار گردید. از این رو همه مارکسیستها همه کسانی که جانب پرولتاریای انقلابی بودند، همه مکرراتهای انقلابی شریف، اکنون باید به کارگران و دهقانان تغییر در وضعیت را که یک مسیر جدید برای انتقال قدرت به پرولتاریا و نیمه پرولتاریا الزام آور می نماید، توضیح دهند." (۲۳۹)

در اینجانبین باظرافت بی نظیری، لزوم جنگ داخلی و آمادگی برای قیام مسلحانه جهت واژگونی حکومت موقت و تصرف قدرت بوسیله پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را خاطرنشان می شود.

دراثر دیگری تحت عنوان "از یادداشت های یک مبلغ، دهقانان و کارگران" مورخ ۱۲۹ اوت ۱۹۱۷، لنین بار دیگر اندیشه واژگونی حکومت موقت و لزوم تصرف قدرت بوسیله پرولتاریای انقلابی را تکرار می کند. او پس از شمارش یکایک مطالبات عملی پرولتاریا و دهقانان تهیدست، این سؤال را مطرح می نماید که: "چگونه هرگونه فاسطه ای مشابه این می تواند بدون فائق آمدن طبقه انقلابی بر مقاومت سرمایه داران بوسیله شیوه های انقلابی به اجرا گذاشته شود؟" و اینکه: "لازم نیست شما قوی زبانی درباره این تقاضاها نمائید تا بسینده مطلقاً غیر ممکن است بتوان آنها را اتحاداً سرمایه داران، بدون جدائی کامل از آنان، بدون توسل به مصلحت منتهی و بی رحمانه ترین مبارزه علیه طبقه سرمایه دار، بدون واژگونی حاکمیت آن معمول داشت." (۲۴۰)

سرانجام پس از وقوع شورش کورنیلوف، لنین طی نامه ای به "کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" مورخ ۳۰ اوت ۱۹۱۷ در دو هرگونه دفاع طلبی و حمایت از حکومت موقت و روش برخورد به شورش چنین می نویسد: "اشتابه خواهد بود اگر فکر کنیم که ما از وظیفه تصرف قدرت بوسیله پرولتاریا دور شده ایم. نه ما خیلی به آن نزدیک شده ایم غصه مستقیماً بلکه از بیلبلی در لحظه حاضر ما نباید آنقدر که بطور غیر مستقیم علیه آن مبارزه می کنیم، به طریق مستقیم علیه کرنکی مبارزه نمائیم. این بدان معناست که خواهان یک جنگ هر چه بیشتر فعال و حقیقتاً انقلابی علیه کورنیلوف باشیم. توسعه این جنگ به تنهایی می تواند ما را به قدرت نائل نماید، اما ما باید در تبلیغاتمان حتی المقدور کمتر در این باره صحبت کنیم (بخوبی بخاطر داشته باشیم که حتی فردا حادث ممکن است قدرت را در دست ما قرار دهد، و آنگاه ما از این امر منصرف نخواهیم شد). منظر می آید که این باید طی یک نامه (نفسه در روزنامه ها) به مروجین به گروه های مبلغ و مروج و به اعضای حزب بطور کلی اطلاع داده شود. ما باید قاطعانه علیه عبارات مربوط به دفاع از کشور، درباره یک جنبه متعادل و مکرراتهای انقلابی، درباره حمایت از

حکومت موقت، غیره و غیره مبارزه کنیم، چرا که آنها عبارات توخالی هستند." (۲۴۱)

با توجه به مباحث فوق الذکر بخوبی می توان دریافت که از نیمه ماه اوت خط مشی جدید از جانب لنین پیش کشیده می شود که با خط مشی حزب در ماه های قبل از ژوئیه و ژوئیه تفاوت کیفی دارد. این خط مشی اساساً مبتنی است بر آمادگی حزب برای رهبری پرولتاریا جهت تصرف انقلابی قدرت به شیوه قهرآمیز. البته در آن ایام هنوز لنین موعده معینی برای توسل به قیام مسلحانه تعیین نمی نماید. معیناً اساس و بنیاد این خط مشی جدید مورد موافقت زینوویف، کامنف و در ابتدا حتی اکثریت اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک نبود. مقاله زینوویف تحت عنوان "آنچه باید انجام شود" (مندرج در پروا دی مورخ ۳۰ اوت) در دعلنی چنین مشی را تنظیم شده بود. این یک مباحثه علنی درباره لزوم یا عدم لزوم تصرف قدرت بوسیله جنگ داخلی (و البته نه مباحثه های علنی درباره اقدام قوی به قیام یا موعده قیام) بود. من نیز در جزوه "مبارزه با دشمنان و اختلاف در مسائل اساسنامه ای" به همین مباحثه اشاره نموده ام و چنانکه نشان دادم دیگر مورخینی که "اندکی با تاریخ حزب بلشویک" آشنائی دارند، آن را تأیید کرده اند!

طبعاً بحث درباره لزوم یا عدم لزوم تصرف قدرت بوسیله جنگ داخلی یا عبارات دیگر بحث درباره لزوم یا عدم لزوم قیام مسلحانه یک چیز است و تصمیم گیری درباره اقدام به قیام مسلحانه و موعده آن چیزی دیگر. دومین مساله که به تصمیم گیری درباره اقدامی معین و نه سیاست معین مربوط می شود (و در اینجا قیام مطرح است) مستلزم حد اکثرین بیان کاریست و طبیعتاً است که مباحثات آن باید بطور مخفی و حد اکثر در صفوف اعضای حزب و یا حتی در سازمانها و کمیته های معین حزبی انجام شود. حال آنکه مساله اول یعنی تصمیم گیری درباره یک سیاست معین می تواند و باید ضمن رعایت یک رشته ملاحظات امنیتی - اطلاعاتی در نحوه طرح مساله، در میان و بیستری بین توده های کارگر مطرح شود. زیرا بدون چنین تبیینی اساساً آمادگی سیاسی کارگران برای تصرف قدرت غیر قابل تصورات و مقالات فوق الذکر نیست. از این حیث (هم بلحاظ محتوی و هم بلحاظ شکل بیان) فوق العاده آموزنده اند.

اکنون پرسیدنی است که آیا شیوه مذکور با مقاله "آزادی انتقاد و اتحاد سواد در عمل" مطابقت دارد یا نه؟ من پیشتر در بررسی "دوره سوم" (۱۹۱۲-۱۹۰۶) به مقاله لنین تحت عنوان "گزارش درباره مکنگره و وحدت حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" مورخ ۱۹۰۶ استناد نمودم که در آنجا وی به بررسی یکایک تصمیمات مکنگره و وحدت می پردازد و در هر مورد نشان می دهد که معنای کاربرد اصل "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" چه خواهد بود. از جمله این موارد، تصمیم مکنگره درباره قیام مسلحانه است. لنین در این خصوص چنین اظهار می دارد: "اکنون قطعنامه سوم را که موجب عدم توافق شد، یعنی قطعنامه مربوط به قیام را، در نظر آوریم. در اینجا اتحاد عمل در آشنائی مبارزه مطلقاً ضروریست. در گرما گرم نبردها، هنگامیکه ارتش پرولتری هر عصب خود را می کشد هیچگونه انتقاد زهرنوعی نمی تواند در صفوف آن محاذ تلقی شود. اما قبل از آنکه فراخوان عمل صادر گردد، باید وسیعترین و آزادانه ترین مباحثات، و ارزیابی از قطعنامه، استدلالاتی و پیشنهادات گوناگونش وجود داشته باشد." (۲۴۲) همین روش در مورد قیام اکثر معمول گردید. روال مباحثه بدین قرار بود: پیش از ژوئیه و طی ماه ژوئیه، حزب از سیاست تصرف قدرت بوسیله پرولتاریا بطور اعم و روش قهرآمیز کسب قدرت بطور اخصی جانب داری نمی کرد. از نیمه ماه اوت لنین چه در مکتوبات خود با کمیته مرکزی و چه در مقالات خود در نشریات علنی حزب از لزوم تصرف قدرت بوسیله پرولتاریا بطور اعم و جنگ داخلی بطور اخص جانب داری گردوزینوویف به نمایندگی از یک جریان دیگر در حزب که این سیاست را ازین آووت تشخیص می داد، به مخالفت با او برخاست. طی ماه سپتامبر، اختلاف نظر شدیدی درباره شرکت یا تحریم کنفرانس دمکراتیک و نیز لزوم اقدام به قیام مسلحانه در کمیته مرکزی پدید آمد. اکثریت کمیته مرکزی در روسیه به سانسور مقالات

یکی خطاب به کمیته مرکزی دیگری به اعضای حزب نگاهت و در آن اقدام کامنف و زینوویف را شنیدند محکوم نمود. وی همچنین طی مقاله‌ای علناً به مجادله با مخالفین قیام پرداخت و بدون آنکه از کامنف و زینوویف نام ببرد، عقاید آنان را افشاکرد و تروتسکی نیز بیانیهای مبنی بر تکذیب قیام انتشار داد و بدین ترتیب حزب در قبال وضعیت حاصل از اظهارات کامنف و زینوویف چاره جویی نمود.

پس از ملاحظه این واقعات انکار ناپذیر اکنون بر خواننده است که تفاوت نمادین اندازه حزب بلشویک در دوره منگور مطابق با ضوابط مرکزیت دمکراتیک یعنی "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" رفتار کرده است. من به سهم خود بر پایه داده‌های یاد شده بر این باورم که اگر حزب بلشویک بر چنین مبانی شکل نگرفته و رفتار نمی‌کرد، هرگز نمی‌توانست به حسب رهیبری کننده انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت مبدل شود. زیرا این انقلاب بوسیله خط مشی جناحی در حزب بلشویک رهبری شده طی دوره منگور در اکثریت قریب باتفاق موارد در اقلیت بود، و بدون یک رژیم داخلی سانسورالیستی دمکراتیک و بدون سنن دیرینه در توجه به آگاهی توده‌های اعضای حزب و کارگران نمی‌توانست از اقلیت به اکثریت مبدل گردد. علاوه آنچه مسلم است، این است که دعوای فصل فروشانه رفیق مهران که چیزی بجز جعلیات جاهلانه نیست، ما را در راهی به حقیقت واقعات تاریخی حزب بلشویک رهنمون نمی‌گردند. اما خوشبختانه واقعات چیزهای سرخستی هستند!

لنین مبادرت نمود و لنین این رفتار را به معنای "دهن بنخزدن" به خود و کنارت نهادن تلویحی خویش از جانب اکثریت کمیته مرکزی قلمداد کرد. در عین حال مباحثه درباره شرکت یا تحریم کنفرانس دمکراتیک از کمیته مرکزی به فراکسیون بلشویک در کنفرانس دمکراتیک و به مطبوعات کشانده شد. هرچند که اکثریت کمیته مرکزی تحت رهبری کامنف تلاش نمود تا با سازماندهی مقالات لنین از طرح این مباحثات در نشریه جلوگیری بعمل آورد. بر انجام سیاست لنین، تروتسکی، و استالین در خصوص تحریم کنفرانس دمکراتیک، با تهدید لنین به استعفا از کمیته مرکزی به تمویب رسید. اما مقاومت جناح کامنف ادامه یافت و اکثریت کمیته مرکزی در قبال نامه‌های مکرر لنین دایر بر لزوم اقدام به قیام مسلحانه سکوت اختیار کرد و علی‌رغم آن رای داد. لنین مخالفت خود را با این تصمیم ابراز داشت و هرگونه تعلل در اقدام به قیام، از جمله انتظار جهت برگزاری کنگره شوراهای، را خیانت به امر پرولتاریا نامید. بر انجام در نتیجه فشارهای مکرر لنین، کمیته مرکزی حاضر به تشکیل جلسه با حضور لنین (و فراخواندن وی از پناهاگاه) شد. این جلسه که در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۷ برگزار گردید، قراری مبنی بر اقدام به قیام مسلحانه و از مابقی آن توسط یک مرکز نظامی صادر کرد و تروتسکی را مأمور انجام این کار نمود. پس از صدور قرار مربوط به اقدام به قیام مسلحانه، کامنف و زینوویف طی مصاحبه‌ای با نشریه نوایا ژیزن، این قرار را الوداد و در مخالفت آشکار با تمام صحت کرد. این یک "اعتصاب شکنی" واقعی و یک نقض انحصار فوق العاده شدیدی بود. لنین خواهان اخراج آنان از حزب شد، اما نظری از حمایت اکثریت کمیته مرکزی برخوردار نگردید. در عین حال لنین دونا،

موخره: ترازنامه یک تلاش عبث برای اثبات

"رژیم بیسمارکی" در حزب بلشویک

ماحذات حزبی غیر قابل انکار است، اما دلایل مختلف از جمله "فقدان حزب واحد منجم"، "وضعیت افراطی ناشی از انشعاب"، "خفت جنبه‌ای وحدت"، "سرازه با ابورتونسم"، "تدارک انشعاب قطعی از ابورتونسم" و غیره و غیره، همه ادوار و شواهد مزبور غیر قابل تعمیم و غیر قابل تقلیلند. قطعاً، اگر این "مصائب" و "سلا" وجود نداشته باشند و کمال مطلق و وحدانیت کمونیستی حاصل آید، دیگر به تنهایی از لزوم مباحثه علنی سخن در میان نخواهد بود، بلکه هر نوع مباحثه سر که مستلزم تضاد و تنوع است، جای به وحدت اشرافی، الهی و خدش‌ناپذیر خواهد داد. در ابورتونسم، کمونیستها نیز باید به "توجیهات"، "نسوت" و "مناد" و "عدل" و "امامت" معتقد گردند! اما چه دلیلی دارد که ما تمامی این ادوار و شواهد را "غیر قابل تقلید و تعمیم" بدانیم و قاعده رسدگی حرسی خود را از دوران پس از ناسودی دستجمعی و گسترده کادرها و رهبران حزب بلشویک اخذ نماییم؟ رفیق مهران احتمالاً به "لوحه‌های غرق شدگان" اشاره خواهد کرد و آنها را برای توجیه "رژیم بیسمارکی" در حزب "به شهادت خواهد طلبید" اما این "لوحه‌ها" نیز چنانکه دسدم نتوانسته‌اند کمکی به نجات رفیق مهران بنمایند و بیش از هر چیز موشدان بوده‌اند که "غرق شده" واقعی لوحه تاریخ نگاری خود رفیق است.

هر حال من تلاش کردم تا با توجه به اسناد دم دست و مجال اندک تکاسک شواهد و استدالات رفیق مهران را در رد دیدگاهم که در جرعه "مبارزه ایتمولوژیک علنی و اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای" منعکس شده است، مورد بررسی قرار دهم و در این رهگذر وسواس داشته‌ام که از کلمه یا حتی نکته‌ای حاشیه‌ای در رده رفیق مهران نبرسی توجه بگذرم. مناسفانه همانطوریکه طی مقاله نکرات نشان داده‌ام، روایت رفیق مهران از تاریخچه حسات نظری و عملی حزب بلشویک مشحون از جعلیات و

آنکون که به پایان بررسی خود از تاریخچه حزب بلشویک قبل از تصرف قدرت رسیده‌ام، لازم است تا یک ترازنامه کلی از تلاش رفیق مهران برای اثبات وجود "رژیم بیسمارکی" در حزب بلشویک ارائه دهم. منظره عمومی که وی از مراحل چهارگانه تحول سوسیال دمکراسی روسیه بطور انجم و بلشویسم بطور اخص بدست میدهد، از این قرار است:

الف (۱۹۰۳ - ۱۸۹۸ : علنیت مباحثات حزبی تأیید میشود، اما در عین حال غیر قابل تعمیم و غیر قابل تقلید معرفی میگردد. دلیل: فقصدان حزب واحد منجم!

ب (۱۹۰۵ - ۱۹۰۳ : علنیت مباحثات حرسی تأیید میشود، اما ایضا غیر قابل تعمیم و غیر قابل تقلید معرفی میگردد. دلیل: وضعیت اضطراری ناشی از انشعاب.

ج (۱۹۱۲ - ۱۹۰۶ : علنیت مباحثات حرسی تأیید میشود، اما مجدداً غیر قابل تعمیم و غیر قابل تقلید معرفی میگردد. دلیل: وحدت جنبه‌های منشویکیها و بلشویکیها علاوه یک دلیل درخشان دیگر: مبارزه بی‌امان ابورتونسم که علنیت را الزام آور میسازد. و علاوه بر این دو نکته، تاکید میشود که در داخل فراکسیون بلشویک، اصل بر "اتفاق نظر در مسائل بنیادی" بوده است!

د (۱۹۱۷ - ۱۹۱۲ : دوره حاشا! در این دوره کلمه مستندات ما راجع به علنیت مباحثات حرسی اساساً حاشا میگردد، اما در مواردی که این امر تأیید میشود، ما دیگر غیر قابل تعمیم و غیر قابل تقلید معرفی میگردد. دلیل: تدارک انشعاب قطعی از ابورتونسم. در عین حال با تعدیل فراکسیون بلشویک به حزب توده‌ای بلشویک، رفیق مهران قادر نیست اصل "اتفاق نظر" را در حزب بلشویک اثبات نماید.

دست‌ترتیب ملاحظه می‌کند که به اسامی "دوره حاشا" (اسمی‌سالیهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۲)، در تمامی ادوار پیشی (۱۹۱۲ - ۱۸۹۸) علنیت

کمونیستی که طی بیش از نیم قرن در آن تسلط داشته است، میسر نیست. سی تردید یکی از وظایف اساسی ما در این دوره برای تشریح صحیح تئوری و عمیق مارکسیزم عسارت خواهد بود از معرفی بنیادهای نظری آن در تمایز از آنچه بواسطه "کمونیسم رسمی" تبلیغ و ترویج گردیده است. از جمله آموزشهای پایه‌ای این جریان در عرصه سازماندهی حزبی و تشکیلات، همین باور به ایده "رژیم بیسمارکی در حزب" است که از مدت‌ها پیش در ایران بواسطه حزب توده معرفی شده و هنوز بواسطه رفیق مهران و نظایر وی تکرار میشود. این اما تمام مطلب نیست! پرولتاریای جهانی برای ساختمان جامعه نوین به انقلاب نیازمند است، این انقلاب نه فقط برای واژگونی طبقات استثمارگر، بلکه همچنین و بالاخص برای رهائی این طبقه از شر کشفات اعصار و قرون ضروریست. یکی از وجوه تمایز سنادن انقلاب پرولتاری با انقلابات پیشین بطور اعم و انقلابات سوزوواشی بطور اخص در این نکته نهفته است که به قول مارکس: "انقلابهای سوزوواشی از نوع انقلاب قرن هیجدهم سرعت از یک کامیابی به کامیابی دیگر میرسد، جلوه‌های شکوهمند آنها یکی از دیگری بیشتر است، افراد و اشخاص، گوئی در زیر تاش نور الماس قرار دارند، حالت جذبه تجلی روح هر روز است، ولی این حالت مستعجل است، زود به نقطه اوج خود میرسد و جامعه قتل از آنکه نتواند ما سر هشارره آوردهای دوران طوفان و هجوم خود را درک کند، به خماری طولانی دچار میگردد. ولی انقلابهای پرولتاری یعنی انقلابهای قرن سوزدهم برعکس مندام از خود انتقاد میکنند، پی در پی حرکت خود را متوقف میسازند و بآنچه که انجام یافته بنظر میرسد باز میگردند تا بار دیگر آنها از سر بگیرند، خلعت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیرحمانه به باد استهزا، میگیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین میکوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قدرافراز دمر برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس می‌نشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و خود زندگی با بانک مولتمند اعلام دارد "کل همینجاست، همینجا برقص!" (۲۲۲) امروزه هرگونه پیشرفت انقلاب کارگری در گرو انتقاد از خود آن است و این وظیفه قتل از همه در مقابل همه ما کمونیستها قرار دارد. نحوه برخورد ما به این مهم، اصلی ترین شاخص برای سنجش میزان جدیت ماست.

در باره آنان که هنوز این مطلب را درنسافته‌اند و همچنان بر سر تقسیم ماترک "رژیم بیسمارکی در غرب" در میان خود مباحثه میکنند، تنها میتوان آن کلام مسح را در روایات انجیل بخاطر آورد که گفت: "مردگان را بگذار تا مردگان بردارند!"

پرولتاریا فی الحال این انتقاد را با جنبشهای توده‌ایش نه فقط علمیه نظم سرمایه، بلکه همچنین طبقه وکلای خود کمارده خویش آغاز کرده است. تئوری سبز باید سهم خود را در تبدیل سلاح انتقاد به انتقاد از سلاح ادا نمایند.

سامانلی

شهریور ماه ۱۳۶۸

تحریفات حریت آوریست که تالی آن را فقط در افسانه بردازیها و شبهه - سازیهای تاریخی دوره استالین یا انقلاب فرهنگی میتوان جستجو کرد. مراد از این تحریفات تطبیق تاریخ بلشویسم با جرمیاتی است که موجب آن اعمال رژیم بیسمارکی در حزب یک ایده آل و یک فضیلت کمونیستی محسوب میشود. مطابق این نگری، انقلاب بگری و کمونیسم مستأخر استبداد و خودکامگی درون حزبیت (که در صورت تصرف قدرت بسا استبداد مطلقه در سطح جامعه تکمیل میشود) و حال آنکه دمکراسی فقط با سازشکاری و اپورتونیزم سرسازگاری دارد. استالینیزم و سوسیالدمکراسی هر دو در این نکته متفق القولند و اثبات بی پایگی همین مطلب موضوع نقد ما را تشکیل میدهد.

سوسیال دمکراتها و اروتونیستها که هیچوجه تمایلی به تعمیق در مارکسیزم و لنینیزم ندارند، و این لاقیدی را تحت عنوان "نوجوشی و نوپردازی" توجیه می‌نمایند (اگر چه غالباً به کپیبرداری از ادبیات کهنه ایدئولوگهای لیبرال و سوسیال دمکراتهای اپورتونیست مشغولند)، احتمالاً از مراجعات مکرر ما به لنسن و تاریخ بلشویسم بیزار خواهند شد. در مقابل این اعتراف احتمالی باید بگوئیم که ما نیز مایل به سرگرفتگی در پشت "نقل قولهای" از بنیانگذاران مارکسیسم نیستیم. برای ما مرجع و ملاک نهایی زندگی است و آموزشهای این آموزگار بالاتر از هر "ایدئولوژی" و "اسمی" قرار دارد و سوسیالیسم نیز باید در سوته نقد بیرحمانه آن آزمایش خود را پس دهد. اما در عین حال آقایان خوست کمی انصاف داشته باشد! هنگامیکه شما به نام مبارزه با استالینیزم، نئوسوری مبارزه طبقاتی، انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا را مورد حمله قرار میدید و انقلاب و بلشویسم را تحمیلی بر سیر طبیعی تحول جامعه و منشاء خودکامگی و کودتای اقلیت بر اکثریت حساب می‌آورید و هنگامیکه در حملات خود، لنینیزم را مسئول همه حماقتها و جنایاتی معرفی میکنید که به نام کمونیسم صورت گرفته است؛ ما نیز به خود حق میدهیم که از شما "اسناد و شواهد" بطلبیم. و وقتیکه در جواب "بیزاری خود را از نقل قولها" اعلام میدارید، یقین میکنم که چنته تان خالبت؛ و تنها میخواهید از ضعفها و مشکلات انقلاب کارگری برای تخطئه اساسی آن استفاده کنید.

ما بر این باوریم که انشاست تجارب حاصل از انقلاب سمن و دهساله متعاقب آن در ضمیر انقلابیون کشور ما سندان پایه بوده است که دیگر توسعه مارکسیزم در سطح و از برگردن شعارهای ابتدایی مارکسیزم را زانند کرده باشد. اکنون مدتی است که دوران رشد مارکسیزم در عمق فرا رسیده و این نیاز است که هم بواسطه شرایط داخلی و هم بدلیل شرایط سیاسی المللی الزام آور شده است. این امر در کشور ما در شرایطی انجام میشود که از یکطرف تشنیرات اقتصادی و سیاسی و بویژه روحی دوره فد انقلاب و تسلط ارتجاع، موجبات تجدید نظر در "بنیادهای ارزشی و اعتقادی" مرسوم طبقات و اقشار جامعه را به بار آورده است و از طرف دیگر در مقیاس سن المللی تشنیرم بحران جهانی نظام سرمایه‌داری، رشد انقلابات کارگری و تحکیم دستاوردهای آن بدون تسویه حساب با جریان شبهه -

پانویسها

اعلام می‌رسد، پس از وقوع برخی کودتاهای امریالیستی، مبارزه عمده راعلمه امپریالیسم قلمداد کرد بدون اینکه استدلال تئوریک ارائه کرده باشد - سرانجام نسر ما شروع جنگ ارتجاعی ایران و عراق، برای دفاع از "انقلاب" و "استقلال کشور" آماده دفاع از منسب شد و خواستار تسخیر "ایران به گورستان عراقی-ها" گردید، و شعار "افزایش تولید" را برای کارگران مطرح نمود - رفیق مهران در آن هنگام نسر مسئول تهیه نقل قولهای از مارکس و انگلس و لنین بود تا این مساحت را به نام "لینسم" توجیه کند .

دوم آنکه رفقای "راه کارگر" تا سال ۱۳۶۳ خدمت سازمانیستی رژیم را در تشخیص نداده بودند و نظریه مازمان "اکثریت" - رویدادهای تمدنی شدن هر چه سخت‌تر نهادهای اجتماعی و سیاسی را ناشی از "اشتها بزرگ" و "مادانسی عظیم" روحانیت حاکم در "دک فاسیسیسمهای جامعه سرمایه‌داری واسه" مپیست داشتند - در این مورد و سر در مورد تفسیر مکرر ارزیابی های محسودش نظریه برداران "راه کارگر" در باره نقش می صدر در حکومت، موانع میده مقاله "تجربه روحانیت و تناقضهای حکومت" (راه کارگر شماره ۳۴ دوره اول) و استفاده ما از این مقاله در پیوست ۲ جروه "حاکمیت بناپارتیستی و دورحله تکامل آن" تحت عنوان "تجربه روحانیت یا تجربه راه کارگر؟" (راه فدائی شماره ۱۲، سپتامبر ۱۳۵۹) رجوع نمایند - رفقای "راه فدائی" محسود در سکرته معاللات دیگر از جمله "فاتیسم، کابوس راه کارگر" (راه فدائی شماره ۱۸) این برایشان فکری را می‌رود استفاده قرار داده‌اند .

سوم آنکه بر خلاف ادعای رفیق مهران، رفقای راه فدائی و راه کارگر در مورد خصوصیت بناپارتیستی رژیم "ما سگنگر اختلاف داشتند" زیرا رفقای راه کارگر اساسا رژیم را بناپارتیستی تلقی نمی‌کردند - از اسر و رفقای راه فدائی که سبکام مباحثات وحدت متوجه تفسیر موقع رفقای راه کارگر شدند، خواستار انتقاد از خود رفقا در مورد تحلیل گذشته‌تان از حاکمیت گردیدند - لکن رفقای راه کارگر حاضر به پذیرش انتقاد از خود نبودند - از اینرو هر یک از دو جریان تحلیل جداگانه خود را از حاکمیت ارائه دادند و در جمع‌مندی رفقای راه فدائی به شیوه اتماتی از سدگاه گذشته رفقا در مورد حاکمیت انتقاد عمل آمد: ۱ - رژیم جمهوری اسلامی از زمره دول استعلاشی است و ساند آنرا مبنایه رژیم بناپارتیستی منحنی خدمت‌مندی کرد - ۲ - خصوصیات رژیم حاکم ایران را مستوان ما چشم انداز فاشیسم مشخص کرد و جنس چشم اندازی از نظر ما مردود تلقی می‌گردد - ۳ - دولتهای فاشیستی سونی از دولتهای بناپارتیستی نیستند و اساسا ساند این دو نوع دولت را از یکدیگر متمایز دانستند -

۴ - جمع‌مندی مباحثات وحدت، راه کارگر شماره ۴، دوره دوم، ترمه ۱۳۶۳، صفحه ۱۱۶ - چنانکه از مفاد دوم و سوم جمع‌مندی مستفاد میشود، رفقای راه فدائی نه اکنون، سنی پنج سال پس از اتمام دو جریان و سه مساحت انگیرش تعصبات فرقه‌ای، بلکه در همان ابتدای اقدام و برای ترسیم اختلافات اصولی ممانس، به انتقاد از "ارزیابی شناخته شده" رفقای از "خصوصیات رژیم جمهوری اسلامی" پرداخته‌اند - حال آنکه در جمع‌مندی رفقای راه کارگر مطلقا صح استفاده از "دک انحرافی و آشفتگی های رساد" رفقای راه فدائی در باره خصوصیات رژیم جمهوری اسلامی وجود ندارد - سبر - حال شاد سگار اس حقایق شناخته شده زائد نماند، اما دعوی س بنام رفیق مهران ما را محصور به سادآوری اس نکات "دراموش شده" نمود .

مهران، جایگاه مبارزه ...، بولتن ۱، صفحه ۲ .

همانجا، صفحه ۲ .

ساعاتی، مبارزه ایدئولوژیک علنی و اختلاف در مسائل اساسنامه‌ای، ۱۲، دسامبر ۱۳۶۶، صفحه ۵۱ .

مهران، جایگاه مبارزه ...، بولتن ۱، صفحات ۲ - ۳ .

لینس، مبارزه علیه "کانتیسم" در سویال دمکراسی و انضباط حزبی، کلمات آثار جلد ۱۱، متن فراسه، صفحه ۳۲۹ .

لینس، وحدت طبقه کارگر، کلمات آثار جلد ۱۹، متن انگلیسی، صفحه ۵۱۹ .

لینس، کمیون انتخاباتی حزب کارگران در سنت بطرزبورگ، کلمات آثار جلد ۱۱، متن انگلیسی، صفحه ۲۲۶ .

لینس، بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم، مسخ آثار فارسی بسک جلدی، صفحه ۲۳۶ .

کوسس، ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست، شیوه‌ها و مضمون فعالیتشان: ترها، موج ۱۲، ژوئیه ۱۹۶۱، در ترها، قطننامه‌ها و بیانیه های چهار کنگره نخستین انترناسیونال سوم، استنارات نیویورک، متن انگلیسی، صفحات ۲۳۶ - ۲۳۵ .

لیوکامورگ، مسائل سازمانی سویال دمکراسی، در: ماری - آلس و اسرر .

(۱) متن پیاده شده نوار توضیحات یکی از اعضای دفتر سیاسی پیرامون اختلاف با رفیق باناعلی که بطور جزئی مورد اصلاح قرار گرفته است - سخت تشکیلاتی، نسخه جروه چه نباید کرد، صفحه ۶۹ .

(۲) ی - مهران، جایگاه مبارزه ایدئولوژیک علنی در حزب لنینی، بولتن مباحثات کنگره شماره ۱، صفحه ۲ .

(۳) الکساندر سوتین، مصاحبه با رود پراوو، ۸ آوریل ۱۹۸۸، ماهنامه مسائل سیاسی و اجتماعی، شماره ۱۲، ۶۰۸، ۱۹۸۹ .

(۴) دولین کوبین، حزب کمونیست آلمان غربی منشعب شده بر سر اصلاحات گورباچف، ۲۵ مارس ۱۹۸۸، همانجا .

(۵) ماسی غرسرت، آنچه ما را متحد میکند، از آنچه ما را جدا میکند خبر و مندرج است، ۱۲ اکتبر ۱۹۸۸، همانجا .

(۶) کاندیدا و ستورا، حزب کمونیست پرتغال در عصر پروسترویکا، شرق و غرب، پاریس، آوریل ۱۹۸۸ .

(۷) دولین کوبین، شورشیان حزب کمونیست پرتغال تشجیح شده بوسیله گورباچف، ۲۳ نوامبر ۱۹۸۸، مسج پانویس شماره (۳) .

(۸) رشو خوره، لوموند، ۶ دسامبر ۱۹۸۸ .

(۹) آلتوسر لویی، حزب کمونیست فرانسه: بیرون از قلعه، لوموند، ۲۵ آوریل ۱۹۷۸ و ساسولفت ریویو شماره ۱۰۹، مه - ژوئن ۱۹۷۸، صفحات ۲۱ - ۲۰ .

(۱۰) آلتوسر لویی، همانجا، لوموند، ۲۶ آوریل ۱۹۷۸، و ساسولفت ریویو شماره ۱۰۹، صفحات ۳۰ - ۲۹ .

(۱۱) ساساعلی، چه نباید کرد، نسخه: سند شماره ۲، اطلاعات سبرخانه ۲۶ سپتامبر ۱۳۶۶، صفحه ۶۷ .

(۱۲) پلورالیسم و فرکسیون، آمیزشهای از ساختمان حزب شماره ۲، انتشارات سازمان دانشان خلق ایران (اکثریت) صفحات ۶۸ - ۶۷ .

(۱۳) سربارد کتا، لوموند، ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۹ .

(۱۴) جمع‌مندی مباحثات وحدت، نشریه راه کارگر شماره ۲، ترمه ۱۳۶۳، صفحه ۵ .

(۱۵) شاپرو لئونارد، منشأ خونگامگی کمونیستی، مخالفت سیاسی در دولتیستی شوروی، نخستین مرحله ۱۹۲۲ - ۱۹۱۷، دانشگاه لندن، صفحه هفتم .

(۱۶) همانجا، صفحه نهم .

(۱۷) همانجا، صفحه دهم .

(۱۸) ی - مهران، جایگاه مبارزه ...، بولتن مباحثات کنگره شماره ۱، صفحه ۲۶ .

(۱۹) رفیق مهران در ابتدای مقاله خود، گریزی نبر به تحلیل رفقای "راه فدائی" از خصوصیات رژیم جمهوری اسلامی مرسد و میسوسد: "برای روشن تر شدن مسئله سگنارت اس سخته را سادآوری کنم که سازمان ما از آغاز موجودیتش ارزیابی روشن و شناخته شده‌ای از ماهیت ارتجاعی و خصوصیات رژیم جمهوری اسلامی داشت - و رفقای "راه فدائی" نسر - صرف نظر از دک انحرافی و آشفتگی های زیادی که در او مل موجودیت گروهشان در باره ماهیت روحانیت حاکم داشتند - در مورد خصوصیت بناپارتیستی رژیم ما با اختلافی نداشتند" -

احسانگه مبارزه ...، بولتن ۱، صفحه ۱۳، اجاره سخته در مورد: ارزیابی روشن و شناخته شده "رفقا از خصوصیات رژیم جمهوری اسلامی سگنات" شناخته شده‌ای" را سگنگر شوم نا شاد سنوانده به نفیست حافظه رفیق مهران ساری برساند .

(۲۰) نخست آنکه تحلیل رفقای "راه کارگر" از خصوصیات رژیم جمهوری اسلامی سنا به اسناد مکتوب اس سازمان تا سال ۱۳۶۳ س: ساداره آشفتد بود و همس تحلیل آتمنه از ماحت قدرت سیاسی سکی از موجودیت سکی ستر "حسنگه سسپی" و سندانس بک جریان توده‌ای در صفوف اس ما زمان و پسوستی سخت قابل توجهی از کادربهای آن به طیف توده‌ای - اکثریتی بود - سنا ستر تحلیل رفقا، رژیم جمهوری اسلامی مرحله‌ای در سکی فاشیسم محسوب مشد که سه مضانظر ما آن روحانیت حاکم در خدمت سرمایه‌داری بزرگ قرار گرفته و سانس سربس "جست ارتجاعی خرده سوزوایشی" شرایط استقرار سگنات سبوری سرمایه بزرگ را فراهم سکرد - سنجنا نفاذ "کاست حکومتی" سامپریالیسم سخمف یافته و ساند مسر وحدت را می‌پیمود - واقعه اشغال سفارت آمریکا، اس ارزیابی را ما سگست مضمخاعه‌ای روسو سمود و سمدافا اس مسئله را در صفوف راه کارگر مطرح کرد که روحانیت سروش "فداسرالیست" و "سمنقل" است - سوجه "راه کارگر" اس بود که "استقلال سیاسی" جمهوری اسلامی جزء مشتی است که ساند در کل منفی و ارتجاعی اس رژیم سگرسته سگسود - سوظنه‌های کودتاگرانه امپریالیستی سر به اعتقادات "راه کارگر" نرسست سندی وارد آورد - اس سوظنه‌ها سب سوسانات سندی در استراتژی ایسی جریان شد - "راه کارگر" که طی دوره‌ای مبارزه عمده را علیه کاست حکومتی

روزالوکزامبورگ سخن میگوید ، سورسک ، انتشارات سفاینتر ، ۱۹۷۰ ، صفحات ۱۳۰ - ۱۱۲ .

(۳۰) لنسن ، چه باید کرد ، منتخب آثار فارسی يك جلدی ، صفحه ۱۲۶ .

(۳۱) سه نقل از : دانسلز جان ، ماهنامه گلر (لیبور وویوو) شماره ۱۹۵۷ ، ۲ ، صفحه ۲۸ .

(۳۲) سه نقل از : پیرس بریان ، ساختن حزب بلشویک ، در ماهنامه گلر لیبور وویوو ، شماره ۱ ، ۱۹۶۰ ، صفحه ۲۹ .

(۳۳) سه نقل از : نینتر جان ، همان منبع پانویس شماره ۳۱ ، صفحه ۲۸ .

(۳۴) همان مآخذ پانویس ۲۹ ، صفحه ۱۸۸ .

(۳۵) سه نقل از : مندل ، ارنست ، نظریه لنینیستی سازماندهی ، ترجمه فارسی ، صفحه ۴۶ .

(۳۶) استالین ، خلاصه‌ای در باره عدم توافقات در حزب ، کلیات آثار جلد ۱ ، متن انگلیسی ، صفحات ۱۰۰ - ۹۹ .

(۳۷) همانجا ، صفحات ۱۰۶ - ۱۰۵ .

(۳۸) سابعلی ، متن اصلی : " تزهائلی در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پیروپولیتی و توطئه گرانه " - نسخه ای در مقاله اصلاحات جری و تدریجی کانسی نیست ! "

(۳۹) سه نقل از : پیرس بریان ، ساختن حزب بلشویک ، صفحات ۲۹ - ۲۸ .

(۴۰) لنسن ، اما چه کسانی قاضی هستند ؟ ، موج ۵ نوامبر ۱۹۰۷ ، کلیات آثار جلد ۱۳ ، متن انگلیسی ، صفحه ۱۵۹ .

(۴۱) لنسن ، نامه به ایسکرا ، موج ۲۵ نوامبر ۱۹۰۲ ، ترجمه فارسی ، ویژه نظم نوین شماره ۵ ، صفحه ۱۲ .

(۴۲) مهران ، جایگاه مبارزه ، بولتن ۱ ، صفحه ۴ .

(۴۳) لنسن ، گزارش در باره کنگره وحدت حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ، موج ۱۹۰۶ ، کلیات آثار جلد ۱۰ ، متن انگلیسی ، صفحات ۳۸۱ - ۳۸۰ .

(۴۴) لنسن ، آزادی انتقاد و اتحاد در عمل ، کلیات آثار جلد ۱۰ ، متن فرانسه ، صفحه ۲۶۷ .

(۴۵) صورت جلسه دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ، متن انگلیسی انتشارات نیویارک ، صفحات ۳۰۷ - ۳۰۶ .

(۴۶) سابعلی ، مبارزه ایندولویژیک علنی ، صفحه ۲۸ .

(۴۷) لنسن ، جناح ویریبود ، کلیات آثار جلد ۱۶ ، متن انگلیسی ، صفحه ۲۷۰ .

(۴۸) در راه کنگره ، ارگان مباحث نخستین کنگره سازمان فاشیای خلق ایران ، شماره ۷ ، نوامبر ۱۳۶۸ ، صفحه ۳۰ .

(۴۹) قطعه نامه در باره مگراسی ، همانجا ، صفحه ۳۲ .

(۵۰) مهران ، جایگاه مبارزه ، بولتن ۱ ، صفحه ۵ .

(۵۱) لنسن ، چه باید کرد ؟ ، منتخب آثار فارسی يك جلدی ، صفحات ۷۶ - ۷۵ .

(۵۲) سوخارین ، مکاتبات بین المللی ، ۸ آوریل ۱۹۲۵ ، شماره ۲۲ .

(۵۳) لنسن ، سازمان حزب و اهمیت حزب ، ۱۲ نوامبر ۱۹۰۵ ، کلیات آثار جلد ۱۰ ، متن انگلیسی ، صفحه ۲۵ .

(۵۴) جنبش بین المللی طبقه کارگر ، مسائل تاریخ و تئوری جلد سوم ، انتشارات پروگریس ، متن انگلیسی ، صفحه ۲۱۷ .

(۵۵) لنسن ، سازمان حزب و اهمیت حزب ، صفحه ۲۶ .

(۵۶) لنسن ، همانجا ، صفحه ۲۹ .

(۵۷) مهران ، جایگاه مبارزه ، بولتن ۱ ، صفحه ۵ .

(۵۸) سابعلی ، مبارزه ایندولویژیک علنی ، صفحه ۲۶ .

(۵۹) مهران ، همان منبع ، صفحه ۱۱ .

(۶۰) زینویف ، تاریخچه حزب کمونیست (بلشویک روسیه) ، انتشارات ساکگل ، ۱۳۵۵ ، صفحات ۱۲۵ - ۱۲۲ .

(۶۱) لنسن ، نامه نینن به آپولیناریا یاکوبوا ، موج ۲۶ اکتبر ۱۹۰۰ ، کلیات آثار متن انگلیسی جلد ۲۳ ، صفحه ۲۸ .

(۶۲) سابعلی ، مبارزه ایندولویژیک علنی ، صفحه ۲۸ .

(۶۳) مهران ، همان منبع ، صفحه ۶ .

(۶۴) مهران ، همانجا ، صفحه ۶ .

(۶۵) ویراساران کلیات آثار لنسن ، پانویس شماره ۶۴ ، کلیات آثار جلد ۳۴ ، متن انگلیسی ، صفحات ۲ - ۴۶۱ .

(۶۶) توسی کلسف ، لنسن ، جلد اول ، ساختن حزب ، انتشارات بلوتیریس ، ۱۹۷۵ ، لنسن ، صفحه ۶۵ .

(۶۷) توسی کلسف ، همانجا ، صفحات ۶۰ - ۵۹ .

(۶۸) لنسن ، نامه به آپولیناریا یاکوبوا ، ۲۶ اکتبر ۱۹۰۰ ، کلیات آثار جلد ۳۲ ، متن انگلیسی ، صفحه ۵۱ .

(۶۹) لنسن ، همانجا ، صفحه ۵۱ .

(۷۰) مهران ، همان منبع ، صفحه ۶ .

(۷۱) توسی کلسف ، همان منبع ، صفحه ۷۲ .

(۷۲) لنسن ، چگونه " جرقه " (ایسکرا) تقریباً خاموش شد ، کلیات آثار جلد ۲ ، متن انگلیسی ، صفحه ۳۳۲ .

(۷۳) توسی کلسف ، همان منبع ، صفحه ۷۲ .

(۷۴) مهران ، همان منبع ، صفحه ۶ .

(۷۵) لنسن ، طرح پیشنهادی ایسکرا ، موج ۱۹۰۰ ، کلیات آثار جلد ۲ ، متن انگلیسی ، صفحه ۳۵۶ .

(۷۶) لنسن ، همان منبع .

(۷۷) مهران ، همان منبع ، صفحه ۷ .

(۷۸) سیزن جرسی ، نمودار نیکتاتور شاه ، ۱۳۵۳ .

(۷۹) بحث حول مبهمترین مسائل جنبش کارگری : مبارزه ایندولویژیک و اشکال تحقق آن ، مبارزه ایندولویژیک حول چه مسائلی باید انجام گردد برهه فداشی شماره ۲ ، بهرام ۱۳۵۸ ، صفحات ۶ - ۲ .

(۸۰) همانجا ، صفحات ۹ - ۷ ، یادآوری اس مطالب که من از ده سال پیش تنظیم شده‌اند ، از جهت نسبی تر مستواند مفید باشد . از آنجا که حافظه رفیق مهران و سایر اعضای فرکسون حاکم در دفتر سیاسی ، نظیر مومسی و ادواری در مورد مسائلی که یادآورشان به صرفه باشد ، خاموشی سکوت و نگر مجدد نکات فراموش شده " خالی از لطف نیست . مثلاً رفیق مهران می‌نویسد : " گرچه رفیق سابعلی بعد از پیوستن به سازمان ما در باره غلبت مباحثات حرسی نظرات متفاوتی داشته و مواضع واضح و مسوخی اتخاذ کرده ، ولی نظیر کنونی اش را در باره این مسئله برای اولین بار در سال ۶۵ بیان کرده است . و قبل از آن تاریخ وی به تنهایی شد و شرط بودن غلبت مباحثات حرسی را یکی از اصول و جنبه‌های حرسی تلقی نمیکرد بلکه گاهی مواضعی اتخاذ میکرد که شایسته زبانی به مواضع ما داشت . " (جایگاه مبارزه ، بولتن ۱ ، صفحه ۲ ، تکلم از من است) . برآستی کسی که در نقل تاریخچه جنبش مهاباد کمونیستی کشور خوش فاقده حداقل صداقت و امانتداری است ، چگونه میتواند در انتقال تجربه تشکلاتی بلشویسم نقش " موج مسمد " را ایفا نماید ؟ !! شاد رفیق مهران مدعی شده که اشاره به راه فداشی شماره ۲ در مباحثات وحدت فاقده مونیست است . تر آن صورت ماند اس کنه را از متن " بهانیه وحدت " خاطر نشان شوم که : " در مورد شکل وحدت ما ، نگر دو نکته حاضر اهمست است : نخست آنکه این وحدت از طریق برگشته نشستهای منظم سابعلی نامسندگان دو طرف تحقق یافت . این شکل از مذاکرات منن جهت موفقیت - آرز بود که هر يك از طرفین در سطح جنبش کمونیستی میهنمان دارای سیمای مسلکی شناخته شده‌ای هستند - بدین لحاظ این شکل از مذاکرات تنبها موجب سهولت تمرکز مباحثات حول کلیه مسائل اساسی گردید . " (سابعلی ، وحدت ، نشریه راه کارگر شماره ۲ ، ترمه ۱۳۶۳ ، صفحات ۲۲ و ۲۳) . سابعلی آشنائی به اسناد منتشره از جانب هر دو جریان در مباحثات وحدت مفسرونی قلمداد شده است .

(۸۱) مهران ، همان منبع ، صفحه ۷ .

(۸۲) پانویس شماره ۱ ، کلیات آثار جلد ۶ ، متن فرانسه ، صفحه ۵۵۰ .

(۸۳) صورتجلسات دومین کنگره حزب کار سوسیال دمکرات روسیه ، انتشارات نیویارک ، ۱۹۷۸ ، متن انگلیسی ، صفحات ۱۷۲ - ۱۷۱ .

(۸۴) لنسن ، نامه به يك رفیق در باره وظایف سازمانی ما ، سپتامبر سال ۱۹۰۳ ، ترجمه بوز هرمان ، صفحات ۲ - ۲ .

(۸۵) لنسن ، يك کام به پیش ، دو کام به پس ، منتخب آثار لنسن ، فارسی ، یکجلدی ، صفحه ۲۱۵ .

(۸۶) لنسن ، همان منبع ، صفحات ۲۲ - ۲۲۳ .

(۸۷) لنسن ، نامه به ایسکرا ، موج ۲۵ نوامبر ۱۹۰۲ ، ترجمه فارسی ، ویژه مضمونین شماره ۵ ، صفحه ۱۱ .

(۸۸) لنسن ، چرا از هیئت تحریریه ایسکرا استعفا کردم ، اوائل نامبر ۱۹۰۳ ، ترجمه فارسی ، ویژه نظم نوین شماره ۵ ، صفحات ۲۲ - ۲۱ .

(۸۹) لنسن ، يك کام به پیش ، دو کام به پس ، صفحات ۱۱ - ۲۱۰ .

(۹۰) لنسن ، همان منبع ، صفحه ۲۱۱ .

(۹۱) لنسن ، همان منبع ، صفحه ۲۱۹ .

(۹۲) مهران ، همان منبع ، صفحه ۸ .

(۹۳) لنسن ، تجزیه سازمان حزب ، ۱۶ نوامبر ۱۹۰۵ ، کلیات آثار ، متن انگلیسی جلد ۱۰ ، صفحات ۳۹ - ۲۹ ، ترجمه فارسی : راه فداشی شماره ۲ ، صفحات ۳۲ و ۳۳ .

(۹۴) همانجا ، صفحه ۳۵ .

(۹۵) مهران ، همان منبع ، صفحه ۹ .

(۹۶) لنسن ، یادداشت‌های مجادله‌ای ، کلیات آثار جلد ۱۷ ، متن انگلیسی ، صفحه ۱۶۶ .

(۹۷) سکولواگانولتی ، شهریا ، ترجمه داریوش آتوری ، صفحات ۸۶ - ۸۵ . من بویژه مقاله عمل مسجد ام اس اثر تحت عنوان " در باب شیوه درست معانی شهرسازان " را به خوانندگان توصیه مسامح . برآ اس فعل شرحی از تصور اصلی رفیق مهران از لنسن و لیسسم نظیر کلی بدست میدهد . مثلاً اس فضا را در نظر می‌گیرد : " س . اگر بناست که شهرساز شیوه ددان را سامورود به کار بندد ، می‌باید هم شیوه روسه را سامورود هم شیوه شر را ، برآ شر از

(۱۲۳) انگلس به بیل، ۱۹ نوامبر ۱۸۹۲، در مجموعه کارل مارکس، فریدریک انگلس، حزب طبقه، جلد چهارم، فعالیت‌های حزب طبقه، گردآوری روزه دانشجویان، متن فرانسه، صفحات ۵۲-۵۱.

(۱۲۴) کارل او، شوریکه، انتشارات در سوئیال دمکراسی آلمان، سوئیورک، صفحات ۹۸-۱۵.

(۱۲۵) در بخشی از اسامنامه اتحادیه کمونیست‌ها که توسط انگلس امضا شده، آمده است که: "اعضای هیئت رهبری و رهبری عالی برای یک سال انتخاب منبند، این اعضا متبوانند از جانب انتخاب کنندگان دوباره انتخاب ویا در هر زمان معزول گردند." همچنین انگلس می‌نویسد: "این سر فروری است که مالاخره به رفتار توأم با احترامات فائحه نسبت به مسئولین حزبی که مانند خدمتگزار مردم ما شده، و به فرما سرداری مطمعانه از آنان، همچون سوزوکرهای مسرا از مسئولیت، باسان داده شود و شوه انتقاد جابگری آن گردد." (به نقل از: زم سلوم، بازگشت به سرچشمه ها، فروری انگلس و دمکراسی درون حزبی، نشریه کمونیست شماره ۲، سال ۱۹۸۸، ترجمه فارسی در نواندیشی شماره ۱، اسفند ۶۷، صفحات ۳۲ و ۳۶).

(۱۲۶) در این مورد اظهارات انگلس در همان نامه اول ماه مه ۱۸۹۱ به اسناره کانس روشتگر است. زیرا در آنجا بعد قاطع کمینه مرکزی حزب و شخص بیل سر کلسه مضوعات حزبی سلم فرض مشود، و بحث فقط بر سر تاسی "سک نشریه مساحتاتی و انتقادی" است. همچنین متبوان در این خموس سده نامه انگلس به بیل مورخ مارس ۱۸۹۲ رجوع کرد. توننجی در باره این نامه فروریست. فرانتس مبریکه طی نامه‌ای به سرنشانی از حزب کلاس نموده بود که هم اشارهای به مقاله او علیه رشتگر در مضوعات حزب (چه در "عبر جسد" و چه در "به پیش" و سایر مضوعات حزبی) عمل نیامده بود و اعلام کرده بود که قصد دارد از ساست کناره گیری نماید. سرنشانی مضمون این نامه را با انگلس در میان نهاد. انگلس پس از وقوف بر این موضوع، در نامه‌ای به بیل، از این واقعه اظهار شگفتی نمود و در عین حال ایسسی بی تفاوتی مضوعات حزبی را نمود. وی می‌نویسد: "اما، در باره این نکته، ما همه متبوانم شکایت کنیم. زیرا این امر ناکنی در مورد تو، من، و هسه ما اتفاق افتاده است. و مع الوصف، هر چند که این امر برای ما سفساس ناموضوع منظر آمد، من حدس می‌زنم که این بی تفاوتی عالی مضوعات مسا در عین حال نشانه برتری آن است. و مزبتهای بیشتری را نمایانگی میکند." (دانجوییل، جلد چهارم، صفحه ۵۳).

(۱۲۷) به نقل از زم سلوم: بازگشت به سرچشمه ها، فروری انگلس و دمکراسی درون حزبی، نشریه کمونیست شماره ۲، سال ۱۹۸۸، ترجمه فارسی در نواندیشی شماره ۱، اسفند ۶۷، صفحه ۳۷.

(۱۲۸) رفیق مهران در "زیوتویسی شماره ۲۱۲" رساله خود ملاحظه مسامد تاتلویحا مارکس و انگلس را مخالف "ساحتات حزبی" و بیک سکتانیر تمام عسار معرفی نماید. وی آنکه هم سندی ارائه دهد. در رد دعاوی رفیق مهران، نگر این شواهد کانسست. نخست آنکه آنان شخصس سازمان جهانی کارگران را در سارزه علیه فرقه گرائی و محافل توطئه گر بایه بری گردند مارکس دربار این محافل نوشت: "این گونه سازمان بایس در برابر رشد جمعی طبقه کارگر قرار دارد. زیرا بجای آموزش کارگران، این محافل آنها را تانسج قدرتمندان و قوانس سبانهی مسارید که خود ناقص استقلال و محرف کنندسه نسروی استقلال آنان است." دوم آنکه مارکس و انگلس به کارخستکی ناپذیری برای تسست این امر دست زدند که "جامعه بین المللی کارگران" سانسست بر اساس "اصول دمکراتیک" اداره شود و در آن "مالتریس شدن به انسکار و استقلال محلی" داده شود. سوم آنکه مارکس و انگلس چنانکه سترشانی داسمه مدافع انتقاد دانی در حزب بودند و از آزادی کامل وی قند و سترظ ساحتات و استقاد در چهار جوب رسامه جانسداری مسکردند و مارکس "سی برواشی" (فقدان ملاحظات) را "خسسن شرطهرا سقاد" تلقی مسکرد. چهارم آنکه انگلس سكرات ضرورت سازسگری عملگرد گذشته حزب و محوسبات بسس آرا، در برتو تجریه و سشاخت حاصل از عمل خاطر نشان کرده است. او در این ساره نوشت: "سرسی عملگرد گذشته حزب برای آموزش سبسر حزب مطلقا ضروری است." به غسسه وی این سرسی ساسد محدود باشد. هسج سک از بردههای عملگرد گذشته حزب سانسد سسه تلقی شود. چنانچه حزب به واپس نسمصبات اتحاد شده در مراجع عالی حزبی مزاجحه و آنها را سرسی سکند، ساسد همچون ماسعی در راه محتبانهی انتقادی ورد اس ما آن سسنگساره سسس حزب عمل مساند. انگلس این مفهوب را چسس سان مسکند: "سک معسوه سسگره مسسواند ترجیه گر باشد. اگر حزب همواره مسبانات سسگره سسای دوران خوش گذشته را در سس نداسد و سه آنها مقند باشد. اس به معنای سسر ساشس خوشی است. مقررات باسهای که سک حزب بر سسای آنها عمل مسکند، ب ید نوسط خود حزب سدوس گردند و مسسواند هر هسگاه مسویس شود. . . . حزب . . . سانسد قواسس خود را سسها در جریان کار و بر اساس مقصبات سوسسه سحول بایسده خوشی سانسد. اگر حزبی سرحص دهد که اس مقصبات را سسا

دامها نمسبواند گریخت و رسواه از چنگال گرکان. از اسرو، رسواه مسانسد بود و دام ها را سشاخت و سشری ساسد بود و گرنه ها را رساند. آنان که نسها سسوسه سسر را در پیش مسکرسد، از اس نکته سی خسرنده، ساسرایس، فرما رسوی سزیرک نسانسد بایسده سبمان خوشی باشد هسگامکه به ریان اوست و سسگر دللسی برای بایسندی به آن در سان نسبت. اگر مردمان همگی نیک مسوسند، اسسس انتسشهای ساسسه مسسود، اما از آنجا که مردمان سدخساند و سست سسسان، سسا نسر ساگزیر از بایسندی به سبمان خود ما اسشان نسسند. و کدام سسر سسر است که معزری پسندسه برای عید شگنی خود در آسس سداشته باشد؟ از همس رسوکار نمونه‌های بی شمار مسبوان آورد و نشان داد که چه سسار سبمانها و عسدها که از سدبندی سسریراران شکسته و سی پایه گشته است؛ و آنان کسه رسواهی سبسه کرده‌اند از همه کاساستر رسآمده‌اند. اما می‌باید دانست که چگونیه ظاهر آراشی ساسد کرد و با سزیرکی دست به سسرینکه و فریب رد. و مردم چسان ساسد بلند و سنده دم که هر فریفتاری همواره کسانس را توباند سافت که آساده فریب خوردند." (همانجا، صفحه ۸۷-۸۶).

(۹۸) مهران، همان مسج، صفحه ۱۰.

(۹۹) نسس، به حزب، آوریل - اوت ۱۹۰۴، جلد ۷ مجموعه آثار ۴۵۲ تا ۴۵۹ ترجمه فارسی، صفحه ۹. مترجم فارسی آن نامعلوم است. اما حدس می‌رسد که این ترجمه سوسسه رفیق سسهد مسسور اسکنری انجام شده باشد و در جیسست اشات حفاست سسوه‌های سساره اقلست در معامل ایورنوسسبانهی اکثریتسی باشد.

(۱۰۰) نسس، همانجا، صفحه ۱۴-۱۳.

(۱۰۱) آمی ما سسسدن این عسارات از دهان رفیق مهران، سسگسوی حکومت نظامسی در سسکلات ما، سی اختسار به ساد اس عسارات ماکناوللی می‌افتد: "از اسرو ساری سست که سسریرا همه خم هاشی را که بر سسرمد (مسظور سبج سست: سرم دلی، درست سبمانی، مردم دیوسی، سسداروی و در سسگرداری سس-سوسسده) دارا باشد، اما ضروری است که به ظاهر سداسیا آراسته باشد. و سکا مسخواهم دلیری وررم و سگوس که داشتن آن خم ها و سوسسه در منظر داشتنتسسان خطرناک است. اما نیایش به داشتنتشان ضروری است. خود را نرمدل و درست سبمان و مردم دیوس و سسسار و بر سس گردنار مسوس و سسر انتخسب سوس، نسلسانت، اما می‌باید چسان سبادهی داشت که همواره سساز به داشتن خمهاش قند ایسسی باشد، متبوان خود را سسگر کرد." (سسریرا، همانجا، صفحه ۱۸۷).

(۱۰۲) مهران، همان مسج، صفحه ۹.

(۱۰۳) نسس، به رفیق مارتف از جانب تحریبیه ارگان مرکزی حزب سوئیال دمکرات کارگری روسیه، کلسات آثار، جلد ۷، متن انگلسی، صفحات ۱۷۳-۱۷۲.

(۱۰۴) نسس، نامه به ایسگرا، ترجمه فارسی، و بزه نظم سوسن شماره ۸، صفحه ۱۱.

(۱۰۵) نسس، همانجا، صفحه ۱۲.

(۱۰۶) مهران، همان مسج بانیوس، شماره ۱، صفحه ۶۹. وی می‌نویسد: "سساراسی کسی که مسخواهد انتسباب کند آدم ساسد خلی ساسه لوح سانسد که سسوسس سسر ساسد سحت کند."

(۱۰۷) نسس، همانجا، صفحه ۱۲.

(۱۰۸) نسس، همانجا، صفحه ۱۲-۱۳.

(۱۰۹) نسس، همانجا، صفحه ۱۲.

(۱۱۰) نسس، چرا از هیئت تحریبیه ایسگرا استمعافا کردم، کلسات آثار، جلد ۷، متن انگلسی، صفحات ۱۲۱-۱۲۰.

(۱۱۱) نسس، به هیئت تحریبیه ایسگرا، مورخ ۸ ژانویه ۱۹۰۲، کلسات آثار، جلد ۳۶، متن انگلسی، صفحه ۲۳۳.

(۱۱۲) نسس، یک طرح مختصر در ساره انتشارات در حزب سوئیال دمکرات کارگری روسیه، نامه‌ای به گرولیش، کلسات آثار، جلد ۸، متن انگلسی، صفحه ۱۳۱.

(۱۱۳) مهران، همان مسج، صفحه ۹.

(۱۱۴) مهران، همان مسج، صفحه ۱۰.

(۱۱۵) نسس، ما برای چه کار می‌کنیم، کلسات آثار، جلد ۷، متن انگلسی، صفحه ۲۲۸.

(۱۱۶) نسس، همان مسج، صفحات ۲۵۰-۲۴۹.

(۱۱۷) مهران، همان مسج، صفحه ۱۰.

(۱۱۸) کارل مارکس، فریدریک انگلس، حزب طبقه، جلد اول، سشوری، فعالیتت، مقصه روزه دانشجویان، متن فرانسه، صفحات ۶۹-۵۹.

(۱۱۹) رجوع کنند به: هال دریسر، سشوری انقلاب کارل مارکس، جلد سسوم، "میکتاتوری پرولتاریا"، دمبول دوم، سوم، هفتم، چهاردهم، سساردهس، سوردسم و سسسم.

(۱۲۰) مارکس به ویلهلم بلوس، مورخ ۱۰ اکتبر ۱۸۷۷، به نقل از دانشجویان، در مجموعه ساد شده، جلد چهارم، فعالیت‌های حزب طبقه، صفحه ۲۸.

(۱۲۱) مارکس به انگلس، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۷۷، همانجا، صفحه ۲۹.

(۱۲۲) انگلس به بیل، اول مه ۱۸۹۱، در مجموعه سوئیال دمکراسی آلمان، گردآوری روزه دانشجویان، متن فرانسه، صفحات ۲۸۵-۲۸۴.

۱۹۱۶-۱۹۰۷-۱۹۰۷-۱۹۰۷ سالهای تدارکاتی . انتشارات موباد . سوپرون . ۱۹۸۴ صفحات ۱۳۳- ۱۳۰ . در اس مجموعه ، " بیانیه مشترک سوسیالیست در دومای روسیه " که از جانب فراکسیون سوسال دمکرات در دوما امریکسپ ار بلشویک و منشویک (و سر " تقاضا نامه بلشویکیهای بطرزبورگ علیه جنگ" درج شده است . " سانسه مشترک " که در نارخ ۱۸ اوت (۲۶ ژوئیه) ۱۹۱۲ صادر شده ، علیه انتشارات جنگی رای میدهد ، اما راه را کاملاً برای شکلی از " دفاع ملی " نمی‌سدد . حال آنکه در " تقاضانامه بلشویکهای بطرزبورگ " هیچ نوع جاشی برای بغسر و نسر به سبغ شکلی از " دفاع ملی " وجود ندارد ، بلکه سراسر با روح سنبل جنگ دول سرمایه‌داری به‌جنگ داخلی علیه ثروتمندان تنظیم شده است . اس " تقاضانامه " سر همزمان با " سانسه مشترک " آماده‌شد و محامه‌ها در کارخانه‌های باسخت توزیع گردید .

(۲۰۰) مهران ، همان مسع ، صفحه ۱۸ .

(۲۰۱) لنس ، چگونه کارگران به تشکیل گروه سوسیال دمکرات روسیه در دوما باسبغ گفتند ، کلمات آثار جلد ۲۰ ، متن انگلیسی ، صفحه ۵۳۹ .

(۲۰۲) مهران ، همان مسع ، صفحه ۱۹ .

(۲۰۳) لنس ، چگونه کارگران کلمات آثار . جلد ۲۰ ، صفحات ۵۳۸ و ۵۳۶ .

(۲۰۴) لنس ، اصول مطروحه در موضوع جنگ ، کلمات آثار ، جلد ۲۳ ، متن انگلیسی . صفحات ۱۶۰- ۱۵۹ .

(۲۰۵) مهران ، همان مسع ، صفحه ۲۰ .

(۲۰۶) رجوع کنید به : جان رندل ، مبارزه لنین برای یک بین الملل انقلابی ، اسناد ۱۹۱۶- ۱۹۰۷- سالهای تدارکاتی ، صفحات ۵۲۱- ۵۰۷ .

(۲۰۷) لنس ، نامه به دبیر اتحادیه تبلیغات سوسیالیست ، کلمات آثار جلد ۲۱ ، متن انگلیسی ، صفحه ۲۲۲ .

(۲۰۸) مهران ، همان مسع ، صفحات ۲۱- ۲۰ .

(۲۰۹) لنس ، به آ . کد . شلیابینیکف مورخ ۲۳ مه ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۲۶ ، متن انگلیسی ، صفحات ۳۹۵- ۳۹۳ .

(۲۱۰) پیر برونه ، حزب بلشویک ، تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، صفحات ۱۵۹- ۱۵۸ .

(۲۱۱) لئونارد شاپیرو ، منشاء خونکامگی کمونیستی ، صفحه ۳۱۵ .

(۲۱۲) مهران ، همان مسع ، صفحه ۲۹ .

(۲۱۳) رجوع کنید به : اساننامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ، ۲-۴ داماسر ۱۹۱۹ ، در قطعه‌نامه‌های حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ۱۹۲۴-۱۹۱۷ ، بخش نهم " در باره انضباط حزب " . از انتشارات شیوا ، چاپ اول بروردین ۱۳۶۶ ، صفحه ۸۰ .

(۲۱۴) رابرت . اچ . مک نسل ، قطعه‌نامه ها و تصمیمات حزب کمونیست اتحاد شوروی جلد دوم ، دوران اولیه شوروی ۱۹۲۹- ۱۹۱۷ تا سلف ریچارد گریگور هم‌حسه ۱۷۱ .

(۲۱۵) لنس ، به آ . کد . شلیابینیکف مورخ ۴ ژوئن ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۲۶ ، صفحه ۲۰۱ .

(۲۱۶) مهران ، همان مسع ، صفحه ۲۱ .

(۲۱۷) لنس ، به آ . کد . شلیابینیکف مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۲۶ ، صفحه ۴۰۳ .

(۲۱۸) لنس ، به آ . کد . شلیابینیکف مورخ مه ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۲۶ ، صفحه ۳۹۹ .

(۲۱۹) ویراستاران کلمات آثار لنس ، یادداشت شماره ۴۶۶ ، کلمات آثار جلد ۳۶ ، صفحه ۶۷۲ .

(۲۲۰) لنس ، به آ . کد . شلیابینیکف ، مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۲۶ ، صفحه ۴۰۶ .

(۲۲۱) لنس ، نامه به ک . ی . زینوویف ، مورخ اوت ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۲۵ ، صفحه ۲۲۸ .

(۲۲۲) لنس ، نامه به ن . ای . بوخارین ، مورخ سپتامبر ۱۹۱۶ ، کلمات آثار جلد ۳۵ ، صفحه ۲۳۰ .

(۲۲۳) مهران ، همان مسع ، صفحه ۲۲ .

(۲۲۴) لنس ، به ن . ای . بوخارین مورخ داماسر ۱۹۱۳ ، کلمات آثار جلد ۳۶ ، صفحه ۴۶۷ .

(۲۲۵) لنس ، نامه‌های در باره تاکتیکها ، کلمات آثار جلد ۲۲ ، متن انگلیسی ، صفحه ۲۲ . من نسبتاً یک نکته حریفی در ترجمه رسن مهران را که غیر دقیق بود و محل گمراهی که در ترجمه وی جا افتاده است را نسر داده‌ام .

(۲۲۶) ای . اچ . کار ، انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳- ۱۹۱۷ ، جلد اول ، صفحه ۸۵ .

(۲۲۷) پیر برونه ، حزب بلشویک ، تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، صفحات ۸۳- ۸۲ .

(۲۲۸) ای . اچ . کار ، انقلاب بلشویکی ، جلد اول ، صفحه ۹۱ .

(۲۲۹) پیر برونه ، همانجا ، صفحه ۸۲ .

(۲۳۰) مهران ، همان مسع ، صفحه ۲۲ .

کمونیسی و از خط مارکسست . لنستی تستت مسکند مسخواهم کسه معوف خودمان را فشرده تر کنیم ؛ دستبایمان را به هم ندھیم و برای کتر ش وحتهای حزبی و کمونیستی مبارزه کنیم . ما از سب اقدامی اصولی در اسس مورد رویکران نیستیم و هیچ تعصب و خودماری هم نداریم . " شما مسطور است ، اما ممکن است لطف کند و نام سکی - فقط سکی - مگر از " جریسهای کمونیست " ستر از خودتان را فکر کنید ؟ اسرانی چه مفتی شانسنه تراز " رماکاری " مسوان به اظهارات فوق منضب مسود ؟

(۱۸۲) لنس ، منب مایوسی شماره ۱۷۸ ، صفحه ۵۱۸ .

(۱۸۳) لنس ، همانجا ، صفحات ۵۲۰- ۵۱۹ .

(۱۸۴) لنس ، مسائل مورد مشاجره - حزب آشکار مارکسیستها ، منتخب آثار فارسی سکلندی ، صفحه ۳۱۵ .

(۱۸۵) لنس ، گزارش که م . ج . م . د . ک . و . به کنفرانس بروکسل ، همانجا ، صفحه ۴۹۹ .

(۱۸۶) مسفدرسات اسدوار بود که تلفنات شعاعی پراکنده امروز ، به اتبامات رسمی فردا سدل نگرود .

(۱۸۷) کاظم مبارلو ، انحلال طلبان : کموتربا کموتربا . راه کارگر شماره ۶۲ ستر ماه ۱۳۶۸ ، صفحه ۲۷ .

(۱۸۸) مسند رفا شالکوسی ، معامحه صدای کارگر همانجا ، صفحه ۱۷ .

(۱۸۹) ابتکار عمل در داخل و خارج کشور ضروری است . نامه مردم ، شماره ۲۶۹ ، دوره هشتم ، سال ششم ، ۳ مردامه ۱۳۶۸ ، صفحه ۱ .

(۱۹۰) رجوع کنید به : تروتسکی ، یک تاریخ گرافیک بلشویسم ، ۷ ژوئن ۱۹۳۹ ، نوشته‌های لنش تروتسکی ۳۹- ۱۹۳۸ ، صفحات ۳۳۱-۳۳۰ ، و ستر روی مدووف : در دادگاه تاریخ و سیر گزارش سری خروشچف به کنگره بیست ، سرای تمسبه های پس از خاتمه جنگ دوم جهانی ، بررسی ارقام تمسبه‌ها با رجوع به منابع گویاگون ، نشان مسده که تعداد کمونیستها و رهبران بلشویکی که فقط در روسیه (ستر ستر از تمسبه شدگان پیش از دوازده حزب کمونیست سگر ، که سبگام ماموریت در روسیه به قتل رسده با در اردوگاههای کار اجباری سه هلاکت رسده) سدت رژیم استالنی کشته و نابود شد ، چمنس براسسر ستر از کشته شدگان کمونیست سوسله رژیم تراری بوند . جالب اینجاست که اکثریت دفتر ساسی در درگیری خوسن ۴ سبس در سازمان جریکیهای فدائی خلق اسران ما سنوان " فاجعه ۴ بیمن " باد مسکد و آسرا مسفصول اسحفاظ برقه‌های و ساندی جناح توکل به شمار می‌آورد . اما اگر اسن " فاجعه " که در ناسی ما تمسبه‌های عظیم اسالسنسی ، سستر به یک شوخی کوچک شاست دارد ، به ساه واقعتن ساسده مسود . جسات سررگه ساسودی ستراریک مسلسون کادر و عشو کمونیست ، سرفاً " خطاها و اشتبانات جدی " قلمسداد مسگرند که سناد از آنها سخنی سمان آورد ؛ اسن واقعتن مؤید آن است که موضع گیری سمرور از جانب اکثریت دفتر ساسی اساسا به دلیل سیره مرداری - های برقه‌ای و سه اصطلاح مسطور " احراز هزمویی " در طمف سازمانسهای چپ بوده ، و از اصول روشنی تستت ستمکرده است . در حقیقت در چپسار - چپب گرش اسنالسنسی ، اس فاجعه سسبا مسواند یک " اشتباه موردی " و یک " مسله درون سازمانی " تلقی مسود که خود " برقه سمرور " مسروطت ؛ حال آنکه بلحاظ اصولی مسسوان توسل به جس شیوه‌های را در حل و مسسل " مسائل درون سازمانی " مسکوم بسناده . مگر نه آن است که سترسم نشریه کار ، ارگان سازمان جریکیهای فدائی خلق ایران ، اس قلمت خصمه‌های عظیم دوره استالسن سرفاً " خطاها و اشتباناتی " سوند که ساند مسسوان " اشتبانات تاریخی پیرولتارما " شناخته شوند ؛ اما سرنسسی است که سسرا ساسودی " جاسوسان امیرالسرم " و " عمال خرابکار سروزواری " ساند حسنی یک " اشتباه " مسحاب آس ؟

(۱۹۱) جمعمندی مساحتات وحت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و راه فدائی ، نسبه ستر به راه کارگر شماره ۲ ستر ماه ۱۳۶۳ ، صفحه ۱۲ ، در آنجا گفته مسود : " سالتوس مرجع سشکلات کنگره است که مساند جر دوسال سکار سشکل مسود "

(۱۹۲) لنس ، به و - اس . وویتینسکی ، مورخ ۱۹۱۳ ، کلمات آثار ، جلد ۲۳ ، متن انگلیسی ، صفحات ۶۸- ۳۶۷ .

(۱۹۳) مهران ، همان مسع ، صفحات ۱۷ و ۱۸ .

(۱۹۴) ستر برونه ، حزب بلشویک ، تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، صفحه ۳۹ .

(۱۹۵) رجوع کنید به مارخچه ای که رسن مهران از زندگی وویسکی ارانسه مسبخت با ستر را در سارشکاری " داتی " او سوسبب دسد ؛ همان مسع ، صفحات ۱۸- ۱۷ .

(۱۹۶) لنس ، نامه‌های به گورکی ، ۲۵ فوریه ۱۹۰۸ ، کلارته شماره ۷۱ ، صفحه ۱۳ .

(۱۹۷) ستر برونه ، حزب بلشویک صفحات ۲۳- ۲۲ .

(۱۹۸) لئونارد شاپیرو ، منشاء خونکامگی کمونیستی - مخالفین سیاسی در دولست شوروی ، نخستین دوره ۲۲- ۱۹۱۷ ، متن انگلیسی ، صفحات ۱۶- ۱۵ .

(۱۹۹) رجوع کنید به : جان رندل ، مبارزه لنین برای یک بین الملل انقلابی ، اسناد

- (۲۳۱) بااعلی . مبارزه اپیدمیولوژیک علنی و اختلاف فرماتل اسانامه‌ای حمعه
۰ ۳۶
- (۲۳۲) مهران . همان مسج . صفحات ۲۲ و ۲۳ .
- (۲۳۳) من در مراجعات خود به اسن دوره . اسن اسناد را منفرار نامه امخواننده
برای مطالعه جزشات وقاسع مرجه مزبور میتوانده آنها رجوع نامسد :
- (۱) شارل بتلهام : مبارزات طمقاتی در اتحاد شوروی . جلد اول . انتشارات
ماسیرو - سوی . چاپ ۱۹۷۳ . صفحات ۲۲۳ - ۲۲۱ ؛ ۲ پیر برونه : حزب
بلشویک . صفحات ۹۶ - ۹۳ ؛ ۲ ای . اح . کار : انقلاب بلشویکی جلد
اول ۱۹۲۳ - ۱۹۱۷ . صفحات ۱۰۸ - ۱۰۰ ؛ ۴ ژان النشتاین : تاریخ جهانی
سوسیالیزم ها ، ۱۹۲۸ - ۱۹۱۴ . انتشارات دلبلاس . پاریس . جلد سوم .
صفحات ۲۹ - ۲۷ ؛ ۵ تروتسکی : تاریخ انقلاب روسیه . جلد سوم . نمسول
سوم . چهار . بیجم . ترجمه سمسد ساستانی . صفحات ۱۱۶ - ۶۰ .
- (۲۳۴) تارل بتلهام . مبارزات طمقاتی در اتحاد شوروی . جلد اول . صفحات
۰ ۳۳۱ - ۳۳۲
- (۲۳۵) ای . اح . کار . انقلاب بلشویکی . جلد اول . صفحات ۱۰۴ - ۱۰۳ .
- (۲۳۶) ژان النشتاین . تاریخ جهانی سوسیالیزم ها ۱۹۲۸ - ۱۹۲۱ . جلد سوم صفحات
۰ ۲۹ - ۲۸
- (۲۳۷) پیر برونه . حزب بلشویک . صفحات ۹۶ - ۹۳ .
- (۲۳۸) لنسن . شایعات در باره یک توطئه . مورخ ۱۹ - ۱۸ اوت ۱۹۱۷ . کلمات آثار
جلد ۲۵ . متن انگلیسی . صفحات ۲۵۲ - ۲۵۳ .
- (۲۳۹) لنسن . آنها مخاطر درختان جنگل را نمی بینند . مورخ ۱۹ اوت ۱۹۱۷ . کلمات
آثار جلد ۲۵ . صفحات ۲۵۷ - ۲۵۶ .
- (۲۴۰) لنسن . از یادداشت‌های یک مبلغ . دهقانان و کارگران . مورخ ۲۹ اوت ۱۹۱۷ .
کلمات آثار جلد ۲۵ . صفحه ۲۸۰ .
- (۲۴۱) لنسن . به کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه . مورخ ۳۰ اوت
۱۹۱۷ . کلمات آثار جلد ۲۵ . صفحات ۲۹۲ - ۲۹۳ .
- (۲۴۲) رجوع کننده زرنویس شماره ۱۵۰ .
- (۲۴۳) مارکس . هجدهم برویور لوشی بناپارت . ترجمه محمد پور هرمزان . صفحه ۱۲ .

باکمالت مالی خود
همه
بکاری رسانید

با شماره تلفن زیر
با ما تماس بگیرید
۰۴۰-۷۳۱۳۹۹۰
(آلمان فدرال)

بنا عثمانی زیر
با ما مکاتبه کنید
Rah-e-Kargar
P.B 12992
1100 AZ
Amsterdam
HOLLAND